تذکرهٔ همایون و اکبر

تالیف

بایزید بیات

بسعی و تصحیح احقر عباد

محمد هدایت حسین عفا الله عنه

برای رایل ایشیاتک سوسائتی اوف بنگال

در مطبع بپتست مشن ـ کلکته بطبع رسید

سنه ۱۳۶۰ هجری قدسی مطابق سنة ۱۹۴۱ مسیحی

954

مندرجات الکتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

وَبِهٖ نَسْتَعِيْنُ

چون جم‌جاه جلال الدین محمد اکبر بادشاه فرموده بودند[1] که از بندهای درگاه هر یک را که سلیقهٔ تاریخ باشد نویسند - بلکه از ایامِ سلطنتِ[2] حضرتِ جنت آشیانی همایون بادشاه اگر کسی را در خاطر چیزی مانده باشد درج نمایند - و بنام نامیٔ ما تمام سازند - و این پروانه را نوّاب شیخ المشایخ شیخ ابوالفضل[3] ولد شیخ مبارک

---

(۱) در همایون نامه تصنیف گلبدن بیگم بنت بابر بادشاه در صفحه ۱ در خصوص حکم جلال الدین محمد اکبر شاه برای جمع نمودن حالات محمد همایون بادشاه می‌نویسد که «حکم شده بود که آنچه از واقعهٔ فردوس مکانی (محمد بابر بادشاه) و حضرت جنت آشیانی (محمد همایون بادشاه) میدانسته باشید نویسید - وقتی که حضرت فردوس مکانی از دارالفنا بدارالبقا خرامید - این حقیر هشت ساله بود و بیان واقع شاید کمترک بخاطر مانده بود - بنابر حکم بادشاهی آنچه شنیده و بخاطر بود نوشته می‌شود» - در اکبرنامه جلد اول صفحه ۹ نیز مرقوم است «باطراف ممالک ...... مناشیر عالی شرف صدور یافت که نقل مسوّدات و یاد داشتهای خود را ببارگاه حضور فرستادند» ٥

(۲) همایون بادشاه از سنه نه صد و سی و هفت هجری (۹۳۷ھ) تا سنه نه صد و شصت و سه هجری (۹۶۳ھ) سلطنت کرد - ببینید محامدن دانستیز از لین پول صفحه ۳۲۸ ٥

(۳) ابوالفضل علامی در سنه نه صد و پنجاه و هشت هجری (۹۵۸ھ) ولادت یافت و در سنه یکهزار و یازده هجری (۱۰۱۱ھ) وفات کرد - برای احوال اوشان ببینید صفحات XXIV-LIX در ترجمهٔ انگلیسی آئین اکبری از بلاخمن که بتصحیح کرنل فیلات در سنه ۱۹۳۹ شایع شده ٥

به بایزید بیاتِ بی‌بضاعت رساند - در ایامی که بکول بیگی[۱] بود مشار الیه میگفت و کاتبِ شیخ مذکور می‌نوشت - و خدمت باورچیخانه هم بفیصل می‌رسید - با آنکه بایزید را خطّی و سوادی[۲] نبود و مسودهٔ هم ندانست - و سخنان سنه ۹۴۹ (نه صد و چهل و نه) که در زنکان در اردوی حضرت شاه واقع شده در سنه ۹۹۹ (نه صد و نود و نه) در بلدهٔ لاهور نوشته است - و چون ایام جوانی گذشته و ایام پیری در آمده بود و حافظه را قوت چندانی نمانده - اگر سهوی و نسیانی واقع شده باشد مطالعه کنندها قلمِ عفو بر جریمه کشند - و این مختصر منقسم بر چهار فصل شده وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّواب ٭

فصل اول از تاریخ سنه ۹۴۹ (نه صد و چهل و نه) که حضرت همایون پادشاه بسببِ بی‌مهریٔ برادران و بیوفائی لشکریان از بکر[۲] برآمده

---

(۱) بکول بیگی در اصل این لفظ بکاول بیگی است - بکاول بمعنی داروغهٔ مطبخ و باورچیخانه - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۴۷۴ - و بیگ بالکسر و کاف فارسی بمعنی امیر - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۵۲۲ - بایزید منتظم مطبخ شاهی بود و بزیر ایشان بکاولان دیگر بودند - در آئین اکبری لفظ میر بکاول استعمال شده - ببینید آئین اکبری - آئین مطبخ - صفحه ۵۳ ٭

(۲) در اصل نسخه «خطی و سوادی» مرقوم است و شاید «حظی و سوادی» باشد ٭

(۳) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۱۸۵ مرقوم است «لاجرم دل از حدود بکر سرد ساخته ارادهٔ توجه بجانب قندهار مصمّم ساختند - در خلال این ایام هفتم محرم (۹۵۰) نهصد و پنجاه بیرم خان از حدود گجرات تنها خود را بپایهٔ سریر مقدس رساند» گاهی «بکر» را «بهکر» هم می‌نویسند - و در همایون نامه مصنفهٔ گلبدن بیگم صفحه ۵۹ «بهکر» نوشته ٭

متوجه خراسان و عراق و ملاقاتِ شاه طهماس[۱] ولد شاه اسمعیل شده - و طواف روضهٔ مقدّسهٔ سلطان علی موسی[۲] رضا نموده و در زنکان[۳] که مابین سلطانیه و تبریز ست ملاقات حضرت شاه دست داد - و شاه مذکور سلطان مراد نام ولد خود را با ده هزار سوار قزلباش جایگیردار مردانه که اسامی سرداران در ذیل تفصیل یافته و از اسباب سلطنت از هر کارخانه که لایق این پادشاه عالی شان دانسته بطریق تحفه و هدایا گذرانیده - و سیرِ تبریز که پای تختِ آذربیجان است و هرات کرده - و از آنجا مراجعت نموده قندهار را در اوائل[۴] سنه ۹۴۹ از میرزا عسکری -

---

(۱) شاه طهماسپ صفوی از سنه نه صد و سی (۹۳۰) تا نه صد و هشتاد و چهار (۹۸۴) هجری سلطنت کرد - محامدن دانستیز از لین پول صفحه ۲۵۹ ٥

(۲) الامام ابو الحسن علی الرضا بن موسی الکاظم رضی الله عنهما در سنه (۲۰۲ھ) دو صد و دو هجری و بقولی بعضی در سنه (۲۰۳ھ) دو صد و سه هجری در طوس از دار فانی بعالمِ بقا تشریف بردند - برای مزید احوال ایشا ببینید ابن خلکان مطبوعهٔ وستنفیلڈ جلد اول نمبر ۴۳۴ ٥

(۳) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۱٦ مرقوم است « از آنجا توجه بسلطانیه واقع شد - مخیّم شاهی میان ابهر و سلطانیه بود » و در بداونی جلد اول صفحه ۴۴۴ « در ئیلاق سورتق هر دو پادشاه باهم بمراسم تعظیم و اجلال ملاقات نمودند » و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ٦۰ « تا در بیلاق سورلیق حضرت جنت آشیانی و شاه طهماسپ را بهم ملاقات واقع شد » ایضا ببینید ترجمه اکبرنامه از بیورج جلد اول صفحه ۴۳٦ نوٹ ۸ ٥

(۴) از اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۳۵ معلوم می‌شود که بتاریخ روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاخری سال مسطور (نه صد و پنجاه و دو) میرزا عسکری از راه تضرع و ندامت از قلعهٔ قندهار بیرون آمد . . . . . . بیرم خان بموجب حکم پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد - و بداونی در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۴۴۹

و کابل را در سنه ۹۴۲ از مرزا کامران گرفته باز بتخت جلوس نمودند ـ اسامی ملازمانی که در رکابِ ظفر قرین باردوی حضرت شاه رفته بودند بدین تفصیل

خواجه معظم (۱) نفاهئ بیرم بیگ (۲) حاجی محمد کوکه (۴)
نواب جلال الدین روشن کوکه (۳)
محمد اکبر میرزا

می‌نویسد که میرزا کامران بارگ کابل تحصّن جست و از آنجا شباشب بغزنین گریخت ...... و این فتح در دهم ماه رمضان المبارک سال نهصد و پنجاه و دو (۹۵۲) روی نمود و این مصرع تاریخ یافتند ـ ۰ ع ۰

بی جنگ گرفت ملک کابل از وی

پس هر دو تاریخ که در هندسه در کتاب مذکور است از سهو کاتب باشد و الله اعلم ۰

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۲۱ نوشته دیگر خواجه معظم است که نسبت اخوّتِ اخیافی بحضرت مریم مکانی داشت ـ در مآثر الامرا جلد اول صفحات ۶۲۲—۶۱۸ احوالش بطوالت ذکر کرده ـ در سنه نه صد و هفتاد و یک هجری (۹۷۱) از حکم عرش آشیانی همایون بادشاه در قصاص خون زن بیگناه خود بقتل رسید ۰

(۲) محمد بیرم خان در روز جمعه چهاردهم جمادی الاول سنه نهصد و شصت و هشت (۹۶۸) هجری ازین عالم در گذشت و بسعادتِ شهادت فایز گردید ـ مآثر الامرا جلد اول صفحات ۳۸۴—۳۷۱ و مآثر رحیمی جلد دوم ۰

(۳) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۲۲ مرقوم است ،، دیگر روشن کوکه است که کوکلتاش حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود ـ درین راه باو جوهر سپرده بودند ـ دران ودیعت چون خیانتی ظاهر کرد، لاجرم چند روز در بند بود و بوسیلهٔ عفو خلاصی یافت ،، ۰

(۴) حاجی محمد کوکه از امرای عظام حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود و حاجی محمد در مردانگی تفرّد داشت شاه مکرر می‌گفت که پادشاهان را این طور خدمتگاری باید ـ در روز قبق اندازی او قبق زد واز شاه جلدو گرفت ـ اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۲۲ ۰

وکه حسن[۱]   محمد قاسم موجی بخشی بیگی[۲]   محمد حیدر آخته بیگی[۳]

(۱) حسن بیگ برادر محرم کوکه است - با آنکه او کوکلتاش کامران میرزا بود بدوام ملازمت حضرت جهانبانی (محمد همایون پادشاه) قیام داشت - کریم طبع و خوش خلق بود - و محرم - در گذر چوسا غریق رحمت شد - اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۲۲ - و واقعهٔ گذر چوسا که بر ساحل کنار آب گنگ است در نهم صفر سنه نهصد و چهل و شش (۹۴۶) از ممکن تقدیر پرده کشا گشت - بسیاری از امرا و افاضل غریق بحر فنا گشتند - ببینید اکبرنامه جلد اول صفحه ۱۵۹ حسن بیگ یا کوکه حسن در نهصد و چهل و شش در گذر چوسا وفات کرد پس درین سفر که در سنه نهصد و چهل نه واقع شد نام ایشان که در اکبرنامه نوشته از سهو کاتب است ٥

(۲) محمد قاسم موجی در بدخشان بخدمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی قیام می‌نمود - خویش میر محمد جالەبان بود - در بدخشان خدمت جالەبانی داشت - و در هندوستان در ایام دولت ابد قرین حضرت شاهنشاهی میر بحر شد - و بر کنار آب جون منزلی دلگشا داشت - و همانجا سفینهٔ عمر بساحل فنا رسانید - اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۲۳ - از منتخب التواریخ مصنفهٔ بداؤنی جلد سوم صفحه ۳۲۴ معلوم می‌شود که موجی تخلص محمد قاسم بدخشی است - بداونی نوشته که از امرای نامی پادشاه غفران پناه بود - فنون شعر را خوب می‌دانست و می‌گفت - مثنوی در تتبع یوسف زلیخا دارد مشتمل بر شش هزار بیت - آخر عمر ترک سپاهیگری کرد و استعفا نموده گوشهٔ عزلت گزید - وفات او در آگره در سنه نهصد و هفتاد و نه (۹۷۹) بود - و ایضا ببینید مآثر الامرا جلد سوم صفحات ۲۰۴—۲۰۲ - برای میر محمد جالەبان ببینید ترجمه بابرنامه در زبان انگلیسی مصنفه مسزز بیورج صفحه ۸۷ - جاله در فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۹۳۷ نوشته که چوبی چند بیکدیگر بندند و مشکی چند پُر باد کرده بزیر آن تعبیه کنند و بران نشسته از دریا عبور کنند ٥

(۳) در متن نسخه محمد حیدر آخته بیگی - امّا ارسکن در ترجمهٔ انگلیسی کتاب هذا که در برتش میوزیم (نمبر ۱ ڈ - ۲۶۶۱۰ - ببینید فهرست کتب فارسی از داکتور ریو جلد سوم صفحه XX) موجود است و رٹوگراف آن در سوسائٹی آمده دران جا حیدر محمد آخته بیگی تحریر کرده - و در مآثر الامرا جلد اول صفحه ۳۵۴ نام ایشان حیدر محمد خان آخته بگی نوشته و نیز ارقام یافته که از قدیمان همایون پادشاه است - در سفر

خواجه جلال الدین محمود اوبهی [۱]	شیخ نظر ترکستانی	حسن علی ایشک آغه [۴]
	ابراهیم ایشک آغه	شاه ولی بکاول
شیخ یوسف جولی [۲]	سامی طوق بیگی	علی دوست یساول
محمد علی المحتسب	بابا دوست قور بیگی	علی محمد قندوزی
بابا دوست بخشی [۳]	میر یوسف خزینه دار	مهتر واصل [۵]

عراق بالتزام رکاب سلطانی مشمول عاطفت والا بود - در سنه نهصد و هشتاد و سه (۹۸۳) هجری سفر گزین ملک نیستی شد - در اکبرنامه صفحه ۲۲۳ نوشته که از خدمتگاران قدیم این درگاه بود ٭

(۱) خواجه جلال الدین محمود اوبهی در ابتدا نوکر میرزا عسکری بود و حسب طلب همایون پادشاه بملازمت آمد - جنت آشیانی میر سامانیٔ سرکار خود باو مفوّض فرمود - در سال سیوم جلوس اکبرشاهی خواجه را با برادر خرد او جلال الدین مسعود بیگناه بحکم منعم خان کشتند - عرش آشیانی از استماع این قضیه خروش باطنی نمود چون هنوز پردۀ بی اختیاری برنداشته بود مکافات آن را بمنتقم حقیقی حواله فرمود - مآثر الامرا جلد اول صفحات ۶۱۸—۶۱۵ ٭

(۲) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۲۳ مرقوم است - « دیگر شیخ یوسف چولی است که خود را از اولاد شیخ احمد یسوی می‌گفت - مردی وارسته پسندیده اخلاق بود » شیخ احمد یسوی صاحب آیات و کرامات جلیله و مقامات رفیعه بوده‌اند وفات ایشان در سال پانصد و شصت و دو (۵۶۲) هجری در یسی بوده رحمة الله علیه و یسی شهریست مشهور از بلاد ترکستان - سفینة الاولیا مطبوع آگره سنه ۱۸۵۳ع صفحه ۱۲۸ و خزینة الاصفیاء جلد اول صفحه ۵۳۱ ٭

(۳) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۲۲ نوشته - بابا دوست بخشی بعلم سیاق ممتاز و بحسن کفایت موصوف بود - و پیوسته باشتغال مهمات دیوانی صنوف کاردانی بظهور می‌آورد ٭

(۴) حسن علی ایشک آقا در شجاعت و جلادت امتیاز داشت و خدمات پسندیده کرده بود - در عراق ماند چون کابل مستقر سریر سلطنت شد بآستان بوسی فایز گشت - ملخصا از اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۲۳ - ایضا ببینید ترجمه اکبرنامه از بیورج جلد اول صفحه ۴۳۹ نوٹ سوم ٭

(۵) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۲۴ نوشته - و از بندگان خدمتگار و غلامان وفادار . . . . . . مهتر وکیله خزانچی و مهتر واصل بودند ٭

مهتر وکیله　　کومش فوقنطار　　مهتر قالی

مهتر کوچک فتح　　مقصود بنگالی[1]　　عاقل سلطان

دیگر از بیگچها و یکّه[2] جوانان ٭

چون حضرت همایون پادشاه از ولایت بکر برآمده متوجه قندهار شدند - در نواحی شال[3] و مستون خبر رسید که مرزا عسکری با جمعی بموجب حکمِ میرزا کامران قصد گرفتن حضرت نموده از قندهار برآمده متوجه شده - در منزل دیگر که رسیدند چای[4] ازبک که یکی

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۲۲ نوشته - دیگر درویش مقصود بنگالی است او از زیارتگاه هرات است - مردی ساده ضمیر درست جوهر بود - او را در بنگاله همراه جهانگیر قلی بیگ گذاشته بودند (و جهانگیر قلی با شیر خان در بهار جنگ کرد و کشته شد) و از تمام آن مردم او تنها بسلامت برآمده ادراک سعادتِ ملازمت نمود - حضرت جهانبانی جنت آشیانی باو عنایت خاص داشتند و بعد ازان بمزید التفاتِ حضرت شاهنشاهی (اکبر بادشاه) امتیاز یافت و عمری دراز در طبقهٔ دعا گویان می‌زیست انتهی ٭

(۲) در اکبرنامه فهرست ملازمان رکاب همایونی طویل است - ببینید جلد اول صفحات ۲۲۱—۲۲۴ ٭

(۳) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۱۹۰ « چون موکب عالی بحدود شال (که از قندهار قریب سه فرسخ است) نزول فرمود » - و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۷۵ « نزدیک قصبهٔ سال زمستان رسیدند » - در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۴۴۲ « در هنگامی که قصبهٔ شال مشانگ منزل او بود » - و در تاریخ شاهی صفحه ۱۶۸ « نزدیک قصبه سال زمستان رسیدند » - و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۴۱۱ « سال و هسنان » و برای مزید تحقیق ببینید ترجمه منتخب التواریخ از رینکن جلد اول صفحه ۵۶۷ نوٹ ۹ ٭

(۴) در اکبرنامه صفحه ۱۹۱ « جی بهادر » و در منتخب التواریخ صفحه ۴۴۲ « چولی بهادر ازبک » ارقام یافته - ارسکن در تاریخ هندوستان که در زبان انگلیسی است در جلد دوم صفحه ۲۶۹ در حاشیه (نوٹ) چپی بهادر ازبک نوشته ٭

از امراء مرزا عسکری بود تاخته رسیده خبر کرد که مرزا عسکری رسید - ایشان را فرصت آن نشد که نواب شهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا را بخود همراه سازند - و حضرت مریم مکانی که والدهٔ مرزا باشند و خواجه معظم برادر مریم مکانی مذکور و میر قالی و مقصود بنگالی و خواجه عنبر و بعضی دیگر از خدمتگاران گرفته بحضرت ملحق شدند - و لحظهٔ دیگر مرزا عسکری رسیده شاهزاهٔ عالمیان را گرفته متوجه قندهار شدند - و حضرت متوجه خراسان و عراق گشتند - در اندک زمانی از آب هلمند[۱] عبور فرموده در ولایت سیستان در لب کول که دریای هلمند دران جا در می‌آید امّا معلوم نیست که از کجا بیرون می‌رود نزول نمودند - و دران منزل چند روز مقام فرمودند - و احمد سلطان شاملو که حاکم سیستان بود با توابع خود آمده ملازمت نمود - چند روز بجهت شکار قشقلداغ[۲] سوار شده که به ترکز شکار میکنند توقف فرمودند - وزورق را بزبان سیستان طوطی گویند - و احمد سلطان هر روز چند رنگ طعام لایق مهیّا نمود، با شیره و شربت و میوهای گوناگون آورده می‌کشیدند که زیاده

---

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۰۴ «آب هیرمند» برای مزید تحقیق ببینید ترجمه اکبرنامه از بیورج جلد اول صفحه ۴۱۵ و نوٹ (۱) ۰

(۲) در اصل کتاب «قشقله داغ» نوشته و قشقلداغ بمعنی مرغابی است - ببینید اکبرنامه صفحه ۲۰۴ و ترجمه اکبرنامه از بیورج جلد اول صفحه ۴۱۵ نوت (۳) و ترکز بمعنی نیزه است ۰

ازان جمعی که در ملازمت حضرت بودند می ماند - و بعد ازان بدولت و اقبال بقصبهٔ سیستان تشریف ارزانی فرمودند - و احمد سلطان والده و عورات خود را بملازمت حضرت مریم مکانی فرستاد - وجمیع اموال خود را با ولایتِ خود پیشکشِ بندگانِ حضرت نمود - و بندگانِ حضرت بعضی اسباب ضروری و شاگرد پیشهٔ که درکار بودند قبول فرمودند - تتمه را بمشار الیه بخشیدند ٭

در همین منزل خواجه جلال الدین محمود اوبهی که دران اوقات ملازم مرزا عسکری بود و در قلعهٔ بابا حاجی که در لب آب هلمند واقع است تحصیل میکرد خبر یافته با ملازمانِ خود بعتبه بوسیٔ بندگان حضرت مشرّف شد - و یک قطار استر[1] که اسباب نفیس بار داشت پیشکش نمود - مشار الیه را در همان منزل میر سامان نموده عنایت و شفقت بسیار فرمودند - و در همان منزل حاجی کوکی که از امرای میرزا عسکری بود از قندهار فرار نموده خود را بعتبه بوسی رساند - و حسین قلی مرزا برادر احمد سلطان از مشهد بدیدنِ والده و برادران آمده بود که رخصت مکهٔ معظّمه حاصل نماید - بندگان حضرت را ملازمت کرد - کتاب چندی که داشت پیش‌کش نمود - از کتابها آنچه خوش آمد گرفتند - و تتمه را باو بخشیدند - و در آخرِ صحبت از وادیٔ مذهب

---

(۱) اَسْتَر بفتح اول و ثالث و سکون رای مهمله نام حیوانی که از جفتی خر نر و اسپ ماده پیدا می شود و بهندی خچّر گویند - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۱۷۹ ٭

و ملت از مشار الیه پرسیدند - بعرض رسانید که پنج سال است که در مشهد مقدّسه بطالب علمی مشغول شده و فقه حنفی وفقه شیعه را مطالعه نموده - چنانکه در مذهب شیعه این است که اگر کسی اصحاب را نَعُوْذُ بِاللہ لعن کند صواب می برد - و حنفی گوید که اگر لعن کند کافر می شود - و مرزای مذکور گفت که بواسطۂ گمانِ صواب کافر نمی‌توان شد - بندگانِ حضرت را این حکایت پسندیده افتاد و عنایات بسیار فرمودند - و تکلیفِ ملازمت نمودند - مشار الیه بعرض رسانید که اِنْشَاءَ اللہ زیارت خانۂ متبرکه نموده از راه دریا در هند یا کابل ببندگی مشرّف خواهد شد - بندگانِ حضرت را چون بودن آن ولایت خوش آمده بود چند روزی اقامت فرمودند - و بعد ازان[۱] به احمد سلطان در بابِ ملاقاتِ حضرت شاه مشورت نمودند - مشار الیه بعرض رسانید که لایق آنست که فقیر در ملازمت شما بوده از راه تبس کیلکی بملاقات حضرت شاه رسانم - حضرت فرمودند که چون بر عمر اعتماد نیست و تعریف هری بسیار شنیده شده سیر هری نموده متوجه اردو شویم - چون احمد سلطان مذکور همگی رای خود را برضای آن حضرت داده بود درین باب مبالغه ننمود -

---

(۱) از اکبرنامه جلد اول صفحات ۲۰۵ - ۲۰۴ معلوم می‌شود که حاجی محمد بابا قشقه و حسن کوکه - جنت آشیانی همایون بادشاه را صلاح دادند که عنان توجه بصوب زمین داور و قلعه بست منعطف سازند - امّا چون احمد سلطان معلوم کرد که اوشان از سفر عراق مانع می‌آیند بخدمت اقدس شاهنشاهی عرض کرد که این هر دو بغیر از غدر و خدیعت غرضی ندارند - سخن احمد سلطان قبول کردند و متوجه عراق گشتند ٥

و براه قلعهٔ اوک متوجه هرات شدند - چون بنواحیٔ قلعهٔ مذکور نزول فرمودند علی سلطان قورچی‌باشی تکلو که از خویشانِ نزدیکِ محمد خان شرف الدین اوغلی بود از هری با جمعی از امراء سلطان خدا بنده باستقبال حضرت فرستاده بودند در همین منزل بشرف ملازمت مشرّف گردیدند - و باتفاق احمد سلطان متوجه هرات شدند - چون خبر آمدن حضرت بسلطان محمد خدا بنده رسید خود با محمد خان شرف الدین اوغلی[1] که دران وقت للهٔ مرزا بود مع فرزندان للهٔ مذکور و امرا متوجه ملاقات حضرت شدند - و همه بپابوس سرافراز گشتند - و بندگان حضرت بدولت و اقبال در شهر هری نزول فرمودند - و از پیشکشهای خسروانه آنچه لایق بود بنظر درآوردند - و چون احمد سلطان از سیستان بخدمت حضرت شاه عرضه داشت کرده و محمد خان شرف الدین اوغلی از هرات - در جواب مشار الیهما فرمان صادر شد - در تاریخ بستم شهر رجب المرجب سنه الف نقل فرمان درپیش میر مراد جوینی داروغهٔ دفاترِ حضرت ظاهر شد - همان نقل را بجنس درین مختصر نوشته شد ٭

---

(۱) شرف الدین اوغلی حاکم هرات بود و بعد از وفات او پسرش قزاق خان للّهٔ میرزا حاکم خراسان گردیده - و در سنه نهصد و هفتاد و دو (۹۷۲) هجری وفات کرد جعفر خان پسر قزاق خان از خراسان بخدمت شهنشاه اکبر آمد و مورد عنایت و رعایت گشت و در سنه یک هزار و یک هجری وفات کرد - ببینید مآثر الامرا جلد اول صفحه ۵۰۷ و منتخب التواریخ جلد دوم صفحه ۱۶۱ و ترجه آئین اکبری از بلاخمن مطبوعه ۱۹۳۹ صفحه ۴۷۰ - لَلّه بمعنی اتالیق و معلّم است ببینید استائن گیس صفحه ۱۱۲۸ و شاید این لفظ مخفّف لالا باشد - استائین گیس صفحه ۱۱۱۲ ٥

فرمان شاه طهماسپ بحاکم خراسان

فرمانِ همایون شرفِ صدور یافت آنکه ایالت پناه شوکت دستگاه شمس الایاله و الاقبال محمد خان شرف الدین[۱] اوغلی تکلوی للّهٔ فرزندِ ارجمندِ[۲] ارشد حاکمِ دارالسلطنت هرات میر دیوان بعزِّ[۳] عنایتِ بیغایتِ شاهی و شرفِ مراحم و شفقتِ پادشاهی امتیاز یافته بانواع اعطاف و الطاف سرافراز گشته بداند که مضمون واجب العرض او که درین ولا مصحوبِ کمال الدین شاه قلی بیگ[۴] حاجی طفایلو برادر امارت پناه قرا سلطان شاملو روانهٔ درگاه جهان پناه نموده بود - در تاریخ دوازدهم شهر ذی‌الحجه سنه ۹۴۹ نه صد و چهل و نه (رسید) و مضامینِ فرخنده آئین من اوّله[۵] الی آخره واضح ولایح گردید - و آنچه که در باب

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۰۶ و صحائف شرائف مسمّیٰ بدرر المنثور مولفهٔ محمد عسکری بلگرامی (نسخهٔ خطی سوسائٹی نمبر ۱۲۴۵ III) صفحه ۱۰۴ این فرمان نقل شده - ارسکن در تاریخ هندوستان که در زبان انگلیسی است در جلد دوم صفحه ۲۷۷ و میجراستورات در میموایرس اوف همایون صفحه ۴۵ نیز ذکر این کرده ٥

(۲) از فرزند ارجمند مراد سلطان محمد میرزا پسر بزرگ شاه طهماسپ است - ایشان بنام نامی محمد خدا بنده بر تخت سلطنت نشستند و از سنه نه صد و هشتاد و پنج تا سنه نه صد و نود و شش (۹۸۵—۹۹۶) سلطنت کردند ٥

(۳) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۰۶ این فرمان ارقام یافته - و دران کتاب نوشته «میر دیوان بانواع اعطاف و الطاف شاهی سرافراز گشته بداند»، و همچنین بعضی اختلافات لفظی یافته می‌شود ٥

(۴) در اصل نسخه «شاه قلی بیگ حاجی طفایلو»، اما در اکبرنامه صفحه ۲۰۶ «شاه قلی بیگ برادر امارت پناه» ٥

(۵) در اصل نسخه «من اوله و الی آخر» ٥

توجه نوابِ کامیاب - سپهر رکاب - خورشید تاب - فلک جناب - دُرِ دریای سلطنت و کامگاری - نهالِ چمن آرای دولت و جهانداری - نورِ پُر سرورِ بوستانِ[1] سلطنت و جلال - سروِ سرافرازِ جویبارِ عزّ و اقبال - گلبرگ رنگینِ گلشنِ سلطنت و شوکت و عظمت - ثمرهٔ لذیذ نخلِ خلافت و نصفت و ابهّت - بادشاه البرّین و البحرین - آفتابِ عالمتاب فلکِ کامرانی - بدرِ بلند قدرِ آسمانِ خلافت و جهانبانی - صاحبِ دیوانِ عالیشانِ دولت و سلطنت - مهتر و بهترِ خواقین صاحب تمکین - گوهرِ عالی نسب - سلطانِ تخت سروری - پادشاهِ ایوانِ عدل گستری - صاحبِ دیو و پری - خاقان سکندر نشان - جمجاه عالیشان - کوکبِ رفیع قدرِ آسمانِ جلالت و خلافت - گوهرِ شاهوارِ بحرِ سلطنت و نصفت - سلیمان تخت نشین - پادشاه صاحب اعزاز و تمکین - جهان‌بان صاحبِ دیوان و تخت - بادشاه ممالکِ عالم و بخت - نیرِّ اعظم - صاحبِ قِران معظّم - نورِ چشمِ سلاطینِ روزگار - تاجِ سرِ خوانینِ نامدار - المؤیّد من عند الله تعالیٰ **نصیر الدین محمد همایون پادشاه** خَلَّدَ اللهُ تَعَالَیٰ عِزَّه اِلیٰ یَوْمِ الآمَال نوشته بودند - چه گوید چه مقدار سرور و حضور روی نموده ،

مژده ای پیکِ صبا از خبرِ مقدمِ دوست
خبرت راست بود ای همه جا محرمِ دوست

---

(۱) در اکبرنامه « ایوان سلطنت » ۰

باشد آن روز که در بزمِ وصالش یکدم
بنشینم بمرادِ دلِ خود همدمِ دوست

اقدامِ بی ملام - و توجه آن بادشاه عالی مقام - برابر فرشته احترام را غنیمت دانسته بداند که بمشتلق[1] آن خبر خجسته اثر ولایت سبزوار را از ابتدای حمل[2] توسقانیل[3] بدان ایالت پناه عنایت فرمودیم - داروغه و وزیر خود را دران جا فرستد - و مالِ واجبی و وجوهاتِ دیوانی آنجا را از ابتدای سنه مذکور تصرّف نماید - و بمواجبِ لشکرِ ظفر اثر و ضروریاتِ خود صرف نماید - و بدستوری که درین نشان مذکور گردیده فصل بفصل و روز بروز عمل نموده از مضمونِ مامور انحراف نورزد - و در روزی که بر مضمون پروانچهٔ مطاع و فرمان قضا جریان اطلاع حاصل نماید پانصد کس از مردمِ عاقل روزگار دیده که اسپ کوتل داشته رکاب و یراق درخور آن داشته باشد تعین نماید که باستقبال آن بادشاه صاحب دولت و اقبال توجه نموده سه[4] راس اسپ که از درگاه معلّی معه زین طلا جهت آن حضرت فرستاده شد -

---

(۱) در اصل نسخه «که مشعل آن ولایت سبزوار» و در متن از اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۰٦ نقل کرده شد - مُشتَلَق در فرهنگ ترکی بمعنی شکرانه و از اهل زبان بتحقیق پیوسته که بمعنی مژدگانی است - فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۳۲۳ ٭

(۲) در اکبرنامه صفحه ۲۰٦ « تشقان ائیل » ٭

(۳) برای تحقیق این لفظ ببینید ترجمه اکبرنامه از بیورج جلد اول صفحه ۴۲۰ نوت ۲ ٭

(۴) در اکبرنامه صفحه ۲۰۷ « که باستقبال آن بادشاهِ صاحب اقبال رفته با صد راس اسپ بدو که از درگاه معلّی زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد » ٭

آن ایالت پناه نیز از طوایل خود شش راس اسپ بدو افزوده پر زور خوش رنگ قوی جُثّه که لایق سواری آن شهسوار معرکهٔ سلطنت و کامگاری باشد انتخاب نموده زینهای لاجوردی منقّش مصوّر با عباهای زرباف و زردوز که لایق اسپان مذکور و سواری آن پادشاه جمجاه باشد بر بالای اسپان مذکور نهاده هر اسپ را بدو نفر از ملازمان خود داده روانه گرداند - و کمرِ خنجرِ خاصه شریفه که از نوّاب کامیاب مغفوری مرحومی جنت آشیانی شاه باباام بنواب همایون ما رسیده و بجوهرِ نفیس لطیف مکلّل است مع شمشیرِ طلای[1] مرصّع جهت فتح و نصرت و شگونِ آن پادشاه سکندر سپاه فرستاده شد - و موازی چهار صد ثوب جامهٔ مخمل و اطلسِ فرنگی و یزدی فرستاده شد که یکصد و بیست جامه جهت خاصهٔ آنحضرت است - تتّمه جهتِ ملازمانِ رکابِ ظفر انتساب آن عالیجاه کامیاب - و قالیچهٔ مخمل دو خابهٔ طلا باف و نمد تکیه کُرگی استر اطلس و نه[2] زوج قالی دوازده زرعی گوشکانی خوش رنگ خوش قماش و دوازده چادر قرمزی و سبز و سفید نیز فرستاده شد - بسرعت بدیشان رسانید - و روز بروز حلاوه و اشربهٔ لذیذ و لطیف سربراه نموده با نانهای سفید که با روغن و شیر خمیر کرده باشند و رازیانه و خشخاش و تخمهای که داخل

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۰۷ « مع شمشیر طلا و کمر مرصّع » ۰

(۲) در اکبرنامه صفحه ۲۰۷ « سه زوج قالین » ۰

کردن آن در نان لطیف و نافع است مکمّل نموده جهت آنحضرت میفرستاده باشد - و جهت مقرّبانِ آن پادشاه عالیشان - و ملازمانِ درگاه جهان پناه فرداً فرداً ارسال می‌نموده باشد - و آنچنان قرار دهد که فردا در منزل و مقامی که نزول فرمایند امروز چادرهای مصفّای لطیف سفید و منقّش و سایبانهای مخمل و اطلس و رکاب خانه و مطبخ و جمیع کارخانهای ضروری ایشان را مهیا ساخته باشند - چون ایشان آنجا نزول نمایند شربت بگلاب و آب لیمو خوش طُعم ساخته ببرف و یخ سرد نموده بکشند - و بعد از شربت مربّاهای سیب مشکان مشهدی و هندوانه و انگور وغیره با نانهای سفید میده بدستوری که مقرر نموده و مذکور شده بکشند - و سعی نمایند که اشربه تمامی از نظر آن ایالت پناه بگذرد - و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند که لذیذ و خوشبوی باشد - و هر روز پانصد طبق طعامِ الوان پاکیزه و لطیف مقرّر دارند که مهیا ساخته می‌کشیده باشند - و ایالت پناه قرا[1] سلطان و امارت دستگاه تاتار سلطان و ایالت انتباه جعفر سلطان فرزندان و اقوام خود را نیز[2] بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند باستقبال آن دُرِ دریای عظمت و اجلال فرستد - و دران

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۰۷ ، ایالت پناه قزاق سلطان و امارت مآل جعفر سلطان و فرزندان ، ٥

(۲) در اکبرنامه صفحه ۲۰۷ ، قوم خود را تا هزار کس بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند باستقبال فرستد ، ٥

سه روز لشکریان و امیرانِ مذکور را یک بیک بنظر در آورده - اسپهای توپچاق وتازی(۱) مقرر دارد که بملازمان خود بدهد که هیچ زینت و زرق سپاهی را از اسپِ خوب بهتر نیست - و سروپای آن هزار کس را نیز پاکیزه و رنگین ساخته باشند که همراه هر یک از امراء هزار کس باشند - و چنین قرار دهند که چون امرای مذکور با لشکر منصور بملازمت آنحضرت رسند - زمین خدمت و عزت را بلبِ ادب بوسیده یک بیک خدمت نمایند - و قدغن نمایند که در سر سواری و غیره ناگاه میان ملازمانِ اُمرا و ملازمانِ آن پادشاه جمجاه گفت‌وگوئی واقع شود(۲) - و بهیچ وجه من الوجوه آزاری بنوکرانِ پادشاه نرسد - و در وقت سواری و کوچِ لشکر امرا از دور دور در فوج خود خدمت کنند - و نوبت کِشِک(۳) هر یک از امرای مذکور که باشد در نزدیکترهای محلی که قرار یافته باشد خدمت نمایند - و کُتَک(۴) خدمت در دست گرفته

---

(۱) در اصل نسخه « اسپان توپچاق تازی بدوی لطیف که پسندیده باشد مقرر دارد » در متن از اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۰۸ نقل کرده شد ٥

(۲) در اصل نسخه « واقع نشود و بهیچ وجه من الوجوه آزاری چاکران دودمان عالی شان داخل نشوند » - در متن از اکبرنامه نقل کرده شد ٥

(۳) کشک - بکسر اول و ثانی در ترکی بمعنی پاسبانی - فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۱۰۸۲ ٥

(۴) کتک - بضم اول و فتح ثانی چوبدست قلندران را گویند و باضافه واو یعنی کوتک هم درست است - فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۱۰۴۳ - در اصل نسخه دکتک مرقوم است ٥

بنوعی که در خدمتِ بادشاهِ خود کسی خدمت نماید خدمت نمایند - و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند - و بهر ولایتی که رسند همین فرمان را بوالیٔ آن ولایت نموده مقرّر دارند که آن نیز خدمت نماید - و مهمانی بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلاوه و اشربه کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد - و خدمت و ملازمت آن گوهرِ سلطنت تا مشهدِ مقدّس اقدس معلّیٔ مزکّیٔ تعلّق بآن ایالت پناه دارد - و چون امرای مذکور بملازمت رسند هر روز یکهزار و دویست طبق طعامِ الوان لطیف که لایق پادشاهان است در مجلسِ نامیٔ آن پادشاه گرامی کشیده شود - و هر یک از امرای مذکور در روز مهمانیٔ خود نه راس اسپ پیشکش نمایند(۱) که سه اسپ اعلیٔ لایق بخاصهٔ آن گلبرگ بوستان عدالت و شهریاری گردد - و یکی بامیرِ معظم محمد بیرم خان بهارلو شود - و پنج دیگر بامرای مخصوص آن درگاه فلک اشتباه هر که لایق باشد بدهند - و نه اسپ را تمامی از نظرِ خجسته اثر آن گوهر دریای سلطنت و کامرانی گذرانیده ذکر نمایند که کدام کدام اسپ از نواب کامیابست - و هریک که قبل از این قرار یافته باشد که از فلان فلان امیر باشد بگویند که آن حکایت هرچند طوری(۲) نماید لایق خواهد بود و بد نخواهد بود - و بهر

---

(۱) در اصل نسخه « پیشکس نمایند که سواری اسپ اعلی لایق بخاصه » و در متن از اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۰۸ نقل کرده شد ه

(۲) در اکبرنامه « هرچند بدنما ست لایق » ه

دستور که مقدور باشد ملازمانِ رکابِ ظفر انتساب آن بارگاهِ فلک اشتباه را مسرور دارند - و آنچه نهایت غمخوارگی و یاری باشد بایشان بظهور آورند - و خاطر آن[۱] جمیع را که از گردشِ روزگارِ ناهموار بقدر غباری دارد بدلداری و غمخواری که درین نوع اوقات لایق و خوشنما است مسرور و پرحضور گردانند - و آن دستور همه وقت منظور باشد تا نواب همایون بما رسند - بعد ازان آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت - بعد از طعامِ متفرّقات حلوا و پالوده که از شکر سفید لطیف و بنانهای بصفای سفید طبخ نموده باشند و مربّاهای لطیف داشته رشتهٔ[۲] خطائی خاصه که بگلاب و مشک و عنبر اشهب خوشبوی و لذید شده باشند بمجلس برند - و حاکمِ ولایت بعد از مهمانی و خدماتِ مذکوره خاطر از ولایت و قلعهٔ آنجا جمع نموده تا دارالسلطنهٔ هرات هرکه رفیق خدمت و ملازمت بوَد دقیقهٔ از دقایق خدمت و ملازمت نامرعی نگذارند - و چون بدوازده فرسخیٔ دارالسلطنهٔ مذکور رسند

---

(۱) در اکبرنامه « خاطر آن جماعت را » ٥

(۲) در اکبرنامه صفحه ۲۰۹ « رشتهٔ خطائی خاصه » در اصل نسخه « خطابی خاصه » رشتهٔ خطائی از اهل زبان بتحقیق پیوسته از باب ماهیچه است و آن را در قالب می ریزند بروی آتش و پر باریک باشد مثل نخ ابریشم و از آرد برنج می‌سازند و با مغز بادام و فستق و نبات و عرق بیدمشک و گلاب می‌خورند - فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۱۹۷ - ماهیچه آنست که خمیر را بباریکیٔ ریسمان مالند و پزند - فرهنگ انندراج جلد سوم صفحه ۱۴۸ - برای مزید تحقیق ببینید ترجمه بیورج جلد اول صفحه ۴۲۳ و وُلرس در لغت خود که مسمّی است به لکسیکو پرسیکو لیٹینم در جلد دوم صفحه ۳۹ عبارت مرقومه بالا را نقل کرده ٥

آن ایالت پناه یکی از اویماقِ[1] خود را که مردِ کاردان و صاحبِ وقوف باشد در خدمت فرزند ارجمند ارشد سعادت‌یار گذارد که بهرِ خدمتِ آن فرزند خبردار باشد - باقی لشکرِ ظفر اثر از شهر و ولایت و سرحدها از هزاره و نکدری وغیره تا[2] سی هزار سوار که بشمارهٔ صحیح ملازم آن ایالت دستگاه شوکت پناه است همراه برداشته استقبال نمایند - و چادر و سایبان و اسباب ضروری و قطار شتر و استر همراه برند - چنان اردوی آراسته بنظر کیما اثر آن پادشاه سیّاره سپاه در آورد که موجب سرور گردد - چون بملازمت آن حضرت سرافراز گردد پیش از جمیعِ حکایات از جانبِ نوّابِ کامیاب همایون ما دعای بسیار عرض نمایند - و در همان روز که بملازمت ممتاز گردد و از دو[3] جای نزول نماید و بتوزوک و قاعده لشکر و اردو نزول نمایند - و بخدمت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز دران منزل که جای باشد خوش هوا مقام کنند - روز اول جمیعِ لشکریان ایشان را خلعتِ فاخره که کمخای[4]

---

(۱) اویماق بمعنی قوم و قبیله - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۳۲۵ ٥

(۲) در اکبرنامه صفحه ۲۰۹ «تا سی هزار کس (که بشمارِ صحیح رسد) از ملازمان کومکیِ آن ایالت پناه همراه برداشته استقبال نماید» ٥

(۳) در اکبرنامه «ممتاز گردد بتزک و قاعدهٔ لشکر» ارقام یافته و عبارت «و از دو جای نزول نماید» که در کتاب ارقام یافته در اکبرنامه مرقوم نیست و شاید بجای لفظ «دو» دور باشد ٥

(۴) کمخا - مخفف کمخاب است در رشیدی نوشته که بالکسر صحیح نیست چرا که خابِ کم دارد و خاب بمعنی آنست که آن را بهندی رُوَنوا گویند بضم بمعنی پشم باریک و در عربی کیمخاو گویند - ببینید قانون همایونی مطبوعه ایشیاتک سوسائٹی صفحه ۵۱ ٥

یزدی و دارائی[۱] مشهدی و خافی باشد مخلّع سازند - مجموع را بالاپوش[۲] مخمل که خوش رنگ باشد بدهند - بهر یک از لشکریان و ملازمان ایشان دو تومان تبریزی جهت یوم الجمع[۳] بدهند - و طعامهای الوان لطیف بدستوری که مقرر شده سربراه نموده مجلس ملوکانه بگذارند که زبانها بتحسین آن گویا شود - و آفرین بگوش[۴] هوش رساند - و تفصیلِ لشکر ایشان داده روانهٔ درگاه عرش اشتباه نماید - و مبلغ دوهزار پانصد تومان تبریزی از تحویلاتِ سرکارِ خاصهٔ شریفهٔ دار السلطنت مذکوره و ولایات که اجناس آنجاها جهت ملاحظهٔ دارالسلطنهٔ مذکوره می‌باشد باز یافت نمایند - و صرف ضروریات کند - و آنچه نهایت بندگی و خدمت باشد بجان منّت داشته بظهور آورد - از منزل مذکور تا شهر بچهار روز آیند - و هر روز مهمانی و طعام بدستور روز اول که مذکور شده نمایند - می باید که در هر مهمانی اولاد عظامِ آن ایالت پناه عالیمقام مانند چاکران و خدمتگاران کمرِ خدمتگاری بر میانِ جان بسته آدابِ ملازمت بعمل آورند - و شکری بجا آورند که این نوع بادشاهی که هدیه ایست

---

(۱) دارائی - نام قماشی ابریشمین که الوان باشد - فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۷ ہ

(۲) بالاپوش - پوششی که در وقت دراز کشیدن بر سر کشند بعربی آن را لحاف و بفارسی شادیچه بروزن بازیچه و جامهٔ خواب و زیرپوش و بالاکش گویند - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۳۷۳ ہ

(۳) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۰۹ « یوم الخرج » مرقوم است و یک تومان تبریزی قریب سی و سه روپیه هندی می‌باشد ببینید ترجمه اکبرنامه جلد اول صفحه ۴۳۴ نوت ۸ ہ

(۴) در اکبرنامه صفحه ۲۰۹ « و افرینها بگوش عالمیان رسد » ہ

از هدایای آلهی مهمان ما و ایشان شده ـ گلیست رنگین و شریف از گلستان سلطنت و لطافت ـ قمر صورت فرشته خاصیت ـ در ملازمت و خدمت آنچه نهایت تردد باشد بجای آورید ـ و تقصیر ننمائید ـ که هر نوع جانسپاری و خدمتگاری که نسبت بآن نهالِ چمنِ عزت و اقبال بجا آورند بغایت پسندیده و مستحسن خواهد بود ـ و موجبِ قدرِ آن ایالت پناه خواهد گردید ـ و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرر دارند که امروز در درون باغِ عیدگاه سر خیابان[۱] چادرهای درون اطلسِ قرمزی و میان کرباس طبسی و بالا مقالی[۲] اصفهانی که درین ایام اتمام داده عرض نموده بود ترتیب دهند ـ و ملاحظه نماید که هر جا خاطر عاطر فیض مآثر آنحضرت مسرور گردیده باشد بجهت آب و هوا ـ در خدمت آن حضرت دست ادب ملازم‌وار بر روی سینه نهاده پیش رود ـ از زبان نواب همایون عرض نماید که آن اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکشِ نواب کامیاب است ـ چون در سر راه و کوچ بدین نوع کسان همزبانی کردن لایق و خوشنما است تقصیر نکند ـ و دم‌بدم خاطرِ عاطر آن بلند قدر فلکِ عزت و جلالت را ازین نوع همزبانیها که در کمالِ استحکام باشد آسوده و مسرور سازند ـ و خاطرِ دریا مقاطر آن حضرت و ملازمان را ازین حکایات مسرور سازند ـ و خود

---

(۱) در اصل نسخه «عیدگاه سر خانان چادرهای».

(۲) در اکبرنامه «بالا مشقالی اصفهانی».

از منزل مذکور که فردا نواب بشهر خواهد آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند مومیٰ الیه گردد - و صباح آن روز فرزند اعزّ ارشد ارجمند برخوردار سعادت یار را بسرعت تمام باستقبال آن صاحب دولت و جلال از منزل بیرون آورد - و سروپای مکمّل که در نو روز[۱] پارسال جهت آن فرزند ارسال داشته بود پوشانیده و یکی از سفید ریشان اویماق تکلو که پسندیده و معتمد آن ایالت پناه باشد در دارالسلطنهٔ مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کند - در وقت توجه بدارالسلطنهٔ مذکوره ایالت پناه قرا[۲] سلطان را در خدمت نواب دارد - و چادر و شتر و اسپ را گذارد که چون فردا نواب کامیاب سوار شوند اردو نیز کوچ کنند - و ایالت پناه و مشار الیه نواب را هادی باشد - و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان بسان مقرّر شده متوجه استقبال[۳] شوند - و چون بنزدیک آن پادشاه عظمت دستگاه رسند چنانچه میدان میانهٔ ایشان یک تیر[۴] پرتاب باشد آن آیالت پناه پیش رفته

---

(۱) در اصل نسخه « سروپای مکمل که در موربا، و ارسال جهت آن فرزند ارسال داشته بود درو پوشانیده و یکی از سفید ریشان » مرقوم است از اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۱۰ اصلاح کرده شد ٥

(۲) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۱۰ « قزّاق سلطان » مرقوم گشته ٥

(۳) در اصل نسخه « اقبال » ٥

(۴) در اصل نسخه « یک سر پرتاب » ٥

التماس نماید که آن گوهرِ معدنِ سلطنت و اقبال از اسپ زیر نیاید - اگر قبول کنند فَبِهَا - در ساعت باز گردد - و فرزند[۱] مذکور را از اسپ پیاده ساخته بتعجیل روانهٔ خدمت ساخته فرزند مذکور ران و رکاب آن پادشاه را ببوسد - و قواعدِ خدمت و عزت آنچه ممکن باشد بظهور[۲] آورد - و اِلّا که نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده بشوند[۳] اول فرزند مذکور را از اسپ بزیر آورد و بخدمت آنحضرت برد که دست آن عالیجناب را بوسیده بعد از سوار شدنِ آن حضرت سوار شود - و بدستور متوجه اردوی خود و منزل مقرّر شوند - و آن ایالت پناه خود نزدیک فرزند[۴] مذکور در خدمتِ نور موفور السرور دیوانِ دولت و عزت توجه نماید که اگر آن پادشاه - خلایق و ممالک پناه - سخن و حکایتی از فرزند مذکور استفسار نمایند و آن فرزند بواسطهٔ صغرِسن جوابی آن چنانکه باید نتواند داد یا بی‌وقوف باشد آن ایالت پناه جواب لایق و موافق عرضه نماید - و در منزل مذکور آن فرزند پادشاه عالم پناه را مهمانی نماید باین دستور که چون چاشت گاه نزول

---

(۱) در اصل نسخه « فرزند مذکور آن و رکاب » ۰

(۲) در اکبرنامه صفحه ۲۱۰ « بظهور آورند و اگر نواب کامیاب » ۰

(۳) در اصل نسخه « پیاده نشوند » ۰

(۴) در اکبرنامه « نزدیک نزدیکِ فرزند مذکور در خدمت بادشاه باشد - که (اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند ارشد استفسار نمایند و آن فرزند بواسطهٔ حجاب جواب آن چنانکه باید نتواند داد) آن ایالت پناه جواب لایق عرض نماید » ۰

نمایند فی الحال [۱] سیصد طبق طعامِ الوان بطریق ماحضر بمجلس [۲] آن مذکور شاهوار سلطنت آورند - و بین الصلوتین یکهزار و دویست طبق طعامِ لطیف الوان بر طبقهای لنگری که مشهور است بطبقِ محمدخانی و دیگر اطباقِ چینی و طلا و نقره و سرپوشهای طلا و نقره بر بالای آنها نهاده بمجلس آورند - و مربّیات خوش و لطیف لذید و ثمرات آنچه ممکن باشد و حلاوه و پالوده بکشد - و بیست [۳] و هفت راس اسپ لایق از طوایل آن فرزند ارجمند آن ایالت پناه جدا نموده جُلهای مخمل و اطلس بر ستوران مذکوران پوشانیده تنگِ قصب باف و ابریشم که بر جُلِ مخملِ منقش و تنگ سفید بر جُلِ مخمل سرخ و تنگِ سیاه بر جُل مخمل سبز بکشد و بدین عنوان رعایتِ مناسبِ رنگ نموده پیشکش نمایند - و حافظ صابر قاق و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد و دیگر گوینده و سازندهٔ مشهور که در دارالسلطنهٔ مذکور باشد همه وقت حاضر باشند - که هرگاه آن پادشاه عالیجاه خواهند فی الحال بنغمه و ترنّم آنحضرت را مسرور و خوشحال سازند - و شنقار و باز و چرغ و باشه و شاهین و بحری و آنچه در سرکار فرزند مذکور و آن ایالت پناه و اولاد عظام او باشد پیشکش نمایند -

---

(۱) در اکبرنامه «سه صد طبق» ٥

(۲) در اکبرنامه «بمجلس بهشت آئین آرند» ٥

(۳) در اکبرنامه «پس ازان هفت راس اسپ» و در اصل نسخه «بیست هفت» ٥

و ملازمان[1] ایشان را تمام خلعتهای ابریشم لطیف از هر جنس بدهند با بالاپوش درخور آن کس - چون بمنزل خود روند ایشان را بنظر فرخنده اثر فرزند ارجمند در آورد - و آن فرزند بخُلقِ عظیم که میراث آبا و اجداد اوست با ایشان معاش نموده بهر یک از ایشان اسپ و سروپا و زر درخور هر کس بدهد - انعام کم[2] از سه تومان نباشد - و دوازده قسم[3] در فر پارچهٔ ابریشم از مخمل و اطلس و کمخا رنگین فرنگی و یزدی و تافته شامی وغیره که بغایت الغایت لطیف باشد و سیصد تومان زر نقد[4] در سی کیسه مقالی مساولی کبود با قماش مذکور بکشند - و بلشکر ایشان در هری سه تومان[5] که سی صد شاهی باشد بدهند - و در مجلس ایشان همه وقت از اهل ساز و نغمه و آواز که موجب سرور و جلای ضمیرِ منیر ایشان باشد و از صنایع و بدایع ایشان انتعاش طبعی آنحضرت را بهم رسد جمعی که باشد همه را دایم حاضر

---

(١) در اکبرنامه جلد اول صفحه ٢١١ « و ملازمانِ ایشان را تمام خلعتهای ابریشمی از هر جنس و هر رنگ علٰحده علٰحده فراخورِ آن کس از الوانِ مخمل و خارا و تکمهٔ کلابتّون و طلا باف بپوشانند » ٥

(٢) در اکبرنامه « انعام زیاده از سه تومان نباشد » ٥

(٣) در اکبرنامه « دوازده تقوز پارچهٔ ابریشمی از مخمل » - و کمخا مخفف کمخاب است ای خاب کم دارد و خاب بمعنی آنست که ان را بهندی رُوَنوا گویند یعنی پشم باریک - برای مزید تحقیق لفظ کمخا و اطلس ببینید قانون همایونی مصنفهٔ خواند امیر مطبوعه سوسائٹی صفحه ٥١ ٥

(٤) در اکبرنامه « زر نقد در سی کیسه با قماش مذکور بکشند » ٥

(٥) در اکبرنامه « سه تومان تبریزی که ششصد شاهی باشد بدهند » ٥

دارند - که بوقت حاجت بطلب ایشان بباید فرستاد - بهر نوع باشد اوقات فرخنده ساعات ایشان را خوش دارند - و سه روز در سرِ خیابان باغات و کاریزگاه ایشان را سیر میفرموده باشند - و درین سه روز از درِ باغ چهار باغِ شهر که منزل لطیف بادشاهانه است تا سرِخیابان که در باغِ عیدگاه است بفرمانید که محترفه اصنافِ چهارطاق بندی بآئین شیرین بسته بهر صنف یکی از امرا را شریک سازند - تا بتعصب یکدیگر هر صنعت و شیرین کاری که مقدور باشد و دانند بعمل آورند که انسب آنست که چون آن پادشاه جمجاه آن مرز و بوم را بقدومِ فرخنده لزوم مشرّف ساخته اند اول بشهری که[۱] آن نور چشم عالمیان بوجودِ شریفِ خود رشک بهشت برین خواهد فرمود آن بلدۀ معموره خواهد بود - می‌باید که بنظر کیمیا اثر آن قدوۀ سلاطین و ارشدِ خواقین بسیاری از مشاهیر که از مردم نا فرجام[۲] واقع خواهد بود بهر نوع همزبانی و ملایمت رفع ملال خاطر آن پادشاه جمجاه نمایند - روز سیم که از این

---

(۱) در اکبرنامه « اول بشهری (که آن نور چشم عالمیان است) بوجود شریف خود مشرّف خواهند ساخت بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گوی (که در شهر هستند) در آورند که باعث سرور باشد - روز سیوم » - و در صحایف شرائف مولّفۀ محمد عسکری حسینی بلگرامی (نسخۀ خطیٔ سوسائٹی نمبر ۱۲۳۵ III) در صفحه ۱۰۸ نوشته که « چون پادشاه آن مرزبوم را از قدوم میمنت لزوم مشرف سازد و آن مکان از غبار سمند آن پادشاه رشک فردوس گردد از مردمان خوش طبع و لطیفه‌گو که در شهر هستند تمامی را در نظر کیمیا اثر در آورند که باعث سرور باشد - روز سیوم » ٥

(۲) در اصل نسخه « نافرجام » مرقوم است شاید « با فرجام » باشد ٥

چارطاق و خیابان شهر وصفا دادن چار باغ فراغِ خاطر روی نموده باشد حاجبان[۱] و منادی‌گران را در شهر و محلات و حدود و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که چار نمایند که تمامی زن و مرد روز چهارم در سر خیابان حاضر گردند - و چون هر کس دکان و بازار که آئین بسته بفرش قالی و پلاس ضرور ست راس سازند همه جا عورات بنشینند[۲] چنانکه قاعدهٔ آن شهر است - و در محله و کوچه بی‌گمان صاحب نغمه بیرون می‌آید که در بلادِ معظمِ عالم مثل او نباشد - تمام آن مردم را استقبال نمایند - بعد ازان آن پادشاه عالم پناه را بعزت و ادب گویند که پای دولت در رکاب سعادت در آورند - فرزند مذکور در پهلوی آنحضرت چنانکه یکسر اسپ و گردن اسپ ایشان پیش باشد براه روند - و آن ایالت پناه خود از عقبِ ایشان نزدیک آید - از عمارات و منازل و باغات هرچه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نمایند - و چون بسعادت بشهر درآیند و چهار باغ را بنور ذات پاک با برکات خود بهتر از روضهٔ خلد سازند - و در باغچهٔ که در هنگام سکنِ نواب همایون

---

(۱) در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۸۵ھ و در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۱۱ بجای « حاجبان » ارقام یافته « چارچیان » ٭

(۲) در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۸۶ھ « عورات بیگها بنشینند - و چنان که قاعدهٔ آن شهر است عورت بآینده و رونده در مقام شیرین کاری و شیرین گوئی در می‌آمده باشند - از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون می‌آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد - تمامیٔ آن مردم را باستقبال بفرمایند - بعد ازان پادشاه را » ٭

ما دران بلدهٔ طیّبه جهت بودن و خواندن و مشق کردن تعمیر یافته بود و الحال مشهور است بباغچهٔ شاهی ایشان را دران منزل نزول فرمایند - و حمّام چهار باغ و دیگر حمّامات را سفید و پاکیزه سازند - و بگلاب و گل خشک[۱] و هر خوشبوی سازند که هرگاه میل فرمایند آسوده خاطر شوند - روز اول فرزند مذکور ایشان را بطعامِ لطیفِ لذید وافر مهمانی نماید - و شب چون ایشان بفراغت متوجّهِ خواب شوند[۲] آن ایالت پناه امرای عظام را بحضور خود طلبیده مقرر دارد که هر یک ایشان یک روز آن پادشاه لطفِ آله را در یکی از باغات مهمانی فکر کند - و دو روز دیگر فرزند مذکور مهمانی کند - بعد ازان ایالت پناه خود بدین دستور مهمانی کند که مذکور خواهد شد - چون ایشان بشهر درآیند همان روز عرضه داشت نماید و روانهٔ درگاهِ معلّی کند - مقرّر شد که معز الدین حسین مکال کلانتر دارالسلطنهٔ هرات شخصی خوش نویس صاحب وقوف تعین نمایند که از روزی که آن پانصد نفر استقبال نمایند تا آن روزی که ایشان در دارالسلطنهٔ هرات باشند روزنامچهٔ منقّح نوشته[۳] به ثبتِ مهر آن ایالت پناه رساند - و جمیع حکایات و روایات

(۱) در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۸۶ و در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۱۲ « پاکیزه سازند - و بگلاب و مشک خوشبو کنند - که هرگاه میل فرمایند محلِّ آسایش بدنی باشد » ۰

(۲) در اکبرنامه صفحه ۲۱۲ « متوجه خواب شوند - آن ایالت پناه خود بدین دستور مهمانی کند که مذکور خواهد شد » ۰

(۳) در اصل نسخه « روزنامچه منقح نوشته شهابان امان ایالت پناه رساند » و در متن از اکبرنامه و مآثر رحیمی اصلاح کرده شد ۰

از بد و نیک که در مجلس بهشت آئین آن الطفِ خواقین بگذرد بقلم گرفته بمهر آن شوکت دستگاه رسد - و بدست مردمانِ روزگار دیده و صاحب وقوف روانهٔ درگاه معلّی گرداند که بر جمیعِ اوضاعِ نوابِ همایون ما را اطلاع حاصل شود - و همه روز آن حکایات متصوّر و معمول باشد ٭

مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور باشد که طعام و حلاوه و مربّا و میوه سه هزار طبق کشیده شود و یراق مذکور بدین دستور سر براه نمایند - اول پنجاه چادر و بیست سائبان و چادر بزرگی که جهت خاصهٔ ما ترتیب نموده عرض کرده بود با دوازده زوج قالیٔ دوازده ذرعی و ده ذرعی و هفت ذرعی و هفت زوج قالیٔ پنج ذرعی و نه قطار مایه و نود قطار فرشته کردار و دویست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و بیست و یک اطباق مذکور و دیگ تمامی سرپوش قلعی کرده پاکیزه داشته باشد و قطار شتر دو[1] تقوز در مهمانی خود آن ایالت پناه پیش‌کش نماید - و امرای مذکور که امر شده بود که مهمانی نمایند بدینِ طریق طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق بکشند - و سه اسپ پیش‌کش نمایند - و یک قطار شتر و یک قطار استر که اول آن ایالت پناه دیده و پسندیده باشد

---

(۱) در اصل نسخه « قطار شتر دو دو قر » نوشته در اکبرنامه صفحه ۲۱۳ و مآثر رحیمی صفحه ۵۸۷ « پاکیزه داشته باشد و قطار استر دو تقوز در مهمانی خود » ارقام یافته ٭

پیشکش نمایند - و حاکم غوریان و نوسح[۱] و کوسو در ولایت خود مهمانی نمایند - و حاکم خاف و ترشیز و زاوه و محولات در سرای جام فرهاد خسرو که پنج فرسخی مشهد اقدس باشد مهمانی نمایند - در تاریخ سنه ۹۹۰ نقل - در تاریخ سنه الف نقل گرفته شده ٭

و چند روزی که میل بودن هری داشتند[۲] توقف فرمودند - و از اهل نغمه وغیره جمعی در رکاب ظفر قرین متوجه مشهد مقدّس شدند - و احمد سلطان را چون مدتی در خدمت بود رخصت سیستان فرموده متوجه اردو شدند - چون نزدیک مشهد مقدّس رسیدند شاه قلی سلطان ولد قازق بهادر استجلو که دران وقت حاکم مشهد بود معه سادات و اهالی و موالی و علما استقبال نموده ملازمت (نمود) و حضرت زیارت

---

(۱) در اکبرنامه و مآثر رحیمی «حاکم غوریان و فوشنج وکرشو در ولایت خود» ٭

(۲) در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۵۸۷ در خصوص سالِ ورود حضرت جهانبانی بهرات می‌نویسد «که در روز نو روز غرّه ذی قعده نهصد و پنجاه در باغ جهان ارای هرات نزول اجلال فرمودند» و در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۱۴ نوشته که در مجلس اول صابر قاق که در خوانندگی یگانهٔ خراسان و عراق بود غزل امیر شاهی را خواند که ارکان وجودِ اهلِ وجد و حال در تزلزل آمد و مطلعش این است :—

مبارک منزلی کآن خانه را ماهی چنین باشد   همایون کشوری کآن عرصه را شاهی چنین باشد

و چون باین بیت رسید که

ز رنج و راحتِ گیتی مرنجان دل مشو خرّم   که آئینِ جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

حضرت جهانبانی را رقّت شد و بغایت متاثّر شدند - و انعامها در دامنِ امید او ریختند ٭

استانهٔ امام نموده[1] نزول اجلال ارزانی فرمودند - و بعد از چند روز به نیشاپور تشریف بردند و ازان جا سبزوار و حاکم سبزوار شمس الدین علی سلطان سبزواری بود و جاگیردار نیشاپور شاه قلی سلطان حاکم مشهد بود و از سبزوار بدمغان و از دمغان بسمنان و از سمنان بقزوین و پیش ازان بچند روز که حضرت بقزوین تشریف آرند حضرت شاه برآمده متوجه ییلاق سلق شده باشند که بجهت تماشای حضرت طرح شکار اندازند - چون بنواحی زنکان رسیدند خبر رسید که نواب بیرم بیگ را پیشِ حضرت شاه فرستاده اند - و بشرف ملازمت مشرّف گردیده و کتابتِ حضرت را گذرانیده - در همان منزل جواب یافته مراجعت نموده - بعد از چند روز حضرت و حضرت شاه در همان منزل با یکدیگر ملاقات نمودند - و باتفاق متوجه شکارگاه شدند - چون پیش از آمدن حضرت قازیانِ[2] عِظام را حکم کرده بودند که شکار را از ده روزه راه رانده بیارند - در چمنستانیکه او را ساوق یلاق[3] گویند که اول منزل ییلاق سلق است

---

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۱۵ « پانزدهم محرم (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدّس رسیده بزیارت روضهٔ رضویّه فایز گشتند » ٥

(۲) در اصل نسخه قازیان مرقوم است شاید این لفظ « قاز چران » باشد - آنکه بطها را چراند - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۹۳۱ ٥

(۳) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۱۸ « از ده روز راه لشکر شاهی جانوران صحرائی را رانده در چشمه (که او را ساووق بلاق گویند که اول منزل ییلاق بیلق است) شکار مجتمع

از وحش چندانی که بقلم در نیاید جمع ساخته قمرغه نموده بشکار متوجه شدند - یکهفته دران منزل بودند تا علف آن منزل و گوشت شکاری بکار رفته و ازان جا طرح شکار دیگر انداخته که لشکر را ده روزه رخصت دادند که شکار را رانده در تخت[1] سلیمان قمرغه شود - چون قمرغه باتمام رسید بشکار مشغولی نمودند - و از وحش و طیور آن مقدار بهم رسیده بود که عدد آن درین مختصر نمی‌گنجد - و پارهٔ آهو سرخه که از قمرغه بیرون آمده در رودخانه که عقب قمرغه بود ریختند - و قورچیان و قلقچیانِ لشکری آنها را به تیر و شمشیر کشتند چنانچه یکی جان بیرون نبرد - با وجود این حال ازان طرف که شکار بیرون رفته بود و چلِ[2] جماعهٔ که بود غضب نموده چندی از مردم اعیان را

شدند » - بیورج در ترجمه اکبرنامه جلد اول صفحه ۴۳۹ نوت نمبر ۵ نوشته که شاید سوج بُلاق صحیح باشد سوج بمعنی سرد و بلاق بمعنی چشمه است و بیلاق و بیلق بمعنی باغ است ۰

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۱۸ « حوض سلیمان » و در منتخب التواریخ جلد دوم صفحه ۹۲ بداونی در خصوص معنیٔ شکار قمرغه می‌نویسد « و همدرین ایام در پنج کروهی + + شکار قمرغه انداختند تا مقدار چهل کروه راه از هر جانب نخچیر صحرائی را در دایره کشیدند و آن را روز بروز چون دایرهٔ دهان خوبان تنگ‌تر ساختند - و پانزده هزار جانور تخمینا از هر قسم دران صیدگاه بشمار آمد و خاص و عام را بتدریج حکم شکار فرمودند » انتهی و در فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۹۹۱ - قمرغه - بفتح اول و ضم ثانی و سکون ثالث و فتح غین معجمه - ترکی - شکارگاه که امرا و سلاطین در احاطهٔ کلان آهو و گوزن وغیره می‌گذارند - وُلر - در لغت خود جلد دوم صفحه ۷۴۲ بفتح ثانی نوشته و قَمَرغَه و قمرقا و قمورقا این هر سه لفظ یک معنی دارد ۰

(۲) چَلْ - فارسی - بندی که از چوب و کاه و سنگ و علف در پیش رودخانه و جوی به بندند - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۸۸۹ ۰

سیاست فرمودند - چون قمرغه بهم دست داد حضرت و حضرت شاه و نواب سام مرزا و بهرام مرزا و (از امرای شاهی) امثال عبد الله خان استجلو که داماد حضرت شاه اسماعیل بود و سوندک سلطان قورچی باشی افشار و بدر خان استجلو و شاه قلی سلطان مهردار و از ملازمان حضرت مثل خواجه معظم و بیرم بیگ و حاجی محمد کوکه و روشن کوکه و حسن کوکه - از خوانین حضرت و حضرت شاه بموجب حکم در قمرغه درآمدند - و از هر جنس شکار که خوش می‌آمد بزخم تیر برخاکدان دهر می انداختند - چون از شکار فارغ شدند در همین منزل اردوها فرود آمدند - و بجهت جشن[1] حضرت درین منزل توقف فرمودند - قریب بده دوازده روز در نزدیک حوض و تخت سلیمان پیغمبر قبق[2] برپا کردند - و روز دیگر بطریق سیر متوجه زندان و طویلهٔ حضرت سلیمان شدند - بعد از سه روز که درین منزل تشریف داشتند بچوگان بازی و قبق انداختن مشغول شدند - و در همان روز قبق انداختن بیرم بیگ را خطاب خانی و حاجی محمد کوکی را سلطانی ارزانی

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۱۷ مرقوم است که حضرت جهانبانی در روزِ جشنِ عالی الماس گران بها که خراج ملکها و اقلیمها بود و دویست و پنجاه لعل بدخشانی بالکای شاهی تا زمان برآمدن بهر اسم و رسمی (که از سرکار خاصه و منتسبان شاهی خرچ شده بود) زیاده ازان باضعافِ مضاعفه پاداش شد - ببینید ایضا ترجمه اکبرنامه از بیورج صفحه ۴۳۰ نوت (۳) ٥

(۲) قبق - در ترکی کدو را گویند در زمانهٔ قدیم ترکان کدوی از چوب آویخته نشانه می‌زدند و حالا بجای کدو طشت را می‌زدند - ببینید دوزی جلد دوم صفحه ۳۰۳ و ایضا قانون همایونی مطبوعه رایل ایشیاٹک سوسائٹی صفحه ۸۷ ٥

فرمودند - و در همین روز طومار ده[۱] هزار کس سوار مع مرزا مراد ولد شاه که بحضرت - کومک[۲] نوشته بودند مع طومار اسباب پادشاهی که از هر کارخانهٔ که لایق دیده جدا کرده بودند بوکلای حضرت سپرده اشیا را بنظر حضرت گذرانیدند - و یعقوب مرزا را که نفائی سلطان محمد خدا بنده ولد حضرت شاه بود مهردار حضرت کرده و خواجه رشیدی را دیوان و این هر دو کس داخل سرداران ده هزار کس کومک اند و نام[۳] سرداران ده هزار کس بموجب تفصیل ذیل :—

مرزا مراد ولد شاه	محمد خلیفه حاکم	قرابهٔ محمد خان شرف
بداغ خان قچ[۴] للهٔ	سیستان	الدین اوغلی تکلو
مرزای مذکور	سنحاو سلطان افشار	حاکم هری
شاه قلی سلطان افشار	حاکم فرخ[۵]	ایقوب (یعقوب) خواجه
علی سلطان تکلو کدول	علی سلطان بابنی بیوک	رشیدی مرزا نفائی
اوغلی	تکلو	سلطان محمد خدا بنده
احمد سلطان شاملو ولدِ	علی سلطان قورچی باشی	ولد شاه طهماس

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۱۸ « دوازده هزار سوار » ۰

(۲) در اکبرنامه « میرزا مراد بکمک نامزد شده بودند » ۰

(۳) در اصل نسخه « ده هزار کس کومک اند و نام ده هزار کس بموجب تفصیل ذیل ، ارقام یافته در اکبرنامه صفحه ۲۱۸ نوشته « اسامی اجلّه که درین کمک عالی مقرر شدند بدین تفصیل است » لهذا در متن کتاب از اکبرنامه اصلاح کرده شد ۰

(۴) در اکبرنامه « بداغخان قاچار لَلَّهٔ (معلِّم) مرزای مذکور » ۰

(۵) در اکبرنامه صفحه ۲۱۸ « سنجاب سلطان افشار حاکم فره » ۰

حسین قلی سلطان شاملو برادر احمد سلطان حاکم سیستان
حیدر سلطانی شیبانی
محمدی مرزا نبیرهٔ جهان شاه بادشاه
علی قلی و بهادر پسران مشار الیه
سلطان حسن روملو
آدم (ادهم) مرزا ولد دیو سلطان
مقصود مرزا آخته بیگی
و دیگر[۱] بیگچها و یکه جوانان
تهمتن مرزا برادر دیو سلطان
ولد زین سلطان شاملو

و بعد از مهمانی دو سه روز توقف نمود باز طرح شکار انداختند که در آق‌زیارت که آخر منزل ییلاق سلق[۲] است قمرغه را آنجا جمع سازند - و بدولت متوجه شده شکارِ سیم باتمام رسید - و بندهٔ درگاه بایزید در شکارها و طوئ تخت سلیمان در ملازمت بود - و خلیفة الخلفای[۳] حضرت شاه را تیری از غیب رسیده بعالم عقبیٰ شتافت - و از همان جا حضرت را رخصت سیر تبریز فرمودند - و بمردم تبریز حکم شد که از کارهائی که سابق می‌شده که بمرورِ ایام منع

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۱۸ و در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۵۹۲ بتفصیل اسامی سرداران نیز ذکر کرده امّا در بعضی اسماء اختلاف است برای مزید تحقیق ترجمه انگلیسی اکبرنامه از بیورج جلد اول صفحه ۴۴۱ ببینید ۰

(۲) در اکبرنامه « ییلاق سرلق » نوشته ببینید ایضا ترجمه بیورج صفحه ۴۴۲ ۰

(۳) در اکبرنامه صفحه ۲۱۸ « درین اثنا بهرام میرزا که با ابوالقاسم خلفا بد بود درمیان شکار گاه دانسته تیری برو زد و او رخت هستی بربست و بملاحظهٔ خاطر میرزا کسی این سخن را بشاه نگفت » ۰

شده بود باز بعمل آرند از گرگ دوانی[۱] و ارمنی مسلمان و چوگان[۲] باختن وغیره - و بندگانِ حضرت - حضرت شاه را وداع کرده متوجه سیر تبریز شدند - و بندهٔ درگاه بایزید در ملازمت سید محمد عرب که امام شاه بود که آن سال زر نذر آستانهٔ حضرت امام رضا را باو سپرده بودند که آورده بان مردم رساند همراه شده بملازمت پدر در آستانه مشرّف شده - و بندگان حضرت سیر تبریز نموده ازآنجا متوجه کابل و قندهار شدند - و ده هزار کس کومک متعاقب ایشان بلب آب هلمند باردوی ظفر قرین آمده ملحق شدند - و در شب عید رمضان سنه ۹۴۰[۳] بدولت و اقبال از راه کوتل ذقی بمشهد مقدّسه رفتند - و این بندهٔ درگاه بطلب علمی مشغول بود و بالاخانهٔ[۴] که در پشت گنبد حضرت امام واقع است نزول فرمودند - چون در مشهد باران و برف شده بود و هوا ابر داشت ماه را ندیده بودند - یک پاس روز

---

(۱) مسٹر بیورج در ترجمهٔ اکبرنامه جلد اول صفحهٔ ۴۴۳ نوت ۷ معنی گرگ دوانی و ارمنی مسلمان داده - اما معنی ارمنی مسلمان تشفی بخش نیست ٥

(۲) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۱۹ نوشته که « لوازم مهمانی بتقدیم رسانید و گرگ دوانی و چوگان بازیٔ پیاده که در تبریز مشهور و معروف بود و دران وقت از اندیشهٔ شورش ممنوع شده بود بجهت مزیدِ انبساطِ خاطرِ اقدس بامرِ شاهی بتازگی در گرد آمد » ٥

(۳) در اصل نسخه عید رمضان سنه ۹۴۰ در عدد ارقام یافته اما این صحیح نیست زیرا که حسب روایت اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۱۶ در جمادی الاولی (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک شاه طهماسپ خود استقبال فرموده ملاقات حضرت جنت آشیانی محمد همایون پادشاه فرمودند - پس ۹۴۰ از سهو کاتب ارقام یافته - نهصد و پنجاه و یک بخوانید بجای نهصد و چهل ٥

(۴) در اصل نسخه « بالاخانهٔ او در پشت گنبد » ارقام یافته ٥

بود که حضرت جمعی را بگواهی پیش سادات و قاضی فرستادند که ماه را در کوتل ذق دیده بودند - چون گواهی دادند علمای آستانه را بر آورده متوجه عیدگاه شدند - و کمینه بایزید در عیدگاه بود در ملازمت - و چند روزی بندگان حضرت در باغ پائین پا تشریف داشتند - و بعضی اسباب و مردم و اردو از راه طرق و مشهد همراه شدند - و جمعی از نزدیکان چند روزی که در مشهد بودند در ملازمت تشریف داشتند - حکم شده بود که در نیشاپور لشکر زیادتی بکنار هلمند بردند - و سلطان مراد پسر حضرت شاه و خوانینِ کومک در همان منزل جمع شدند - درین چند روز بسادات و مردمِ اعیان که قابلِ مجالسِ بهشت آئین بودند صحبت داشتند - و ملا[۱] حیرتی یک روزی این غزل را در ملازمت ایشان میگذارند که مطلعش اینست

گه دل از عشقِ بتان گه جگرم می‌سوزد
عشق هر لحظه بداغِ دگرم می‌سوزد
همچون پروانه بشمعی سروکار است مرا
که اگر پیش روم بال و پرم می‌سوزد

بندگان حضرت این دخل فرمودند که چنین بهتر باشد

« میروم پیش اگر بال و پرم می‌سوزد »

---

(۱) ملا حیرتی در کاشان در سنه نه صد و شصت و یک هجری داعی اجل را لبیک گفت - برای مزید احوال ببینید فهرست کتب فارسی قلمی از داکتور ریو جلد دوم صفحه ۸۷۳ ه

و یک شبی حضرت در آستانهٔ مقدسهٔ منوّره در طواف بودند که بخاطر شریف ایشان رسید که من هم در آستانه درمیان خادمان خدمتی کرده باشم - میر عبد العظیم را که دران اوقات خادم باشی بود طلب داشته - مقراضی که در دست میر مذکور بود حضرت گرفتند - و میر مشار الیه کاسهٔ آب بدست خود گرفته در ملازمت حضرت میگشت - و حضرت سر شمعهای که در روضه و دارالحفّاظ و دارالسّیار و گنبدِ میر علیشر وغیره بود همه را گرفته در کاسهٔ[۱] آب که میر عبد العظیم داشت می انداختند - بعد از چند روز حضرت بدولت و اقبال متوجه اردوی ظفر قرین بجانب قندهار شدند - چون بلب آب هلمند رسیدند علی سلطان باشی بیوک را که پانصد نفر همراه داشت و جمعی دیگر از یکّها باو همراه کرده بر سر قلعه بیست[۲] فرستادند - بندهٔ درگاه بایزید دران لشکر بود - ملازم نواب مرزا عسکری - درویش محمد خلج جاگیردار و شقدار آن قلعه بود - و چون این جماعهٔ مذکور بنواحیٔ قلعهٔ مذکور رسیدند قلعهٔ مذکور را محاصره کردند - و درویش محمد مذکور آمادهٔ جنگ شد - در اثنای جنگ تفنگی بعلی سلطان مذکور رسید و همان زمان بدارِ عقبیٰ رحلت نمود - و پسر او که دوازده ساله بود بجای پدرش - نوکران بکلانی

---

(۱) در اصل نسخه «کانسه» ٥

(۲) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۲۷ «قلعهٔ بست که داخل ولایت گرم سیر و متعلق بقندهار است نوشته - برای مزید تحقیق ببینید ترجمهٔ بیورج جلد اول صفحه ۴۵۷ نوت (۱) ٥

قبول کردند - روز دیگر[۱] قلعه را بامان گرفتند و کیفیت را بحضرت شاه عرضه داشت کردند - و فرمانِ جهان مطاع صادر شد که ولد مشار الیه را که تابعان[۲] به بزرگی بجای پدر او قبول نموده‌اند همان طریق جاگیر باو ارزانی داشتیم - و بعد از دو روز از فتح قلعه بندگان حضرت در نواحیٔ قلعه نزول فرمودند - و در سلکِ بندگانِ آستان ملایک آشیان درآمده بدعای دوام دولت اشتغال می‌نمود - و در همین منزل جمعی از خوانین و سلاطین را بطریق یلغار قریب پنجهزار کس بر سر قلعهٔ قندهار فرستادند - و فاصله میانه قندهار و قلعهٔ بیست قریب به بیست میل باشد - و روز سیم این جماعت بدروازهٔ ماشور رسیدند - و قبل ازان چون قراولان خبر کرده بودند جمعی برآمده جنگ کردند - و جماعتی از جانبین کشته و زخمی شدند - امّا از جانبین کسی نامی که درین تذکره توان نوشت کشته نشد - آخر مردمِ کومکیٔ پادشاهی زور آورده آن مردم فرار نموده بقلعه آمدند - و مرزا عسکری خود بر بالای دروازه نشسته تماشا می‌کرد - چون توپ و تفنگ بسیار شد تاب مقاومت نیاورده مردم کومکی نیز برگشته در باغ کامرانی و بعضی

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۲۷ « رفته رفته چون کار بر اهل قلعه تنگ شد و مدد از جائی نرسید متحصّنان قلعه فریاد الامان برآورده درِ تضرع و زاری کشودند و بمقتضای عواطف خسروانی امان یافته قلعه را سپردند » ۰

(۲) در اصل نسخه « تاپنان به بزرگی » مرقوم است » ۰

محال دیگر که در نواحی قلعه بود فرود آمدند - و این در آخر سنه ۹۴[۱] بود - و بعد از پنج روز حضرت با اردوی و باقی لشکر تشریف آوردند - و قلعه را تنگ قِبَل نموده مرچل قسمت کردند - و در همان چند روز موید بیگ و اسمعیل بیگ دولدی خود را از قلعه انداخته بپابوس مشرّف شدند - بعد از چند روز دیگر که قِبَل بود در اردوی ظفر قرین بقدری عسرت واقع شد - خبر رسید که رفیع کوکهٔ مرزا کامران در جانب زمین داور در کوهی که در لب آب ارغنداب از قندهار واقع شده مع جمعی از هزاره و نکدری سنکر[۲] نموده‌اند - نواب بیرم خان را و نواب محمدی مرزا که نبیرهٔ جهانشاه پادشاه باشد که نواب بیرم خان بهارلو خود را ازان سلسله می‌گوید - و حیدر سلطان شیبانی مع فرزندان علیقلی و بهادر و مقصود مرزای آخته بیگی پسر زین الدین سلطان شاملو و شاه قلی بیگ نارنجی و سید محمد پکنه و جمعی کثیر را بر سرِ سنکرِ رفیع کوکه فرستادند -

(۱) این سنه ۹۴ غالباً ۹۴۰ که در کتاب نوشته صحیح نیست زیراکه در روز شنبه هفتم محرام الحرام سنه نهصد و پنجاه و دو محمد همایون پادشاه در قندهار نزول نمودند - ببینید مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۵۹۶ - پس اغلب که در آخر سنه نهصد و پنجاه و یک در ماه ذی الحجه این واقعه پیش آمد ۰

(۲) سنکر بروزن لنگر - چیزیست که بر گرد لشکر یا خانه‌ها از خار و سنگ توپ خانه وغیره ساخته مهیای جنگ باشند از عالم مورچال - فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۴۶۳ در اصل نسخه « لب آب از قندهار واقع » و در مآثر رحیمی جلد اول صفحه ۵۹۶ نوشته « درین حال خبر رسید که رفیع کوکهٔ میرزا کامران در زمین داور در پس کوهی در پشت ارغنداب با جمعی از هزاره و نکدری جمع شده نشسته اند » و در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۲۹ ارقام یافته « رفیع کوکهٔ میرزا کامران بجانب زمین داور پس کوهی (که در لب آب ارغنداب واقع شده) با جمعی از هزاره و نکدری مجتمع شده نشسته » ۰

چون این جماعت رسیدند و جنگ واقع شد و بندهٔ درگا بایزید هم دران لشکر بود - رفیع کوکه مذکور بدست افتاد و اسباب و اشیای که بود بتمام و کمال بتصرّف این جماعت درآمده - و بعد از دو روز دیگر باز باردوی ظفر قرین ملحق شدند - گوسفند بیشمار و غله بیحد باردو درآمد - یک روز احمد سلطان شاملو حاکمِ سیستان و حیدر سلطان شیبانی و علیقلی و بهادر فرزندان مشار الیه و مقصود بیگ آخته بیگی شاملو پسر زین الدین سلطان و دوست باباء قوربیگی و حیدر محمد آخته بیگی و مهتر یوسف خزینه دار و میرک مارستانی و حیدر ... تبریزی ملازمان حیدر سلطان شیبانی همه مکمّل و مصلّح شده انگیزِ[1] جنگ قلعهٔ قندهار نموده چند مرتبه چپقلشهای[2] مردانه به پیادهای قلعه کردند - خیلی از پیادهای قلعه ضایع شدند - به علیقلی ولد حیدر سلطان شیبانی و میرک مارستانی زخم تیر رسید - و باباء دوست قوربیگی و مهتر یوسف بشهادت رسیدند - و هر در چند روز پیادهای قلعه برآمده و سوارهای اردو چپقلش می‌کردند - و بعد از چند روز نواب بیرم خان بچوب بادام تلخ که از روضهٔ حضرتِ امام آورده بود حربهٔ خود ساخته تاخت - و محمدی مرزا و سید محمد پکنه و جمعی که در خدمت نواب مذکور بودند فراخور مردانگی خدمت

---

(۱) انگیز بزای معجمه بمعنی برانگیخته - و در بعضی فرهنگ بمعنی اراده نوشته فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۳۱۳ ٥

(۲) در اصل نسخه چقلش اما لفظ صحیح چپقلش است بمعنی جنگ و در غیاث نوشته که بمعنی جنگ شمشیر است ٥

بجا آوردند - و چندی از هزارها بقتل رسیدند - و حسین آقا ایلچی سنجاو سلطان را زخم تیری برویش رسید - و محمدی مرزا اسپی که بورنی حیق نام داشت و رنگ اسپ کَهَر[۱] بود و شاه طهماس بمرزا سلیمان فرستاده بودند و محمدی مرزا آن روز سوار بود - و آن هزاره که حسین آقا را تیر زده بود جمعی دیگر را زخمی کرده نیزهٔ خود را حوالهٔ او نموده تاخت - چون نزدیک او رسید جری[۲] پیش آمده است - آن جر را آزاد جست - و ازان طرفِ جر - محمدی مرزا هزاره را بنیزه بخاکدان دهر انداخت - چون نواب مذکور آن جر را پیمودند هژده عرج[۳] بود تعجبها نمودند - و هزاره آن تیر که در کمان داشت کشاده داد - برسینهٔ آن اسپ رسیده بود با وجود آن زخم ده میل راه آمده اسپ افتاد - روز دیگر نماز عصر بموضع منکیر که از دیهای غزنین است رسیدند - و دران وقت رئیس فخرالدین والد رئیس شمس الدین آنجا بود - مهمانی لایق نموده کیفیت تشریف آوردن ایشان را بمرزا کامران عرضه داشت نمود - همان روز آنجا مقام کردند - روز سیوم از آنجا کوچ نموده بروضهٔ حضرت سلطان محمود فرود آمدند - و شیخ شاهی

---

(۱) در اصل نسخه کبهر امّا صحیح کَهَر بروزن سفر - رنگی باشد مر اسپان را که بعربی کمیت گویند - فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۱۱۵۷ ٥

(۲) جر بفتح اول و سکون ثانی فارسی - شگاف عموماً و زمین شگافته خصوصاً - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۸۱۱ ٥

(۳) عرج شاید این لفظ آرَش است مقداری باشد معین وآن از سر انگشت دست باشد تا مرفق که بندگاه ساعد و بازو است - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۱۴۲ ٥

و سایر خادمان ایشان را ملازمت نموده سه روز در روضه توقف نمودند - و از آنجا کوچ کرده در موضع شنیز فرود آمدند - و از آنجا کوچ نموده بموضع میدان آمدند - روز دیگر ازان جا متوجه کابل شدند - چون بنواحیٔ موضع اوزبک کلتکی رسیده بودند بابوس بیگ با ملا مقبول که دران وقت بخشی بیگی نوابِ مرزا کامران بود و رمزی هزاره که یساول مرزا بود و لطفی سرهندی که از یکّهای مرزا بود آمده نواب بیرم خان را ملازمت نمودند - و راه سر کرده ایشان را در سرِ خیابان در باغ کلبی سلطان فرود آوردند که یک جانبِ باغ بباغ خواجه دوست خاوند متصل است و جانب دیگر بباغ چغتای سلطان و جانب دیگر بباغ خواجه معین و جانب دیگر بدریا - و این جماعه بعد بابوس در باغ چادر زده بودند که از امرای مرزا کامران کسی به بیرم خان آشنائی نکند - و بعد از سه روز که از کوفت راه برآمدند مرزای مذکور و خان مذکور را بچهار باغ طلب نموده و جمعی که در خدمت نواب بیرم خان بودند همه تاج پوش بهمان وضعی که درمیان قزلباش بودند بچهار باغ درآمدند - و در خرگاه که دیوان خانهٔ مرزا بود ملازمت کرده مصحف پیشکش نموده - و چون مرزا بجهت کلام الله تعظیم کردند در اثنای این فرامین و کتابتهای که از حضرت شاه و حضرت داشتند بیرم خان بایشان داد - و ایشان نشسته مطالعه می فرمودند - و جواب و سوال که میان نواب مرزا و بیرم خان

می‌گذشت کس دیگر بران مطلع نبود - و در سر دیوان قراجه خان و مصاحب بیگ که دران ولا برادر گفته باو پوستین داغو داده بودند و مبارز بیگ که برادر مشار الیه و سید عباس و بابوس و جمیل[۱] و خالق بردی و حیدر[۲] دوست مغل قانجی و کلبی وغیره از امرا و دیوانیان و یکه جوانان همه در سر دیوان نشسته بودند - سه چار گهری بلکه یکپاس بصحبت گذشت - و بیرم خان بعرض رسانید که بجهت مرزایان اسپ و سروپا و فرمان آورده‌ام چه حکم می شود - و بابوس را طلب نموده فرمودند که فردا بیرم خان بدیدن مرزایان میرود تو همراه باش - روز دیگر بابوس بباغی که نواب بیرم خان فرود آمده بودند آمده همراه شد - بملازمت نواب مرزا هندال که در حویلی دلدار آغچه که در نواحی خواجه عبد الصمد کابلی تشریف داشتند ملازمت نمودند - و فرمان و اسپ و سروپا که همراه داشتند از حضرت گذرانیدند - تسلیمات بجای آورد - و دران اوقات مرزا مذکور را بچشم بند نگاه میداشتند - روز دیگر باتفاق بابوس مذکور متوجه ملازمت شاهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا که منزل شریف ایشان در باغ مکتب در خانهٔ خونزاده بیگم همشیرهٔ حضرت فردوس مکانی آنجا می‌بودند متوجه شدند - میان شام و خفتن بود که ماهم بیگه که آغا

---

(۱) در اصل نسخه « حمیل » بجای حطی مرقوم است ٥

(۲) در اصل نسخه « حیذر دوست مقل مقل قانحی و کلبی وغیره » مرقوم است ٥

انکهٔ[۱] نواب ایشان بود. و جیجی انکه که کوچ میر شمس الدین محمد غزنوی که انکهٔ مرزا مذکور بود مرزا را از حرم بیگم مذکور برآوردند - و بیرم خان و جمعی که همراه بودند کورنش کردند - همه حضرت مرزا را ملازمت نموده - حضرت مرزا همه را دلداری دادند - و انکهٔ مذکور باعث این سخنان بود - بعد از تسلیمات خان مذکور را نشستن حکم شد - و شاهزادهٔ عالمیان را کنار گرفتند - و مردم که همراه خان مذکور بودند تسلیمات بجای آورده بپابوس سرافراز گشتند - و بندهٔ درگاه دران جماعت بود - تا یکپاس در ملازمت حضرت مرزا بودند و اسپ و سروپا و فرمان که آورده بودند گذرانیدند - نواب بیرم خان پرسیدند که مرزا ام چند ساله شدند - ماهم بیگه عرض کرد که شب[۲] دوشنبه ششم نهصد و چهل و شش در عمرکوٹ حضرت تولد کردند تا این تاریخ سه ساله و شش ماهه شده‌اند - و این تاریخ بخط حضرت جنت آشیانی هم نوشته بودند که در کابل بنظر درآمده - بعد ازان رخصت یافته متوجه منزل

---

(۱) انکه بمعنی دایه برای مزید تحقیق ببینید ترجمه انگلیسی آئین اکبری از بلاخمن صفحه ۳۴۱ ۰

(۲) در اکبرنامه صفحه ۱۸۳ شب یکشنبه پنجم رجب (۹۴۹) نهصد و چهل و نه تاریخ ولادت داده و نیز در همایون نامه مصنفهٔ گلبدن صفحه ۵۹ نوشته که بتاریخ چهارم شهر رجب نهصد و چهل و نه وقت سحر روز یکشنبه اکبر متولد شد - برای مزید تحقیق ببینید جرنل ایشیاٹک سوسائٹی اف بنگال سنه ۱۸۸۶ صفحات ۸۰—۸۸ و هسٹوریکل اسٹڈیز انٓ مغل نیومسمیٹک مصنفهٔ هودیوالا و ترجمه طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۸۹ نوٹ ۳ ۰

شدند - چون مرزا کامران رخصت فرموده بودند که بیرم خان بمرزایان ملاقات نماید مرزا سلیمان را اندرون قلعه در خانهٔ قاسم مخلص نگاه میداشتند بیرون آورده بباغ جلال الدین بیگ که در پهلوی باغ شهر آراست بردند - نواب مذکور آنجا ملازمت نموده فرمان و سروپای حضرت و کتابت حضرت شاه را گذرانیده قضیهٔ اسپ بورنی جیق را بعرض رسانید - و رخصت حاصل کرده روز دیگر به جلکهٔ[۱] سیاه سنگ رفته - مرزا یادگار ناصر که از بکر آمده بود رفته ملازمت کردند - و تا سه پاسِ شب در ملازمت مرزا بودند - و سبب بیشتر بودن در ملازمت این بود که در هند بیکدیگر خصوصیت داشتند - و بعد از چند روز جواب فرمان حضرت شاه و کتابت نوشته بنواب بیرم خان حواله کردند - و نواب خوانزاده بیگم را از قِبَل خود بطریق ایلچی‌گری همراه بیرم خان نموده بقندهار بملازمت حضرت فرستادند - و بندهٔ درگاه بایزید دران اوقات در خدمت برادر درویش بهرام سقا در گردیز بود - چون خبر قِبَلِ قندهار و جمعیتِ حضرت و زور کومک قزلباش در کابل شهرت تمام یافته سپاهی و رعیت را دغدغهٔ ملازمت حضرت شد - تذبذب[۲] در لشکر مرزای مذکور پیدا شد - مرزا کامران از امرای خود کنگش طلبیدند که مرزا سلیمان و مرزا هندال و مرزا الغ را که

---

(۱) جُلگه بالضم و سکون لام و کاف فارسی مرغزار - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۸۳۱ و جلگه سیاه رنگ مرغزاریست در مشرق کابل - بیورج - جلد اول صفحه ۳۶۲ نوٹ (۴) ۰

(۲) در اصل نسخه « مزبذب » ۰

مقید دارم چه باید کرد - ملا عبد الخالق که معلّم مرزا کامران بود و بابوس که در کار و امور دخلی تمام داشت بعرض رسانیدند که اینها را اسپ و سروپا و قسم داده باید گذاشت - مرزای مذکور به رای دولتخواهان عمل نمود - و مرزا سلیمان و مرزا هندال را از بند برآورده و اسپ و سروپا داده گذاشتند - و در باب مرزا الغ حکم شد که هر هفته یک امرا نگاه دارد - و حرم بیگم کوچ مرزا سلیمان از جواهر و زر آنچه در وسع می‌گنجید بارکان دولت مرزا انسانیت کردند و برشوت همه را از راه او بردند - و این جماعه متفق اللفظ بعرض رسانیدند که مرزا سلیمان را رخصت بدخشان باید کرد که اگر روزی مهمی روی دهد به بدخشان درآمده بکومک و زور مشار الیه باز بر سر کابل می‌توان آمد - این معنی مرزا را بسیار پسندیده افتاد - و بعد از چند روز مشار الیه را رخصت دادند - و حرم بیگم و مرزا ابراهیم را نگاه داشتند - و چون مشار الیه بپای منار که ده معموره باشد رسید که از کابل دو میل باشد مرزا کامران از رخصت مرزا سلیمان پشیمان شده کس بطلب مشار الیه فرستادند - بعضی که سخنان زبانی مانده که در حضور باید گفت - مرزا سلیمان این معنی را یافته که از رخصت ما پشیمان شده‌اید عرضه داشت کرد که چون در ساعت نیک برآمده‌ام مراجعت نمودن لایق نیست - اگر سخنان زبانی را تفصیل داده و مهر کرده فرستید بموجب حکم عمل خواهد کرد - مرزا سلیمان ازان جا کوچ نموده متوجه بدخشان شدند - و مکرّر کس از عقب مشار الیه فرستادن

لایق ندید و حرم بیگم کوچ مرزا مشار الیه را مع مرزا ابراهیم رخصت فرمودند - و بعد از چند روز دیگر الغ مرزا بشیر افگن بیگ و فضایل بیگ سپرده بودند که هر هفته یک کدام نگاه میداشتند بیکدیگر اتفاق نموده مرزای مذکور را برداشته براه گردیز بقندهار گریختند - از باز ناگشتن مرزا سلیمان و رفتن شیر افگن وغیره بطرف قندهار هراس بسیار پدید آمد - و در فکر رفع کردن این کلفت بود که بعد از چند روز دیگر مرزا یادگار ناصر بطریق سیر بطرف پای مناره رفته - نماز خفتن خبر رسید که مرزای مذکور متوجه بدخشان شد که از نواحی دیهای قور - و براه گزیو و زمین داور بجانب قندهار بپابوس حضرت مشرّف گردد - مرزا کامران از استماع این خبر کلفت بسیار کشیده در صدد این شد که جماعهٔ فرستند که در مابین کابل و بدخشان بمرزا رسیده برگردانند - یا مرزا راشکست دهند که بجمعیت بجانب قندهار نتواند رفت - آخر نواب مرزا هندال را تعین نمودند که از دنبال مشار الیه رفته برگرداند - و مرزای مذکور هم از کوتل منار گذشت - خبر بمرزا کامران رسید که مرزا هندال هم مثل مرزا یادگار ناصر متوجه قندهار شدند - مرزا کامران را چون بخت [1] بمخالفت حضرت جنت آشیانی برگشته بود هر کار که می‌کردند موافق نمی‌آمد -

چون تیره شود مرد را روزگار   همه آن کند کش نیاید بکار

چون مرزا یادگار ناصر به بدخشان رسیدند و خواستند که اسپان لشکریان

---

(۱) اصل نسخه « بخت مخالفت حضرت بخت برگشته » مرقوم است ٥

چند روزی آسوده شوند و از سپاهی نیز جمعی دیگر باو همراه شوند چند روزی توقف نمودند - و مرزا هندال بهیچ چیزی مقید ناشده کوچ بر کوچ متوجه قندهار شدند - چون مرزا الغ و آن جماعه از راه گردیز متوجه قندهار شده بودند - در اندک زمان بملازمت مشرّف گردیدند و بعنایات و التفاتِ خسروانه سرفراز گشتند - و ولایت زمین داور را بمرزا الغ عنایت فرمودند - و مرزا هندال هم از راه تیری بپابوس سرافراز گشت - و جمعیت حضرت روز بروز افزون می‌شد - و مردم قلعه را برعکس این - محنت روی می‌داد - و نواب خونزاده بیگم که بایلچی‌گری رفته بود مرزا عسکری را نصایح بسیار نموده - قرار بر صلح شد که قلعه را بسپارد - و قلعهٔ قندهار را به پسر شاه و امرای ترکمان سپردند - بعد از اندک فرصتی مرزا مراد ولد حضرت شاه از عالم رفتند - و دولتخواهان حضرت چنین صلاح دیدند که امرای حضرت شاه را رخصت داده قندهار را بگیرند - و اورق[1] را گذاشته بکابل بروند - و بشاه چیزی بنویسند که چون هنوز غزنین و کابل میسر نشد و جای دیگر که کوچ و اورق خود را توان گذاشت نبود بنابران قندهار را چند روزی بطریق عاریت بما گذارند - و امرائی که بغیر رضا بملازمت آمده اند اگر آنچه خلاف آن مقدّمات که در ملازمات قرار یافته بعرض رسانند مسموع

---

(۱) اورق - اوروق - اوراق بمعنی خرگاه - ولس - لیکسیکو پرسیکو لیٹینم جلد اول صفحه ۱۴۱ و فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۳۱۹ ٥

نخواهد بود - و عهد و شرط و خصوصیت همانست که در محل ملاقات قرار یافته - و بعد ازان هندال مرزا و الغ مرزا و جمیع خوانین و سلاطین جمعیت نموده بدر قلعهٔ قندهار رفتند - و امرای قزلباش چون کومک بودند و حکم نداشتند که بمردم حضرت نزاع کنند از طرف دیگر از قلعه برآمده برفتند و متوجه اردوی شاه شدند - و از امرای کومک چندی که برضای خود بطریق ملازمت بپابوس سرفراز گشتند حسین قلی مرزا شاملو برادر احمد سلطان حاکم سیستان بود که در همان مجلس حضرت - مشار الیه را مهردار ساختند - و شاه قلی نارنجی و مقصود مرزا آخته بیگی شاملو پسر زین الدین سلطان - و بندگان حضرت بدولت و اقبال در ارک قندهار نزول فرمودند - و این فتح در سنه ۹۴۱[1] بود - و بعد از چند روز قندهار را بنواب بیرم خان بهارلو عنایت فرمودند - و قلات و نواحی را بنواب قاسم حسین خان شیبانی عنایت کردند - و زمین داور و آن حدود را قبل ازین بمرزا الغ که از مرزا کامران از کابل گریخته آمده بود عنایت فرموده بودند - و اورق و بسهی را بحضرت مریم مکانی سپرده در قندهار گذاشتند - و خود بدولت و اقبال با جمیع لشکر نصرت مآثر متوجه کابل شد - و منعم بیگ در بدخشان بود بمرزا یادگار ناصر همراه شد - بعد از

(۱) در اصل نسخه در هندسه سنه ۹۴۱ داده اما این صحیح نیست در سنه نهصد و پنجاه و دو قندهار فتح شد و بعد قندهار تشریف بکابل بردند و در دوازدهم ماه رمضان نهصد و پنجاه و دو فتح کابل روی داد - ببینید اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۴۴ و ایضا تاریخ شاهی برای واقعات قندهار صفحات ۳۱۱—۳۰۹ ٥

چند روز بقندهار رسیدند - و امرای مرزا کنگش دادند که قندهار را از بیرم خان بگیرند - مرزای مذکور باین راضی نشد - و مرزایان و امرا که در محل روان شدنِ کابل در ملازمت بودند بموجب تفصیل ذیل :-

مرزا هندال	شاه قلی بیگ قرابت	محمد علی میر خاکا که
مرزا الغ	نارنجی سلطان	بخشی بود
مرزا عسکری	حیدر محمد آخته بیگی	ساقی طوق بیگی
خواجه معظم	مقصود بیگ آخته بیگی	شیخ بهلول چولی
قاسم حسین سلطان شیبانی	ولد زین الدین سلطان	نظر شیخ چولی
شیر افگن ولد قوچ بیگ	شاملو	مرزا قلی چولی
موید بیگ دولدی	ملا عبد الباقی صدر	شاهم بیگ ولد بابا بیگ
فضایل بیگ	ترکستانی	جلایر
اسمعیل بیگ	میر نور الدین محمد ترخان	سلیمان قلی ولد شیخ علی
میر سید برکه	قاضی حامد قاضی اردو	جلایر
عاقل سلطان	خواجه جلال محمود اوبهی	تولک قوچی
حیدر سلطان شیبانی	چغتائی؟ اوزبک	عطا بیگ برادر مشار الیه
علیقلی و بهادر فرزندان	ابراهیم ایشک آغا	درویش محمد خلج حاکم
مشار الیه	محمد قاسم موجی میر بخشی	قلعهٔ بست
حسین قلی سلطان برادر	خواجه رشیدی دیوان	علی دوست یساول ولد
احمد سلطان شاملو	بابا دوست بخشی	حسن علی کُرد

حسن علی ایشک آغه
سلطان محمد قراول ملقّب
بقبق
سلطان محمد کان لعل
مهر محمد قراکوز
ملا اسد مشرف
مهتر واصل
مهتر وکیله
سید عارف توشکچی
مهتر سکهای که بخطاب
فرهاد خانی سرافراز
شد
مهتر انیس خزینه‌دار
مهتر سباکه رکابدار
مهتر چولی فراش که
در زنگان در مجلس
اول حضرت شاه

بحضرت سفارش
کرده بودند و یکی
از خدمتگاران نزدیک
شاه بود
سمندر
شاه ولی بکاول
خواجه عبدالمجید مشرفِ
باورچیخانه که در
هندوستان بخطاب
آصف خانی سرفراز
گشت
کومش
کوچک
اشرف ملقجی ؟
محب سرتاهی
مهتر بابا جان فراش
مهتر جوهر آفتاوچی

مهتر رفیق طوسکی
دیوان شلقدار
مهتر هریه آبدار
بایزید کونانی
ایرج
ترسون برلاس
شاه قلی مرزا عسکری
بیگ محمد آخنجی تحویلدار
محمد قلی آخنجی
غلام علی شش انگشت
سنبل میر هزار که
بخطاب صفدر خانی
سرفراز شد
مهتر آتش
پهلوان محب خف عسس
قندهار
خواجه عنبر

جمعی دیگر از بیگچها و یکّه جوانان قریب بدو هزار کس در ملازمت بودند ٭

چون بدولت و اقبال متوجه کابل شدند در اندک زمانی در یورت شیخ علی که از نواحی پغمان و ارقندی واقع شد که از دیهای کابل است نزول فرمودند - و این خبر بمرزا کامران رسید - قاسم برلاس دران وقت حاکم کابل بود او را طلب فرموده بقراولی تعین نمودند - و (به) قاسم مخلص تربتی که میر آتش میرزا کامران بود حکم فرمودند که توپخانه را بحلکهٔ دوری که نزدیک بخانهٔ بابوس بیگ بود برآوردند - و سپاهی[1] و مردم که در بیرون قلعهٔ کابل و نواحی بود فرمودند که همه را بقلعه در آرند - بعد از استحکام این امور مرزا کامران خود از قلعهٔ کابل برآمده درپیش خانهٔ بابوس بیگ فرود آمدند - و بخشیان - غول (و) التمش و هراول و برانغار و جرنغار ترتیب داده جای بجای فرود آوردند - و روز دیگر مرزا سوار شده سانِ لشکر دیدند - قریب بچهار و پانچهزار سوار مکمّل و مصلّح که دران اوقات در اردوی کم پادشاهی پیدا می‌شد بنظر در آوردند - بخشیانِ عظام نام ایشان را بتجدید در دفتر ثبت نمودند - هر یک بجای خود قرار یافتند - روز دیگر قاسم برلاس که بقراولی رفته بود باردو درآمد - خبر آمدن حضرت به یورت شیخ علی بصحت پیوست - گردیز و نغر و بنگش که بشاه بردی بیات داده بودند که در آئین‌بندیٔ کابل بمشار الیه جذبهٔ رسیده سقّا شد - و ترک سپاه‌گری نموده و خود را

---

(۱) در اصل نسخه « بساهی مردم که در بیرون قلعه » ارقام یافته در متن از ترجمهٔ ارسکن صفحه ۱۷ سطر ۲۰ اصلاح کرده شد »

بهرام سقا نام نهاده - صاحب دیوان است - و آن دیوان مقبول خاص و عام است - و دیوان فارسی شاه قاسم انوار و دیوان ترکی شاه نسیمی را تتبع نموده متوجه ترکستان شد - آنصوبه را ازو گرفته بمرزا خضر خان هزاره داده بودند که محافظتِ راهِ قندهار و غزنی نماید - بمشار الیه غوربند و ضحاک و بامیان که آن هم ولایت کابل است عوض داده بودند - چون در جلگهٔ دوری بملازمت مرزا کامران مشرّف شد فرمودند که در رفتن قوربند آن مقدار توقف نمائید که تا مهم لشکر صورت یابد بعد ازان خواهی رفت - و بندهٔ درگاه دران وقت ملازم کسی نبود - در ملازمت برادر سقا می بود - درین لشکر همراه بود - و روز دیگر عبد الله نام خانه زادِ جمیل بیگ آمده نیز فرمان حضرت که از یورت شیخ علی نوشته بودند همراه داشت ۞

در حینی که خبر حضرت شهرت کرد که از قندهار بدولت متوجه کابل شده اند حسن دوله سلطان ملقّب بآق سلطان قرابت خضر خواجه سلطان که داماد حضرت فردوس مکانی بود و مرزا کامران داماد خود ساخته ولایت غزنین را باو عنایت فرموده بودند و جمیل بیگ برادر بابوس را اتالیق مشار الیه ساخته - چون بجمیل بیگ خبر تشریف آوردن حضرت در یورت شیخ علی رسیده - از غزنین فرار نموده خود را بملازمت حضرت رسانید - و گناه بابوس را التماس نمود - حضرت فرمودند که اگر پیش از امرای مرزا بیاید خون و مال او را بخشیدم - و اگر بعد

از امرای چند بیاید از خون او گذشتیم امّا از مال او نخواهیم گذشت - و جمیل مذکور التماس گناه قاسم مخلص میر آتش نیز نموده - باو فرمان عنایت آمیز صادر شد - و سید عباس از ولایت حصار شادمان بود و دران ولا میر عرض مرزا کامران بود - و از امرای مقرّب مرزا بود - باو نیز فرمان عنایت آمیز صادر شده بود - این سه فرمان عبد الله تغلقچی آورده بود که در بالا ذکر کرده شده - و یکپاس شب بود که شاه بردی بیات که به بابوس جهت تمام داشت مشار الیه را طلب نموده (با) فرامین که عبد الله آورده بود - سید عباس و قاسم مخلص در چادر بابوس بیگ حاضر شدند - و مضمون فرامین که باسم ایشان صادر شده بود فهمیدند و بخود قرار دادند و اتفاق نمودند که بملازمت حضرت میرویم - چون صباحِ قراولی نوبتِ بابوس بیگ بود و حضرت از تنگیٔ خواجه بسته[1] در نواحی ارقندی فرود آمده بودند - و بابوس علی الصباح با جمعیت خود و شاه بردی بیات و بندهٔ درگاه بایزید دران جمعیت همراه بود - چون بموضع دوری که دران ولا جاگیر قربان قراول بود رسیدند وقت طلوع آفتاب بود که قراولان حضرت پیدا شدند - و جمعی دیگر هراولان لشکرِ حضرت مثل الغ مرزا و شیر افگن ولد قوچ بیگ و حاجی محمد سلطان بابا قشقه و فضایل بیگ برادر نواب منعم بیگ ولد میرم بیگ اندجانی و سید برکه و جمعی دیگر از خوانین و سلاطین از

---

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۴۳ « تنگی خواجه پشته » ۰

عقب قراولان رسیده - بابوس فریاد کرد که چه مردم آید و بکجا میروید - جواب دادند که مردم حضرت همایون بادشاهیم و بر سر میرزا می‌رویم - بابوس در جواب گفت رخصت می‌شود که من بملازمت حضرت مشرف شوم - ایشان گفتند چرا نه - از آمدن بابوس همه را یقین شد که گرفتن کابل میسر شد - و بابوس همان زمان در تنگیٔ خواجه بسته بپابوس حضرت مشرّف شد و سرافراز گشت - دلداری یافت - مرزا هندال را ملازمت نمود ٭

چون حضرت نماز اشراق را باتمام رسانیدند بابوس بموقف عرض رسانید که وقت توقّف نیست بدولت سوار باید شد - حضرت اسپ طلبیده سوار شدند و اردو را حکم کوچ شد - چون حیدر سلطان شیبانی در یورت شیخ علی فوت شده بود علیقلی و بهادر پسران مشار الیه هنوز از تعزیت برنیامده بودند - و علیقلی دران وقت سفرچی بود و بهادر پروانچی - حضرت در محل سوار شدن ایشان را طلبیده عنایت پادشاهانه فرموده از تعزیت برآوردند - و لشکر بعد از قراول و هراول در یسل درآمده متوجه کابل شدند - و در لشکرِ حضرت تب سیک (تپ سبک) بسیار بود و اکثری بر شتر سوار بودند - چون نزدیک بموضع قرغه رسیدند فاصله میان لشکرِ حضرت و مرزا کامران به نیم کروه بیش نبود که حضرت خان محمود و خواجه عبد الحق و خواجه دوست خاوند و جمیع خواجه‌ها که دران وقت در کابل بودند بملازمت حضرت آمده

و التماسات که مرزا کامران کرده بود بعرض رسانیدند - هیچ یک بدرجهٔ قبول نیفتاد - و خواجها برگشته بملازمت مرزا کامران رفتند - و لشکرها از هردو طرف معطّل بود که شاید صلح شود - و حضرت بدولت نشسته بودند و انتظار جواب خواجها می بردند - بار دیگر که خواجها بملازمت حضرت مشرّف شدند و حکم که حضرت بمرزا کرده بودند بخود قرار نداده و التماس که مجدداً مرزا کامران نموده حضرت قبول نفرمودند - و قرار یافت که این مرتبه خواجها بروند اگر مرزا حکم قبول نکند دیگر نیایند - آخرالامر چون بحضرت رسید که آنچه حضرت بخواجها فرموده بودند مرزا قبول نکردند - حضرت بدولت سوار شده متوجه لشکر مرزا شدند - چون لشکر مرزا از صلح مایوس گشتند همان زمان فوج فوج متوجه پا بوسِ حضرت شدند - از نماز عصر تا نماز شام - غیر از بلبل آفتاوچی ازین پنجهزار کس که مرزا داشتند هیچکس همراهی نکرد - و چون شام شد مرزا فرار را غنیمت شمرده بارک کابل درآمده مرزا ابراهیم ولد خود را همراه گرفته از راه بینی حصار متوجه غزنین شد - و ازان جا به بکر رفتند - چون خبر بحضرت رسید بابوس را طلبیده حکم فرمودند که تو در شهر برو و منادي کن که سپاهی وغیره دست انداز نکنند - و این فتح در دهم رمضان آخر سنه[1] ۹۴۲ واقع شد - و نماز خفتن بود که

---

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۴۴ ارقام یافته که « در شب سیزدهم آذر ماه جلالی موافق شب چهار شنبه دوازدهم شهر رمضان (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو بتائید آسمانی فتح کابل (که مقدمه فتوحات بی اندازه است) روی داد » ۰

حضرت بدولت و اقبال در درون قلعهٔ کابل نزول فرمودند - و بعد ازان شهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا را انکها بملازمت آن حضرت رسانیدند - و همشیرها و بیگمان و هر کس ازان جماعت که نسبت بندگی آنحضرت داشت بپابوس سرافراز شدند - روز دیگر در خرگاه دیوانخانهٔ مرزا کامران که در ارک برپا کرده بودند قرار گرفتند - امرای مرزا که دی روز بملازمت سرافراز گشته بودند و خوانین که در رکاب همایون بودند و جمعی دیگر از امرای مرزا کامران که بملازمت مشرّف نشده بودند امروز آمده بپابوس حضرت سرافراز شدند - و بانواع التفات و عنایات پادشاهانه ممتاز گشتند - باقی زمستان را در ارک بصحبت گذرانیدند - و بعد از فتح کابل ده روز بلکه یکهفته نشده بود که موید بیگ دولدی در حویلی برج قاسم برلاس از دار الفناء بدار البقاء رحلت نمود - و جمیع سپاهی و رعیت متفق اللفظ گفتند که نفاق بتمام از دربخانهٔ همایون بادشاه بر طرف شد - و حالا هند بزودی مسخّر خواهد شد - و هند که از دست رفته بنفاق مشار الیه رفته و بنفاق مرزایان - و در حینی که خود را از قلعهٔ قندهار انداخته بپابوس مشرف شدم ده هزار ترکان که بکومک آمده بودند همه متفق اللفظ گفتند که شیطانی که درمیان مردم عالم می‌گویند موید بیگ بوده است - امید که منکیر و نکیر بخلاف سخنان مردمِ عالم - آشنائی کرده باشند ❋

و اولِ بهار اسبابِ کارخانها بارته باغ فرستادند - و اهل حرم نیز بدین ترتیب متوجه باغهای خود شدند - و حضرت بدولت

و اقبال در ایوان ارته باغ نزول فرمودند - و بعد ازان حکم شد که امرا چار باغ را آئین بندند - و بیگمان و عوراتِ امرا ارته باغ را تا چهل روز آئین بندی برداشت - و در همین آئین بندی حضرت مریم مکانی مع اورق و مرزا یادگار ناصر از قندهار تشریف آوردند - سبب این آئین‌بندی محض از برای ختنهٔ[1] سوری شاهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا بود - و دران ولا مرزای مذکور چهار ساله بودند و پنج ساله نشده بودند - و بعد از چند روز متوجه سیر خواجه ریگ روان شدند - و در بالا دو کس دو کس را کشتی می‌انداختند و خود بدولت بامام قلی قورچی کشتی گرفتند - و مرزا هندال و مرزا یادگار ناصر هم یکدیگر کشتی گرفتند - و امرا و سلاطین همه دو کس دو کس کشتی گرفتند - و ازان جا بدولت بسیرِ ارغوان زار بخواجه سیّاران رفتند -

و آئین‌بندی در اوایل نه صد و پنجاه و سه بود که چغتای سلطان که یکی از سلاطین مغل بود و در کمال حسن و لطافت - و حضرت را باو تعلق خاطر بود - و مرزا هندال و مرزا یادگار ناصر اظهار رقابت می‌نمودند - و از کمال لطافتی که داشت همه کس را توجه قلبی بمشار الیه بود - در فصل گل از دارالفناء بدارالبقاء رحلت نمود - و مرزایان و جمیع امرا در تکفین و تابوت او حاضر بودند - و میر امانی مغبچه جهت او تاریخ گفته - این است -

---

(۱) در اصل نسخه « خطنه »

☼ بیت ☼

سلطان چغتی بود گلِ گلشن خوبی
ناگه اجلش سوی جنان راه نمون شد
در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ
دل غنچه صفت در غم او غرقه بخون شد
تاریخ وی از بلبـــل ماتم‌زده جستم
٩٥٢
در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد

چون چند مرتبه بنواب مرزا سلیمان که در بدخشان بود فرامین فرستادند که آمده حضرت را در کابل ملازمت کند - و او هر بار بوعده و وعید میگذرانده بملازمت نیامده بود بکنگش شاه قاسم تغائی خود و مظفر کوکهٔ مرزا عسکری - که هر دو فرار نموده بودند و بمرزای مذکور گفته بودند که بمجرد رفتن بکابل تغیر بدخشان خواهند داد و شما را مقید خواهند کرد ☼

فصل دویم

در آخر سنه نُه صد و پنجاه و سه بود که بندگان حضرت قریب بسی گناه بمرزا یادگار ناصر نوشتند - از جملهٔ گناهان یکی این بود که در فتح قلعهٔ چمپانیر بخزینه درآمده بودیم و حکم کرده بودیم که کسی بیحکم بدرین خانه نیاید و شما بی‌حکم آمده از بکاولی که بما آش خاصه آورده کورنش فرستادند - ما از هر جنس خزینه در خوانی گذاشته بشما آش فرستادیم - و شما همت نموده یک مظفری ازآنجا برداشتید و خوان را بتمام به بکاول دادید - و این نظر

بطورهٔ پادشاهی بی ادبی بود - و یک گناه دیگر این بود که در بکر مرزا شاه حسین بشما گفته فرستادند که اگر شما جمعیت کرده بر سر پادشاه بروید و ایشان را بکوچانید من بکر را بشما میدهم - و شما از بی‌روی عقلی این معنی را قبول کردید - ما بجهت آن بی‌شفقتی که از شما واقع شد بعراق رفته منت ترکمان کشیده کومک بر سر قندهار و کابل آوردیم - امثال این گناهان نوشته بودند - آخر قرار یافت که مرزا را درین مرتبه بهیچ وجه نمی‌توان گذاشت - به محمد علی تغائی که حاکم کابل بود فرمودند که میرزا را بکشد - محمد علی گفت من که تا غایت چغکی نکشته باشم - مرزا یادگار ناصر را چون می‌کشم - منعم بیگ بعرض رسانید که بمحمد قاسم[١] موجی بفرمایند - بمشار الیه چون فرمودند همان شب بچلهٔ کمان مرزا را کشت - و در برابر دروازهٔ[٢] ارک طرف کول - بلندی بود مرزا را در خاک کردند - و ازآنجا بعد از مدتی بر آورده بقزوین بگورخانهٔ ناصر مرزا بردند ٭

یک شبی بندگان حضرت با جمعی در ایوانِ ارته باغ - یوسفی تناول فرمودند - و هم‌مجلس خواجه[٣] دوست خاوند و میر برکه و ملا عبد الباقی صدر و قرجه جان و مصاحب بیگ و مبارز بیگ پسران

---

(١) ارسکن در ترجمه انگلیسی « موچی » نوشته ٭

(٢) در اصل نسخه « و در برابر دروازه ان بارک طرف کول » ٭

(٣) در اصل نسخه « خوجه » ٭

خواجه کلان بیگ و حسین قلی سلطان مهردار و خوجه ایوب و بالتو بیگ بودند - نیم شب گذشته بود که بندگان حضرت بجهت طهارت برخاستند - و پای مبارک ایشان درهم پیچید و پشت بایوان داده ساعتی ایستادند - و خواجه جلال الدین محمود میر سامان بود عرضه داشت کرد که حیف باشد که مثل شما پادشاهی لطیفی چیزی بخورد که در رنگ اطفال پای درهم پیچد - حضرت فرمودند که رحمت باد - دیگر نخواهم خورد - دیگر در مجلس نه‌نشستند - و صباح بملا عبد الباقی و میر برکه اعتراض فرستادند که این سخن که جلال الدین محمود بما عرض کرد از شما لایق بود - و ازان تاریخ چندانکه حیات بود مکیّفی که نشه داشت هرگز نخوردند - و خُلق و انصاف بندگان حضرت را از نصیحت خواجه جلال الدین می توان فهمید که تا چه مرتبه بوده است - آخر الامر چون معلوم شد که مرزا سلیمان بهیچ وجه بپابوس حضرت نخواهد آمد بندگانِ حضرت در جوزای[1] همین سال متوجه بدخشان شدند - از کابل برآمده در خواجه ریواس نزول فرمودند - روز دیگر حضرت خواجه خان محمود در همین منزل تشریف آوردند و فاتحه خواندند - حضرت را رخصت بدخشان کردند - و شاه رستم لنگ و شاه بداغ و مستی فراق که برفتن بدخشان اتفاق کرده بودند - شاه بداغ را یکّها پنهان ساختند - و شاه

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۵۰ « حضرت جهانبانی اوایل (۹۵۳) نهصد و پنجاه و سه عنانِ عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند » ٥

رستم و مستی فراق را به پیش دولتخانه آوردند - و بجهت این گناه و تقصیرات که در هند کرده بودند حضرت از پیش خانه برآمده تیری بشاه رستم انداختند و فرمودند که هر که مرا دوست می دارد بزند - خواجه معظم و حسین قلی سلطان مهردار که نزدیک بودند در ته شمشیر گرفتند - و مستی فراق را حکم شد که در ته پای فیل مرزا یادگار براندازند - او فریاد کرد که در بغل من کلام الله است بگیرید - حضرت فرمود که به بینید که راست می گوید - چون دست در بغل او کردند کلام الله ظاهر شد و به برکت کلام الله او از کشتن خلاص شد - و بعد از فتح هند قنبر دیوانه مشار الیه را در بداؤن کشت - و بعد ازان حضرت از خواجه ریواس کوچ کرده در قرا باغ فرود آمدند - و ازان جا کنار آب قوربند فرود آمده - صیادانِ آب ماران جمع شده شکار ماهی فرمودند - و ازآنجا کوچ کرده از کوتل هندو کوه از راه نو در اندراب چار باغِ علیقلی اندرابی نزول فرمودند - و در محل گذشتن کوتل بقدری رسوس شد امّا بخیر گذشت - و در هم امسال ولد بیگ قورچی تکلو اسپ و سراپا از برای حضرت از پیش حضرت شاه آورده بود - و سراپا را در باغ مواضع استالف که یکی از دیهای کوه دامن از کابل است حضرت بدولت پوشیدند - و دلو قاسم برادر ولد بیگ مذکور با چند قورچی مثل جعفر بیگ و حسن بیگ و توغان بیگ وغیره در پیش حضرت شاه دعوی شمشیر کرده بودند - و حضرت شاه آنها را بولد بیگ سپرد و فرموده بودند که بروید پیش برادر من همایون بادشاه

شمشیر بزنید - هرچه ایشان نویسند شمشیر هر یک شما از سفارش ایشان معلوم خواهد شد - و قورچیان یک روز پیش‌تر ازان که حاجی محمد کوکی بهراولان مرزا سلیمان در اندراب جنگ کند - سرکردهٔ این قورچیان خواجه معظم تغائیٔ میرزا جلال الدین محمد اکبر بود - بهراولان میرزا سلیمان چند مرتبه جنگهای مردانه کردند - و بعضیها زخمی شدند - بعد از گرفتن بدخشان قورچیان را در قلعهٔ ظفر حضرت - بحضرت شاه سفارش نموده رخصت فرمودند و ولد بیگ را از مواضع استالف که در بالا گذشته مشار الیه بعد ازان که اسپ بدو سپرد بانعامات پادشاهانه سرافراز شده رخصت یافت ۞

در حین رخصت دو فرمان بمشار الیه سپردند - یکی میر سید علی و ملا عبد الصمد مصوّر را طلب فرموده بودند - و یکی دیگر باسم ملا قطب الدین پدر قاضی علی بخشی صادر شده بود - مشار الیه بجهت ضروریات که داشته نتوانست که احرامِ ملازمت بندد - و میر سید علی و ملا عبد الصمد چون بر مضمونِ فرمان سرافراز شدند در روز بلکه در ساعت متوجه پابوس گشتند - و ملا محمد شیروانی و ملا فخر مجلّد نیز بایشان همراه شد - و چون بقندهار رسید عرضه داشت ایشان در کابل بپایهٔ سریر اعلی رسید - و خواجه جلال الدین محمود اوبهی که او را دران وقت از میر سامانی برآورده تربیت نموده بخشی بیگی ساخته بودند - و جمعیت خوب داشت - و راه قندهار مخاطره بود بنابران مشار الیه را تعین فرمودند که این

جماعت را بکابل بیارد - و بعد آن ملا محمود شیروانی که آمدن او را بکابل اقبال نکردند بسبب آنکه از علم ریاضی که حضرت را درکار بود او را وقوف چندانی نبود - و در قندهار مانده نوکر بیرم خان شد - و میر سید علی و ملا عبد الصمد و ملا فخر مجلّد بعد از مراجعت لشکر بلخ چهل روز گذشته بود که مع خواجه جلال الدین محمود بکابل آمده بپابوس سرافراز شدند و بانواع عنایات همگنان ممتاز گشتند - و آن زمان در میان مصوّران سرآمده ملا دوست بود که بجهت شراب که شاه توبه کرد خود را نتوانست گذراند - بی رخصت بملازمت مرزا کامران آمده بود - و آنهائی که درکار وقوفی داشتند ملا دوست را قرار داده بودند که کوه و درخت به از[1] ... مانی کشید - وَ اللّٰهُ اَعْلَمْ - و ملا فخر مجلّد بعد صفت صحّافی که خوب میدانست برنجی را صورت سواری کنده بود طبل بازی در پیش زین و جانوری در دست سوار و خشخاش را بیست و پنج سوراخ کرده بود و از همه سیم[1] ... گذرانده بود که مردم در محل تماشا سیمها را مشخّص می‌شمردند - و در هم امسال فرمان عالی شان باسم شیخ ابو القاسم استرابادی که علم ریاضی را خوب می‌دانست صادر شده بود - ملا عبد الصمد و این جماعه بچند روز مع برادر خود که او از حکمت وقوفی داشت بپابوس سرافراز شد - و حضرت تعظیم شیخ ابو القاسم هم بجا آوردند بجهت این که قرار داده بودند که شاگرد او شوند -

---

(۱) در اصل نسخه کرم خورده است ه

و سبق بخوانند - و آخر بمشار الیه بموجب قرار داد عمل فرمودند - و حکیم مشار الیه در سلک سپاهیان درآمده در هند بجاگیر خوب سرفراز گشت - و پیش از لشکر بلخ میر عبد الکریم جفری که از صنعت کیمیا هم وقوفی داشت و ملا برج علی که او هم از نجوم صاحب وقوف (بود) بکامل آمده در لشکر بلخ در رکاب بودند - و چون در مجلس در باب فتح ماوراءالنهر بعضی سخنان بلند گفته بودند و در ثانی الحال برعکس ظاهر شد - بعد از مراجعت بلخ ملا برج علی ظاهر نشد که کجا رفت - میر عبد الکریم در بدخشان چند وقتی در ملازمت حرم بیگم حرمِ مرزا سلیمان بود - و آن جا هم بعضی سخنان خلاف گفته بوده و آخر ظاهر شد که حرم بیگم - مشار الیه را بسته در آب ککچه انداخته - چون خود را سید می گفت و این جا و آن جا دروغ گفته بود و دروغ گو دشمن خدا ست حرم بیگم بر مضمون این بیت عمل نموده -

تو نکوئی کن و در آب انداز

و میر سید علی و ملا عبد الصمد شیرین قلم و فخر مجلّد کاری و صنعتی که دران ایام کرده بودند بنظر کیمیا اثر در آوردند - و حضرت چون غایبانه بنواب رشید خان پادشاه قاشغر خصوصیت داشتند لایق دیدند که آنچه آنجماعت بنظر اشرف درآورده بودند برشید خان مذکور فرسند - و کتابتی که بخان مذکور نوشته مع اسباب از کابل فرستاده بودند - ملا عبد الصمد شیرین قلم در لاهور در تاریخ نه صد و نود و نه به بایزید که

مصنّف این مختصر است دادند - و کاتب آن مسوده را بجنس درین مختصر نقل کرده برین‌موجب جمعی از بی‌بدلان و هنرمندانِ دوران که در عراق و خراسان بخدمت رسیده بودند و بالطاف بیکران سرافرازی یافته در شهر شوال سنه ۹۵۹ (نه صد و پنجاه و نه) بملازمت آمدند - و اکنون بانواع نوازشها سرافراز شدند و دایم الاوقات بعزّ مجالست از اقران و امثال امتیاز تمام دارند - ازانجمله سیادت مآب فضیلت ایاب نادر العصری میر سید علی مصوّر است و در تصویر نظیر ندارد - و در یک میدان جوگان بازی ساخته و دو سوار برو ایستاده و در یکسر یک سوار جولان کرده می‌آید و بر یک سر سوار دیگر ایستاده و پیاده چوگانی بدست او میدهد - و بر هر سر برنج دو میل چوگان[1] بازی و بر هر گوشهٔ برنج این بیت را نوشته - ٭ بیت ٭

درونِ دانه صد خرمن آمد جهانی در دل یک ارزن آمد

و در پایان العبد سید علی فی شهر رجب سنه ۹۵۹ ٭

دیگر فضایل مآب فرید الدهر مولانا عبد الصمد مصوّر شیرین قلم است که گوی سبقت از اقران برده - در یک برنجی میدان وسیعی ساخته که جمعی چوگان بازی می‌کنند - دو میل در یک طرف و دو میل دیگر در یک طرف - و هفت سوار چوگان بازی می‌کنند - و سر پیاده در جلو سواران که چوگان بدست

(۱) در اصل نسخه «و بر سر هر برنج دو میل چوکان» ٭

سواران می‌دهند - و درمیان میدان چوب قبق - و در یک برنج خوب تالاری ساخته - و در درون تالار دو صورت دیگر دران جانب حوض در پیش منقلی دارند - یکی مرغ کباب می‌کند - و در عقب تالار چهار صورت ایستاده و دو صورت نشسته - و در بالای مخارجهٔ در دور بام طرهٔ مداخلی - و در درون حوض نارنجی - و در یک خشخاص سواری کشیده - و دیگر از هنرمندان نادر مولانا فخر صحّاف است که خشخاص را بست و پنج سوراخ کرده - و نادرهٔ کار بی‌بدل استاد ویس زرکش - سیم و طلا را بنوعی ساخته که بیست و پنج سیم را ملا فخر در سوراخهای خشخاش کشیده - این چند چیز از هنرهای این جمله فرستاده شد - و یکسر پنج؟ صفحه از کارهای زنگیانست فرستاده شد - و یک صفحه تصویرِ قلم سیاهی از کار فضایل مآب نادر العصر مولانا دوست مصوّر که نسبتِ قِدَم ملازمت دارد - و در تصویر مانیٔ زمان - و در تذهیب نادرهٔ دوران - و در خط بری و تحریر بی‌شبه و نظیر است فرستاده شد - و یک صفحه از کارهای میر سید علی مذکور - و یک صفحه از کارهای مولانا عبد الصمد که روز نو روز ساخته - و یک صفحه تصویر کار مولانا درویش محمد - و یک صفحه کار مولانا یوسف فرستاده شد - اِنشَاءَ اللهُ تَعَالیٰ بعد ازین هزار کارهای هنرمندان و هنرهای بیبدلان فرستاده خواهد شد ٭

و مرزا سلیمان[۱] قریب به بیست هزار کس از سپاهی و ایماق وغیره جمع ساخته به تیرگران که از موضعهای اندرابست فرود آمده صف راست کرد - و لشکر حضرت نیز قریب به پنج شش هزار کس بود صف آراستند - هنوز حضرت بدولت سوار نشده بودند که حاجی محمد سلطان بابا قشقه و بعضی دیگر از سلاطین و امرا و یکّه جوانان که سردار هراول بودند متوجه یسلِ مرزا گشته - در اندک زمانی لشکر مرزا را درهم شکستند - و مرزا با معدودی چند از راه نارن[۲] و اشکمش و تالیقان متوجه سر درّهای بدخشان شدند - و مرزا بیگ برلاس که حاکم غوری بود و چند دیگر مثل ماوس[۳] سلطان از سلاطین قزاق و از امرای مرزا سلیمان و محمد قلی برلاس هم درین منزل حضرت را ملازمت نموده بعنایات پادشاهانه سرافراز گشتند - لشکریان ایماق را اسپ و یراق گرفته بتصدّقِ حضرت گذاشته - هیچ یک را نکشتند - و بایزید بیات یک قطار اشتر مایه مع اسباب الجه کرده بکابل فرستاد - و از ملازمان حضرت میرک حکیه را تیری رسید از دارالفنا بدارالبقا شتافت - و بعد از دو روز حضرت از کوتل مشاشان

---

(۱) ببینید اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۵۱ برای واقعات این جنگ ۰

(۲) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۵۲ «میرزا سلیمان را پای ثبات برجا نماند - و از راه ناری و اشکمش متوجه تنگی خوست شد» ۰

(۳) در اکبرنامه «اویس سلطان که از نژاد سلاطین مغولستان بود» ۰

بدرهٔ خوست درآمدند - و چند روز درپیش نانهای خوست صحبت داشتند - و شکار مرغابی و کبک و ماهی آن سرِ درّها کرده متوجه ورسک شدند - چون بورسک رسیدند شکار کنجشک دام نمودند - و شکار کنجشک دام باین نوع است درمیان درّه دیواری کرده‌اند و در پهلوهای کوه که در برابر دیوار است دو کس دوتها بدست گرفته ایستاده می‌باشند - یکی درین کوه و یکی دران کوه - و دران طرف دیوار که کنجشک می‌آید جای قرار داد ست - چون کنجشک بآنجا می‌رسد دو کس که در کوه ایستاده اند دوپته (ته) می‌گردانند و آن چند کس که درین طرف دیوار مطرب گرفته نشسته‌اند - چون دوپته (ته) گرداندند ایشان را دیدند بیک مرتبه بر سر دیوار مطرب میاندازند و از خیلی یک هزار و دو هزار باشد اندکی در می‌رود - و دیگر کنجکشها بمطرب در می‌آیند - و بایزید بیات دران زمان ملازم حسین قلی سلطان خان مهردار بود - و حضرت طلب طعام فرمودند - دیگقرن و رکیب پیش رفته بود - و راه کنارِ دریا که اردو می‌رفت بنوعی تنگ بود که تواچیان دیگقرن و رکیب را نتوانستند آورد - و بایزید بعرض رسانید که کباب کبک و بودنه و مرغابی در رکیب سلطان طیار است - حضرت فرمودند که بیار - بعد از تناول نمودن سر و پای هم ببایزید عنایت فرمودند - و بعد ازان متوجه فرخار شده نزول فرمودند - و از میوهای آنجا تناول فرموده - روز دیگر در کلاوکان نزول فرمودند - و روز دیگر بکشم تشریف بردند - و سه چهار ماه در کشم تشریف

داشتند - و خسرو[۱] پادشاه که قاسم چُنگی غلام او بود و از شاه طهماس گریخته آمده بود - ظاهرا که در مجلسی حضرت شاه را ناسزا گفته بوده - و قریب بده دوازده قورچی بود که در ملازمت حضرت شاه دعوی شمشیر کرده بودند - و حضرت شاه ایشان را بملازمت حضرت فرستاده بودند که در ملازمت ایشان که تردد نمایند - حقیقت را ایشان بحضرت شاه نویسند - و ازان جمله جعفر بیگ و حسین بیگ و توغان بیگ این سه کس در بازار کشم خسرو مذکور را در ته شمشیر کشتند - و چند روزی آن سه کس را حضرت بند کردند - و بعد از چند روز حسین قلی سلطان مهردار گناه ایشان را التماس نمود - و حضرت جهت ملاحظهٔ خاطر حضرت شاه از گناه ایشان درگذشتند - و نور چنگی که تولک قورچی از قاسم چنگی ... بوده است خسرو پادشاه بود ٭

و بعد ازان کنگش چنین شد که بدولت و اقبال قشلاق در قلعهٔ ظفر کنند - حکم شد که سپاهیان را آنچه از غله وغیره درکار باشد سامان نمایند و منزلها ترتیب دهند - و بعد از چند روز دیگر بندگان حضرت بدولت متوجه قلعهٔ ظفر شدند - پائین قلعهٔ ظفر و کشم شاخ‌دان نام موضعیست چون بآنجا رسیدند مزاج مبارک حضرت را تغیری شد - و ازین سبب دران منزل دو ماه توقف نمودند - و یکماه را بیماری گذراندند - چنانکه از تکسّرِ ایشان مقدمات دیگر

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۵۳ خسرو نامی از ملازمان شاه طهماسپ ٭

شهرت کرد - و مرزا هندال که در رستاخ که پیش لشکر بودند مراجعت نموده بسر پل یسر که خندق قلعهٔ ظفر است رسیده بودند که خبر یافتند که مزاج شریف بحال آمده منفعل شده برگشتند - باز برستاخ رفتند - بابوس که قلعهٔ تالیقان را داشت و بعضی امرای که پرگنات بدخشان را بایشان سپرده بودند انداخته باندراب جمع شده بودند و امرای مرزا سلیمان که هر جا گریخته بودند سر برداشتند - چون بزودی خبر صحتِ بندگانِ حضرت بهمه رسید باز بهر جانب فرار نمودند - و بابوس و آن جماعه که جمع شده بودند بدرگاه آمدند - و قرچه خان و حسین قلی سلطان مهردار درین ورطه کمال دولتخواهی بتقدم رسانیدند - مرزا عسکری را در بند نگاه داشته بودند - و از همین منزل فضایل بیگ برادر منعم بیگ را بکومک کابل تعین نمودند - و ملا بایزید طبیب که معلّم مرزا جلال الدین محمد اکبر بود در لشکر بدخشان همراه بود - و درین بیماری بحضرت خدمتگاری بسیار بجا آورد - و بی‌بی فاطمه که اردو بیگئ محل بود او نیز در خدمتگاری تقصیر ننمود - چون حضرت را بقدر قوتی شد در محفّهٔ درآمد - متوجه قلعهٔ ظفر شده نزول فرمودند - و مزاج مبارک ایشان صحت تمام یافت ٭

در عین زمستان بجهت صحت داشتن حضرت - جلال الدین محمود اوبهی که میر بیوتات بود خانهٔ کانی[۱] ترتیب داده - و حضرت ساعت خوش

---

(۱) برای معنی ببینید ترجمه اکبرنامه از بیورج جلد اول صفحه ۴۹۶ نوت (۲) ٭

کرده بخواجه مشار الیه فرمودند که اسباب طبخ بیار تا بغرا پزند - خواجهٔ مذکور اسباب را مهیا ساخته حاضر کردند - میر عبد الحی و خواجه حسین مروی و خواجه ایوب (و) ابوالبرکه و میر عبد الله بخشی احسن و خنجر بیگ و عارف بیگ این جماعه که اهل نشست بودند مصالح بغرا پاک می کردند - و خواجه ایوب بادفتح داشت و نخود پاک می‌کرد - ازو سخنی پرسیده متوجه بودند - و جواب میداد - و در اثنای حکایت کردن گاهی دست بفتح خود می‌رساند - حضرت از نزاکتی که داشتند بخواجه جلال الدین محمود فرمودند که این نخود را از پیش خواجه بردارند و نخود دیگر بسازند - و خود بدولت بمحل تشریف بردند و حکم فرمودند که حصهٔ خاصه را بدرون فرستند و ما باقی را بامرا تقسیم کنید - بموجب حکم عمل نمودند - و شب رمضان همین سال بود که خواجه معظم و کرچه حسین ولد مردان بیگ جلودار باشی شاه اسمعیل حسین که میر آخور باشی سام مرزا بود - و از زمانی که بکومک قندهار تعین کرده بودند تا غایت در ملازمت بود - و برادر کلان او که حمزه بیگ نام داشت بطریق مصاحبت همراه حسین قلی سلطان خان مهردار بود - و میر محمد قره کوز بخواجه مذکور اتفاق نموده بخانهٔ خواجه رشیدی در آمده و در سرِ طعام مشار الیه را بضرب شمشیر بآن دنیا فرستادند - و درین مجلس خواجه انبیا و خواجه قاسم بیوتات و خواجه ابوالقاسم مشهدی و اسد مشرف و جمعی دیگر حاضر بودند - و در همان شب این جماعه فرار نمودند - بجانب کابل

بدر رفتند - و از پیشکشهای شاه طهماس چتر و اوتاق را که در تخت سلیمان همراه اسباب دیگر گذرانده بودند از قلعه بیرون آورده از پل ککچه گذرانیده روی بروی خم لنکان که ارک قلعهٔ ظفر است باغی بود آنجا برپا کردند - و حضرت بدولت و اقبال عید رمضان را در همان منزل میمون گذرانیدند - و یک روزی در همین منزل شیر افگن پسر قوچ بیگ مست بدریخانه آمده - و حضرت از عقب چیق او را دیدند - و از مستی او حاضر شدند - مهتر وکیله را فرستادند که شراب خورئ ترا دانسته‌ام لازم نیست که مست بدریخانه آئی - چون پسر قوچ بیگ از امرای کلان بغیرتی بود ازین سخن درهم شده ذولچهٔ (زیلوچهٔ) خود را برداشته متوجه منزل خود شد - و تا چند روز بدریخانه نیامد - حسین قلی سلطان مهردار که باو جهت تمام داشت بمنزل او رفته نصایح بسیار نموده همراه خود بدریخانه آورد - و چون بندگان حضرت از عقب چیق ملاحظه نمودند که او بدریخانه آمد اُلش جهت او مرحمت نمودند - و حکم فرمودند که باشد که می‌خواهیم که جنگی که در قلعهٔ بندانیٔ قلعهٔ ظفر که مرزا کامران بر سر مرزا سلیمان آمده بوده جنگ کردهٔ بعرض ما رسیده است حقیقت آنرا خواهم پرسید - حضرت نماز عصر برآمدند و آنجا که جنگ کرده بودند روبروی آن منزل بود فرمودند که تقریر کن که بچه عنوان بودهٔ - مشار الیه عرض کرد که اسحاق سلطان قرابت خضر خواجه سلطان با جمعی کثیر از بالای آب ککچه گذشته بودند - و در پیش این سنگ جدل نموده -

اسپ سلطان مذکور بسیر تیز رفته بود - و اسحاق سلطان پیاده در ته سنگ درآمده بوده - و پیادهای قلعه چار طرف او را گرفته بودند - من دانستم که تا کومک بمشار الیه نرسد خلاص نمی‌شود - من هم ازان گذر که ایشان گذشته بودند خود را به پیادهای قلعه رسانیدم - و ملازمانِ سلطان اسپ کشیده او را سوار کردند - من مشار الیه را گرفته برگشتیم - حضرت فرمودند که بر پدر تو رحمت - عجیب کارنمایان کردۀ - مقصود حضرت ازین مقدمات آن بود که خاطر جوئی او ز مستیٔ او کنند ٭ بیت ٭

کرم بین و لطف خداوندگار   گنه بنده کرد ست او شرمسار

عنایت و مرحمت و مروت آنحضرت ازین قیاس باید کرد ٭

و بعد ازان ضحاک و بامیان وکاه مردویکه اولنك و ایمان احشام که دران نواحی بود بجاگیر او مرحمت فرمودند - و امیدوار ساختند که چون بکابل خواهم آمد قوربند را که بجای پدر تو بوده بتو عنایت خواهم فرمود - و اسپ و سروپا داده رخصت فرمودند - و در عین منزل مهتر وکیله و سمندر فرمودند که ببایزید که دران اوقات که ملازم سلطان قلی حسین مهردار بود بگوئید که چرا در خدمت ما نمی‌باشی - بایزید عرضه داشت که من در زنکان در اردوی حضرت شاه پای حضرت را گرفتم - و تا غایت در رکابِ ظفر قرین‌ام - و خدمتِ مهرِ حضرت می‌کنم - و این‌که حضرت حالا مرا تکلیف خدمت می‌فرمایند نا امیدی تمام دست داده - و حضرت جواب او را پسندیدند و تحسینها فرمودند - و حسین

قلی سلطان مذکور بمشار الیه میل تمام پیدا کردند - و ازین منزل شکار نهلم که عبارت از شکار توسقاول[1] است و بزبان بدخشان نهلم می‌گویند شدند - حسین قلی سلطان مهردار این شکار را سرکرده حضرت را از بالای آب ککچه گذرانیدند - و نیم شب بود که بآن کوه که توسقاول بود رسیدند - صبح بود که بنوعی آهو ریز کرد هیچ یک را فرصت تیر انداختن نشد - چنانکه مردم دست دراز کرده آهو را از پا می‌گرفتند - و تندیٔ کوه بمرتبهٔ بود که شرح نتوان کرد - و بندهٔ درگاه بایزید هم یک آهو همین نوع گرفته بود - و یکپاس روز از شکار فارغ شده متوجه قلعهٔ ظفر شدند - روز دیگر از طرف کابل خبر رسانیدند که مرزا کامران از بکر الغار کرده بغزنین رسیده - و عبد الرحمن قصّاب و قصّابان دیگر از درون قلعه اتفاق نموده مرزای مذکور (را) بقلعه بالا کشیدند - زاهد بیگ که حاکم غزنین بود در همون شب از ارک فرود آورده مقید ساخته در کابل آورده نشانهٔ تفنگ ساختند - و یک روایت آنکه در غزنین بشهادت رسانیدند - چون صبح ببازار طاقیه دوزان می‌رسند خبر می یابند که محمد علی تغائی که حاکم کابل بود در حمام تردی گاو است - علیقلی لعلی[2] که یکی از قورچیان مرزا بود بدرون حمام درآمده میر مذکور را مع لنگی بیرون آورده - و مرزا

---

(۱) ببینید ترجمه اکبرنامه جلد اول صفحه ۴۹۶ نوٹ (۳) ٥

(۲) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۵۸ علی قلی اوغلی درون حمام درآمده محمد علی را برهنه از حمام درآورده ٥

او را بشهادت رسانیدند - و پهلوان غلام تونقطار ملقب باشتر که دروازهٔ آهنی باو سپرده بودند دروازه وا کرد - مرزا را بدرون قلعه درآورد - و آمدن مرزا کامران از بکر و گرفتن کابل در اواخر سنه ۹۵۴ (نهصد و پنجاه و چهار) واقع شد - مرزای مذکور چون بارک رسیدند شاهزاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا و معظم سلطان تغائی مرزا مذکور که قاتل خواجه رشیدی بود مقید ساختند - و فضایل بیگ و مهتر وکیله و مهتر واصل را چشمهای ایشان نیشتر زده کور کردند - و محمد قاسم موجی را که کومک گذاشته بودند او بطرف جاله فرار نمود - چون این خبر از مضمون عرضه داشت مرزا و بیگمان و امرا که در کابل بودند بصحت پیوست حضرت همان زمان میر اصغر منشی را طلب فرموده فرمان بمرزا سلیمان نوشتند که بغیر[۱] قندوز که جاگیر مرزا هندال واقع است جمیع ولایت بدخشان را بتو ارزانی فرمودیم - و حالا شما را چون حجابی شده هر محل خاطر اطمینان شود در کابل ملازمت خواهی نمود - و صباح بدولت و اقبال از قلعهٔ ظفر برآمده متوجه کابل شدند - و چند روزی در تالیقان بجهت برف و بارندگی توقف فرمودند - و ازآنجا متوجه قندوز شدند - چند روز در قندوز بواسطهٔ مهمانیٔ مرزا هندال در باغ میر خسرو شاه توقف نمودند - و عید قربانی آنجا گذرانیده متوجه کابل شدند از راه

---

(۱) در اصل نسخه « بعد قندوز » و در هر مقام « بعد » بمعنی بغیر درین کتاب مستعمل شده ه

کوتل شیرتو[1] - در اول بهار از کوتل ریکک[2] که بالای چاریکار واقع شده فرود آمدند[3] - و در خواجه سیاران نزول فرمودند - و روز دیگر ازان جا بالغار بگرد قلعهٔ کابل رسیدند - و در پشتهٔ سیاه سنگ آن شب تشریف داشتند - و علی الصباح از جانب پوستین دوزان گشته از بی‌بی ماه‌رو گذشته بده افغانان که مزاریست که او را بابا شیر گویند رسیدند - شیر افگن نمک بحرام که دران ولا بکه‌مرد که جاگیر مشار الیه بود و از قلعهٔ ظفر رخصت جاگیر یافته رفته بود - جانی بیگ اوزبک که با او جهت داشت مشار الیه را وسوسه نموده - و مرزا کامران هم از کابل بمشار الیه فرمان فرستاده و وعده وعید بسیار کرده بود شیطان گریبان گرفته بکابل آورده بود - و بتمن وتوغ و نقاره مرزا کامران او را فریفته ساخته در حمام تردی گاو مست بود - خبر آمدن حضرت را از بدخشان شنیده همون زمان از حمام برآمد - و بمرزا کامران خبر ناکرده متوجه جنگ حضرت شد - به بازار بابا لولی رسیده بود که از بیدولتی که داشت علم او بچوب ببازار خورده شکست - چون نزدیک بابا شش‌پر بهراولان حضرت رسید - سید علی نام قورچی داشت - شمشیر را

---

(۱) در ترجمه ارسکن صفحه ۱۳ « شبرتو » ٥

(۲) ارسکن در ترجمه « ربکبک » یا « ریکک » هر دو ذکر کرده ٥

(۳) در اصل نسخه « فروزامدند » و در هرجا در این کتاب بجای « فرود » ارقام یافته « فروز » ٥

از نیام او کشیده تاخت و او را درمیان گرفتند - و همان زمان بعنایت آلهی مشار الیه را دستگیر کرده بملازمت آوردند - و قرچه خان چون باو ناخوش بود توقف در حیات او لایق ندید و حضرت بمردم که در رکاب همایون بودند حکم فرمودند که بزنند - در ساعت آن نمکحرام را بان دنیا فرستادند - و در دستگیر کردن او میانهٔ شاه مرزا برادر الغ مرزا و جمیل بیگ برادر خورد بابوس بحث شد - آخر از گواهی سپاهیان جلدوی بجمیل بیگ قرار یافت ٭

حضرت از راه خیابان متوجه قلعهٔ کابل شدند - و هراولان حضرت با مردم مرزا جدل کردند - از دروازهٔ خیابانِ شهربند درآمدند - و زده زده از دروازهٔ آهنی بقلعه در آوردند - و مرزا خضر خان هزاره و بعضی از امرای ارغون که از بکر همراه مرزا آمده بودند از راه دریا از عقب باغ شهر آرا بجانب هزارجات متوجه شدند - و حالا مرزا مذکور را خبر شد که حضرت از بدخشان تشریف آورده‌اند و شیر افگن هم کشته شد - و بندگانِ حضرت بدولت و اقبال بکوه عقابین برآمده نزول فرمودند - و گرد قلعه را بعد دروازه بارک بسپاهیان مرچل قسمت کردند - و دروازهٔ آهنین بحسین قلی سلطان مهردار و جمیل بیگ رسید - در حین مرچل راست کردن جمیل بیگ سر خود را از مرچل برآورده فریاد زد و نام خود را می‌گفت که از بالای قلعه تفنگ آمده بر پیشانی جمیل خورد که همان ساعت

بدارالبقاء رحلت نمود - و مردم همه در مرچلهای خود کار می‌کردند - و دروازهٔ دهلی مرچلِ مرزا هندال شد - و بابا دشتی مرچلِ قرجه خان و بابوس شده - و جانب جلکه بمصاحب بیگ ولد خواجه کلان بیگ و بمبارز بیگ برادر مشار الیه و حاجی محمد سلطان بابا قشقه مرچل رسید و جانب کول چون پناهی نبود و از مردم پادشاهی هم آن طور کسی نمانده بود که مرچل بخش توان کرد و در کول هم آب نبود - آن بود که هر روز سواران مرزا کامران آمده بمردم حضرت چپقلش میکردند - و محمد قاسم و محمد حسین خواهرزادهای پهلوان دوست میر بر[۱] از برجی که مابین دروازهٔ آهنی و برجی که خانهٔ قاسم برلاس بود خود را از قلعه انداخته - بایزید بیات چون دران اوقات ملازم حسین قلی سلطان مهردار بود و دروازهٔ آهن را نگاه می‌داشت ایشان را همراه گرفته در عقابین به پابوس حضرت رساند - و اول ملازمت ایشان همین بود - هر بار که مردم مرزا کامران از دروازه بارک بیرون می‌آمدند مردم پادشاهی از پیش انداخته تا دامن خواجه خضر می‌بردند - یک روز مرزا سنجر پسر سلطان جنید برلاس که درمیان قلعه بود تاخت - چون اسپ او شخ جلو[۲] بود بدرّهٔ باغ بنفشه رسیده بود که کوچک علمدار و جمعی

---

(۱) میر بر - بمعنی ناظم جنگلها - ببینید ترجمه اکبرنامه از بیورج جلد اول صفحه ۵۰۸ نوٹ (۱) ٥

(۲) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۶۲ « سیخ جلو » نوشته اما بیورج در ترجمه اکبرنامه جلد اول صفحه ۵۰۷ نوٹ (۴) تحریر کرده که صحیح « شخ جلو » است ٥

برآمد او را جلوگیر کردند و بملازمت حضرت در کوه رسانیده مشار الیه را مقید ساختند ـ و اسپ کرنگی سوار بود که مرزا یادگار ناصر از قندهار آورده بود بعد از کشتن مرزا یادگار ناصر از کسان مرزا مذکور خریده بود بکوچک علمدار خواجه کلان بیگ که دران ولا نوکر قرجه خان بود عنایت کردند ـ و روز دیگر شیر علی که سابقاً نوکر مرزا یادگار ناصر بود از قلعه برآمده ـ جنگ بسیار شد ـ چنانکه تا مزار بابا شمو مردم پادشاهی را رانده آوردند ـ و تاش بکرک که پسر یوسف تغائی مرزا یادگار ناصر بود و دران میان یکهای حضرت بود درمیان گورستانها جدل بسیار کرد و آخر بشهادت رسید ـ و سر او را جدا کرده بقلعه بردند ٭

و روز دیگر خبر بمرزا کامران رسید که موازی پانصد اسپ از بلخ آمده در چاریکار فرود آمده اند ـ شیر علی را با صد نفر خوب تعین نمودند که رفته اسپانِ سوداگران بقلعه درآرد ـ این خبر بحضرت رسید ـ مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ و اسمعیل بیگ دولدی را با جمعی دیگر از سرداران و یکه جوانان از عقب شیر علی تعین کردند ـ چون خبر بمشار الیه رسید بچاریکار نتوانست رفت و بقلعه هم نتوانست درآمد ـ ازآنجا متوجه غزنین شد ـ مصاحب بیگ با جماعهٔ در کوتل سجاوند باو رسیده و جنگ شد ـ آخر شیر علی فرار نموده بجانب خانهٔ مرزا خضر خان هزاره رفت و قریب بسی کس از نفرانِ مرزا دستگیر شدند ـ بعد از دو روز بندیان را بملازمت حضرت آورده

عرض کردند و حکم شد که برابر قلعه این جماعه را گردن زنند - در پیش مرزا پسر تردی گاو این جماعه را بقصاص رسانیدند - و ضربی اغولق بابوس درمیان این جماعه بود - حکم شد که بابوس وا ایستد تا این جماعه را گردن زنند - این نوع شکست بمرزا کامران روی داد - و بعد ازان که از هیچ جانب کومک بمرزا کامران نرسید بظلم و تعدّی دست برآورد بلکه باین نوع مردمِ بیرون را بقلعه درآرد - چنانکه دو پسر بابوس را که در سنِ ده دوازده بودند بقتل رسانیدند - و مادر ایشان را بمردم نامناسب سپرد - و زن محمد قاسم موجی را در دروازهٔ آهنی از پستان[1] آویخت - و مردم حضرت آنچه دران قلعه بودند بهمه مشالقت رسانید - و بعد از چند روز نواب الغ مرزا که حاکم زمین داور بود و نواب قاسم حسین خان شیبانی که حاکم قلات بود و خواجه غازی که در اردوی حضرت شاه مانده بود بجهت بعضی مهمات و شاه قلی سلطان قرابت بیرم خان که در قندهار بود مجملاً این جماعه قریب بهزار نفر سپاهی آمده در باغ دابن درّه که متصل بدامنهٔ خواجه شمو و تخت شاه است فرود آمدند - همه حضرت را در بالای کوه عقابین پابوس نمودند - روز دیگر حضرت بدولت از کوه فرود آمدند - و جانب دروازه بارک مابین دروازهٔ دهلی و نخاس که قبل ازین نشده بود باین جماعه مرچل قسمت کردند - و پهلوان دوست میربر جمیع

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲٦۵ « زن محمد قاسم خان موجی را پستان بسته آویخت » ۰

بیلداران جمع ساخته در همون شب خندق کندند ـ مردم شامیانها در مرچل خود برپا کردند ـ و دیگر مردم قلعه بکول و میدان محبت بجهت جدل نتوانستند برآمد ـ و سردار بیگ ولد قرجه خان را مرزا در قلعه در برابر کوه عقابین نگاه داشتند و گفتند که پسر ترا خواهم کشت ـ تدبیر کن که من از قلعه بیرون روم یا آمده مرا ببین و یا حضرت را چنان کن که کوچ کنند ـ قرجه خان جواب فرستاد که من دولتخواهیٔ حضرت را قبول کرده‌ام که تواند که بمردم من نگاه کند ـ حالا شما در قلعهٔ کابل بدست من اید ـ هرچه شما بفرزندان من کنید من بشما و فرزندان شما خواهم کرد ـ شما را چه بخاطر رسیده ـ میرزا چون از جمیع شقوق قلعه و قلعه‌داری ناامید شد رجوع بمرزا هندال کرد که دروازهٔ دهلی مرچل ایشان بود ـ مرزا را رحمِ برادری بخاطر رسیده و چهار گهڑی شب بود که دروازه را وا کرده برآمده بجانب جلکهٔ مصاحب بیگ فرار نموده ـ و پیاده‌ای که دران نواحی دیدبانی می‌کردند مرزا را گرفتند شناخته دو لمیان را نشانی گرفته گذاشتند ـ و مرزا از آنجا بجانب سنجددرّه متوجه شد ـ و رئیس موضع مذکور بمرزا اسپی داده ـ از آنجا متوجه بلخ شدند ـ و با پیر محمد خان ملاقات کرده عهد و شرط نمودند که بعد از میسر شدن کابل ـ بدخشان را باو گذارند ـ و تاگرفتن غوری و بقلان پیر محمد خان همراهی نمودند ـ بعد ازان وداع کرده ـ مرزا متوجه تالیقان شدند ـ و مرزا سلیمان و مرزا ابراهیم تاب مقاومت نیاورده خود را بسر درّه‌ای

بدخشان رسانیدند - و آنچه قلعه و دیر (دِه) در همواری بدخشان بود تمام بتصرّف مرزا کامران درآمد ٭

چون در همین سال قرجه خان و جمعی از امرا دولتخواهی‌ها کرده بودند و مغرور بر خدمت خود بودند و قرجه خان را پدر گفته بودند و چون قد دراز را عقلی نباشد و مشار الیه ریش دراز هم داشت و برداشت کلانی نداشت بحضرت عرضه داشت نمود که خواجه غازی که شما مُشرفِ دیوان ساخته اید بمن بفرستید که بکشم - و خواجه قاسم بیوتات را دیوان سازید - حضرت فرمودند که اگر گناهی بخواجه غازی ثابت شود ما بکشیم - و خواجه قاسم هرگاه دولتخواهی بکند دیوان خواهم ساخت - چون ارادهٔ قرجه خان بدرجهٔ قبول نافتاد بابوس گفت غلط کردی و حکایتِ بی‌صرفه گفتی بتو ضرر خواهد رسید - گفت چه باید کرد - مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و بابوس و حیدر دوست چغلقانچی و جمعی دیگر که اتفاق داشتند قرار دادند که بر سر بادشاهی می‌رویم - بابوس گفت که بادشاه بزرگیست - و مردم بسیار در اطراف و جوانب همیشه حاضر اند - این قرار داد خوب نیست - یاران و دولت خواهانِ مشار الیه صلاح دیدند که گلّهٔ حضرت که در جلکهٔ خواجه ریواس است رانده ببدخشان برده بمرزا کامران پیشکش کنیم - و مشار الیه را گرفته بر سر کابل بیائیم - یکپاس روز بود که قرجه با جمعی که قرار داد شده بود رفته گلّه را

پیش انداخته متوجه بدخشان شدند - چون این خبر در اورته باغ بحضرت رسید - ساعت بجهت سواری نیک نبود - چهار پنج گهڑی در سواری توقف افتاد - استرلاب در دست مبارک ایشان بود تا ساعت نیک شدن - حسین قلی سلطان مهردار بعرض رسانید که پادشاهم آن حرام خواران دور رفتند - حضرت فرمودند که حسین قلی خان اینها مرا پادشاه نکرده‌اند می‌رفته باشند - و این نوع سخن را بندهٔ درگاه بایزید بیات قریب بسی سال قبل ازین بندگان حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه در حضرت دهلی در منزل ماهم بیگه که آغهٔ انکه ایشان بود شنیده در محلی که خانخانان منعم خان و خواجه جهان بعرض رسانیدند که مهم خان زمان درمیان است - بهر نوعی که حکم فرمائید مهم‌سازی کنیم - حضرت فرمودند که شما پدر مائید بهر نوعی که لایق دانید مهم‌سازی بکنید - اما این قدر دانید که خان زمان و دیگری ما را بادشاه نکرده است - خان خانان و خواجه جهان چون این سخن از حضرت شنیدند مناسبِ دولتِ قاهره مهم‌سازئ خان زمان نموده - فرمان عالی شان صادر فرموده - مرزا عرب زرگر را که ایلچئ ایشان بود رخصت فرمودند - و قریب بدو پاس و یک گهڑی که ساعت نیک شد بندگان حضرت بدولت و اقبال سوار شدند - و امرائی که بانها اتفاق نداشتند مثل تردی بیگ اطاوه و منعم بیگ ولد میرم بیگ اندجانی و محمد قلی برلاس و عبد الله سلطان داماد قاسم برلاس و حسین قلی سلطان مهردار و بالتو بیگ تواچی بیگی و تاخچی بیگ قاشغری

و محمد قاسم موجی و علیقلی و بهادر پسران حیدر سلطان شیبانی و قاسم حسین خان شیبانی برادر حیدر سلطان و حیدر قاسم و محمد قاسم کوه بر و قنبر بیگ ایشک آغای کاشغری و بعضی از خوانین و سلاطین وغیره و از یکّه جوانان هر کس در کابل بود با اسباب سپاهگری مکمّل و مسلّح جمع شده از عقب مخالفان متوجه شدند - و در قرهٔ باغ[1] هراولِ لشکر حضرت بقرجه و جمعی دیگر چنداول بسی خود شده بودند؟ رسیدند کس نتوانستند نمود؟ بتعجیل تمام روان شدند - نماز شام در سر جوی موری بقرجه خان اندک دست بردی نمودند - چون جوی موری متصل به پل قوربند ست که ازآنجا گذشته اگر خواهند بکوتل سارو اولنگ و یا کوتل پنجهر روند چون شب شده بود و مخالفان که از پل

---

(۱) عبارت کتاب اینجا صاف در فهم این کمترین نیامد لهذا از اکبرنامه صفحه ۲۷۲ و از ترجمهٔ انگلیسی کتاب هذا مصنفه ارسکن نقل کرده شد - و نزدیک به نیم روز (که ساعت مسعود درآمد) حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال سوار سمند نصرت شدند - جمعی از یکّه جوانان پیش رفته در حوالیٔ قراباغ بچنداولِ آن خودسرانِ گریزپای رسیده دستبردی نمایان نمودند - و آخرهای روز در سرِ جوی موری بقراچه خان دست و گریبان شدند - درین هنگام شب درمیانِ جانِ این تاریک دلان درآمد - در پناه ظلمتِ شب گریخته پریشان شدند - و از پل غوربند گذشته پل را ویران کردند - و جمعی (که تعاقب این فرقهٔ بخت برگشته کرده بودند) مراجعت نموده در قراباغ بشرف آستان بوس استسعاد یافتند ٥

Arskin, fol. 16, line 5, translates "At Qara-bagh the Harāwāl of the Emperor overtook Qarachah's Chandawal, but were unable to seize any of them as they hastened their speed. At night-progress, they had a slight skirmish with him near Jui Muri. As Jui Muri is near the bridge over the Qur-band after passing which they take the Pass of Saru Auleng or that of Penjehr, the enemy on passing the bridge broke it down, which compelled Humayun's Harāwāl to return and they met H.M. in Qara-bagh."

قوربند می‌گذشته پل را ویران کردند - هراولان حضرت مراجعت نموده در قرهٔ باغ بشرف ملازمت مشرّف شدند - و قرار یافت که بکابل مراجعت نمایند - و یک ماه مهمسازئ سپاهی نموده متوجه بدخشان شوند - و روز دیگر باز در اورته باغ بدولت نزول فرمودند - و بمهمسازی لشکر مشغول شدند - و قرجه خان و جماعهٔ براه پنجهر متوجه بدخشان شدند - تمر قلی شغالی که آغولق مشار الیه بود در پنجهر گذاشته که روز بروز کیفیت کابل را می‌نوشته باشد - و خودها در کشم بملازمت مرزا کامران مشرّف شدند - و بندگان حضرت بدولت یکماه در کابل مهمسازئ لشکر نموده متوجه بدخشان شدند ۞

چون در جلگهٔ قرهٔ باغ بدولت نزول فرمودند نواب مرزا ولد مرزا سلیمان که از جانب سر درّهاء خوست براه قلعهٔ پریان که در سرحد پنجهر واقع شده در زمانی که حضرت صاحب قرانی بکفارکتور جنگ کرده بوده اند راست کرده حاکم گذاشته بودند - ازان جا گذشته بموضع تاوه که تمر علی شغالی بوده رسیده خبر یافته بر سر تمر علی ریخته - آن باغی را بقتل رسانده سر او را جدا کرده بتحفه بملازمت آورده مع ملک محمد بپابوس حضرت سرافراز گشته - و اول ملازمت مرزا ابراهیم همین بود - و سر تمر علی را در گرد اردو گردانیدند - و مرزا را حضرت بفرزندی قبول نموده بدامادی قبول نموده سرافراز گردانیده با ملک محمد اتکه به اسپ و سروپا سرافراز ساخته -

در همین منزل رخصت فرمودند و بمرزا سلیمان فرمان صادر شد که لشکر و اویماق بدخشان را جمع ساخته مستعد باشند - چون حضرت نزدیک تالیقان رسند ایشان نیز آمده باردو ملحق شوند - و حضرت بدولت منزل بمنزل از راه کوتل پنچهر گذشته در اندرآب نزول فرمودند - و نواب مرزا هندال و لشکر قندوز بپابوس سرافراز گشتند - و بچند منزل دیگر اردوی ظفر قرین در نواحی تالیقان فرود[1] آمدند - و روز دیگر مرزا هندال و حاجی محمد کوکی را و جمعی دیگر از امرا و یکّه جوانان را به هراول ساخته متوجه قلعهٔ تالیقان شدند - چون صبح هراول از آبِ تالیقان گذشته اردو نیز نادانسته از دنبال هراولان گذشت - و حضرت بنماز بامداد فرود آمده بودند - مرزا کامران و قرجه خان و جماعهٔ که از کابل فرار نموده در کشم بودند و همین سحر بحلق ناق که جلگه‌ایست در لب آب تالیقان رسیدند - و مرزا عبد الله مغل که حاکم تالیقان بود با لشکریان بمرزا ملحق شده - و مرزا هندال و حاجی محمد سلطان رو برو شده - مرزا هندال و حاجی محمد سلطان را برداشته از بالای حلق ناق بلب آب فرود آوردند - و اردوی حضرت را مردم مرزا کامران دست انداز نموده هر کس فراخور حال خود الجه کرده متوجه تالیقان شدند - و حضرت با مردمی که درین طرف آب بنماز مشغول بودند آن صحبت را مشاهده می نمودند - بعد ازان

---

(۱) از اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۷۶ معلوم می‌شود که این واقعه در اواسط جمادی الاخری نهصد و پنجاه و پنج واقع شده

که از نماز فارغ شدند ازان روبرو[1] میخواستند که بگذرند - جمعی آمده بعرض رسانیدند که دران طرف آب جمجمه[2] است و سوار نمی تواند گذشت - مناسب انست که بالاتر آسیائیست و سنگ لاخ - بفراغت لشکر می تواند گذشت - و حضرت متوجه بهمان راه که خوب بود شدند - قریب نیم کروه رفته از آب گذشتند - و نزدیک بآن آسیا رسیده بودند که شیخم خواجه خضری که دران اوقات کلانتر خواجه خضریان بود - همراه قرجه خان باغی شده بود - هراولان در جنگ گرفته بودند بملازمت حضرت آوردند - و حضرت فرمودند که بزنید - بمرتبهٔ شمشیر و چوب و قنداغ تفنگ پیادها که در جلو بودند بر سر او ریختند که همه را گمان شد که آثار ازو نمانده باشد - چون افتاده بود یسل پادشاهی زیر کرده گذشت - بقدر رمقی داشته - آسیابان او را بخانهٔ خود برده محافظت نمودند - بعد ازان چند سال دیگر کلانتری خواجه خضریان کرد - بعد از چند وقت باجل خود مرد -

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای　　نبرّد رگی تا نخواهد خدای

چون چند قدم حضرت بدولت رفته بودند اسمعیل بیگ دولدی ولد ابراهیم احمد جانی او نیز از امرای کلان حضرت بود که همراه قرجه خان

---

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۷۷ « برکنار آب رسید خواستند که روبروی مخالف از آب عبور فرمایند » ۰

(۲) ارسکن در ترجمهٔ خود صفحه ۱۷ بمعنی « خندق » نوشته ۰

باغی شده بود او را نیز دستگیر کرده بودند و بپایهٔ سریر اعلی رسانیدند - و حضرت بترکی فرمودند که ای دیوانهٔ قلتاق ما بتو چه بد کرده بودیم - او در جواب گفت که از روزی که از کابل متوجه بدخشان شدم دیگر بکابل روی به بدی نه‌کردم - حضرت را ازین جواب خنده دست داد - درین اثنا منعم بیگ بعرضه رسانید که پادشاهم امرای کلان شما ست - هرگاه خاطر مبارک خواهد بقصاص می توان رسانید - حضرت گناه او را بمنعم بیگ بخشیدند و حکم نگاه داشتن شد - و بعد ازان متوجه بالای حلق ناق شدند - فتح الله بیگ برادر روشن کوکه هراول جزو بود - و بندهٔ درگاه بایزید دران هراولان داخل بود قریب به پنجاه کس بودند - هراولان چون بر بالای حلق ناق برآمدند مرزا کامران با علم خود و شصت هفتاد کس ظاهر شدند - چون دیدند که از عقب ایشان جمعی ظاهر شد روی علم خود را گردانیده متوجه این جماعه شدند - و جمعی از مردم مرزا جدا شده باین مردم تاختند - بیک مرتبه هر دو هراول به یکدیگر شمشیر انداختند - و فتح الله کوکه سردار هراول حضرت بود از اسپ افتاد - و جماعهٔ بآن مشغول شدند که او را سوار کنند علمهای حضرت ظاهر شد - چون چشم مرزا بر علمهای حضرت اوفتاد تاب مقاومت نتوانستند کرد - قرار بر فرار نموده متوجه قلعهٔ تالیقان شدند - و بهمان طریق که مردم ایشان مردم پادشاه را تالان[1] کرده بودند مردم

---

(۱) تالان بمعنی تاراج است ء

بادشاه نیز مردم مرزا را تاراج نمودند - و بر سر اسباب الجه گفت‌وگو شد - حضرت فرمودند که هورل[1] باشد - دران میان جمعی بودند که دو هزار روپیه ازیشان رفته بود یک روپیه نیافتند - و مردمی که ده روپیه نداشتند صاحب ده هزار روپیه شدند - و بعلی قلی ولد حیدر سلطان شیبانی اندک زخمی رسید - دیگر از لشکریان هیچ کس آسیب نرسیده بود - و آن روز در بالای[2] حلق ناق فرود آمدند - و روز دیگر قلعهٔ تالیقان را تنگ قبل کرده مورچل قسمت کردند - و یک روز از مرچل دروازه که بمنعم بیگ و حیدر قلی برلاس و حسین قلی سلطان مهردار تعلق داشت و تفنگ بقلعه می انداختند مبارز بیگ ولد خواجه کلان بیگ را در بالای قلعه تفنگ رسید - و او ازان مردم بود که بقرجه خان اتفاق کرده بودند بدار بقا رحلت نمود - و حضرت از کشته شدن او تأسف خوردند و فرمودند که کاش مصاحب بیگ بجای او کشته می شد ٭

بعد از چند روز مرزا سلیمان و مرزا ابراهیم از سر درّهای بدخشان آمده حضرت را ملامت کردند - و بایشانان نیز در گرد قلعه مرچل دادند - و بعد از چند روز دیگر چاکر خان ولد سلطان اویس قبچاق با مردم و سپاهیانِ کاری از کولاب آمده به پابوس

---

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۷۷ « آنحضرت حکمِ هرل فرمودند یعنی آنچه هر کس را بدست افتد ازو باشد و دیگری طمع دران ننماید » ٭

(۲) در اصل نسخه « بالان » از ترجمهٔ ارسکن صفحه ۱۸ سطر (۱) اصلاح کرده شده ٭

سرافراز گشت - و بمشار الیه فراخور حالت او مرچل دادند - و چون مرچلها باتمام رسید مرزا از عنایت حضرت مایوس گشته به پیر محمد خان حاکم بلخ کس فرستاد و کومک طلبید - و او اوزبکان پیر را طلبید که در باب کومک بایشان مصلحت کرده فرستد - اوزبکان بعرض رسانیدند که اینها پسران حضرت بابر پادشاه اند و هر چهار دشمن مایند - از ما کومک فرستادن چه نسبت دارد - ایشان هرچند نزاع کنند فایدهٔ ما ست - چون مرزا از کومک اوزبکان ناامید شد التجا بدرگاهِ جم‌جاه آورده از روی تضرّع و زاری بعرض رسانید که قلم عفو در تقصیرات من کشند و مرا رخصت مکهٔ معظّمه فرمایند - و حضرت چون همه وقت شفقت و مهربانی به برادران کرده بودند خصوصاً بمرزا کامران - التماسات مرزای مذکور را قبول فرمودند و حکم کردند که قرجه خان و جماعهٔ که در یاغی‌گری اتفاق کرده بودند مرزا پیش ما فرستند - و بعد ازان ایشان را رخصت مکه کنیم - ازان جماعه بابوس را مرزا التماس نمودند که بمن شفقت کنید که در راه مکه همراه باشد و خدمت کند - چون در اول تربیت کردهٔ من است و پسران او را در کابل کشته‌ایم بحلی حاصل کنم - حضرت التماس مرزای مذکور را تجویز فرمودند - و قبل ازین حضرت این سه کس را بخط مبارک نوشته بودند که قراجه بدبخت[۱] ؟ و مصاحب منافق

---

(۱) در اصل نسخه این لفظ بوجه کرم خوردنِ کاغذ مشکوک است - ارسکن در ترجمه خود صفحه ۱۸ سطر ۳۸ معنیش (bahth) filthy نوشته ه

و بابوس دیّوس - فرمودند که دیّوس در اردوی ما نباشد - روز دیگر قرجه و مصاحب وغیره که یاغی شده بودند بعد بابوس همه را مرزا بمردم سپرده و از قلعه بیرون فرستادند - پنج گهری شب گذشته بود که حضرت بدولت از دولتخانه برآمدند و بر کرسی که در پیش خانه که در باغ میر تولک برپا کرده فرش بیانداخته بودند[1] نشستند - و به بخشیان و میر عرض قرارداده بودند که ایشان را بچه نوع آورده پابوس نمایند - و قرجه خان را شمشیر در گردن کرده آوردند - چون بمشعل که نزدیک دربار بود رسید حکم کردند که چون مرد ریش سفید است و پدر هم گفته‌ایم شمشیر از گردن او بردارند - برداشته آوردند - و بپابوس مشرّف شد - و گناه او را بخشیده فرمودند که عالم سپاه‌گریست - و این عبارت را بترکی بیان فرمودند - و در مجلس[2] پائین دستِ تردی بیگ اطاوه[3] حکم ایستادن کردند - و بعد ازان مصاحب بیگ را آوردند و چون بهمان جای که شمشیر قرجه خان را برداشته بودند رسیدند ترکش را از گردن او واکرده

---

(۱) این واقعه حسب روایت اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۷۹ روز جمعه دوازدهم رجب سال (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج واقع شد ؀

(۲) در اکبرنامه صفحه ۲۸۰ ، و در پایانِ دستِ چپِ تردی بیگ خان حکم شد که بایستد و بعد ازان مصاحب بیگ را ترکش و شمشیر بگردن بسته آوردند - چون نزدیک بمشعل رسید حکم فرود آوردن ترکش و شمشیر فرمودند ، ؀

(۳) در بعضی مقام درین کتاب لفظ « اطاوه » بتای قرشت ای « اتاوه » نیز نوشته شد ؀

بشمشیر آوردند - و حضرت از گناه او نیز گذشته در پائین دستِ قرجه خان جا نمودند - و بعد ازان سردار بیگ ولد قرجه خان را با ترکش و شمشیر آوردند - و چون بپای مشعل که قرار داده بود رسید حضرت فرمودند که گناهی که کرده‌اند کلانان کرده اند - خردان را چه گناه - و از گناه او گذشته ترکش و شمشیر از گردن او برداشته - بپابوس سرافراز شد - نزدیک مصاحب بیگ جا فرمودند - و بعد ازان حیدر بیگ مغل قانجی و چندی دیگر که همراه قرجه خان بودند همه را با ترکش و شمشیر بملازمت آوردند - و حضرت همه را بخشیدند - و بعد ازان حسین قلی سلطان مهردار این بیت را خواند ٭ بیت ٭

چراغی را که ایزد بر فروزد   هران‌کو تف زند ریشش بسوزد

و قرجه خان چون ریش دراز داشت این بیت بمحل واقع شد - و حضرت ازین سخن کمال خوشحالی نمودند - و جماعهٔ که حرامخواری نموده بودند ازین مضمون بغایت درهم شدند - و بعد ازان قربان قراول به پابوس حضرت مشرّف شد - بندگان حضرت از قراول پرسیدند که چرا چنین کردید - گفت که پادشاهم جماعهٔ را که خدا تعالی روی ایشان سیاه کرده باشد ازیشان اینها را پرسیدن چه - یعنی سوال و جواب بعبارت ترکی گذشت - حضرت تبسم فرمودند و بدیوانیانِ عظام حکم شد که اگر جاگیر او تغیر شده باشد باو مرحمت فرمودیم ٭

بعد ازان بدولت اقبال در منزل میر تولک که در همین باغ بود متوجه شدند - روز دیگر علی دوست یساول و عبد الوهاب و سید محمد پکنه

و محمد قلی شیخ کمان و لطفی سرهندی و چندی دیگر از تواچیان تعین نمودند که در دروازهٔ تالیقان ایستاده شوند - و جماعهٔ که در یاغی‌گری اتفاق کرده بملازمت حضرت بیاوردند - و بعد ازان مرزا بگذارند که بمکه روند - و مرزا مع یساهی از قلعه که حکم شده بود برآمده متوجه آب بنگی[۱] شدند - و در اثنای این یک اسپِ نوکر مرزا ابراهیم یکی از خدمتگاران مرزا سوار شده بیرون می‌رفت - آنکس بمرزا ابراهیم گفت که فلان اسپ مرا یکی از دایان[۲] مرزا سوار ست - مرزا ابراهیم فرمود که بگیرند - آن اسپ را گرفتند - و این خبر بحضرت رسید ایشان ازین سخن برآشفتند و فرمودند که مرزا کامران هرچه قدر دشمن ما باشد امّا برادر ما ست - یک اسپ چه باشد که شما خدمتگار او را پیاده کرده‌اید - و مرزا ابراهیم چون این کار از نادانی کرده بود از شرمندگی بی رخصت متوجه کشم شده - آن روز مرزا کامران مع بسی خود در لب آب بنگی منزل کردند - و دو پاس شب بود که عرضه داشت مرزا کامران آمد - مضمون آنکه آنچه نهایت عنایت بود نسبت باحوال من بجا آوردید - الحال ارادهٔ و مطلوب آنست که بشرف ملازمت مشرّف گردم - و حضرت چون بجای پدر اند از ایشان بحلی حاصل کرده متوجه مکه شوم - حضرت بهمان ساعت حسین قلی

(۱) مسٹر بی - پی - سکسینه در ترجمه خویش که در آله‌باد یونیورسٹی استڈیز جلد چهارم حصه اول - سنه ۱۹۳۰ع طبع شده در صفحه ۱۰۹ « آب نیکی » نوشته‌اند - اما ارسکن در ترجمه خویش در صفحه ۱۹ سطر ۶ « آب بنگی ارقام فرموده » ۵

(۲) در اصل نسخه « داهان » ۵

سلطان مهردار را طلب فرموده در باب ملاقات مرزا مشورت فرمودند - مشار الیه بعرض رسانید که مطلوب بود احتیاج توقّف نیست ٭ مصراع ٭

در کار خیر حاجتِ هیچ استخاره نیست

همان زمان بقلم مبارک نوشته فرستادند که هرگاه شما را اطمینان خاطر شده باشد بملازمت آمدن هیچ مانع نیست - و قرار داد شد که اگر مرزا بیایند چه کسان باستقبال خواهند رفت - سه دفعه مردم نوشتند - دفعهٔ اول میر اصغر[۱] منشی و حسین قلی سلطان مهردار و تردی بیگ اتاوه و منعم بیگ ولد میرم بیگ اندجانی و بالتو بیگ تواچی باشی (و) تاقچی بیگ[۱] کاشغری - دفعهٔ دوم قاسم حسین سلطان شیبانی و خضر خواجه سلطان و اسکندر سلطان و علیقلی و بهادر فرزندان حیدر سلطان شیبانی - دفعهٔ سیم مرزا سلیمان و مرزا عسکری و مرزا هندال هر سه جماعه مرزا را استقبال نموده ملازمت کردند - مرزا آمده باردو درآمد - و بجهت آمدن مرزا شامیانها را بر درِ دولتخانه برپا کرده بودند - و در سر دیوان برای مرزایان دیگر و امرا شامیانها برپا کرده بودند - و هر یک در ته شامیانهای خود قرار گرفته بودند - و حضرت بدولت و اقبال در تهِ چتر و اوتاق شاهی در بالای چارپائی تشریف داشتند که مرزا را بخت یاری و دولت همراهی کرد - با پنج شش کس آمده در تهِ آن شامیانه که جهت او ایستاده کرده

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۸۱ « میر محمد منشی » و « تاخچی بیگ » ۰

بودند ارادهٔ نشستن کرد - چون حضرت متوجه بودند حسن علی ایشک آغا را حکم کردند که مرزا را بطلبد - حسب الحکم روان شد - علی دوست و عبد الوهاب یساولان دور ایستاده بودند - از روان شدنِ حسن علی فهمیدند که مرزا را طلبیده‌اند - اینها روان شدند - چون بمرزا رسیدند مرزا یک کفش موزه را برآورده بودند باز پوشیده متوجه ملازمت حضرت شدند - و مرزایان و امرایان که قرارداده بودند جا بجا تعظیم نموده - در تهِ شامیانهای خود بودند - چون نزدیک فرش رسیدند کورنش کردند - حضرت بترکی فرمودند کیلشک - یعنی بیا - مرزا سه تسلیم کرده آمد - در پای تختی که حضرت نشسته بودند زانو تَه کرده خواستند که پای حضرت بگیرند - حضرت ایشان را از روی شفقت در بغل گرفته بالای تخت کشیده گریه بسیار کردند - چنانکه حضّارِ مجلس و ارکانِ دولت بتمامتر در گریه در آمدند - بعد ازان مرزا برگشته کفش خود را پوشیدند - رفته بجائی که اول سه تسلیم کرده بودند ایستادند و سه تسلیم دیگر کردند - و حضرت فرمودند که کیلب اولتر یعنی بیائید و بنشینید - و مرزا تسلیم کرده - حضرت بجانب جرانغار حکم نشستن فرمودند - مرزا چون نشستند[۱] حضرت فرمودند با اوقراق یعنی نزدیک‌تر - بندگان حضرت سه مرتبه تکرار کردند - و هر بار مرزا تسلیم کرده نزدیک‌تر نشستند - مرزایان و امرا را حکم شد که بمجلس طلبند - اول مرزا سلیمان آمدند

---

(۱) در اصل نسخه « نشستن »

بر برانغار جا نمودند - امّا از مرزا کامران دورتر نشست - بعد ازان مرزا عسکری را طلبیدند - و بعد ازان مرزا هندال - و مرزایان را بترتیب که طلبیده بودند در برانغار جای بجای خود نشستند - بعد ازان سلاطین اوزبکیه را طلب فرمودند - قاسم حسین سلطان پائین دست مرزا کامران دورتر نشست - بعد ازان خضر خواجه سلطان و اسکند سلطان و علیقلی و بهادر و قوندق برادر بیرم اغلن - و بعد ازان از خوانین و سلاطین چغته و امرا هر کس در سر دیوان حاضر بود و لایق مجلس بود طلب فرموده - در جرانغار و برانغار جای بجای خود قرار گرفتند - و در[1] دنگل حسین قلی سلطان مهردار و میر اصغر منشی و حیدر و مقصود بیگ آخته (و) بیگیان نشستند - بعد از مجلس قرار یافتن طعام کشیدند - و بعد از طعام میوهای گوناگون آوردند آن مقدار که بتمام مردم مجلس و سر دیوان فراوان رسید - از قوربیگیان که در عقب قور نشسته بودند سلطان حسین بیگ پسر بایزید بیگ و محمد بیگ ولد بابا بیگ جلایر و از یکّها مثل کاکر علی بیگ ولد سید علی بیگ و شاهم بیگ جلایر ولد شیخ علی بیگ و تولک قوچی و شاه محمد بابا قشقه و محمد جان ترکمان و لطفی سرهندی و عطا بیگ و از سازندها مخلص

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۸۱ « جمعی از نزدیکان بساط دولت (مثل حسن قلی مهردار و میر محمد منشی و حیدر محمد و مقصود بیگ آخته) در دنگل قرار یافتند - و جشنی عظیم انتظام یافت » ۰

قُبصی[۱] و محمد جان قانونی و کچک غجکی و طوفان ربابی و قاسم چنگی و طوفان نی و از گویندها حافظ سلطان محمد رخنه و حافظ کمال الدین حسین و حافظ مهری و ملا میرجان پیوندی (و) جلایران در عقب[۲] قور بموجب حکم نشسته بودند - و در مجلس بعضی سخنان گذشته ازان جمله یکی درین تذکره توانست نوشت ۰

حسین قلی سلطان مهردار از مرزا کامران پرسیدند که در مجلس عبید الله خان می گذشته[۳] که کسی را که برابر نارنج بغض علی ابن (ابو) طالب در دل نباشد او را مسلمان[۴] نتوان گفت و این سخن یک وقتی در مجلس شما می‌گذشته - و شما فرمودید که خدای را بنده باشد که برابر هندوانه داشته باشد - مرزا جواب دادند پس مرا مردم خارجی تصوّر میکرده‌اند - حسین قلی سلطان مهردار عرض کرد که بنده آنچه شنیده بودم عرض کردم - نقل کفر کفر نباشد - و این مجلس تا نماز عصر بود - هر کس را آنچه بخاطر می رسید عرض می کردند - و بعد از نماز عصر مرزایان و امرا و هر کس بمنزل

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۸۱ « مخلص قبوزی »۰

(۲) در اکبرنامه صفحه ۲۸۲ « و سایر این گروه جادو منش نزدیک بقور نشسته نغمه پردازی نمودند »۰

(۳) برای این قصه ببینید ترجمه اکبرنامه از بیورج جلد اول صفحه ۵۳۷ نوٹ (۲) این نوٹ خیلی محققانه نوشته شده

(۴) در اصل نسخه « مسلمان توان گفت »۰

و ماوای خود رفتند - بعد ازان حضرت حکم فرمودند که چون مدتیست که از مرزا جدائیم خیمه جهت رهایشِ[1] مرزا آورده در نزدیک درگاه برپا کنند که نزدیک یکدیگر باشیم - و اردوی مرزا را حکم شد که هر جا که مرزا فرمایند فرود آیند - و سه روز در همین منزل مقام شد - روز چهارم کنگش رفتن بلخ درمیان آمد - مرزا سلیمان گفتند که زمین بلخ قابو ست - مرزا هندال فرمودند قابو خوباله در - یعنی قابو خوب است - و حسین قلی سلطان مهردار که در دنگل نشسته بود عرض کرد که حضرت سلامت باشند - معنیء سخن مرزایان را نفهمیدم - حضرت فرمودند که از مرزایان باید پرسید - مرزایان در جواب گفتند که درین مدت برادران یکجا جمع نشده بودیم الحال چون یکجا جمع شیدایم ازین سبب قابو می‌نماید - حسین قلی سلطان عرض کرد که ازین که ما یکجا جمع باشیم این قابو نمی‌تواند بود اگر همان اوزبک است که من دیده‌ام - و پدر من که در گردِ هری با بیرم اغلن جنگ کرد و شکست خورده کشته شده بود - و من بدست قونور بهادر افتاده بودم - و مرا در میمنه و جچکتو پیشِ کستن قره سلطان آورده بودند - من جمعیتِ اوزبک و لشکر بلخ را دیده بودم و تا غایت لشکر بیگانه بر سر ایشان نیامده - و روز بروز جمعیت ایشان زیاده شده - و تا غایت هیچ پادشاهی در

---

(۱) در اصل نسخه خیمهٔ جهت یائش خانه مرزا اورده ، و در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۸۲ ، چون میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه و بارگاه برای میرزا از سرکار پادشاهی نزدیک دولتخانه ایستاده شد ،،

یک لشکر لشکرِ دیگر نکرده - و ما بواسطهٔ مهم مرزا کامران آمده بودیم - چون آن بفیصل رسید صلاح دولت آنست که بکابل مراجعت کنیم - و سرانجام لشکر خود کرده سال دیگر بر سر بلخ متوجه شویم - سخنان سلطان مذکور را پسندیدند و تصدیق نمودند - حضرت حکم کردند که چون بنارن برسیم باز کنگش دیگر خواهیم کرد هرچه صلاح باشد - نارن موضعی است از ولایت بدخشان که از آنجا یک راه به بلخ میرود و یک راه بکابل ٭

روز دیگر حضرت کوچ کرده شب درمیان بچشمهٔ بندکشا که (نزدیک) اشکمش باشد آمدند - و استاذانِ آهنگران را طلب فرمودند که قلمهای فولاد راست سازند - و فرمودند که وقتی که فردوس مکانی از سمرقند مراجعت فرموده بودند تاریخ آمدن خود را نوشته اند - و از مردم که در ملازمت ایشان قزاق بوده‌اند چه کسان بوده‌اند - مناسب انست که ما هم بهمان طریق تاریخ امروز را بنویسم که از برادران و امرا همراه کیست - حضرت تاریخ را به تفصیل بدست مبارک خود کندند - و روز سیم کوچ کرده شب درمیان بنارن رسیدند - چون در کنگشِ تالیقان یافته بودند که درین سال بر سر بلخ نمی توان رفت حسین قلی سلطان مهردار را طلبیدند که هرچند مرزا کامران از ما رخصت مکه طلبیده باشد تا آنکه او را از روی شفقت جاگیر نکنیم اگر بمکه رخصت فرمائیم مردم عالم چه خواهند گفت - بلکه بخاطر خواهند رسانید که از بدی که بمشار الیه داشتند بمجرد

رخصت طلبیدن بمکه فرستادند - حسین قلی مهردار عرض کرد که اگر
درین خدمت حضرت بمن شریک همراه نمیکنند من بجهت مرزا جاگیر
پیدا کرده‌ام - حضرت فرمودند که شما را دایم بی شریک خدمت فرموده‌ایم
و می‌فرمائیم - امّا نوعی باید که مرزا تسلّی شده از اردوی ما بیرون رود -
و به بایزید هم در حینی که حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه
او را بکاول بیگی و ایشک آغای حرم می‌ساختند - و حکیم ابوالفتح
پروانه می‌رساند مشار الیه هم التماس کرده بود که هر خدمتی که حضرت
بی‌شریک می‌فرمایند چاره ندارم - و حکیم التماس مشار الیه را بعرض
رسانیده بود - و در سنه ۹۹۹ روزیکه (به) برکس حضرت بود بایزید را
منصب و سروپا و عصا عنایت کردند و فرمودند که هر خدمتی
که بتو فرمائیم بی‌شریک خواهی بود - حسین قلی سلطان عرض کرد که
میر اصغر منشی و بالتوبیگ را بمن همراه کنید که هرچه بمرزا بگویم
و مرزا جواب فرمایند و من بشما عرض کنم اینها گواه باشند - حضرت
التماس او را قبول فرمودند - حسین قلی سلطان عرض نمود که جاگیر
چاکر (علی) خان حاکم کولاب را بمرزا عنایت کنید که نه نوکر حضرت است
و نه نوکر مرزا سلیمان - صلاح دولت درین است - و چاکر علی مذکور
همراه مرزا نمایند تا نوکر خود سازد - یا هرچه بخاطر مرزا رسد عمل نمایند -
و آسپ و گوسفند و آدمی دران ولایت بی‌نهایت و بی شمار است -
حضرت تجویز فرمودند - در منزل نارن مرزا کامران از اردو نیم کروه
دورتر فرود آمده بودند ٭

روز دیگر نیم روز بود که حسین قلی سلطان مذکور و میر اصغر منشی و بالتوبیگ بجهت مبارک‌بادیٔ کولاب باردوی مرزا کامران رفتند - مرزا نماز پیشین را ادا کرده بیرون آمدند - و این جماعه مرزا را ملازمت نموده پروانهٔ کولاب رسانیدند - مرزا در جواب گفتند که من صاحب کابل و بدخشان بودم - کولاب یکی از پرگنات بدخشان است باین جاگیر نوکری چون قبول می‌کنم - حسین قلی سلطان عرض کرد که شما را پادشازادهٔ بعقل شنیده بودم - و میدانم این تقصیرات که از شما واقع شده و بفراغ خاطر سیر می‌کنید - عجب است که باوجود آن جاگیر میدهند و شما مضایقه میکنند - مرزا کامران را این سخن بسیار اثر کرد و دانست که آنچه می‌گوید بیانِ واقع است - برخاسته بجانب حضرت تسلیم کردند - و روز دیگر در محل کوچ مرزا بملازمت حضرت آمده باسپ و سروپا و ولایت کولاب سرفراز گردیدند - و مرزا عسکری و چاکر خان را بمرزا همراه نموده بکولاب تعین فرمودند -

توئی و کهنه رباطی فتاده بر سر راه

ز هر که خواه ستان و بهر که خواهی ده

و اکثر نوکران چاکر (علی) خان درین منزل از مشار الیه جدا شده و بمرزا کامران همراه شدند - و مرزا بخوشی و خوش‌حالیٔ تمام رخصت یافته متوجه کولاب شدند - باوجود این همه تقصیرات در ثانی الحال نوازشها و جاگیرها یافتند - و حضرت بدولت و اقبال باردوی ظفر قرین متوجه

کابل شدند - و مرزا سلیمان متوجه کشم - و مرزا هندال متوجه قندوز شدند - بندگانِ حضرت چون در سرآب که یکی از دیهای اندرابست نزول فرمودند بخاطر شریف ایشان رسید که سیر قلعهٔ پریان کنند - وقتی که حضرت صاحب قرانی با کافران کتور جنگ کرده بودند در سرحد به درّهٔ پنجهر آن قلعه را ساخته بودند به‌بینند - روز دیگر چون بقلعه رسیدند چند خانه بدستور سموجهاء که صحرا نشینان بجهت روانات خود در کوهها ترتیب می دهند ظاهر شد - و سوادِ قلعه فی الجمله بنظر درآمد - روز دیگر در قلعه نزول فرمودند - چون آب بسیار دران جاری بود و هوای خوش داشت بندگان حضرت را بخاطر رسید که آن قلعه را مرمت نمایند - و بدستور صاحب قرانی جاگیردار و حاکم گذارند - پهلوان دوست میربر و معماران و گِلکاران و بیلداران را جمع ساخته حکم فرمودند که بامرا قسمت نمایند - و در ده روز باتمام رسید - و بندهٔ درگاه با یزید هم دران قلعه کار کرده - بیگ میرک را جاگیردار و حاکم آن قلعه ساخته جمعی دیگر کومک به مشار الیه گذاشتند - و ذخیره از دیهای خوست و اندراب و پنجهر تعین فرمودند - در روز یازدهم بدولت کوچ کرده متوجه کانِ نقره شدند - از قلعه دو سه کروه بجانب دست راست راه کابل بود - چون بکان رسیدند آنجا پهلوان دوست را طلبیده حکم فرمودند که پارهٔ بیلداران آورند که کار کنند - جماعهٔ که از حاصلِ کان اطلاع داشتند بعرض رسانیدند که حاصلِ کان بخرچ وفا نمیکند - بدولت بیک پاس شب بود که

ازان جا روان شدند - و بامداد بکوتل اشترگرام که رسیدند راه گم شد - او علیدوست و عبد الوهاب یساولان که پیش بودند تردد بسیار نمودند راه نتوانستند یافت - بعد از ساعتی پیادهٔ بنظر درآمد - حضرت فرمودند که چه کسی - آنکس در جواب گفت که بندهٔ خدا - حضرت فرمودند همه کس بندهٔ خدایند - نام خود را بگو - آن شخص گفت که خاکی - حضرت فرمودند نام خود را بگو - خاکی چه معنی دارد - بعد ازان شخص گفت هرچه خواهند - چون راه گم شده بود و حضرت بقدر اعراضی[1] شده بودند فرمودند که گیدی یا کوه دلال - کدام یکی خوانم - و بایزید بیات تا آن تاریخ پنج شش سال بود که در گردِ حضرت خدمت میکرد - و بندگانِ حضرت بآن اعراض هرگز ندیده بود - بعد ازان پیادهٔ رهبری نموده ایشان را بموضع اشترگرام رسانید - و بر لب آب پنجهر نزول فرمودند - و ازان جا کوچ کرده بقره باغ و روز دیگر بکابل تشریف بردند - و آن سال تیره ماه سنه ٩٥٥ بود ٭

ایام زمستان را بدولت در کابل گذرانده سامان لشکر بلخ نموده اوایل بهار[2] متوجه بلخ شدند - و فرامین بمرزایان صادر شد که مرزا

---

(١) اعراض غالباً اینجا بمعنی خشمناک است - گیدی - کسی را که رجولیت و غیرت و حمیت نباشد گیدی گویند - ببینید برای مزید تحقیق تاریخ شاهی مصنفهٔ احمد یادگار مطبوعه رایل ایشیاٹک سوسائٹی صفحه ٢٨٥ ٭

(٢) در اکبرنامه جلد اول صفحه ٢٨٥ «در اویل سال (٩٥٦) نهصد و پنجاه و شش که هوا رو باعتدال آورده بود ++ بعزیمت بلخ متوجه شدیم» ٭

کامران و مرزا عسکری از کولاب و مرزا سلیمان و مرزا ابراهیم از کشم و مرزا هندال از قندوز متوجه موضع نارن شده باردوی ظفر قرین ملحق شوند - چون حضرت بدولت بنارن نزول فرمودند مرزا سلیمان و مرزا هندال و مرزا ابراهیم بشرفِ ملازمت مشرّف شدند - و مرزا سلیمان بعرض رسانید که مرزا ابراهیم را رخصت شود که بجهت بعضی خدماتِ ضروریٔ بدخشان در کشم باشد - و هراولی نیز نماید - حضرت رخصت فرمودند - و ازان جا متوجه بلخ شدند - خواجه[1] دوست خاوند را که قبل ازین بطلب مرزا کامران و مرزا عسکری بکولاب فرستاده بودند - در همین منزل عرضه داشتِ مشار الیه رشید که مرزایان ساختگیٔ لشکر خود نموده درین زودی بملازمت می‌رسند - چون این عرضه داشت رسید دیگر حضرت بهیچ یک مقید نشده بدولت کوچ بر کوچ متوجه بلخ شدند - چون بدهنهٔ خرّم و سار باغ رسیدند حضرت بجهت تجدید وضو از راه بکنار فرود آمده بودند - شیر محمد پکنه یکی از تواجیان حضرت بود - پلنگی را به تیر زده بود آورد - حسین قلی سلطان مهردار بعرض رسانید که وقتی که مرا بیرم اغلن[2] مقید ساخته پیشِ کستن قره سلطان حاکم بلخ آورده بودند و او در جچکتو و میمنه[3] بود و میخواست که بر سر خراسان رود - شخصی همین نوع

(۱) در اکبرنامه صفحه ۲۸۵ «بالتوبیگ را پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجب قرار داد بعزیمت بلخ متوجه شدیم» ٭

(۲) در اکبرنامه صفحه ۲۸۷ «بیرم اوغلی» ٭

(۳) در اکبرنامه صفحه ۲۸۷ «پیش کیستن قرا حاکم بلخ آورد و جچکتو میمنه استعداد رفتن هری می‌نمود» ٭

پلنگی زده آورده بود - اوزبکان بر زانو زده عرضه کردند که ما را باین لشکر رفتن مناسب نیست و لشکر را برطرف کردند - حضرت فرمودند که ایشان دشمن اند و هرچه که بر ایشان بد است بما نیک است - دیگر کسی را مجال دم زدن نماند[۱] - و چادرِ قرجه خان ظاهر شد که برپا شده - حضرت برآشفتند - دو سه کروه گذشته فرود آمدند - روز دیگر بدولت متوجه ایبک شدند - چون هراولان بنزدیک ایبک رسیدند خواجه باغ اتالغ که اتالغ پیر محمد خان و ایل مرزا و طوطی مرزا و سلطان محمد میر آب و بوری دیوان بیگی و نوروز بی[۲] و خدا بردی اغلن و آخ کوچک بی درمن و محمد قلی و عرب بی و حیدر قلی بی و خان مرزا و جمعی دیگر از اوغلانان و امرای پیر محمد خان در قلعهٔ ایبک در آمده بودند - و همچنان معلوم می‌شود که خبر نداشته‌اند که حضرت باین تعجیل متوجه بلخ شده‌اند - هراولان قلعه را درمیان گرفته کس بحضرت فرستادند که این جماعه در قلعه اند - ایشان را دیگر محل از قلعه برآمدن نشد - زمان حضرت رسیده قلعه را تنگ قبل کرده - چون در قلعه آب و ذخیره نبود و این هم دانسته بودند که پیر محمد خان نمی‌رسد و کومک هم نمی‌تواند فرستاد -

---

(۱) ترجمه اکبرنامه از بیورج جلد اول صفحه ۵۴۵ (نوت ۵ - ۴ - ۳) برای تحقیقات این اسماء ای بیرم اغلن کستن قره جچکتو ببینید ٥

(۲) بیورج در ترجمه اکبرنامه جلد اول صفحه ۵۴۶ نوت (۱) نوشته که « بی » و « خان » یک معنی دارد » ٥

روز دیگر امان طلبیده همه به پابوس سرافراز گشتند - و رخصت یافته پهلوی چادرِ قرجه خان فرود آمدند ٭

روز دیگر ایشان را با جمعی دیگر از امرای خود طلبیده کنگش پرسیدند که بلخ را چه نوع میگریم - خواجه[۱] باغ اتالغ عرضه کرد که ما یاغی ایم از ما چون کنگش می‌طلبند - حضرت فرمودند که اوزبکان مردم راس اند و ما ترا درمیان اوزبکان شنیده‌ام از همه راس‌تری - و درین کنگش می‌آزمائیم - او برخاسته بعرض رسانید که اگر میل گرفتن بلخ دارید مایان را گردن زنید - و حضرت بدولت الغار کنند که بلخ از ایشانست - حضرت فرمودند که شما مسلمانید این قدر مسلمان را چون بکشم - بعد ازان اتالغ عرض کرد که هرگاه این معنی را قبول نفرمودند شقِ دیگر هست - اگر فرمائید عرض کنم - پیر محمد خان از سخن من بیرون نیست - از خلّم این جانب را بشما پیشکش کند و خطبه و سکه بنامِ نامیٔ حضرت در سمرقند و بخارا و بلخ خوانده شود - و هزار نفر چیده از لشکر سمرقند و بخارا و بلخ وقتی که بهندوستان روان شوند در ملازمت باشند - این التماس را هم قبول نفرمودند - اخ کوچک بی درمن و محمد قلی بی و عرب بی و حیدر قلی بی

---

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۸۷ « حضرت جهانبانی جشن خسروانه ترتیب داده از اتالیق در باب تسخیر ماوراء النهر کنگاش طلبیدند - اتالیق بموقف عرض رسانید که امثال این امور از ما پرسیدن چه گنجایش دارد » ٭

و نوروز بی قونچی و خان مرزا و طوطی مرزا و ایل مرزا و سلطان محمد میر آب و قدش اوغلان و بوری دیوان بیگی و این جماعه که در قلعهٔ ایبک بدست افتاده بودند و آسامی ایشان در بالا ذکر کرده شده بکابل فرستادند - و اتالغ را در اردو نگاه داشتند - و خود بدولت کوچ کرده از راهِ خلم متوجه بلخ شدند - و از موضع خلم گذشته در مقام بابا شاهو نزول فرمودند - و آن شب سپاهی جیبه[1] پوش و اسپان بکیچم بودند - چون قراولان سپاهی اوزبک دیده بودند اردو را حکم فرود آمدن نشد - و صباح قراولان خبر رسانیدند که اگرچه پیر محمد خان از بلخ برآمده اما هنوز از تختهٔ پل نگذشته - بندگان حضرت باستانهٔ شاه اولیا متوجه زیارت شدند و تا یکپاس روز در آستانه بودند - و بخادمان آستانه نذر که داشتند گذرانیده متوجه اردو شدند - و هنوز بارگاه بنوعی که توان نشست برپا نشده بود در غسل خانه درآمده بغسل مشغول شدند - و اردو و بازار در کنار جوی و فالیزِ آستانه فرود آمده بود - مردم اردو از غنیم غافل بودند که آواز غوغای از جانب اردو و بازار برخواست - و جماعهٔ از سپاهیان سوار شدند - معلوم شد که شاه محمد سلطان ولد بروندق سلطان حصاری با چند نفر بر اردوی بازار ریخته - کابلی برادر محمد قاسم موجی و سید محمد پکنه و محمد جان ترکمان با جمعی با سلطان مشار الیه روبرو شده

---

(۱) در بهار عجم نوشته که جیبه بالفتح در ترکی زره را گویند - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۸۵۵ ه

جنگ شد - کابلی مذکور در جنگ کشته شد - و سرِ مشار الیه را بریده به بلخ بردند - و اوتکن[1] بهادر از نوکران شاه محمد سلطان را گرفته بملازمت حضرت آوردند - زخم شمشیری بر بالای بینی‌اش بود - و وقتی که اوتکن بملازمت حضرت آوردند بایزید ملازم حسین قلی سلطان مهردار دران معرکه حاضر بود - حضرت از اوتکن پرسیدند که چه کس بود که تاخت بر اردو آورده بود - اوتکن بعرض رسانید که شاه محمد سلطان پسر بروندق سلطان حصاری بود - حضرت فرمودند که دیوانه شده بود - عرض کرد که جوان است و بخود مغرور و از حصار که برآمد - هنوز پیر محمد خان را ندیده خواست که دست برد نموده به بلخ رود - و در فرود آوردن اوتکن - محمد[2] جان ترکمان و سید محمد پکنه مناقشه داشتند - حضرت از اوتکن پرسیدند که ترا که فرود آورده - محمد جان را نمود که این بمن اول شمشیر انداخت - من ملاحظه نمودم که شمشیر او بمن نرسد - از بادِ[3] شمشیرِ مشار الیه از اسپ افتادم - برخواسته در پیش اسپ خود ایستاده بودم که این جوان دیگر آمده شمشیری بروی من انداخت - و زخمی که دارم از شمشیر اوست - حضرت بسید محمد خطاب کردند و فرمودند که هرگاه ببادِ شمشیر محمد جان افتاده باشد و پیاده شده ایستاده باشد

---

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۸۸ « اویکن اغلان » ۰

(۲) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۸۸ « میانِ محمد خان ترکمان و سید محمد پکنهٔ مناقشه شد - هرکدام نسبتِ این دستبرد بخود می‌کرد » ۰

(۳) در اکبرنامه صفحه ۲۸۸ « از هول شمشیر این مرد از اسپ جدا شدم » ۰

تو بسیار بی‌مروتی کردهٔ که شمشیر انداختهٔ - آخر حضرت جلدو را بمحمد جان عنایت کردند - و به پیر محمد آخته فرمودند که یکی از نزدیکان بود - اوتکن را بچادر خود ببر و زخم او را بدوز - و محافظتِ احوال او می‌کرده باش - و اوتکن از یراق کروکه بکتر داشت و بر دست و پا دست بند و زانو بند و زرهٔ توبی داشت - و آن شب بدولت دران منزل بودند ٭

روز دیگر کوچ (کرده) از جانب دامن کوه و درّهٔ سوق متوجه بلخ شدند - چند روزی که در راه مکث می فرمودند بجهت آمدن مرزا کامران بود - و درین منزل چنان ظاهر شد که مرزای مذکور نمی‌آید - و از نیامدن مرزا لشکر را دغدغه بخاطر رسید که مبادا مرزا بر سر کابل رود - و توهّم از مرزا بیشتر شد که از اوزبکان - همان روز نماز عصر بود که در سر تخت پل با پیر محمد خان جنگ شد - چنانکه حضرت بزاونچین؟ شدند - خبر رسید که مرزا سلیمان و مرزا هندال و حاجی محمد سلطان کوکی و جمعی دیگر که هراول بودند اوزبک را زیر کرده از تختهٔ پل بجانب بلخ گذرانیدند - دران وقت عبد الله سلطان و خسرو سلطان پسران اسکندر سلطان هراول پیر محمد خان بودند - و عبد الله را گفتند که بیست و پنج ساله است - و ازان تاریخ که جنگ شد چهل و سه سال است - حاجی محمد سلطان برگشته بملازمت سرافراز گشت - چون حضرت ملاحظهٔ تردد حاجی محمد فرموده بودند بحسین قلی سلطان مهردار فرمودند

که بحاجی محمد سلطان پروانهٔ خانی برسان - مشار الیه بموجب حکم مشافه پروانه رسانید - و بخطاب خانی سرافراز شد و تسلیمات بجا آورد - و نماز شام بود که بکنار جویبارهای بلخ که از بلخ نیم کروه باشد رسیدند - دران جویبار فالیز هندوانه رسیده بود - لشکریان تمام از خوردن هندوانه محظوظ شدند - و نماز خفتن بود که امرا را جمع ساخته کنگش طلبیدند - امرای که میل جنگ اوزبک نداشتند شهرت دادند که تا غایت که مرزا کامران بملازمت نیامد بر سر کابل رفته خواهد بود - و این را نیز بعرض رسانیدند اگر نرفته باشد هم خواهد رفت - چون حقیقت باین نوع بسمع اشرف رسید چنانکه کنگش نمودند که هرگاه باوزبک بجنگ پیش آئیم مادام که مدعا حاصل نشود مراجعت نمودن مناسب نیست - اولی آنست که بدولت متوجه کابل شوند که بعد ازان که مرزا کامران کابل را بگیرد مشکل می‌شود - و لایق دیدند که درین شب کوچ کرده بکابل متوجه شوند - وقتی که پیر محمد میخواسته از آب عمو بگذرد عرضه داشت عبد العزیز خان که از بخارا برآمده بکومک می‌آمد رسید - و این که پیر محمد خان از آب عمو نگذشت سبب این بود که دوپهر شب که امرا از ملازمت حضرت بخیمهای خود آمدند کوچ کرده از راه درّهٔ گز[۱] متوجه کابل شدند - و نواب مرزا سلیمان و حسین قلی سلطان مهردار را چنداول گذاشته - بایزید ملازم حسین قلی سلطان هم دران چنداولان همراه بود -

---

(۱) در اصل نسخه « درهٔ کر » ٥

نماز بامداد بود که اردو بشکستهای لب آب گز رسید - اوزبک همان زمان از عقب رسیدند - و چنداول باوزبکان اندک جدل نموده تاب نیاوردند - و هر یک بگوشهٔ رفتند - و اوزبکان بمردم اردو دست انداز نمودند - و حضرت دران طرف آب با چندی از خدمتگاران ایستاده بودند - و خبر رسید که مرزا هندال باوزبک نزدیک بوده - و این چنین بعرض رسید که بلکه مرزا را دستگیر کرده باشند - حضرت ازین خبر متالّم شدند - حسین قلی سلطان عرض کرد که مرزا هندال خورد نیست جوان کلانیست بهر جانب که قابو یابد متوجه خواهد شد - حضرت شاه قلی نارنجی را که نزدیک ایستاده بود حکم فرمودند که رفته از مرزا خبر بتحقیق بیارد - حضرت بدولت متوجه گذشتن آب شدند که جمعی اوزبکان از کنارِ آب سرکوب[1] بود بجانب حضرت تیر می‌انداختند - و بندهٔ درگاه بایزید سپر را بجانب حضرت پناه کرده بود که یک تیره آمده بسینهٔ اسپ حضرت رسید - اسپ[2] قله بود که شرف الدین محمد خان اوغلی للهٔ سلطان محمد مرزا

---

(۱) سرکوب بروزن مرکوب بلندی را گویند که بر قلعها و خانها مشرف باشد از فرهنگ ناصری - در بهار عجم نوشته که سرکوب و سرکوبه بمعنی گرز است و عمارتی بلند که مشرِف بر عمارتی دیگر باشد و لهذا پشته را که مقابل قلعه سازند برای گرفتن قلعه آن را نیز سرکوب گویند و دمدمه نیز همان است - فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۳۰۸ ۰

(۲) قُلّه - بالضم و تشدید ثانی نوعی از رنگهای اسپ - فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۹۸۸ - و در اکبرنامه جلد اول صفحه ۱۹۰ «دران بیشهٔ شیرانِ نبرد رخشِ جهان گرد زرّین فام (که تسرّ الناظرین نام داشت - و آن را محمد خان حاکم هرات پیشکش کرده بود و آنحضرت بران سوار بودند) بزخم تیر افتاد» ۰

که در رفتنِ هری پیشکش کرده بود و نذر الناظرین نام داشت - چون بدولت عبور فرمودند چندی که همراه بودند جنگ کرده راه را از اوزبک گرفتند که حضرت بدولت گذشتند - چون اندک راهی رفتند حسین قلی سلطان را حکم کردند که مردم را جمع ساخته برگردانیده بیاور که با اوزبکان جنگ کنند - مشار الیه عرض کرد که این جماعه پیش می‌روند همه حضرت را می‌بینند و برنمی‌گردند - درین وقت هیچ کس بسخن من عمل نخواهد کرد - حضرت فرمودند - الحال تو حکم نمی شنوی - عرض نمود که پادشاه عالم مرا بحل کنید و روان شد - و بایزید ملازم خود را گفت که تو همراه بیا - این نوکران دیگر در ملازمت حضرت باشند - چون عقب مردم رسید مثل خضر خواجه سلطان و مصاحب بیگ و محمد قاسم موجی و شاهم بیگ جلایر وغیره بهر کس میرسید می‌گفت که حضرت بدولت ایستاده جنگ میکنند - هرچند مبالغه می‌نمود هیچ کس را یارای برگشتن نبود - دران وقت هر کس را زوری بوده اسپ یکدیگر کشیده سوار می‌شدند - حسین قلی سلطان مهردار او نیز ملاحظه نموده از راه خود را بکنار گرفت - نزدیک بدو پهر رسیده بود که حضرت بر بالای بلندی ظاهر شدند - چون بملازمت حضرت رسید کمال کلفت و رقت ظاهر ساخته - حضرت انواعِ دل‌داریها میدادند که عالم سپاه گریست عیبي ندارد - آن آسپ حضرت که زخم خورده بود در همین مقام

تصدّق حضرت شد - حیدر محمد آخته بیگی اسپ طرقی[1] داشت آورده بحضرت گذرانید - و حضرت همان اسپ سوار شده از بیراهه بجانب درّهٔ صوف متوجه شدند - و دوپهر گذشته که بدرّه درآمدند - و قریب بیک کروه رفته بودند که از پیش - راه بدر رفتن نبود مراجعت فرمودند - و بعضی جوانان که دغدغهٔ مردانگی داشتند رفته سر درّه را گرفتند که مبادا اوزبکان سرِ راه را گرفته باشند ٭

چون بندگان حضرت ازین درّه برآمده بجانب درّهٔ دیگر که گمان راه داشتند متوجه شدند - و بسرِ چاهی رسیدند که صحرا نشینان مواشی خود را آب می‌دادند - دو کس از سپاهیان قبقه[2] داشتند آب می‌کشیده اند - حضرت از ایشان آب طلبیدند - حضرت را نشناختند نه آب دادند و نه جواب - بایزید ملازم حسین قلی سلطان دران وقت بسر چاه رسید حضرت فرمودند که من ازینها آب طلبیدم ندادند - تو آب گرفته بیار - چون یافتم که بحضرت آب ندادند صاحب قبقه را گردنی زده قبقه را گرفته پُر آب کرده بملازمت حضرت آورد - حضرت آب را نوش جان فرموده تحسین فرمودند - و قاسم حسین خان[3] گرگ انداز

---

(۱) در فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۶۷۰ نوشته که ترکی منسوب است بترک و اسپ معروف - شاید این لفظ طرقی در اصل ترکی بود ٭

(۲) قبق در ترکی کدو را گویند و شاید قبقه بمعنی دلوی باشد که از کدو سازند و الله اعلم ٭

(۳) در اصل نسخه «قاسم حسین خان یک گز انداز از حضرت دورتر ایستاده بود» ٭

از حضرت دورتر ایستاد بود فرمودند که کروتیٔ ما را پُر آب ساخته باقی را بقاسم حسین خان بده - هریا نام آبدار کروتی در دست او بود پُر کرده بمشار الیه سپرد - درین فرصت مردمی که پراگنده شده بودند بحضرت ملحق شدند - حضرت بدولت متوجه راه شدند ٭

و درین ولا اسپ الّه خانه زاد مرزا سلیمان که برادر اسپ قراطاق که خضر خواجه سلطان داده بود و سلطان به بایزید مرحمت فرموده بودند مانده شد - و حضرت به بایزید فرمودند که مردانه باش که بتو اسپ پیدا خواهد شد - بعد از ساعتی سپاهیٔ - استر رکیب حسین قلی سلطان را سوار شده که در لب آب غلامِ رکاب دار را مع خرجین انداخته گرفته بوده پیدا شد - بایزید بحسین قلی سلطان گفت که استر رکیب حسین قلی خان را یک سپاهی سوار شده می‌آید - حضرت شنیدند و فرمودند که بگیر - چون آن سوار نادانسته نزدیک آمد بایزید او را از استر فرود آورده گرفت - و آن شخص چون مضایقه می‌کرد بندگان حضرت قمچی حوالهٔ آن سپاهی کردند که او استرخود را می‌گیرد تو چرا مضایقه می‌کنی - چون بدولتِ حضرت استر بدست آمد اسپِ مانده شده را همان جا گذاشته - تا دروازهٔ کابل احتیاج باسپ دیگر نشد - نزدیک بشام بود که بر سر چاه - چند دیگر مثل این رسیدند - و قریب نهصد هشتصد کس بحضرت ملحق شده بود - حضرت لایق ندیدند که این جمعیت همراه باشد - فرمودند که امشب درین منزل خواهم بود - چون مردم بآب دادن اسپ مشغول

شدند حضرت حیدر محمد آخته بیگی را طلب فرمودند که بشاه بابا تولکچی بگو که راهبری پیدا کند که از بیراهه بکابل توان رفت - چون شاه بابا بملازمت رسید خدا بخشی لولحی نام که از ایماق ایلابحق بود و یک چشم او کور بود آورد که این راه ها را خوب می‌داند - و بشاه بابا ذولیجه و طوق عنایت کردند - و برهبر هم وعدهای پادشاهانه فرمودند - و نماز خفتن گذشته بود که شدّه[۱] بر نیزه بسته بدست بایزید دادند که از دنبال رهبر برود - و حضرت نیزه را دیده از عقب روان شدند - و ازین هفصد هشتصد کس پنجاه شخص خبر یافته همراه حضرت شدند - و دیگران[۲] بر سر چاهها ماندند - دو سه کروه آمده بودند که درّهٔ پیدا شد که مارپیچ (بود) - باید فرود آمد - و مارپیچ بالا رفت - چون ازین درّه گذشتند تا یکپاس شب در همواری می‌رفتند که رهبر گفت که دهِ ایبک نزدیک است - دهن اسپان را ببندند که مبادا مردم ایبک خبردار شوند - و روز دیگر آب نیافته بودند - روز سیم نماز عصر بود که بسر کوتلِ چار چشمه رسیدند که دو چاه بود که در ئیلاق و ایماقِ سایه‌غنچه است و بعد از سه روز از شکست بآن منزل نزول فرمودند - و دو چاه بدستور چاههای که در بالا گذشته دران منزل بود - یک چاه جای فرود آمدن پیاده بود -

---

(۱) در فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۳۵۷ شدّه سلکهای یاقوت ولآلی که بر دور گریبان و چاک سینه آویزند ٥

(۲) در اصل نسخه «و دیگران و دیگران بر سر چاها» ٥

و چاه دیگر پنج شش گز ریسمان میخورد رسیدند - چون چاهی که پیاده در آمده آب می‌کشیدند چرگین شده بود حسین قلی سلطان مهردار و تولک قوچی بر سر چاهی که طناب می‌خورد رسیدند - سید بالتونام یکی از ملازمان حضرت ازان چاه آب می‌کشید - حسین قلی سلطان گفت که تعجیل باش که ما هم آب بخوریم - مشار الیه از روی اعتراض بسلطان مذکور جواب داد که هر کس سپاهگری می‌کند پا ثباتش باید کرد - حسین قلی سلطان گفت من نفهمیدم که چه گفت - تولک قوچی گفت یعنی شما را نیز قبقه باید نگاه داشت که درین نوع روزی بکار آید - سلطان مذکور ازین سخن بسیار متالّم شد و گفت چه دانستم که بعد از چند سال که عمر گذرانیده باشم و بکابل آمده نوکر همایون پادشاه باشم - و ایشان به بلخ آمده شکست خواهند خورد مرا کرامات نبود که از برای امروز دلو با خود نگاه باید داشت - سلطان مذکور در حضور تولک قوچی قسمَ یاد کرد که تا زمانی که بآب روان نرسم و بمشت خود آب نخورم از کسی آب نطلبم - بایزید دران روز هرچند بایشان آب آورد نخوردند - و دران اثنا حضرت فرمودند که هیچکس پارچهٔ نانی دارد که می‌خواهم افیون بخورم - بایزید روز شکست قوطیٔ مربّا و خلیتهٔ کلیجه که از رکیب خواجه قاسم بیوتات گرفته بود هر دو را بنظر حضرت در آورد - حضرت از خلیته کلیجه و رشتها را چیده گرفتند - و ریزها را مع خلیته به بایزید عنایت کردند - فرمودند که در قوطی چیست - عرض کرد که مربّا است - امّا نمیداند

که مربّای چیست - چون قوطی را وا کردند مربای آلوبالو ظاهر شد - حضرت قوطی را بتمام گرفتند ❊

و در همین منزل محمد قلی شیخ کمان که از راه راست می‌رفت خبر حضرت را شنیده آمده ملحق شد - و تقریر کرد که میر اصغر منشی و علی محمد قندوزی که در آن وقت کلانترِ سپاهیان قندوز بودند می‌رسند - و بیرم اغلن و جمعی دیگر اوزبکان که از عقب اردو آمده بودند از ما گذشتند - و قرار داد ایشان این است که تا دوشین و کلکی بروند - و همان زمان اسپ محمد قلی شیخ کمان بمراتب سقط شدن رسید - حضرت فرمودند که حلال کرده گوشت او را بمردم قسمت نمایند - و محمد حسین ناظر تقسیم گوشت آن اسپ را نمود - ازآنجمله یک گرد استخوان ران بمصاحب بیگ و حسین قلی سلطان مهردار رسید - و آن مقدار بهمه بهم رسید که کباب توان کرد - از خارهای که در رنگ خار پشته از زمین برآید وانگشت ندارد و در ولایت عراق آنرا کوند گویند - بایزید ازان همه آتشی برافروخت - و بمجرد رسیدن گوشت بر آتش خاکستر می‌شد - و گوشت همان طریق خام می‌ماند - و چون سه روز بود که آب و نان بهم نرسیده بود مصاحب بیگ گوشت خام را هرچند بدندان می‌کند دفعِ جوع او نمی‌شد - حسین قلی سلطان چون دید که هرچند سعی می‌کند که چیزی بهم‌رسد فایده نمی‌کند - آخر سر خود را نهاده بخواب رفت تا وقت کوچ - بایزید بعد ازین خدمت اسپِ حسین

قلی سلطان مذکور را بر رکاب اسپ بسته استرخود را در رکاب اسپ کامران قلی بسته بخواب رفت - چون چند روز بود که خواب نکرده بود هنوز بخواب نرفته بود که چشم باز کرده دید که استر نیست - کامران قلی را بیدار ساخته جلو اسپ سلطان را باو داده خود بتجسس استر مشغول شد - بر سر آن چاه که پیاده آب بیرون می‌توانست آمده استر را گرفت بی زین و لجام - چون استر را بال و کاکلی نبود که گرفته بیارد یزنکی بالای دستارچه بسته بود بجهت احتیاط که اگر شمشیر افتد کار نکند - چون دبلغه نداشت آن یزنکی را از سر وا کرده بر گردن استر بسته پیش حسین قلی سلطان آورد - چه[۱] حسین قلی سلطان از بردن زین استر درهم شد - چون حضرت نزدیک بودند ازین مقدمه با خبر شد - و از حسین قلی سلطان پرسیدند - سلطان مذکور حقیقت را بعرض رسانید - تعرّض فرمودند که لعنت بران کسان باد که درین طور وقتی این عمل کرده‌اند - صبح ازآنجا کوچ نمودند و زلوخان کلانتر ایماق ایلانچقان مع برادران که قبیلهٔ ایشان نزدیک بود رخصت فرمودند - و فرمان کلانتری مجدداً باو مرحمت فرمودند مع زیادتی علوفه و جاگیر - چون فرمان را بجهت مهر پیش بایزید آوردند بایزید ازو بجهت استر یک زین طلبید که بهرانه حساب باشد - مشار الیه برادران خود را طلب نموده بصد محنت زین اسپ ازوها گرفته چنانکه معلوم می‌شد که

---

(۱) در اصل نسخه «چون حسین قلی سلطان».

پیش از زمان جنگیز[1] ساخته بودند - و بایزید دران وقت برابر صد زین نقره و طلا کرده منت عظیم داشت - و سر آفتاب بود که بچارچشمه رسیده فرود آمدند - و حسین قلی سلطان از آب چشمهٔ دست ردو دست شسته آب خورد - و شکر خدای عَزَّ وَ جَلَّ بجای آورد - و گفت اَلْحَمْدُ لله بعهدی که کرده بودم توفیق یافتم - حاجی محمد سلطان و حیدر محمد آخته بیگی که از بالای کوتل بخانهٔ تولکچیان رفته بودند چار گوسفند بختی[2] آوردند - حضرت پاره ازآنها تناول فرمود بهمه قسمت کرده به بعضها الش[3] هم دادند - و کتابت بشاهزادهٔ عالمیان مرزا جلال الدین محمد اکبر و بیگمان و حرمها که در کابل بودند نوشته به‌بیگ محمد آخته بیگی سپرده رخصت کردند - مضمون آنکه خاطر جمع دارند که بصحت و سلامت می‌رسیم - خود بدولت سوار شده بدرّهٔ کِمَرد درآمده متوجه کابل شدند ٭

چون اندک راه رفتند حسین قلی سلطان کورنش کرده بطریق عادت همراه شد - حضرت فرمودند که در سرچشمه سخنان که می‌گفتی خوب معلوم نشد - تعرّض شما بما بود یا بدیگری - تقریر کن که بهِ که سخن میکردی و تقریب چه بوده - سلطان مشار الیه عرض

---

(۱) در اصل نسخهٔ « جنکر » ٭

(۲) در اصل نسخه بحتی اما غالباً لفظ « بختی » است و بختی یا بغدی نام قدیم شهر بلخ در کتب اوستا است ٭

(۳) اُلُش بضمتین آنچه از پیشِ امرا طعام بنوکران دهند - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۲۶۴ ٭

کرد که تقریبِ آن سخنان را تولک قوچی می‌داند بعرض رساند - تولک بر جانب دیگر حضرت می‌رفت - حضرت متوجه شده از تولک پرسیدند - تولک کیفیت سرِ چاه و دلو را بنوعی که گذشته بود بعرض رسانید - حضرت از روی شفقت و مرحمت عذر خواهیٔ حسین قلی سلطان نموده فرمودند که درین نوع وقتها هر جا سخن بگوش می‌رسد چنان بخاطر می‌رسد که کنایةً بما می‌گویند - ازان منزل تا بکابل حسین قلی سلطان دیگر بحضرت نزدیک نگشت با آنکه حضرت مکرراً او را یاد کردند - چون حضرت نماز پیشین میان درهٔ کهْمرد رسیدند ایماقات که آنجا قشلاق نموده بودند از آمدن حضرت اندیشه نمودند و متفرق شدند - و بعضی غلّهای ایشان درجای‌ها بود بدست سپاهیان افتاد - و بندهٔ درگاه بایزید اندک بادنجانی و کروهی بدست آورده بود - زین استر که دران منزل برده بودند شناخته از برادر شاه ولی اتکه گرفت - و زین کهنه که از برادر زلو خان گرفته بودند بعد از هزار منت باو داد - در ته‌کوتل سه‌پنج که از کوتلهای هندو کوه است فرود آمدند - حضرت فرمودند که چند روز شد که خواب نکرده‌ایم - بهادر[1] سلطان ولد حیدر سلطان شیبانی را سر مبارک خود را بزانوی او نهادند و فرمودند که

---

(۱) شاید عبارت این طور باشد «بزانوی بهادر سلطان ولد حیدر سلطان شیبانی سر مبارک خود را نهادند و فرمودند» و ارکسن هم در ترجمهٔ خود صفحه ۲۷ سطر ۴۳ تقریباً ترجمه همین طور کرده - و در اصل نسخه «مادر سلطان» اما در صفحه ۵۴ بهادر سلطان ولد حیدر سلطان شیبانی نوشته ٥

آنچه دانی بخوان - تا ما را خواب بُرد - عرض کرد که حکم شود که بایزید هم در گویندگی همزبانی کند - بایزید بموجب حکم عمل نموده - چون حضرت اظهار گرسنگی نمودند بایزید در صدد این شد که طعام بهم رساند - سپری که دران جایهای که از مردم جدا شدند آب کشیده اسپان را داده بود چون خراب شده بودند آخته قبهٔ فولادی داشت خوش کرده نگاه داشته بود - و از گوشت اسپ که در بالای کوتل قسمت شد بود و از پشت یخنی که در درّهٔ بدست آورده بود ازینها طعامی در قبهٔ سپر مهیا ساخت - چون بدولت بیدار شدند ازان طعام تناول فرمودند - و بارها در کابل می فرمودند که هرگز بان لذت طعام نخورده بودم - و آن شب پیر محمد آخته خیلی خدمتگاری نمود - و رفته از درّها هیمهٔ خشک می‌آورد - و آتش می‌افروخت که هرگز سرما نخوردند - و در ته دیگِ طعام هم آتش می‌کرد - و نماز بامداد سوار شده متوجه کوتل شدند - و حیدر محمد آخته بیگی را رخصت ایماق تولکچی که در نواحیٔ قوربند بود و قوربند دران وقت بجاگیر مشار الیه بود فرمودند - و نماز دیگر بدولت در قلعهٔ قوربند نزول فرمودند - و ازآنجا شب درمیان در خواجه سیّاران نزول فرمودند - و ازان جا بقره‌باغ - و ازآنجا بمعموره نزول نمودند - و ازآنجا که بدولت سوار شدند اول رمضان سنه ۹۵۹[۱] (نه صد و پنجاه و نه) بود که در قلعهٔ کابل نزول

(۱) ارسکن در ترجمه خود صفحه ۲۸ بعد سنه ۹۵۹ (نه صد و پنجاه و نه) ۹۵۷ (نه صد و پنجاه و هفت) تحریر کرده - و از اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۹۴ سنه ۹۵۷ (نهصد و پنجاه و هفت) نیز معلوم می شود ٥

اجلال ارزانی فرمودند ـ آن زمستان همین سال را بدولت و اقبال در ارک کابل بصحبت گذرانده ـ و اول بهار بطریق عادت بارتهباغ تشریف بردند ـ و بیگمان نیز هر یک بمنزل خود در آمدند ـ و در ماه شوال همین سال حسین قلی سلطان مهردار را خدا پسری داد ـ و او را بوتراب نام کردند ـ و بایزید را بیست و هفتم همین شوال خدا پسری داد ـ و حسین قلی سلطان او را سعادتیار نام کردند ـ و سعادتیار بیگ مذکور در خانهٔ حریف بیگ ولد ملا عبد الخالق آخوندِ مرزا کامران که متصل بخانهٔ آخوند مذکور است و خانهٔ آخوند در ته ارک کابل است تولّد کرد ۞

فصل سوم برآمدن مرزا کامران و مرزا عسکری از کولاب و خبر یافتن حضرت ـ در آمدن از کابل و متوجه شدن درّهٔ قبچاق بجهت دفع و رفع مرزا کامران

میرزا کامران مرزا عسکری را در کولاب مانده و خود برآمده باز باغی شد ـ بنیاد فتنه و فساد نمود ـ چنانکه اکثر جایهای بدخشان را تصّرف کرد ـ و میرزا سلیمان و مرزا ابراهیم خود را بسرِ درّها کشیدند ـ و چاکر علیخان ولد سلطان اویس بیگ مع برادران و مردم کولاب اتفاق کرده بر سر مرزا عسکری آمده کولاب را قبل کردند ـ و مرزا کامران بکولاب رفته مرزا عسکری را مع اورق از کولاب برآورد ـ و بخود ملحق ساخته

آمده در نواحی آب ککچه فرود آمده بود که روز دیگر میر طاول اوزبک که بتاختن بدخشان آمده بودند نادانسته در اردوی مرزا ریخته‌اند - و مرزا را آن قدر فرصت نشد که اورق را بخود همراه برد - و جریده مع مرزا عسکری و مرزا عبد الله با معدودی چند فرار نموده - و اوزبکان بساهی و اردو را تمام تصرّف کرده بجانب بلخ متوجه شدند - و پیر محمد خان حاکم بلخ خبر یافته بساهی را از میر طاولان جدا نموده و رخصت کرده - و اسباب اردو را از میر طاول چه نوع توان گرفت - الغرض مخالفتی که مرزا مجدّد کرده بودند بالفور جزا یافتند - و این خبر بمرزا سلیمان و مرزا ابراهیم که در سر درّه‌ها بودند و مرزا هندال که در قندوز بود رسید - همه باتفاق بر سر مرزا کامران که در تالیقان در آمده بود متوجه شدند - مرزای مذکور از آمدن مرزایان خبر یافت - مقاومت نتوانست کرد - از تالیقان مع بساهی برآمده متوجه کوتل هندوکوه شد - که از راهی که برفت کمتر باشد گذشته خود را درمیان هزاره رساند - و ازان جا به بکر رود - چون این اخبارات بحضرت رسید بدولت از کابل کوچ کرده بدرّهٔ قوربند در آمدند - و مرزایان از عقب مرزا کامران در آمده - و حضرت - حاجی محمد خان کوکی و خواجه جلال الدین محمود که دران زمان سپاهی و جمعیّت خوب داشت و جمعی دیگر را براه‌های ضحاک و بامیان فرستادند - و منعم بیگ اتاوه - (به) سارو اولنگ بجهت محافظت فرستادند -

و تردی بیگ اتاوه را و جمعی دیگر را بکوتل پنجهر تعین نمودند - و قرجه خان و مصاحب بیگ وغیره که از قلعهٔ تالیقان برآمده بودند و با آنکه لشکر بلخ کشیده هنوز مردود بوده در اردو بودند - میر اصغر منشی و بالتو بیگ و تاخچی بیگ کاشغری را بجهت محافظت بدرّهٔ قبچاق فرستاده بودند و خود بدولت و اقبال با جمعی بکوتل متوجه شدند - نزدیک بچنار سوخته فرود آمده بودند که ما بین درّهٔ قبچاق و راه نو است - و قرجه خان جاسوسان برای مرزا فرستاده بودند که هیچ راهی خلوت‌تر از درّهٔ قبچاق نیست - و خبر کم برفی کوتل مذکور هم بمرزا رسیده بود از لب آب اندراب بکوتل قبچاق متوجه شده‌اند - و عرضه داشت میر منشی و جماعهٔ که در درّهٔ قبچاق بودند رسید که مرزایان باین درّه و کوتل که مایان ایم متوجه شده‌اند - حضرت دران منزل توقف فرمودند - روز دیگر یکپاس بود که نوکر میر منشی تاخته بنفس سوخته فریاد کرده میگفت که مرزا رسید چنانکه مردم اردو خیلی برهم خوردند - و حضرت اعراض شده آن مرد را کردنی و کتک فرمودند - و همان زمان جیبهائی که در قورخانه بود به یکّها قسمت فرمودند - بمست علی قورچی که از غلامان شیخم خواجه خضری بود جیبهٔ زبون رسیده بود - مشار الیه نپوشید - حضرت سوار شده متوجه شدند - و اردو از دنبال کوچ کرد - و میانهٔ منزل و درّهٔ قبچاق یک کروه فاصله بیش نبود - همان زمان بدرّهٔ مذکور رسیدند - و میر منشی

و بالتوبیگ و تاخچی هم آمده ملحق شدند - و آثارِ هراولان مرزا هم ظاهر شد ٭

چون بندگان یک تیر پرتاب بدرون درّه درآمدند و یک تیر پرتاب دیگر کوهی درمیان درّه ظاهر بود که هراولان مرزا مثل آق سلطان و بابا سعید قبچاق و جمعی دیگر در عقب آن بینی بودند - و پیش بینی سنگ لاخی داشت - حسین قلی سلطان مهردار و قوندک سلطان برادر بیرم اغلن و مرزا قلی چولی و پیر محمد آخته و فریدون تغائی نواب حکیم مرزا و جمعی دیگر بهراولان مرزا تاختند - چون زمین شخ بود نتوانستند بهراولان رساندن - آنها شیبه تیر گرفتند - تیری به پیر محمد خورده درجهٔ شهادت یافت - و اسپ مرزا قلی بسر رفته پای مشار الیه شکسته بود - امام قلی و پسر مشار الیه از جملهٔ قورچیان حضرت بود - بسر پدر خود تاخت که پدر خود را سوار کند او نیز بشهادت رسید - و تیری بر اسپ حسین قلی سلطان مهردار رسید از اسپ غلطید - بایزید ملازمِ مشار الیه اسپ کشیده او را سوار کرده به یسل حضرت ملحق ساخت - و حضرت نیز بدولت بر سر کشتها رسید - و درین اثنا میرزا کامران بر بالای بینی برآمده سرکوب شده - و عورات و دختران مرزا نیز دستار بسته همراه مردم مرزا ظاهر شدند - توپچیان که در جلو بودند تفنگهای خود را غلوله نمانده بودند - و اکثری از توپچیان مرزا بودند که در کابل ملازم حضرت شده بودند - چون مرزا بسرکوب برآمده بود و دو سه مرتبه شیبه تیر

کردند و اکثر اسپان و مردم یسل پادشاهی زخمی شدند - درین اثنا حضرت بمست علی قورچی فرمودند که تو جوان مردانهٔ - درین وقت چون ایستادهٔ - آن بی سعادت در جواب گفت که بآنهائی که جیبهٔ خوب داده‌اید بتازند - و قاسم حسین خان آن طرف آب با جمعیتی خوب ایستاده بود - و پیش او جای تاختن بود بهراولان مرزا نتاخت کوتاهی کرد - دیگر از سرداران بجمعیت همراه کسی نبود که با مرزا جدل تواند کرد - و مرزا چون زبونیِ لشکرِ حضرت را معاینه می‌کرد از سرکوب سراشیب شده متوجه علمها شد - و علم داران تاب نتوانستند آورد - علمها را برتافته فرار نمودند - و قاسم حسین خان بهمون جمعیت که ایستاده بود برگشت - و حضرت با مردم فرار نموده متوجه آن درّه که اردو آمده بود شدند - و بابا نام ملازم مقدم بیگ حرام‌زاده از دنبال حضرت رسیده شمشیر بتاج ایشان انداخته چنانکه پسِ گوشِ مبارک ایشان مجروح شد - و شمشیر دیگر علم کرده بود که حضرت برگشته بغضب خطاب کردند که هی قلقچی قلتاق - از صلابتِ پادشاهی نتوانست مرتبهٔ دیگر شمشیر انداخت - و مهتر سکایی[1] توشکچیِ حضرت هم درین اثنا درمیانه در آمد - آن حرام‌زاده برگشت - و قرجه خان هم نادانسته شمشیری در جنگ‌گاه بر سر او انداخته بود - چنانچه یکماه جراحت او را مرهم می نهادند - و حسین قلی سلطان مهردار و تاخچی بیگ

---

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۹۷ ، مهتر سکاهی (که بفرحت خان مشهور است) آمده آن بیدولت را گریزاند ، ؟

زنده بدست افتادند - هر دو را مرزا بشهادت رسانید - و مردم شکست خورده بسه راه رجوع کردند - و مرزا متعاقب پارهٔ از دنبالِ حضرت بجانب قوربند روان شدند - و جمعی براه کابل و جمعی دیگر بدرّهٔ که بموضع استالف می‌رفت - و بایزید درین جماعه همراه بود که باستالف می‌رفتند - و از مردمِ اعیان دران جماعه سردار بیگ ولد قرجه و ابراهیم ایشک آغا و خواجه قاسم بیوتات و مست علی قورچی و امام قلی قورچی و جمعی دیگر (بودند) - و امام قلی و ابراهیم زخمها داشتند - و هزارها هم سر راه گرفته - جمعی دیگر ازین مردم زخمی شده - اسپ و یراق را هزارها گرفتند - و روز دیگر چندی ازین جماعه پیاده باستالف رسیدند - و ظاهر شد که امام قلی و ابراهیم بهمان زخمها از دنیا رفتند - و چون جُو درو (جدری درو؟) بود از گرمیء هوا بایزید برگهای چکری را جامه ساخته به خارهای صحرا دوخته پوشیده و خود را باستالف رساند - رئیس پیر محمد استالفی بایزید را شناخته سروپا و کفش آورده پوشانیده - و روز دیگر بهزادی که جاگیرِ حسین قلی سلطان و تاخچی بیگ (بود) ظاهر شد - و روز دیگر در کابل بسرِخیابان رسیده - و بابا دوست یساولِ مرزا سلیمان که دران ولا پیش مرزا کامران می بوده اسپِ حسین قلی سلطان را سوار شده - و تاج مشار الیه را بر سر مانده و خنجر او را برمیان بسته ظاهر شد که حسین قلی سلطان را او فرود آورده پیش مرزا برده بوده - مرزا کامران در جای آستانهای دوست نقّاش فرود آمده که در دامنهٔ

کوه عقابین است - و قاسم برلاس که حضرت کابل را باو سپرده بودند و شاهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا هم در قلعه بودند تا چند روز نگاه‌داشتِ قلعه کرد - آخر الامر بی دولتی رهنمون شده قلعه را بعهد و شرط بمرزا داد - و شاهزادهٔ عالمیان را مقیّد ساختند - و مرزا از پیٔ جمع کردن لشکر شد تا دو ماه سامان لشکر می‌نمود - و حضرت هم باندراب رسید - و مرزایان این خبر ناخوش را شنیده هنوز بجاگیرهای خود نرفته آمده بحضرت ملحق شدند - و امرائی که براههای هندو کوه بجهت محافظت فرستاده بودند همه در اندراب بپابوس مشرّف شدند - و درین اثنا هزار اسپ از بلخ برآمده متوجه کابل شده بود - و کاروان‌میر سید علی سبزواری بود - خواجه جلال الدین محمود و جماعهٔ را فرستاده آن اسپها را آورده بها نموده بسپاهیان بخشی کرده تمسّک نوشته دادند که اِنْشَاءَ الله بعد از فتح کابل جواب گویند - قریب بدو ماه حضرت در اندراب مهم سازئ لشکر فرمودند - آبِ اندراب را پل بستند - و علی دوست یساول را بر سرِ پل مانده بودند که کسی بیحکم از پل نگذرد - خواجه جلال الدین محمود رسیده دیده که حاجی محمد خان بابا قشقه از پل گذشته سیر می‌کرده - مشار الیه (و) علی دوست بقدر(ی) اعتراض کرده که هر کس ازین پل گذشت مثل است که حاجی حاجی را در مکّه می بینند - و حاجی محمد خان ازین سخن برآشفته و رنجیده - و رنجشِ خان مذکور بحضرت رسید - حضرت خواجه جلال الدین محمود را طلبیده فرمودند که بخانهٔ حاجی محمد خان

رفته عذرخواهی کن که وقت نازک است - و خواجه مذکور عرضه داشت کرد که خان مذکور بی‌اعتدال است - بمن بی‌حرمتی خواهد رسانید - حضرت فرمودند که چون ما می فرستیم ملاحظه خواهدکرد - چون خواجه بخانهٔ خان مذکور رفته عذرخواهی نمود حاجی محمد خان اسپ سیاه یلهٔ یال درازی که ازین کاروان گرفته بود بخواجه داد - و خاطرجوئی نمود - و بعد ازان همیشه خصوصیت داشتند - و آن اسپ را بعد از جنگ اشترگیران[1] و فتح کابل بایزید را که حضرت بخواجه سپردند بمشار الیه داده بود - و آن اسپ جیقون بود - و آن مقدار دَو داشت که در کابل اسپی دیگر باو همراه ندوید ٭

چون خبر توجه حضرت بمرزا رسید بابا چوچک و ملا شفائی را در کابل گذاشته لشکر را گرفته متوجه آب باران شد - و قرجه خان را پدر گفته سپه‌سالار لشکر کرد - و شاهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا را در آن لشکر همراه برد - و چون مرزا بلب آب باران رسید ازان جانب هم مرزا ابراهیم و مرزا هندال و حاجی محمد کوکی و جمعی دیگر از هراولانِ حضرت و مرزا سلیمان هم رسیدند و خیال جنگ نداشتند - و نماز دیگر همون روز در لبِ آب بمرزا جنگ پیوست - چون همه وقت دولتِ حضرت قوی بود

(۱) در اکبرنامه صفحه ۳٦۰ «موضع اشترکرام» و ایضا ببینید صفحه ۱۳۳ سطر ۱۳ در این کتاب ٭

مرزا شکست یافته ماهی پروژاله فرار نمود - و قرجه خان دران جنگ بدست ملازمانِ مرزا هندال زنده افتاد - و سر او را بطریقِ ترجمان تسلیم کرده بسمِ اسپ حضرت رسانیدند - و حکم شد که برده از دروازهٔ آهنی بیاویزند - و سه چهار روز قبل از جنگ بهجت نشد - و سزاولانِ قوندک سلطان و بایزید در دیه نو در نواحیٔ خانهٔ میر شهاب پنهان شده بودند - همون سحری که سرِ قرجه خان را از دروازهٔ آهنی آویختند از محنتِ پنهان شدن و گریختن خلاص شدند - و بایزید چون از خانه که پنهان شده بود برآمد - اول کسی که درخورد ابو الحسن دیوانه قرابت قرجه خان که در محل زیر کناندن مرزا از لب آب باران گریخته بود - و بایزید چون اسپی نداشت مشار الیه اسپ را باو گذاشته باین تقریب خلاص شد - دولتخواهانِ حضرت همه جا مسرور - مخالفان منکوب شدند - و شکست قبچاق و فتح اشترگرام در سنه ۹۵۷ (نهصد و پنجاه و هفت) واقع شد - مدت هر دو جنگ از شصت روز بیش و هفتاد روز کم بود - و باز بندگانِ حضرت بدولت و اقبال در کابل نزولِ اجلال ارزانی فرمودند - و این قطعهٔ مرزا پیر بداغ ولدِ جهانشاه پادشاه حضرت مناسب احوال واقع شد

باز آمدیم و سکهٔ دولت بنامِ ما ست
اقبال یار گشت و سعادت غلامِ ما ست

نامِ بُداغ بندهٔ با داغِ حیدرم

هر جا شهیست در همه عالم غلامِ ما ست

بعد ازان دیندار بیگ و حیدر دوست مغل قانچی و مست علی قورچی را که در جنگ اشترکرام که بدست افتاده بود در عقبِ باغِ صورت خانه در لب دریای کابل به‌قصاص رسانیدند - و سبب کشتن دیندار بیگ گناهان که در هند ازو واقع شده بود - و حیدر دوست را که بجهت فتنه که قرجه خان خیال کرده بود که همه را او باعث بود - و مست علی را بجهت آنکه در درّهٔ قبچاق فرموده بودند که بمردم مرزا کامران بتازد - در جواب گفته بود که بانهائیکه جیبهٔ خوب داده‌اید بتازند ۰

چون حضرت هنوز از گردِ راه نیاسوده بودند که خبر آمد که مرزا کامران بجانب ماهی‌پر که رفته بوده از راه کوتلِ بادیج بخانهٔ ملک محمد مندراولی رفته - چون او ملک کلانِ مندراول بود مردم آن تومان را جمع ساخته بنیادِ فساد خیال کرده‌اند - بهادر سلطان ولد حیدر سلطان شیبانی و محمد قلی برلاس و قوندکی سلطان برادر بیرم اغلن و جان محمد بهسودی و جمعی دیگر از سرداران و یکه جوانان را بر سر مرزای مذکور فرستادند - مرزا هنوز چون جمعیت نکرده بودند و این‌ها زود رسیدند - مرزا تاب نتوانست آورد - لشکرِ حضرت زور آورده مرزا را برداشته بسر درّهای علنکار و علی سنگ که بالای مندراول واقع شده راندند -

مرزا دانست که جائی نیست که مهم از پیش رود - خود را بمیانِ افغانان مهمند و خلیل کشیدند - و لشکر مراجعت نموده بکابل آمد ٭

یک روزی در سرِ دیوان همه از ترددِ خود حرف می‌زدند - قوندک سلطان گفت که بهادر نهایتش از ما یک قدم پیش بود - بهادر سلطان گفت که راست می‌گوید مثل است که از مردی تا نامردی یکقدم است - و این سخن ببندگانِ حضرت رسید که کار را بهادر کرده - و جلدی[1] بنام مشار الیه شد - بعد ازان مرزا عسکری که در جنگ اشترگرام بدست افتاده بود مقید داشته بخواجه جلال الدین محمود سپردند که به بدخشان بمرزا سلیمان سپارد - خواجه مشار الیه مرزا را درپیشِ رکابخانه خرگاهی بر پا کرده نگاه داشتند - و مرزا هر روزه از مهتر سنباکه رکابدار شربت لیمون می‌طلبید - و حضرت هم بشربت لیمون میل تمام داشتند - و دران ولا از بلخ کاروان نیامده بود - آب لیمون کم بهم می‌رسید - و خواجه جلال الدین محمود چون میر سامان بود برکیب داران گفت که بمرزا دیگر شربت لیمون راست نکنید - و هرگاه مرزا طلبد بگوئید که خواجه سرِشیشه را مهر کرده‌اند - و رکابداران این معنی را گفتند - چون این خبر بمرزا رسید مرزا انتظار خواجه می‌بردند - چون خواجه مذکور از ارته باغ از ملازمتِ حضرت بیرون آمد - و چشم مرزا بر خواجه افتاد - اعراض شد و فرمودند که ای مردک تو نوکر ما بودی نمک ما خوردی - چون

---

(۱) ارسکن در صفحه ۳۲ سطر ۹ « جلدو » نوشته ٭

به رکابداران فرمودهٔ که بما شربت ندهند - و چون مرزا سببِ بهتانی بینیٔ خواجه را بریده بوده‌اند - خواجه در جواب گفت که شما کی نمک داشتید - و اگر نمکی هم داشتند از بینی من برآوردید - و دیگر سخنان گفتند که لایق این تذکره نبود - و این سخنان را میر عبد الله بخشی اخس بعرضِ حضرت رسانید - حضرت خواجه را طلبیده فرمودند که آنچه مرزا بشما خطاب کرده و شما جواب گفته‌اید تقریر کنید - خواجه سخنان که بالا گذشت مکرّر بعرض رسانید - حضرت تبسّم فرمودند - و مردمِ عاقل که در مجلس بودند حمل بر بی‌عقلیٔ مرزا کردند - چون مردی را بینی بریده بودند و در بند او بودند - چه وقت گفتنِ این نوع سخنان بود - بعد ازان بندگانِ حضرت بخواجه جلال الدین محمود فرمودند که پیش مرزا سلیمان به ایلچی‌گری که می‌روی مرزا را همراه ببر - تا مرزا سلیمان مرزا را به‌بلخ پیش پیرمحمد فرستد - و خواجه جلال الدین محمود به بایزید سپردند که تا کشم محافظت.و خدمتگاری مرزای مذکور(۱) می‌کرد ٭

---

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۳۰۸ ،و میرزا عسکری را باو سپردند که بمیرزا سلیمان رساند -.و بمیرزا سلیمان حکم عالی شد که میرزا عسکری را از راهِ بلخ محملِ سفر حجاز بندد- میرزا سلیمان مقدم فرستادها را گرامی داشته در مراسمِ تعظیم دقیقهٔ فرو نگذاشت - و امتثالِ امر عالی نموده میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت - میرزا از ندامت و خجالت - بودنِ این دیار بخود قرار نتوانست داد - و بزاد و راحلهٔ ناشکیبائی قدم در مرحلهٔ این سفر دور دراز نهاد - و در سال (۹٦۵) نهصد و شصت و پنج درمیانِ شام و مکّه پیمانهٔ عمر او پرُ شد - و مسافتِ زندگانیش آنجا سپری شد ،،

و شاهزاده خانم دختر مرزا سلیمان را هم حضرت خواستگاری کردند - و بی‌بی فاطمه را از برای این مهمِ خیر بخواجهٔ مذکور همراه کرده حلقه و انگشترین و سروپا و قماش و قند و غیره آنچه اسبابِ نکاح درکار بُود از خواجهٔ مذکور فرستادند - چون از کابل برآمده کوچ بکوچ از کوتل پنجهر براه اندراب و خوستِ لورسک بفرخار و از فرخار چون بکلاوکان که ده کروهی کشم باشد رسیدند - مرزا ابراهیم و حرم بیگم و حیدر علی تغائیٔ مرزا ابراهیم پسر سلطان اویس قپچاق قبل از رسیدن ایشان در موضع مذکور فرود آمده بودند - خواجهٔ مذکور مرزای مذکور را ملازمت نموده - و بی‌بی فاطمه بیگم را معلوم شد که محمد طاهر میرک ملازمِ مرزا هندال از قِبَل مرزای مذکور در قندوز بود - عرضه داشت کرده بمرزا سلیمان قندوز را پیشکش کرده بودند - مرزا ابراهیم و حرم بیگم می‌روند که در قندوز درآیند - چون باندک کسی بودند - و خواجه هشتاد جوان خوب مکمّل همراه داشت - نوکران همه اتفاق کردند که مرزا را گرفته الغار کرده بکابل می‌بریم - چون درمیان ولایت بود و خواجه مردی تاجک بود این مهم در حوصلهٔ خواجه نگنجید - و ازان جا خواجه را پیش مرزا سلیمان رخصت کشم دادند - مرزا ابراهیم گفتند که بیگم که از قندوز برگشته بیایند هر مهمی که داشته باشند مهمسازیٔ شما کرده رخصت خواهند کرد - نیم شب بود که مرزا ابراهیم و حرم بیگم کوچ کرده متوجه قندوز شدند - خواجه و بی‌بی فاطمه بکشم آمدند - مرزا سلیمان را ملازمت نمودند - فرمان

و کتابتی که داشتند بمرزا گذراندند - و مرزا فرمودند که تحمّل کنید که بیگم از قندوز آمده باتفاق جواب داده رخصت کنیم - در باغ خواجه معین ولد خواجه[۱] محمود خان که در لبِ آبِ کشم بود خواجه را فرود آوردند - و مرزا عسکری را در خانهٔ میر نقّاش که متصل بآن باغ و خانهٔ قراکوز بیگم بود فرود آوردند - و بعد از چند روز بیگم قندوز را بمرزا ابراهیم سپرده بکشم آمدند - این خبر چون بکابل رسید در عوض قندوز و غزنی و گردیز و ذیل آن و نواحی را بمرزا هندال دادند ٭

و چند دفعه کنگش کردند که خواجه مذکور را بگیرند - خواجه فهمیده مردم خود را متفرّق ساخت - پارهٔ را بکابل بهر بهانه برگردانیده - پارهٔ را بامرای بدخشان که سروپاها فرستاده بودند - سروپاهای هر یک بسه چهار سپرده فرستاد و گفت که ازان جا بکابل روید - قریب به بیست کس از خورد و کلان ماندند - یک روز قاضی جوزبون که (قرابتدار) حاجی محمد خان (به) سلسلهٔ مرزا سلیمان بود بخواجه مذکور گفت که کلهٔ تاج همایون بادشاه که از کوتل هندوکش نمایان شود اول کسیکه بملازمت ایشان میرود منم - باوجود این هر شب کسان او آمده این طرف آب و آن طرفِ آبِ کشم خواجه را نگاه میداشتند - معلوم شد که از نگاه داشتن خواجه - مرزا سلیمان را خبر نبوده - و او اظهار دولتخواهی نموده نفاق میکرده - و تا یک ماه چل روز خواجهٔ را نطلبیدند - بعد ازان

---

(۱) در اصل نسخه ، خواجه خان محمود خان ٭٭

قاسم قاضی جوزبون را بگیرند - روز دیگر بود که خواجه بمرزا نوشتند
که شنیده شد که آن نادولتخواه را گرفته‌اند و او یابوئ دارد بولاق -
و بولاق[1] بمن مناسب دارد عنایت خواهند کرد - و این نوشته را هم
بایزید بمرزا برده بود در حویلیء محل حرم بیگم - قاسم جوزبون را
طلبیدند - و حیدر علی آمده بر جانب دست راست او نشست - و میر
زین العابدین که یکی از امرای کلان مرزا بود بر دست چپ نشست -
دست‌های او را گرفته کارد را از میان او گرفتند و مشار الیه را
سپردند - و بایزید دران مجلس حاضر بود - و کس بحویلی و اسباب او تعیّن
کردند - و برادرش خبر یافته ازان باغی که بود پیاده درمیان باغها
گریخت - چو خط خواجه جلال الدین محمود بمرزا سلیمان رسید تولکه
تواچی باشی خود را طلبیدند و گفتند که بایزید را بطویلهٔ قاسم
جوزبون می‌بری و یابوی بوز قرغری بولاق که داشته گرفته به او
می‌سپاری - تولک همراه بایزید رفته - اسپ را همان زمان به بایزید سپرد -
و بعد از چند روز مرزا سلیمان خود قاسم جوزبون را گرفته از
ملاحظهٔ که داشت بقعلهٔ ظفر متوجه شده که او را در خم لنگان مقیّد
سازند - و دولتخواهان مرزا لایق ندیدند که این نوع مُفتِن در بند باشد -
چون اسمِ قضا بر مشار الیه اطلاق کرده بودند پاکترینِ موجودات
آب‌است بنابر آن آخر الامر در آب ککچه سر دادند - و در حینی که مرزا

---

(۱) در اصل نسخه « دارد بولاق و من بولاق بمن مناسبت دارد » ۰

خواجه عرضه داشت بمرزا نوشتند که من بشما در مجلس همایون بادشاه خدمتها کرده‌بودم که اگر یک باری به بدخشان بیایم بدولت شما فراغت کنم - قریب بدوماه باشد که آمده‌ام - و هر روز بمن نغمۀ میرسد که ترا میگرند و به خم لنکان که ارکِ قلعۀ ظفر ست می‌فرستند - و یا در آب ککچه می‌اندازند - و این عرضه داشت را بایزید بمرزا سلیمان رسانید - و مرزا همان زمان خواجه را طلب داشتند و مکرر قسم یاد کردند که این سخن را بتو مردم بغرض رسانده باشند - من غلام حضرت‌ام این نوع امری را چون عمل می‌آرم - کلام الله هم در بغل گذاشته همراه برده بودند - بدولت خواهی مرزا سلیمان سوگند خورد که خود را معاف نخواهم داشت - مرزا را چون اطمینانِ خاطر از خواجه بود و درین بیشتر شده خواجه بعرض رسانید که هر محل احوال کابل را از آنجا عرضه داشت میکرده باشم - اگر اینجا یکی نادولتخواهی شده باشد یا ظاهر شود بعرض رسانم یا نه - مرزا گفتند که بطریق اولیٰ بعرض رسانید که پیشِ ازین بچند روز چون قاضی جوزبون آمده گفت که همچون که کله تاج همایون بادشاه از هر جانب که پیدا شود اول کسی که مرزا سلیمان را ویران کرده بحضرت خواهددرآمد منم - مرزا گفتند که اِنْشَاءَ الله از من امری واقع نخواهد شد که حضرت را به بدخشان احتیاج تشریف آوردن (شود) که او مرا ویران کرده بحضرت درآید - چون غرض او ازین مقدمات که بشما گفته نفاق است این نوع مُفتِن را مقید باید ساخت - قرار دادند که صباح

کرده می‌بری - دختر مرا هم ازان جمله خیال کردهٔ - چرا از بیگمان و آغاچها نیامدند - دختر من اگر نامی نداشته باشد نام حضرت پادشاه کلان است - مثل شما مردم چون[1] بخواستگاری آمده در نکاح می باشند - بی‌بی فاطمه هم در جواب گفته که مرا رخصت کنید - از بیگمان هرکرا طلبید بیایند - و بعد از ساعتی که کیفیت[2] برش رسید بخواجه الوش خربوزهٔ کولاب و انگور فرستادند - و بی‌بی فاطمه را دلداریها دادند و فرمودند که آغه پیر علی که بیاید رخصت خواهیم کرد - و از بی‌سامان رخصت ایشانان شدند - و حلقهٔ انگشتری و سروپای قماش و قند وغیره که بجهت شربتِ نکاح فرستاده بودند همه را تصرّف کردند - و بی‌بی فاطمه را عذرخواهی‌ها کرده گفتند که چون خدمتگاری‌ها بسیار کرده‌ام این سخنان بطریقِ گله بود - چیزی بخاطر نرسد که من داه بادشهم - و کس بمحمد امین شیرازی فرستادند که اسپ سیاه بال که داری گرفته بیا که خواجه جلال الدین محمود از ما التماس کرده خریده بدهم - بعد از سه چهار روز آن اسپ را محمد امین گرفته آورد - و به پانصد گوسفند از مشار الیه خریدند - و پانصد گوسفند دیگر معه پارهٔ جوارب و کاردهای راغی و پوستین شانه‌زده و تحفهای دیگرِ بدخشان آنچه دران

---

(۱) «چون» اینجا بمعنی چه طور است ٥

(۲) در اصل نسخه «کیفیت برش بیگم رسید» ای خشمِ بیگم دور شد و طبیعتش کیفیتِ سکون یافت ٥

سلیمان متوجه قلعهٔ ظفر شده بودند و در سر پلِ کشم خواجه را رخصت داده فرمودند که هر مهمی که دارید به بیگم قرار یافته - شما را بیگم رخصت خواهند کرد - خواجه روز دیگر بکشم بدرِ خانه بیگم آمده رخصت طلبیدند و رمضان نزدیک (بود) - بیگم گفتند که آغا پیر علی نام خواجه سرا را بکولاب پیش چاکر خان فرستاده‌ایم ازان جا که جواب بیاید رخصت خواهیم‌کرد - تا آن زمان چند شب اینجا افطار کنید - بعد ازان خواهی‌رفت - چه اضطراب است - و بعد ازان حیدر علی و میرداد که ریش سفید درین‌خانه بود پیش خواجه فرستادند که این حلقه و انگشتری وغیره که شما آورده‌اید من می‌خواهم که بدولتِ حضرتِ بادشاه در جاجهای دختر خود به ازین جواهر بدوزم - و پارچهای دوکانهای بزّازی که بجهت سروپای من آورده‌اید من قابل اینها ام - و من و مرزا سلیمان و مرزا ابراهیم خدمتها کرده‌ایم بخصوص در لشکر اشترگرام که بر سر مرزا کامران می رفتیم - خود سوار شده سزاولی کرده لشکر فرستاده‌ایم - اگر حضرت نیمچهٔ خاصهٔ خود را عنایت می‌کردند به ازین سروپاها بود - اگر دختر مرا می‌خواستید بایستی خواجه دوست خاوند یا میر برکه را فرستاد - خواجه گفتند که بمن نسبت محرمیت بیشتر خیال کرده بودند - اگر آنها را می‌خواهید مرا رخصت کنید تا آنها آیند - و بی‌بی فاطمه در اندرون پیش بیگم بود - باو هم این نوع احتراز فرمودند که ترا در کابل تعین کرده‌اند که دخترانِ مردم را خوش

وقت بهم رسیده بخواجه دادند - و به بی‌بی فاطمه هم از اسپ و گوسفند و متاعهای دیگر انسانیت کردند - و آغا پیر علی از کولاب آمده جواب چاکر علی خان آورد - چون دیگر معطّل نماند شب دوازدهم رمضان بود که خواجه را طلبیده و روزه وا کردند - خربزهٔ کولاب و انگورِ فرخار و پالوده و فرنی از همه بسیار بمجلس آوردند - پاکیزگی و خوبی آنها چه نوع تعریف توان کرد - و بیگم همه را از پیش خود سامان نموده از خواجه سراهای پاکیزه فرستاده بودند - و خواجه اسباب خود را بجهت بعضی ملاحظها از سوداگر وغیرہ که بکابل می‌آمده‌اند فرستاده بودند - چندان سامان نمانده چنانکه در سطلِ اسپ طعام می‌خوردند - و سیرکِ اسپ را در تهِ خود انداخته خواب می‌کردند - باین نوع کرده از ورطهٔ گرفتن خلاص شد - همان شب راست تا کلاوکان خواجه و بی‌بی فاطمه آمدند - و ازآنجا بدرهٔ نمک آب که چیقون جلایر و جماعهٔ جلایران می نشستند - و از آنجا بخواجه بندکشا - و ازانجا به‌نارن - و از نارن به یرم و رزداسوان آمدند - و ازآنجا بچار باغ علیقلی اندرابی - و علیقلی آن زمان حاکم اندراب بود - دو شب خواجه را بجهت افطار نگاه داشتند - بعد ازان اسپ و خرجی بخواجه و بی‌بی فاطمه دادند - و همان جا خواجه را پدرود[1] گفته - و ازان جا بموضع خنجان که در آمدنِ درّه کوتلِ نو است آمدند - و روز دیگر از کوتل گذشته در خانهٔ مردی وطوی

---

(۱) در اصل نسخه «پدر گفته».

محمد کلانتر قافستان که در درهٔ غوربند که نزدیک بچنارسوخته بود فرود آمدند - و ازآنجا بچاریک‌کار و ازآنجا بمعموره - و از معموره در کابل بپابوس حضرت سرافراز شدند - و کیفیتِ بدخشان را بعرض رسانیده عرضه داشتِ مرزا سلیمان و حرم بیگم را گذرانیدند - مرزا سلیمان نوشته که اختیارِ دختر مادر دارد - و مضمون عرضه داشتِ حرم بیگم آنکه مرزا سلیمان غلام شما ست و من داه شما - پسر من غلام بچه و دختر من داه بچهٔ شما است - چون در همسایگیٔ اوزبک واقع شده‌ایم ما را ناموسیست - و شما پادشاه کلانید - اگر خواستگاریِ دختر من کنید امیدوارم که از کوتل هندوکش بدولت بگذرید - و بیگمان و امرای کابل همه در ملازمت باشند - و من برای هر یک اسپانِ خوب بدخشان و گوسفندان و قماشها بجهت سروپا ترتیب دهیم - و دختر را نکاح کرده بشما سپاریم تا باعث سرافرازی همه ما شود - و دشمنان که نزدیک نشسته‌اند دانند که شما این نوع عنایت کردید - چون در اصل هندوکُش است در سنه ۹۹۴ (نه صد و نود و چهار) بندگانِ حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه او را هندو کوه نام فرمودند - و سبب این نام این بود که بر ایشان ظاهر شد که این کوه از حدِّ بنگاله تا سرحدِ تبریز واقع است که در دامنهٔ آن مزارات مردم تبریز است داخل هندو کوه است - وَ اللهُ اَعْلَمْ - حضرت همه سخنان او را پسندیده فرمودند که اِنْشَاءَ الله همچنین خواهم کرد ء

چون خبرِ مرزا کامران رسید که درمیانِ مهمند و خلیل نشسته و روز بروز جمعیت زیاده می‌شود - حضرت را فرصت آن نسبت نشد که بسر مرزا کامران متوجه شوند - چون حضرت در سیاه آبِ گندمک فرود آمده بودند حیدر محمد آخته بیگی و جمعی را هراول تعین کردند و ایشان از سیاه آب گذشته فرود آمده بودند - مرزا کامران همراه مهمند و خلیل در کِره‌سو بودند که دامنهٔ سفید کوه است که آن طرف بنگش است و این طرف جلال آباد - چون خبرِ تشریف آوردن حضرت را شنیدند از لشکرِ مهمند و خلیل جماعهٔ را بخود همراه ساخته شبخون خیال کرده بر سرِ اردوی حضرت آمد - چون اردوی آن طرف سیاه‌آب بود و شب بود راه نیافتند - بر سرِ اردویٔ حیدر محمد اخته بیگی که هراول بود ریخته - و مرزا خود بر سر چادر مشار الیه ایستاده - شاه بداغ و بعضی یکّهای دیگر در چادر درآمده شمشیر بر حیدر محمد انداختند - چنانکه دست مشار الیه چولاق شد - چون حضرت نزدیک بودند مرزا نتوانستند بکِره‌سو رفت - همراه افغانانِ مهمند و خلیل از جلال آباد و هندال‌پور گذشته در باریک‌آب در قبیله‌های افغانان فرود آمدند - و حضرت متعاقب متوجه شده میانهٔ چیریار و هندال پور فرود آمدند - و گردِ اردو را مرچل بخش کرده خندق کندیدند - و خواجه جلال الدین محمود را داروغهٔ کابل گذاشته بودند - و بندهٔ درگاه بایزید در ملازمت خواجهٔ مذکور بود - بعد از چند روز مرزا کامران

و افغانان اتفاق کرده شبخون[۱] باردو آوردند - نواب مرزا هندال و عبد الوهاب یساول دران شبخون بشهادت رسیدند - وقتی که آن افغان حرام‌زاده دست بریده شمشیر بمرزا انداخته - مرزا دستِ چپ خود را بجای سپر بالا برداشته‌اند - شمشیر ظاهراً برکی بوده است و تازه چرخ کرده برانگشت شهادتِ چپ بنوعی افتاده بود گویا که پرگار[۲] مانند دو نصف راست کرده - دیگر بر دهن ایشان بنوعی افتاده بود که ازین گوش تا آن گوش جدا افتاده شده بود - تیری بر دهنِ عبد الوهاب خورده که از پسِ سرش برآمده بود - و غوغا و سورنِ افغانان بمراتبی شده بود که حضرت بی اختیار از دولتخانه برآمده بر اسپ سوار شده - بلندی درمیان اردو بود آمده ایستاده شده بودند - و منعم بیگ در مرچل خود خبر یافته خود را برکابِ ظفر قرین رسانید - حضرت را در گریه دید - عرض کرد که سبب گریه چیست - حضرت فرمودند که نشنیدهٔ که مرزا هندال بشهادت رسید - منعم بیگ عرض کرد که بلای شما گریه می‌کند یک دشمن کمتر - حضرت گریه را برطرف کردند - و بعد ازان سبب سواری را پرسید - فرمودند که بجهت این غوغای مخالفان - منعم بیگ عرض کرد که سواریٔ شما را شنیده مبادا مردم مرچلها را گذاشته برخیزند - و مرزا

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۳۱۲ « شب یکشنبه بیست و یکم ذی‌القعده (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت ربعی از شب گذشته بود که میرزا کامران با بسیاری از افغانان بر اردوی ظفر قرین ریخت » ه

(۲) در اصل نسخه « پرکار مانده دو نصف » ه

کامران و افغانان دست یابند - حضرت را این سخن مقبول آمد فرود آمدند - و بر دولتخانه تشریف بردند - و مرچلِ مرزا هندال چون نزدیک دروازه بود افغانان ازآنجا بمرچلهای دیگر نتوانستند گذشت - برگشته بقبیلهای خود رفتند - و روز دیگر غزنی و گردیز و آنچه جاگیرِ مرزا هندال بود بشاهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا عنایت فرمودند - و از نوکران مرزا هندال - باقی پروانچی و محب علی و ناصر علی قوشجی را ملازم خود ساخته ما باقی را بمرزا عنایت فرمودند - و شهادت مرزا هندال مذکور در سنه ۹۵۸ (نه صد پنجاه و هشت) واقع[۱] شد - و تاریخ فوت - مرزا مذکور هم شبخون (۹۵۸) است ٭

در همین سال که شهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا در پیش ملازاده که پسر ملا حسام الدین بود که ملا حسام الدین در عصرِ خود مثل او در سمرقند دیگری نگذشته است در خرگاهی که در باغِ نواب مریم مکانی می بودند می خواندند - و منعم بیگ بجهت شهزادهٔ عالمیان را دعا کنند بکورنش کرده رخصت حاصل کردند - بادهم که کوکهٔ مرزا بود فرمودند که بمنعم بگو که ما را امروز آزاد کنند - ایشان بموجبِ حکم بملازاده التماس نمودند - چون منعم بیگ همه وقت نسبتِ وکالت در ملازمتِ حضرت

---

(۱) ولادت میرزا هندال در (۹۲۴) نه صد و بیست و چهار بود - در اکبرنامه جلد اول صفحه ۳۱۴ نوشته که تابوت میرزا را در جوی شاهی بامانت سپرده بعد از چندگاه بکابل بردند و در پایانِ پای فردوس مکانی حضرت بابر بادشاه مدفون ساختند انتهی مُلَخَّصاً ٭

همایون بادشاه داشتند و سخن او پیش سپاهی و رعیت معتبر بود قبول نموده شهزادهٔ عالمیان را رخصتِ سیر نمودند - و این بحضرت رسیده بود - روز دیگر منعم بیگ بطریق عادت در ملازمتِ حضرت بود شمس الدین محمد اتکه شاهزاده را بکورنشِ حضرت آوردند - و حضرت فرمودند که دی روز بحاجی محمد سلطان فرموده بوده اید که ما را به آخوند گفته آزاد کن - دیگر همچون نکنند - و بعد ازان که شاهزاده متوجه مکتب شدند - حضرت فرمودند که منعم من شنیده ام که شما آزاد کرده بوده اید - من بجهت این نام حاجی محمد را بایشان ظاهر کردم که مرزا هنوز خورد هست - مبادا در خاطر او بماند که منعم بیگ مرا آزاد کرده آمده بحضرت هم گفته - و یک وقتی اگر من نباشم مبادا بتو ضرر رسانند - بس حاجی محمد بی ادبست به او هر ضرری که رساند قابل آن هست - و این حکایت را در سنه ۹۷۸ (نه صد و هفتاد و هشت) در جونپور که بایزید بیات را در سرکار بنارس بجهت کنگشِ لشکر بنگاله که حضرت - قاسم علی خان را بجونپور به پیش منعم خان خانخانان که بخطاب خان باباگی هم پیش ازان بسالها سرافراز شده بود گفته بودند - و درین تاریخ که این مختصر باتمام رسید در خاطر بایزید مانده بود داخل کرد - بسبب آنکه دستور را بعملِ خوانین و ملازمانِ درگاه هر پادشاهی شود که در محل ملازمتِ پادشاهزادها ملاحظه نمایند که در خوردی بهر نوع که بآنها آشنائی می‌کنند در خاطر شریف ایشان می‌ماند - و در ایامِ پادشاهی فراخور آشنائیٔ ایامِ مرزائی نتیجه می دهد ٭

بعد از چند روز حضرت بر سر مرزا کامران و افغانان متوجه شدند - چون (با) احشام بودند و مرزا هم چندان جمعیت نداشت - بپادشاه کلان مقاومت نتوانستند کرد - و مرزا فرار را قرارداده رجوع بسلیم خان ولد شیر خان که دران عصر پادشاه هند بود کردند - و پیش ازآنکه این قضیه دست دهد بحاجی محمد بابا قشقه گناه بسیار نوشتند - مشار الیهِ را معه شاه محمد برادر او چون نادولتخواهی‌ها ازو سرزده بود و درین لشکر هم بمرزا کامران اتفاق کرده بودند بجهنم فرستادند - و بیرم خان در غزنین او را دلاسا داده همراه آورده‌بود و در محلی که گناهان باو نوشته بودند نتوانست که او را حمایت کند - و خان مذکور را نیز در همان چند روز رخصت قندهار کردند - و افغانانِ تاراج یافته بدرّها و قشلاقهای خود درآمدند - و حضرت مراجعت نموده بکابل تشریف آوردند - و تیرماه را بدولت در ارته باغ گذرانیدند ٭

و در زمستان سنه ۹۶۹[1] متوجه هندوستان شدند - چون در موضعِ پاقغاد شحنه از اعمالِ تمان اوکر بود نزول فرمودند

---

(۱) در ترجمه خویش ارسکن صفحه ۳۵ سنه ۹۵۹ (نه صد و پنجاه و نه) ترجمه کرده در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۸۰ مرقوم شده که «در ذی حجه سنه احدی و ستین و تسعمائه آنحضرت پای سعادت در رکاب دولت آورده عازم تسخیر هندوستان شدند» - و نیز در اکبرنامه جلد اول صفحه ۳۳۰ تحریر شده که «در اواسط ذی الحجه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک در ساعت مختار .... عنان عزیمت والا بصوب صوابِ ممالک هندوستان معطوف فرمودند» ٥

شاه ابوالمعالی و علیقلی ولد حیدر سلطان شیبانی و اسکندر خان قزاق و عبد الله خان قزاق داماد قاسم برلاس و اسمعیل بیگ دولدی و خواجه جلال الدین محمود و بابوس و جمعی دیگر از امرا و یکه جوانان را پیش تعین کردند - و این مردم از اردو جدا شده براه کوتل گردیز متوجه نغز شدند - و چون بنغز رسیدند - خبرها یافتند که افغانانِ عبد الرحمان در دک و بونوفیل وغیره که دران نواحی می‌بودند همه بسائیهای خود را گرفته بجانب بلند خیل کشیده‌اند - در نغز فرود آمدن صلاح ندیدند - بلند خیل متوجه شده رسیدند - یک پاس روز بود که عبد الرحمان بساهئ خود را پیش انداخته خود با مردم کاری در کوتل که او را اتاوه می‌گویند که سرحد بنگش و نغز و دور و سنبله است ایستادند - چون علیقلی و یکها بیشتر بودند بندهٔ درگاه بایزید هم دران جماعه بود بآنها تاختند - و افغانان را برداشتند - اندک زخم بعلیقلی و کاکر علی رسید - و سعد بن شاه که یکهٔ پادشاه بود به ابوالمعالی سپرده بودند زخمهای منکر خورد - و از افغانان جمعی کشته شدند - امّا مواشی و روانات و اسباب ایشان بدست نیفتاد - و خواجه جلال الدین بامرا گفت که از پیش فرستادن مایان مقصود این بود که یک پارهٔ گوسفند و روانات باردو درآید - و قرغولی هم جدا شود - دست خالی رفتن باردو و برگشتن لایق نمی‌نماید - درهٔ سمند نام جائیست که مردم آنجا خیر نیافته‌اند - اگر جماعه را بمن همراه می‌کنید رفته ایشان را می‌تازیم -

و همه خواهان این بودند که باردوی ظفر قرین چیزی درآید - همه امرا سخنِ مشار الیه قبول کردند مثل اسکندر سلطان قزاق و اسمعیل بیگ دولدی و بابوس و ابو القاسم ایشک آغا و جمعی دیگر از یکه جوانان و مغل خوانجیان[۱] و قربان قراول و برادران - و جمعی دیگر را بخشی در همان مجلس نوشت - و تواجیان خبر کردند - و نماز دیگر بود که ازان جا اسپان را دانه داده متوجه درهٔ سمند شدند - و بندهٔ درگاه بایزید هم دران لشکر بود - و سحری بپگاه به درّهٔ سمند رسیده - مردم موضع مذکور خبردار نشدند - و در دامن کوهی واقع شده که یک جانب او تیره است و یک جانب بنگش - و جانب دیگر دور و سنبله - و جانب دیگر دنکوت - از هر جانب آمده سورن انداختند - و آن جماعت علاج دیگر نیافتند بساهئ خود را پیش انداخته - چون راه نبود بر کوه برآمدند - و خود برگشته جنگ کردند - چند کس از غنیم کشته شدند - و سرها بریدند - و بعضی از بساهئ ایشان خود را از کوه برتافتند - و از کوه فرود آمده - مردم از روانات و اسباب وغیره آنچه بوده همه را بتصرّف خود درآوردند - و سه روز آنجا نشستند - شاه ابوالمعالی و لشکر که عقب مانده بودند آمده ملحق شدند - و منعم بیگ که تمان‌نیک‌نهار به جاگیر مشار الیه بود براه تیره متوجه اردوی ظفر قرین شده بود - چون به تیره بخانهای فتح شاه که مذهبِ چراغ کشان داشت

---

(۱) در اکبرنامه جلد اول ، مغل قانچی ، ۵

رسید - مشار الیه خبر یافته گریخته - و اشیای او را سپاهیان غنیمت گرفتند - چون این مردم خبر یافتند که بندگانِ حضرت در بونگ‌زی که از دیهای پائینِ بنگش باشد نزول فرمودند با روانات و اسبابی که بدست آمده بود متوجه اردوی ظفر قرین شدند - و منعم بیگ بآن اسبابِ فتح شاه آمده بپابوس مشرّف شد - از اسبابهای لایق او آنچه بدست درآمده بود پیشکشِ حضرت و شاهزادهٔ عالمیان حضرت جلال الدین محمد اکبر مرزا نمود ٭

و در همین منزل خواجه جلال الدین محمود را حاکم کابل ساخته علیقلی لعل که قاتل محمد علی تغائی که حاکم کابل و از قورچیان مرزا کامران بود سپردند که بند نماید - و حضرت بدولت مع شهزادهٔ جلال الدین محمد اکبر مرزا و لشکرِ نصرت مآب متوجه هندوستان شدند - و خواجه جلال الدین محمود از اردو جدا شده و نماز دیگر در کوت متهٔزخمی که سرحدِ دیهای بنگشِ بالا بود فرود آمدند - و ازآنجا کوچ کرده براه درّهٔ ارياب در قلعهٔ سفیدگاه که بگردیز تعلق دارد فرود آمدند - و ازان جا کوچ کرده در چشمهٔ تره که تهِ کوتل گردیز است بجانب کابل فرود آمدند - و ازآنجا بایزید را رخصت دادند که خبر آمدن را بسپاهی و رعیت کابل رساند - و برج قاسم برلاس را که حاکم نشین قلعهٔ کابل است برای خواجه خالی سازد - و خواجه از آنجا بر سر هزاره لاغری که مابینِ ودق و میدانِ رستم

کوهها بود فرود آمده بودند - تاخت بر سر ایشان برد - و جمعی ازآنها کشته شدند - و گوسفند و روانات ایشان در زمستان بکابل درآمد - و بعد از سه چار (روز) بکابل آمدند - و حضرت و مردم اردو مابین دنکوت و نیلاب گذشته خبر یافتند که پرانه نام زمین‌داری در یکی از کوههای بهره - سنگر کرده - بر سر او رفتند - و جنگ شده و سنگر را شکستند - و پرانه دران جنگ کشته شد - و ازین جانب کسی نامی کشته نشد - و خبرِ تشریفِ آوردن حضرت - به سی هزار نفر افغانان که مابین قلعۀ رهتاس و سیالکوت تهانه داشتند رسید - آنها را یارای تاختن اردوی ظفر قرین نشد - و سلیم خان نیز خبر یافته بایلغار از آگره متوجه شد - چون خبر رسیدنِ سلیم خان بحضرت رسید لایق ندیدند که درین مرتبه باو جدل نمایند - قلعۀ رهتاس را سیر کرده از آب نیلاب بجانب کابل عبور فرمودند - در مابین منارۀ بجوه و سوات فرود آمدند - کنگشِ رفتنِ کشمیر درمیان آمد - و همه امرا چون میل رفتن حضرت میدانستند قرار دادند که از راه منبر بکشمیر درآیند - و چون صباح کوچ شد قلقچی همه یکبار رو بکابل کردند - و حضرت را اعراض شد - و یساولان و تواچیان (را) حکم شد که چندی را بکشند - منعم بیگ بعرض رساند که پادشاهم کشتن مردم فایده نمی‌کند - باین نوع که من این مردم را دیده‌ام بکشمیر نخواهندرفت - و در همین زمان .قربان قراول که از شاه بیگ خان مانده بود

و درین ولا قراولِ حضرت بود درآمد که پادشاهم در چه کارید - شما که بکشمیر میروید و شاهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا را بکابل می‌فرستید - هیچ‌یک میسّر نمی‌شود - و مردم این صوبه مردم بدی اند - حضرت بابر بادشاه و مرزا کامران که دست باین مردم نکرده‌اند - بنا بر مصلحتِ گرفتنِ هند است که در درآمدن هند یوسف‌زئی و افغانانِ سوات و بجور چون مردم بجمعیت اند درکارند - و هر پادشاهی که از جانب ولایت آمده هند را گرفته است باینها پرگنها و جاگیرها در هند داده است - پس حضرت بالضرورت بدولت سوار شده بجانب کابل متوجه شدند ٭

چون از برابر پرهاله گذشتند سلطان آدم ککر آمده ایشان را ملازمت کرد - و مرزا کامران که از بند سلیم خان گریخته بود تا سرحد ولایت تبت رفته بود که بقاشغر درآید - باز رای مرزای مذکور منقلب شده خود را به پرهاله بخانهٔ سلطان آدم رسانده بود - سلطان آدم شفیع شده - تقصیرات (۱) مرزا طلبیده و دلاسای گرفت - و منعم بیگ را تعین کردند که رفته مرزا را تسلّی کرده بیارد - چون مرزا دانسته که از خانهٔ سلطان آدم بهیچ وجه بجای دیگر نمی‌توان رفت بالضرورت ملازمتِ حضرت را قبول کرده همراه بیگ مشار الیه نزدیک

---

(۱) شاید مطلب عبارت این است که برای تقصیراتِ میرزا عفو طلبیده و میرزا دلاسا یافت و الله اعلم ٭

اردو آمد - و التماس نمود که اگر حضرت از اردو برآمده چند گام بجانب من آیند باعث سرافرازی می‌شود - و حضرت از اردو برآمده و پشتهٔ بود که قرار داده بودند که حضرت تا آنجا برسند مرزا ملازمت نماید - و حضرت از جای قرارداد اندکی عقب فرود آمدند - منعم بیگ بعرض رسانید که قرار داد بیشتر است - حضرت بمنعم بیگ بقدری اعراض شدند و سوار شده فرمودند که روان شو - میرزاده هر جا که می‌بری می‌رویم - چون در جای قرارداد بمرزا ملاقات واقع شده مرزا (را) گرفته باردو تشریف آوردند - منعم بیگ بمنزل خود رفت - و حضرت دانستند که بیگ مذکور ازان سخن آزار یافته - محمد حسین ناظر را که در ثانی الحال جلال الدین محمد اکبر شاه بخطاب لشکر خان سرافراز ساختند - فرمودند که منعم بیگ را طلب - چون محمد حسین بموجب حکم بطلب آمد بیگ مذکور بهانهٔ دردِ دندان کرده نرفت - حضرت فهمیدند که خیلی آزار یافته - و میدانستند که خواجه سلطان علی دیوان را باو جهت تمام است به او فرمودند که رفته منعم بیگ را طلب - چون خواجه مشار الیه بخانهٔ بیگ مذکور آمده باوجود جهتِ بسیار رفتنِ دریخانه را قبول نکرد - روز دیگر حضرت بخط مبارک نوشتند که چون رنجانده ایم بیا آشتی کنم - میر مذکور همان خط بوسه کرده بر چشم نهاده روان شد ٭

و همان روز حضرت گناه بسیاری بمرزا کامران نوشتند - و بسرِ دیوان فرستادند که کسی‌که این مقدار گناه کرده باشد او را

چه باید کرد - علیقلی شیبانی نوشت که این نوع کسی را پاره پاره باید کرد - و اکثر امرا خط نوشتند که مرزا را باید کشت - و قاضی حامد که قاضیٔ اردو بود او این نوع نوشت - ٭ مصراع ٭

من نیز برانم که همه خلق برانند

چون تذکره باتمام رسید و پیش حضرت بردند - حضرت فرمودند که بهر حال برادر ست با[1] کشتن همراه نیستم - بالضرورت فرمودند که چشمهای مرزا را نیشتر زنند - علی دوست ایشک آغا و سید محمد پکنه و غلام علی شش انگشت و محمد قلی شیخ کمان را فرمودند که رفته یک چشم مرزا را علی دوست نیشتر زند - و چشم دیگر را سید محمد پکنه - و دیگران دستهای مرزا را بگیرند - و چون اینها بچادر مرزا درآمدند مرزا خیال کردند که حکمِ[2] کشتن شده - موافق[3] مسئله مرزا باینها مشت کشیدند - علی دوست عرض کرد که مرزا ام حکمِ کشتن چون نیست چرا همچون می‌کنند - مرزا پرسیدند پس چه حکم شده است - قرار داد را بمرزا گفته‌اند - مرزا تکیه طلبیدند در تهِ سرِ خود

---

(١) در اصل نسخه « تا کشتن »

(٢) در اصل نسخه « بحکم کشتن شده »

(٣) در اکبرنامه صفحه ٣٢٨ نوشته که « میرزا تصور کرده که بقصد کشتن می‌آیند - در ساعت مشت کشیده دوید »

نهادند[1] - و گفتند بنوعی که حکم شده است عمل در آرید[2] - و آن مردم کمال تهوری که از مرزا دیده بودند بعرض رسانیدند - و همان زمان مرزا چشمهای خود را رومال بسته بمنعم بیگ کس فرستادند که بیگ ملوک را رخصت گرفته فرستید که بدستور سابق خدمت من میکرده باشد - و حضرت همان زمان بیگ ملوک را رخصت فرمودند - و از کمال محبتی که بمرزا مشار الیه را بود همان زمان که رسیده دستهای او را گرفته بر چشمهای خود[3] می مالیده اند - و این کیفیت هم بعرض رسیده - و روز دیگر مرزا - منعم بیگ را طلبیده فرمودند که شمایان می دانید که من در کابل بیک نوعی بوده‌ام و حالا مرا باین حال بکابل می‌برند - چون می‌روم من کشتنی بودم - چون از خون من گذشتند مرا رخصت مکه کرده بکابل نبرند - و الّا در راه خود را خود خواهیم‌کشت - دران صورت خونیٔ من خواهند شد - چون کیفیت بعرض حضرت

---

(۱) در اصل نسخه «ته سر خود ماندند» ٭

(۲) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۲۸ مرقوم است که این قضیّه در اواخر (۹۶۰) نهصد و شصت بوقوع آمد - و خواجه محمد مومن فرنخودی «تاریخ این قضیه را نیشتر یافته بود» ٭

(۳) در اکبرنامه صفحه ۳۲۹ «میرزا کمال توجهی که باو (بیگ ملوک) داشت دستهای او را گرفته بر چشم نابینای خود نهاد و این بیت خواند -

٭ شعر ٭

هرچند که چشمم برخت پرده کشیده است
بینا ست بچشمی که بسی روی تو دیده است»

رسید آن روز همه روز حضرت قبول نمی‌کردند که بعد از کور کردن او را باین حال چون رخصت دهیم - آخر منعم بیگ و جماعهٔ زور آورده حضرت را راضی ساختند که مرزا را دیده رخصت فرمائید - امّا باین شرط که در محلِ ملاقات مرزا گریه نکنند - مرزا این معنی قبول کردند - و نصف شب بود که حضرت بیک فانوس و پنج شش از حضّارِ مجلس متوجه چادر مرزا شدند - منعم بیگ کس فرستاده مرزا را خبر کرد که حضرت تشریف می‌آرند - یوسف محمد قرغجی که قورچیٔ مرزا بود دست مرزا را گرفته تا طنابِ چادر آورد - و چون چشم حضرت بر رومال که مرزا بر چشم خود بسته بود افتاد بی‌اختیار در گریه شدند - و مرزا چون عهد کرده بود که حضرت را دیده گریه نکند سکوت ورزید - و حضرت بچادرِ مرزا درآمدند - و چون کفش را کَنده متصل بکفش‌گاه نشستند - به یوسف اشارت کردند که مرزا را بالا برد و روبروی حضرت نشست - و چندی که همراه بودند بچادر درآمده بودند بهمه اشارت کردند که بنوعی که ایستاده‌اید بنشینید و حضرت گریه می‌کردند - و مرزا این بیت را خواندند -

٭ بیت ٭

کلاهِ گوشهٔ درویش بر فلک فرسود[۱]   که سایه مثلِ تو شاهی فگند بر سر او

و بعد ازان این بیت را فرمودند -

---

(۱) در اکبرنامه صفحه ۳۳۰ « برفلک ساید » و « که سایه همچو تو شاهی » ارقام یافته ه

بر جانم از تو هرچه رسد جای منّت است
گر ناوکِ جفا ست وگر خنجرِ ستم

مرزا از یوسف پرسیدند که کیان درین چادر اند ـ گفت میر تردی بیگ و منعم بیگ و بابوس بیگ و خواجه حسین مروی و میر عبد الحی و میر عبد الله و خنجر بیگ و عارف بیگ ـ مرزا بعد ازان گفتند که همه گواه باشید که آنچه بمن رسید همه از بدی و بد عهدیهای من رسید ـ اگر مردم دانند که حضرت نظر بمن (بی) التفاتی فرموده‌اند من بحل کردم ـ حضرت در اثنای گریه کردن فرمودند که فاتحه بخوانیم ـ و بعد ازان مرزا سفارشِ فرزندان و متعلّقان خود نمودند ـ و حضرت فرمودند که از همه خاطر جمع دارید که فرزندانِ من اند ـ بعد ازان فاتحه خوانده مرزا را وداع فرمودند ـ و یوسف دست مرزا گرفته همان جا که اول باستقبال آورده بود رساند ـ و بعد ازان که حضرت بدولتخانه تشریف آوردند مرزا بهای بهای گریه می‌کردند ـ چنانکه مردم در چادرها آواز گریه مرزا می‌شنیدند ـ و روز دیگر چلمه کوکه که در ثانی الحال حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه او را بخطاب خان عالمی سرفراز فرمودند ـ و مشار الیه در جنگ دهرپور که بداؤد کردند سردارِ هراولِ خانخانان منعم خان بود بشهادت رسید ایستاده بود ـ حضرت فرمودند که در ملازمتِ ما می‌باشی یا همراه مرزا بمکّه می‌روی ـ مشار الیه بعرض رسانید که همراه مرزا می‌روم ـ حضرت فرمودند که رحمت بر تو ـ و فرمودند که اسبابی که بجهت سفرِ مرزا به مکّهٔ

جدا کرده‌ایم بیارند - و بمشار الیه سپارند - اسباب را آوردند و بچمله کوکه سپردند - و مرزا کوچ کرده متوجه مکّهٔ معظّمه[۱] شدند - و حضرت متوجه کابل - و آن بی سعادت بیگ ملوک چند منزل که همراه مرزا رفت بی رخصت جدا شده آمد - بندگانِ حضرت را بغایت ناخوش آمد - و ازان بی‌وفائی که بمرزا نموده بود باوجود مقبولی - مردودِ خاص و عام شد - و این بیت مناسبِ احوال نوشته شد -

بیـوفائی شیـوهٔ محبـوب میدانیم ما
نیست خوبان را وفائی خوب میدانیم ما

و در لب سیلاب[۲] که بجانب هند بوده دوازده پیاده - قراولان گرفته آوردند - حضرت فرمودند که آن طرف آب بیارید تا تحقیق نموده آزاد کنیم - بملا علی برادر مولانا عبد الباقی صدر ترکستانی سپردند - چون اردو از آب عبور کرده مشار الیه تنها و اینها دوازده نفر بودند - مشار الیه از ترس همه را گردن زده - و سرهای ایشان در تبره انداخته بدریخانه آمد - و این معنی به بندگانِ حضرت رسید - به او و مولانا عبد الباقی

---

(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۳۳۱ نوشته که « میرزا از راه دریای سند به ثته رفت - و ازان جا بمقصد شتافت و سه حج دریافت - و در یازدهم ماه ذی الحجه در منا سال (۹۶۴) نهصد و شصت و چهار لبّیک گویان اجابتِ دعوت حق نموده محملِ عدم بست » ه

(۲) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۳۴۱ نوشته « پنجم صفر این سال (نهصد و شصت و دو) دریای سند که به نیلاب مشهور است مستقرّ رایات نصرت شد » شاید این لفظ سیلاب که در اصل کتاب نوشته از سهوِ کاتب است و بجایش نیلاب باشد ه

اعتراض بسیار فرمودند - و چون بی‌رحمی او را دانستند فرمودند که ازین تاریخ جلّادیٔ اردو باو متعلق باشد - و این نوع بیرحمی که ازو واقع شده بود بعد از مدتی درین نوع[1] هندی که دیده شد نان خوردن و جامه پوشیدن نمی‌یافت - و بشرهٔ او هم فرنگی مانند بود - چشمهای ازرق و بروتهای کبود داشت - چون حضرت به پشور رسیدند که قلعهٔ بکرام گویند به پهلوان دوست میربر حکم شد که بامرا مرچل قسمت کنند - و قلعه را مرمت نمایند - چند روز در گردِ قلعهٔ مذکور بودند - چون از مرچلها بعضی مانده بود و هوا گرم شد تردی بیگ اتاوه و منعم بیگ را در ملازمت شاهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا بجهت اتمام قلعه گذاشتند - و به اسکندر خان قزاق جاگیر کردند - تا آن زمان که قلعه باتمام رسید ذخیره هم درآمد - بعد از دو روز بدولت در قلعهٔ جوشاهی فرود آمدند که حالا او را جلال آباد گویند - منعم بیگ راست کرده که قاسم ارسلان تاریخ آن قلعه را بانی او منعم خان یافته بود - چون خان مذکور بعد از ده سال پل جونپور را راست کرده بود همین قاسم ارسلان در آگره تاریخ پل را هم بانی این منعم خان یافته بود - غنی بیگ ولد منعم بیگ فراخور احوال مهمانی نمود - چون جاگیر پدر او بود و نماز دیگر از قلعه برآمده نیم کروه بالای آب از برای ایشان جای

---

(۱) شاید مطلب عبارت این باشد که بعد از مدتی درین نوع ای درین کار جلادی در هند که دیده شد نان خوردن و جامه پوشیدن نمی یافت و الله اعلم ه

غسل راست کرده بودند - محب علی و ناصر علی که سابقاً از نوکران مرزا هندال بودند در ملازمت حضرت بودند - و بایزید ملازم خواجه جلال الدین محمود مع عرض‌داشتِ خواجه مشار الیه از کابل رسید - و یک خروار استرکی یخ و یک خروار دیگر داؤچه و رواج و آب لیمو و قند همراه داشت - که هر جا حضرت را ملازمت کند اسباب شربت مهیا باشد - و حضرت - مشار الیه را از دور شناختند و ناصر علی را فرمودند که به بین چه چیز در استرها دارد - گفت که در یک استر یخ است - و حضرت بآن مقید نشدند که استرِ دیگر چه دارد - اسپ بوزکدا ارغون که در جنگِ قلعهٔ بندانیٔ مرزاء کامران بدست آمده بود سوار بودند - پیش جهاندند و خوشحالی بسیار فرمودند - و بایزید هم بپابوس سرافراز شده عرضه داشت خواجه مذکور گذرانده - مضمونِ عرضه داشت آنکه چون بکابل تشریف می آرند طعامی برای نزدیکان ضرورتست - در ارته باغ یا ارک یا منزل بنده هر جا که حکم شود مهیا سازد - حضرت فرمودند که خواجه جلال الدین محمود همچون غلام ما ست که در منزل او فرود می توانیم آمد - امّا چه وقت کابل است - بایزید بعرض رسانید که گل پیاده باغِ شهرآرای یکّه یکّه وا شده است - حضرت فرمودند که پس درین صورت در ارته باغ طعام ترتیب دهند - و تو همراه باش جواب عرضداشت نوشته می دهم - و فرمودند که استر یخ را جائی که غسل می کنم بیار - بایزید و محمد حسین ناظر سرِ صندوق را وا کردند - چون صندوق را در نمد گرفته و سبوس

انداخته بودند باوجود گرمای جلال آباد در یخ تاثیر نکرده بود ـ حضرت بدولت یک پارچه بدستِ مبارک گرفته در آب فروبرده شستند و نوش جان فرمودند ـ و اظهار شوق می‌کردند ـ و یک پارچه را هم آبداران شکسته در کوزهٔ خاصه انداختند ـ و تا آن زمان بهادر سلطان ولد حیدر سلطان شیبانی و مرزا عبد الله مغل دامادِ منعم بیگ و قنبر علی ولد سلطان اویس کولابی رسیدند ـ و بمحمد حسین ناظر فرمودند که بامرا بگوی که می‌خواستیم که الشِ یخ بشما عنایت کنم ـ چون هوا گرم است امساکِ یخ ضرورت است ـ در راه که یخ آب بخوریم بشما هم الش خواهیم داد ـ و بمحمد حسین فرمودند که از داوچه و رواج و آب لیمو و قند بطریق الش بایشانان فرستند ـ و بایزید را فرمودند که سر صندوق را بسته و بر استر بار کرده همراه باشی که خبرِ کابل و بلخ و غزنی و قندهار و بیرم خان وغیره از تو خواهیم پرسید ـ و بدولت بغسل مشغول شدند ـ بایزید خود را بصحبتِ جماعه که در بالا ذکر کرده شد رسانید ـ چون همه باو التفاتی داشتند اخبارات از وی می‌پرسیدند ـ و حضرت ما بین شام و خفتن بدولت سوار شده متوجه آدینه پور که موضع تومان‌نیک‌نهار ست که حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه باغی طرح کرده او را باغ وفا نام فرموده بودند که الآن آن باغ یاد از روضهٔ رضوان می‌دهد شدند ـ و بایزید را طلبیده راست تا باغ مذکور که فرود آمدند ازو از پیر محمد خان حاکم بلخ و مرزا خضر خان هزاره

و نواب بیرم خان و قندهار و سمرقند و بخارا وغیره خبر می پرسیدند - مشار الیه آنچه از هر محل معلوم کرده بود بعرض میرسانید - چون آخر شب بدولت در باغ فرود آمدند - فرمودند که جائی نروی که جواب خواجه جلال الدین محمود را خواهیم نوشت و بدولت بخوابگاه متوجه شدند - بیدار شده نماز بامداد را ادا نموده باز بخواب رفتند - و یک پاس روز از خواب بیدار شدند - و جوابِ عرضه داشت خواجه جلال الدین محمود را نوشته مع اسپ و سروپا به بایزید عنایت فرمودند - و تا نماز دیگر بایزید بجهت کتابتهای ارکان دولت در اردو توقّف نمود - و از همه جواب گرفته نماز شام متوجه کابل شد - پانزدهم شعبان اواخر سنه ۹۵۹ (نه صد و پنجاه و نه) بود که هنوز چراغِ شبِ برات مردمِ کابل روشن نکرده‌بودند که بخدمتِ خواجه رسید - سپاهیان کهنه همه ایلغار او را پسندیدند - و راههای مابین آدینه پور و کابل هم مخاطره بود و او تنها آن راه را آمده بود - و بنوعی که حضرت فرموده بودند اسبابِ طبخ در ارته باغ برده از طعامها و کباب شش لـه و سیب کاج وغیره - چون بایزید میر سامان خواجه بود همه را مهیا کرد - چون شب درمیان نماز پیشین بدولت حضرت در ارته باغ نزول فرمودند - طعام مهیا شده بنظر اشرف در آورده - حضرت بمشار الیه فرمودند که دستر خانِ خاصه را بینداز - و کباب را جدا کن - یک قول قبرغه برای خاصگی جدا کرده باقی را بخواجه

عنبر فرمودند که برای بیگمان بُـرَد - بموجب حکم عمل نمود - و ازان قول قبرغه و سیب کاج حضرت پارۀ تناول فرمودند - و این جا هم به بایزید سروپا عنایت کردند ٭

و بعد از چند روز شهزادۀ عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا همراهِ خوانین و اردو که عقب مانده بود تشریف آوردند - و بعد از چند روز دیگر خواجه جلال الدین محمود را اتالغ ساخته مرزا را رخصت غزنی فرمودند - و بجمیعِ ملازمانِ مرزا هندال که حکم شده بود که در ملازمت مرزا باشند - متوجه شدند - و منعم بیگ را قبل ازین بچند وقت اتالغ مرزا ساخته بودند امّا بجهت مهماتِ دریخانه نگاه داشتند - و در همون زمستان سنه ۹۶۹[1] (نه صد و شصت و نه) بندگان حضرت از راه چرخ و خروار و غزنی متوجه قندهار شدند - و آن شبی که اردو در خروار فرود آمده بودند از برف و سرما چه توان گفت و نوشت - و خروار خنک‌ترین قلمروِ کابل است و غزنی - و باوجود منعم بیگ آن روز سه مرتبه در چادر سر تراشید - و روز دیگر چون بموضع شنیز رسیدند نواب جلال الدین محمد اکبر مرزا مع خواجه جلال الدین محمود و اکابر غزنی

---

(۱) از سهوکاتب سنه ۹۶۹ ارقام یافته - از اکبرنامه جلد اول صفحه ۳۳۲ معلوم می‌شود که این واقعه در عنفوان زمستان سنه ۹۶۱ (نه صد و شصت و یک) واقع شد و نیز بطرف قندهار بسبب خبرِ بغاوتِ بیرم خان متوجه شدند - امّا این خبر غلط ثابت شد و حسنِ اخلاصِ بیرم خان بوضوح پیوست لهذا قندهار را به بیرم خان مستقیم داشتند ٭

و خادمانِ روضهٔ سلطان محمود غازی و لشکر و ملکان و رئیسان همه در ملازمتِ شهزادهٔ عالمیان به پابوس سرفراز گشتند - و ازان جا بطواف مزارِ خواجه عثمان[١] مربه بادی که صاحب کتاب کشف المحجوب است تشریف بردند - و اردو مابین قلعه و مزار مذکور فرود آمدند - روز دیگر ازان جا کوچ کرده در منیکر در خانهای رئیس فخر الدین والد رئیس شمس الدین فرود آمدند - یک دو روز آنجا مقام فرموده روز سیم کوچ کرده متوجه قندهار شدند - و در حینی که بندگانِ حضرت می‌خواستند که از خانهٔ رئیس فخر الدین بدولت سوار شوند زمانی مکث فرموده بشاه ابوالمعالی صحبت داشتند - و بشاهم ولد حیدر بیگ ساربان که یکی از قورچیان حضرت بود فرمودند که همچون وا ایست که اگر سخنی بگذرد نشنوی - و از آنجانب مردم سرِ دیوان دانند که تو بطریقِ خدمت ایستادهٔ - درین اثنا سخنی فرموده‌اند که شاه ابوالمعالی بعرض رسانید که شاهم این سخن را شنید - و حضرت فرمودند که شاهم تو دانستی که ما چه فرمودیم او در جواب گفت -

* ع *

کسی داند که اشتر می‌چراند

فهم شاهم ازان روز باز بمردم بیشتر ظاهر شد - با آنکه نمی‌خواستند

---

(١) اسم گرامی ایشان علی بن عثمان ابی علی الجلابی الهجویری است و در سنه چهار صد و پنجاه و شش یا چهار صد و شصت و چهار هجری ازین عالم فانی روپوش شدند رحمة الله علیه - ببینید نفحات الانس صفحه ٣٨٣ و فهرست کتب خطی فارسی از ریو جلد اول صفحه ٣٤٢ - و کتاب کشف المحجوب درگِبْ میموریل - لندن و نیز در لاهور طبع شده ه

که به بابا پلاس ملاقات نمایند و بعلی دوست ایشک آغا فرموده‌بودند که راهی سرکن که نزدیک منزل بابا نباشد ـ مشار الیه از محلهٔ که دورتر از خانهٔ بابا بود سرکرد ـ و مریدانِ مشار الیه خبردار شدند ـ بابا را برداشته بنزدیک دروازهٔ که بقندهار می‌رود آورده گذاشتند ـ چون حضرت یک تیرانداز به بابا مانده بود و کوچه راستی بود ـ چشمِ مبارکِ حضرت چون به بابا اوفتاد بدولت از اسپ فرود آمدند ـ و عصا گرفته پیش بابا رفتند ـ مریدان ـ بابا را خبردار ساختند که حضرت تشریف آوردند ـ بابا گفتند که همایون خوش آمدی ـ آه چرا حاجی محمد را کشتی ـ معن[1] گفتند چون گناه کرده بود خوب کردی که کشتی ـ و حالا به قندهار می‌روی ـ حضرت گفتند بلی بابا ـ گفتند برو خدا مراد ترا بدهد ـ و حضرت بسیار مسرور شدند ـ و چند مثقالی بطریق نذر به بابا داده از دروازه برآمده بدولت سوار شده متوجه قندهار شدند ـ و حضرت شاهزادهٔ عالمیان را مع خواجه جلال الدین محمود و مردم غزنی از نیم کروهی منیکر رخصت فرمودند ـ و آن روز بقدر برفی هم باریده بود ٭

و دران سال علیقلی اندرابی را حاکم کابل ساخته رخصت فرموده بودند ـ خواجه جلال الدین محمود که جاگیردار گردیز بود بجهت تحصیلِ مال بنکش و نغز که بسپاهیانِ حضرتِ مرزا رساند رخصت فرمودند ـ مشار الیه در اندک زمانی تحصیل آن دو محال را بی باقی کرده ـ چون بگردیز مراجعت

---

(۱) لفظ عربی است و صحیح معاً باشد ٭

نمود عرضه داشت مردم غزنی رسید که هزارهٔ چارپا سر برآورده بنیادِ متمردی کرده اند - و در ادای مال بجاگیردار اهمال می‌نمایند - و خرگاههای ایشان مابین موضع تاسان و موضع قلغاج است - و از قلعهٔ غزنی چهار پنج کروهی باشد - و کلانتران آن جماعت مستی و قوچ بیگ و جتی بودند - و یک مرتبه که ناصر مرزا غزنی را داشته این جماعت را تاخته بوده‌است - و بعد ازان باین جماعت کسی دست نیافته - همه از پانصد خانه بیش نیستند - امّا روز جنگ و مردانگی بده هزار خانه که بمرزا مراد تعلق دارد روبرو می‌شوند بلکه بایشان غلبه می‌کنند - و خواجه جلال الدین محمود در جوابِ عرضه‌داشت مردم غزنی و ارکانِ دولت مرزا نوشتند که ما پیش از آفتاب بعقب پشتهٔ که مابین تاسان و موضع رامک واقع شده آمده آنجا نحچی خواهیم شد - و شما از غزنی مع لشکر درون و بیرون برآمده - نقّاره و علمهای شهزاده هم همراه بیارید - و خواجهٔ مذکور اول شب از یونان که از مواضعِ گردیز است تا پشتهٔ قرار داده راه بسیاریست متوجه شدند - و نیم شب بود که بموضع کلال‌کو که دران زمان ملک علی پدرِ ملک کوچک علی ملک گردیز و این دیه تعلق باو داشت رسیدند - و ملک کوچک علی و ملک بند علی هر دو برادر راه‌بر شدند - صبح دمیده بود که در عقبِ آن پشته که در بالا گذشته درآمدند - از بالای کوه پیاده شده - خرگاهِ هزارها را قراولی می‌کردند - و انتظارِ لشکر غزنی و علم و نقّاره داشتند ٭

چون دو سه گهڑی روز گذشته بود امرای غزنی برآمده علمها را همونجا واکرده نقاره کوفته می‌آمدند - و هزارها از آواز نقاره خبر یافتند که جمعی بر سر ایشان می‌آیند - و از خواجه جلال الدین محمود و این مردم که در عقب کوه نحچی کرده بودند خبر نداشتند - بساهی و روانات خود را بجانب سردیه و قرهٔ باغ و قلعهٔ سنگین فرستادند - و خودها جریده متوجه لشکر غزنین شدند - و خواجه جلال الدین محمود از عقب هزارها متوجه شدند - و هزارها چون خبر یافتند که از هر دو جانب لشکر پیدا شد خود را بجانب بساهی و روانات خود کشیدند - و امرای غزنین و خواجه مذکور بیکدیگر ملحق شده - با هزارها جنگ پیوست - از پیادهای غزنین آن مقدار آمده بودند که هرچند کس را یک خرگاه رسید و اندک غله و پارهٔ رواناتِ لاغر ایشان که نتوانستند برد مانده بود - بدست انداز بردند - و تا نماز دیگر چند مرتبه هزارها ایشان را برداشتند - و چند مرتبهٔ دیگر سپاهیان هزاره را برداشتند - از جانبین کس و اسپ بسیار زخمی شدند - و چون شب شد هزارها بر سر بساهی خود رفتند - و سپاهیان بغزنی در آمدند - و شاهزادهٔ عالمیان در ارک غزنی تشریف داشتند - و چون بندگان حضرت بیک منزل قندهار رسیدند بیرم خان با لشکر قندهار آمده پابوس نموده - و حضرت در ارک قندهار نزول فرمودند - و دران زمان مولانا زین الدین محمود کمانگر بداینی که غوث زمان خود بود با حضرت ملاقات نمود - و حضرت جهتی که با درویشان

داشتند در مجلسی که آش حضرت رسول (صلی الله علیه و سلّم) میدادند آب بدست ایشان ریختند - و چند مرتبه بسیرِ باغِ غلچک و بابا حسن ابدال تشریف بردند ٭

و تمام زمستان سنه ۹۶۰[1] (نه صد و شصت) را بفراغت و عیش گذرانیدند - و بیرم خان از اسپ و اسباب آنچه لایق بود پیشکش گذرانید - و قندهار را حضرت بمنعم بیگ ولد میرم بیگ که سابقاً میرم بیگ در حینی که اتکهٔ مرزا عسکری بوده داشته است - و محلی که همراه مرزا بکابل می‌آمده هزارها مابین قندهار و غزنی سر راه گرفته اند - و میرم[2] مذکور دانسته که هر دو بیرون نمی‌توانند رفت - بمرزا گفته است که من بجنگ می‌شوم شما بدر روید - مرزا برآمده بغزنی آمده اند - و میرم[2] مذکور در همان جنگ بشهادت رسیده - عنایت فرمودند - و مشار الیه تسلیم کرده بعرض رسانید که مردم گمان خواهند کرد که بیرم خان از قندهار بدر نمی‌آمده - آمدنِ حضرت محض از برای این بوده که دگری بجای او نصب کرده او را بکابل برند - چون قرار یافته است که در زمستان سنه ۹۶۰[3] (نه صد و شصت) بدولت متوجه هند شوند و بیرم خان در ملازمت باشند - وقتی که بجهت لشکر هند بکابل برسند

(۱) حسب روایت اکبرنامه جلد اول صفحه ۳۳۲ سنه ۹۶۱ نه صد و شصت و یک می شود ٭

(۲) در اصل نسخه «میر مذکور» ٭

(۳) از اکبرنامه جلد اول صفحه ۳۳۴ سنه ۹۶۱ نه صد و شصت و یک مفهوم می شود ٭

و خان مذکور بیاید آن زمان مرا یا دیگری را تعین خواهند فرمود لایق دولت می‌نماید - و این را هم یافته بود که قندهار جای بی مداریست - آخر قزلباش بر سر قندهار خواهد آمد - و چون حضرت هم در محل ملاقات حضرتِ شاه بایشان گذرانده بود نخواست که در قندهار باشد - بیرم خان را هم منّت‌دار ساخته اسپها و اسباب خوب گرفت - و این کنگش بحضرت پسندیده افتاد - و تا منزل نغز[1] بیرم خان در رکابِ ظفر قرین آمد - و دو سه روز آنجا مقام کردند - هزارهٔ چند که درین چند روز بدزدی باردو آمده بودند گرفته روزِ کوچ بقصاص رسانیدند - و زمین داور از تردی بیگ اتاوه تغیر داده به بهادر سلطان شیبانی عنایت کردند - و نواب بیرم خان و سلطان مذکور را رخصت قندهار و زمین داور فرمودند - و بدولت کوچ کرده متوجه کابل شدند - و بایزید ملازمِ خواجه جلال الدین محمود را که حضرت شهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا سیب و انگور در کنکنهٔ چند برای حضرت فرستاده بودند - و مشار الیه از غزنی بقلعهٔ سنگین آمده بود - و روز دیگر از قلعهٔ سنگین ایلغار کرده در دو سه کروهی نغز بپابوس رسیده میوها را بنظر اشرف درآورده - رکیبی طلبیدند - و حضرت در بالای اسپ از آن میوها نوش جان فرمودند - و بشاه ابوالمعالی هم الش عنایت کردند ٭

و درین اثنا هاشم حبنی که داروغه بود بعرض رسانید که جزوی

(۱) در اصل نسخه « مغر » ٥

در علمِ هیئات به بیرم خان حکم شده بود - و در محل رخصت مشار الیه فراموش شده - حضرت فرمودند بیار - مشار الیه شترِ کتابخانه را در اردو یافته از صندوق گرفته آورد - و حضرت در بالای اسپ تا دوازده سطر در پشتِ آن جزو به بیرم خان خط نوشتند - و فرمودند که این میوه را هم به بیرم خان الش می‌فرستیم - به بایزید حکم فرمودند که جزو را و میوه را چون تو آوردهٔ به بیرم خان برسان - و باقی پروانچی که سابقاً پروانچیٔ نواب مرحومی مرزا هندال بود - در ملازمت نزدیک ایستاده بود - فرمودند که همراه بایزید رفته بمرزا خضر خان هزاره و منعم بیگ که چنداول اند پروانه برسان - که مردم اعتمادی باو همراه کنند - که به بیرم خان رسانیده باز باردو رساند - و بایزید رخصت یافته - خضر خان و منعم بیگ بموجبِ حکم عمل نموده - میر احمد نام اغولغ مرزا خضر خان را بجهت بدرقه همراه کردند - و بتعجیل از دنبالِ بیرم خان روان شد - نماز دیگر تنگ در کوی شادی و تازی بچنداولانِ خان مذکور رسید - و بشاه بردی بیگ که چنداول بود خبر کرده که کتابت حضرت و الش میوه دارم - و اسپان من مانده شده - بخان مذکور خبر کنید که بایستد یا سبکی‌تر روند - و بایزید چون بخان رسید بجانب قندهار رفته - بعد ازان برگشته به یسل خان متوجه شد - و از اسپ فرود آمده - و خان مذکور بهمراهیٔ بهادر سلطان سواره می‌آمدند - و بایزید ایستاده

و خان فرمودند که چرا نمی‌آئی - بایزید عرض کرد که خطِ حضرت بادشاه و الش میوه میدارم - بیرم خان خود را از اسپ انداخت - و بهادر سلطان و همه یسل از اسپ فرود آمدند - و خان مذکور به بایزید گفت که چون خبر نه‌کردی که خطِ حضرت داشتی - و مشار الیه گفت که من بشاه بردی بیگ گفته بودم - ظاهراً او خبر نه‌کرده باشد - بعد ازان خط و الش را گرفته بجانب حضرت تسلیمات بجا آورده سوار شد - چون اسپان بایزید مانده شده بود ازان جا نتوانست مراجعت نمود - و خان مذکور هم خواستند که مشار الیه را بقندهار برده رخصت فرمایند - و آن شب در مابین هر دو کوه بجهت ملاحظهٔ شب‌خونِ هزاره بیرون اردو باشیده - و صباح ازآنجا جماعهٔ را چنداول گذاشته متوجه قندهار شدند ٭

چون بگنبد سرواز رسیدند - الغ بیگ ولد بلبل سلطان ایلچیٔ حضرت شاه رسید - و چند اسپ خوب و پارهٔ اقمشهٔ یزد و کاشان وغیره که شاه طهماس بجهت حضرت فرستاده بودند همراه داشت - و اسپ و سروپا هم به بیرم خان مذکور فرستاده بودند - چون راه مخاطره بود ایلچی را مع اسپ و سروپا برگردانیده در قلات در پیش قلعهٔ چشمه که او را قهر قلات می‌گویند فرود آمدند - خبر یافتند که افغانان ابدالی نزدیک نشسته اند - بهادر سلطان را با شلغ کرده حبیب علی و شاه قلی محرم و بابا زنبور و حاجی قره و تیمور یکّه و حسین قلی بیگ ولد ولی بیگ ذوالقدر که دران زمان ده یازده ساله بود رخصت کردند

که ابدالی را بتازند - و نماز دیگر اسپانِ خود را دانه داده - روز دیگر پکپاس بقبیلها رسیدند - و بایزید هم دران لشکر بود - سپاهیان و افغانان جنگهای مردانه کردند - آخر الامر چون دولتِ حضرت قوی بود و بهادر سلطان خود تاخته افغانان را برداشتند - و از گوسفند و روانات آن مقدار گردِ قلات آورده بودند که ازان جمله آنچه توانستند بقندهار بردند - و ما بقی را رعیتِ قلات و هزاره که دران نواحی بودند بردند - و خان محمد و علی خان خواهرزادهای خضر خان همراه بودند - ایلچی را بآنها سپرده براه اجورستان و مالستان رخصت کردند - و بایزید هم برخصت خان و بهادر سلطان متوجه ملازمت شد - و خان و بهادر سلطان بایلغار متوجه قندهار شدند - که شب دیگر پیش از نمازِ خفتن بقلعهٔ قندهار درآیند - که بعد از نماز خفتن گفتند که ساعت بد می‌شود - و ایلچی و خواهرزادهای خضر خان و بایزید آن شب در قلعهٔ قلات بودند - و صباح ازان جا متوجه اجورستان شدند که خانهای علیخان و خان محمد بودند - و صباح بچلکهٔ خرمی بصفائی رسیدند که دیگهدانهای نام داشت - و ایلچی را فرود آورده - هر دو هزاره بخانهای خود رفتند - پارهٔ اسپ و گوسفند و سگی چند بایلچی و بایزید هم انسانیت کردند - و ازان جا کوچ کرده متوجه مالستان شدند - و در مابین هر دو منزل بچشمهٔ گرمی که گرکابه می‌گفتند رسیدند - چنانکه از گرمی بصد محنت دست بر آب میکردند - و روز دیگر بمالستان فرود آمدند

که خانهای مرزا خضر خان و مرزا سنجر بود - و همون زمان مرزا خضر خان که از حضرت رخصت یافته بود و اسپ بوز کدا ارغون را باو عنایت کرده بودند رسید - و دو سه روزی ایلچی و این جماعه را بجهت مهمانی نگاه میداشتند - اسپ و گوسفند و سگ انسانیت کرده رخصت نمودند - و شب درمیان بنور رسیدند که کولیست که چهار طرف او چلکه دارد - و کنارهای او بکوه متصل است که جمیع هزارها در هوای گرم مع بسی و روانات آمده در گرد این کول فرود می‌آیند - و جو درو بود که ایلچی آنجا فرود آمده - و از سرما زمینها شاخ شاخ ترقیده بود - و اطراف و جوانب این چلکه کوه‌های عظیم فتاده - و ازان جا بغزنی شب درمیان راه است *

چون ایلچی بغزنی فرود آمد بایزید پیشتر از ایلچی متوجه حضرت شد - و حضرت را در ارته باغ ملازمت نمود - و آمدن ایلچی و اسپان و اسباب پادشاهی را بعرض رسانید - چون دانستند که بایزید بقندهار نرفته مقید باسپ و سروپای بیرم نشد - همون زمان اسپ و سروپا باو عنایت فرمودند - و بعد از چند روز ایلچی بپابوس سرافراز شد - و اسپ و اقمشهٔ که آورده بود بنظر اشرف گذرانید - ایلچی را در جای مناسب فرود آوردند - و آن بهار و تیر ماه را بدولت و اقبال در ارته باغ بعشرت گذرانیدند - و آن سال سنه ۹۶۰ (نه صد و شصت) بود - و دران بهار دو شاهزاده تولّد شد - هر دو

در یک‌ماه - یکی نواب محمد حکیم مرزا والده‌اش ماه چچک بیگم - و دیگری محمد فرخ فال والده‌اش خانش نام داشت - و دختر چچق مرزا خوارزمی بود - و محمد فرخ فال مرزا در همون چند روز رحلت فرمود - و ذی الحجه هم امسال بدولت و اقبال برآمده در باغ میر اصغر منشی که متصل بچلکهٔ سیاه سنگ است و نزدیک بکاروان سرای مهتر دوست ولد مهتر کپسه واقع شده فرود آمدند - و آشِ دهِ عاشور سنه ۹۶۱ (نه صد شصت و یک) دران باغ داده - و منعم بیگ را حاکم کابل ساخته بدولت متوجه هند شدند *

فصل چهارم در فتح هندوستان

فصل چهارم در آمدن هندوستان و فتح اکثر ممالک -

و جماعهٔ که در رکاب همایون بودند شاهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا مع ملازمان و نواب بیرم خان مع ملازمان و خوانین و سلاطین و امراء و دیوانیان و بخشیان و بیگچها و یکه جوانان وغیره بموجب تفصیل ذیل مع ملازمان حضرت شاه‌زاده:

شاهزاده عالمیان جلال‌الدین محمد اکبر مرزا	خواجه معظم تغائی مرزا جلال الدین محمد اکبر	اسکندر سلطان قزاق حاکم پشور
مرزا ابوالقاسم ولد مرزا کامران	خواجه خضر سلطان مغل	محمد یار سلطان برادر[۱] مشار الیه

(۱) در اصل نسخه «برادر» ایضا *

نواب بیرم خان بهارلو
حاکم قندهار
مرزا عبد الله مغل داماد
منعم خان
خواجه محمد زکریا ولد
خواجه دوست خاوند
شاه ابوالمعالی برادر کلان
ابوالمعالی ملقّب بشاه
لوندان
خواجه عبد المنعم قزاق
ملقّب بخواجه پادشاه
خواجه سلطان برادر
مشار الیه
خواجه شاه بشرح ایضاً
میر عبد الحی
مولانا علاؤ الدین لاری
بدولت حضرت بطواف
حرمین مشرّف شده
در یمن فوت شده
شیخ ابوالقاسم استرابادی
مولانا الیاس

مولانا بی‌کسی
مولانا سید علی مصوّر
مولانا عبد الصمد مصوّر
مولانا دوست مصوّر
خواجه عبد الله ولد
خواجه محمد زکریا
حیدر بخشیء مرزا کامران
عاقل سلطان
خواجه هجری جامی
ملا درویش مایلی
هاشم حسینی داروغهٔ کتابخانه
میر عبد الله بخشی برادر
میر عبد الحی
خواجه حسین مروی
مولانا عبد الباقی صدر
ترکستانی
قاسم برلاس
تردی بیگ ترکستانی حاکم
اتاوه
قیای گنگ
علیقلی سلطان سفرچی ولد
حیدر سلطان شیبانی

بهادر سلطان مهردار برادر
مشار الیه
قوندق سلطان برادر بیرم
اغلن
سوندق اغلن برادر ایضاً
قره بهادر مرزا قرابت
میرزا حیدر کشمیری
محمد علی برلاس داماد
قاسم برلاس
مصاحب بیگ ولد خواجه
کلان بیگ اندجانی
محب علی بیگ ولد میر
خلیفه اندجانی وکیل
حضرت فردوس مکانی
بابر بادشاه
اسمعیل بیگ احمد جانی
دولدی
میر اصغر منشی
محب علی
بالتوبیگ تواچی باشی

پهلوان دوست میر برکه
مرزا خضر خان هزاره
قاضی توالسی قاضی اردو
عبدالرحمان ولد موید بیگ
محمد قاسم کوه‌بر
میر شهاب نیسابوری
میر سامان
قنبر بیگ باربیگی قاشغری
مرزا جلال الدین ولد
مرزا حسن برکه
شیرویه ولد شیر افگن
نبیرهٔ قوج بیگ
اندجانی
محمد مراد ولد امیر بیگ
نبیرهٔ بیگ میرک مغل
محمد نویان برادر
مشار الیه
میر محمد غزنوی برادر
شمس الدین محمد اتکه
بابا سعید قبچاق

محمد طاهر ولد میر بردی
بیگ از امراء فردوس
مکانی بابر بادشاه
مولانا نور الدین محمد
ترخان
میر محمود منشی
محمد حسین سمطی
خواجهٔ جلال الدین
محمود اوبهی
حیدر محمد آخته بیگی
حاکم قوربند
خواجه سلطان علی دیوان
که در هند حضرت
بادشاه بخطاب افضل
خان سرافراز ساختند
خواجه مرزا مروارید
غلطان که دران مرتبه
در هند دیوان بندگان
حضرت بوده

محمد قاسم موجی که در
راه کابل بخشی بیگی
حضرت بوده
خواجه حسن ملقّب بخالدار
اولاد خواجه نقشبند
خواجه محب علی بخشی
برادر خواجه امینا
بخشی بیگی حضرت
جلال الدین اکبر مرزا
خواجه عبدی بخشی
خواجه مقصود علی
دیوان مرزا کامران
خواجه قاسم علی برادر
مشار الیه
خواجه ابوالقاسم مشهدی
دیوان مرزا کامران
که در کابل دیوان
حضرت هم بود

خواجه (۱) نور الدین	محمد حسین ناظر که	شیخ نظر چولی ترکستانی
محمد نجستانی دیوان	بندگان حضرت خطاب	که بدولت حضرت
مرزا کامران	لشکر خانی داده	بعد از فتح هند
خواجه قاسم بیوتات	خواجه روح الله مستوفی	میر عدل شده بود
دیوان مرزا کامران	خواجه عبد المجید مستوفی	خواجهء محمد طاهر بخشی
خواجه غازی شیرازی	که بندگان حضرت	که بدولت حضرت
که حضرت شاه در	خطاب آصف خان	بادشاه متوطّن مکه
تخت سلیمان دیوان	داده بودند	شده بود
حضرت ساخته بودند	خواجه سلطان علی برادر	میر عارف
میر شریف سیستانی	مشار الیه که بدولت	میر هاشم برادرِ قرابتِ
بخشیء وحوش بود	حضرت جلال الدین	شهاب خان
میزبان می‌نوشت	اکبر بادشاه منصب	خواجه عطاء الله نجستانی
حسن علی منشی حکیم	دیوانی یافته	مشرف باورچیخانه
مرزا برادر زادهٔ	میر سید محمد منشیء	خواجه عطاء الله یزدی
مشار الیه است	دار العدالة	دیوان خاک

---

(۱) بر حاشیه کتاب نوشته لکاتبه :

به پیش خواجه نور الله منشی ٭ ستاده دلبری سرتا بپا نور

اگر زیر خودش آرد زهی عیش ٭ اگر بالا کشد نور علی نور

و در آخر کتاب نام کاتب احمد دهلوی مرقوم است ٭

مولانا اسد مشرف
مرزا قلی برادر حیدر محمد آخته بیگی
مجنون قاقشال
مرزا قلی چولی
بابا دوست چولی که در راه عراق بخشیء حضرت بود
خالق بردی
شیخ یوسف چولی
محمد علی میر خاک
لعل خان بدخشی از امراء مرزا سلیمان بود
قنبر علی بیگ ولد سلطان اویس کولابی
خنجر بیگ قرابت تردی بیگ اتاوه
حکیم زنبل
هاشم حینی برادر شاه ابوالمعالی

ابو القاسم ایشک آغا
علیدوست ایشک آغا
باقی بغلانی
ساقی برادر تردی بیگ اتاوه
بابا پروانچی
عارف بیگ
امیر بیگ ولد جمیل بیگ
وزیر برادر مشار الیه
شاه قلی قرابت نارنجی سلطان
باقی بیگ پروانچیء مرزا هندال بود
ساقی لنگ برادر مشار الیه
مزیّن کتابدار
بولک بی‌بی فاطمه اردو بیگی
میر خاوند از کاتبان خاصهٔ حضرت
صالح ولد ملا کتابدار

جان محمد کتابدار
قاسم مخلص تربی میر آش مرزا کامران بود
محمد حسین گنگ یکهٔ فردوس مکانی بابر بادشاه
محمد بیگ قبچاق ملازم مرزا کامران خسر بابا سعید قبچاق
محمد علی رکابدارِ حضرت فردوس مکانی ـ کابلی
خوجه بستهٔ
کوچک ولد ایضا
میرکی جنگجگ که در هند بدولتِ حضرتِ بادشاه در سرکار هند حاکم شده بود
التون قلیج جانه قربانی
میر قلیج برادر مشار الیه
جانقلیج برادر ایضا

باد بهار محمد ولد محمد قاسم موجی	قرسان قراول قراول شاهی بیگ خان	جان محمد بیگ ولد شیخ علی بیگ جلایر
پاینده محمد مغل قرابت	بخشی بخشی؟ قرابت محمد بخشیٔ حضرت فردوس مکانی	خوشحال وشاهین و جمشید و مقصود و قاسم آب بارانی قورچیان حضرت
حاجی محمد خان قشقه		
شادمان برادر ایضاً		
سلطان محمد خان کان لعل داروغهٔ کان لعل	میرم شقاول بیگی	
	جان محمد بهسودی	خاک علی انچلافوق؟
ساقی طوق بیگی	میر محمد موجی	حسن خان ولد مشار الیه
محمد مومن خوش میر منزل	حسن علی موجی	جیقون جلایر
میرک قارلغ	عزیز بکاول	خواجه عبد الله مروارید
علی محمد قندوزی	سلطان حسین بیگ ولد سلطان بایزید بیگ (از) امرای فردوس مکانی	خواجه محمد صالح برادر ایضا
خواجه محمد سلطان تربتی برادر خواجه سلطان علی دیوان		ابو سعید تربتی
میر قطب الدین تربتی صاحب توجیه	کاکر علی بیگ ولد سید بیگ	سلیمان قلی بیگ برادر ایضا
خاک علی کلانتر ایماق افلانجق	بیگ محمد جلایر ولد بابا جلایر	تولک قوچی
		عطاء الله بیگ برادر مشار الیه در جنگ هیمون بشهادت رسید
میر طوقپای کلانتر توقپائیان	شاهم بیگ ولد بابا بیگ جلایر	

سلیمان الغ مرزا
محمد جان ترکمان
لطفی سرهندی
سید محمد پکنه
باقی شیخ کمان برادر ایضاً
محمد قلی شیخ کمان افشار
حسین قلی افشار
سید عارف طوشکچی
مهتر وکیله
مهتر واصل
مهتر انیس خزینه دار
مهتر سنبل میر هزار
مهتر سباکه رکابدار
تیمور شربتی
مولانا کتابدار
رستم علی کره کراغ
حسن خان ولد مشار الیه
محب سرنامی
رفیق (نوکر) خونزاده بیگم ملقب بچهار منصب

مهتر هریه آبدار
نوح ولد مشار الیه که الآن آبدار خاصهٔ جلال الدین محمد اکبر شاه است
مهتر رفیق توشکچی
قیا بیگ جوان قرابت ماهم بیگه
شیخ حمید سنبلی
درویش محمد اوزبگ
قی تمش خلیل الله دولدی
عماد الدین حسین برادر قاسم
علی دوست تواچی برادر حیدر بخشی
یاری توشک بیگ مرزا کامران که در هند تواچی باشی کردند
شاه قلی (ملازم) مرزا عسکری
علم شاه ولد میر پهلوان

مرزا علی برادر مشار الیه
جان باقی اغولق خضر خان - خواجه خان
رستم علی کره کراغ
مهتر کشمش
مهتر جوهر آفتاوچی
مهتر کوچک فتح بهوادار
ولد کوچک که الآن در ملازمت شهزاده عالمیان شاه سلیم است

و از گویندها و سازندها بدین موجب

میر سید علی غچکی
بابا دوست بونقطار
جان محمد ارلات
یار محمد برادر مشار الیه
بهرام غچکی
طوفان ربابی

ملا طاهر بخاری که صدر بهادر سلطان شیبانی
مستور بیگ بکاول
رحمان قلی خوش بیگی
ایرج ترسون برلاس
بایزید کرنائی
محمد جان قانونی
بجک غچکی
قاسم چنگی غلام خسرو پادشاه

غیب الله چنگیء حضرت شاه
مخلصی قبضی
طوفان نئی (نائی)
عرب بی
حافظ سلطان محمد آخته
حافظ کمال الدین حسین
حافظ مهری که به بکاولی سرافراز شده بود
حافظ ناصر برادر ایضاً حالا در مکه متوطن است

مولانا سپهری پسر نسبی خواجه محب علی بخشی
مولانا بزمی شاعر مصاحب ملا سپهری بوده
مولانا میر جان پیوندی جلایران ملقب بضرب زن
محمود کرکراق ولد سلطان محمد کرکراق
ساقی دراز
ترسون علی قراول برادر مشار الیه

ملازمان شاهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا که در رکابِ ظفر قرین بودند بدین تفصیل

میر شمش الدین محمد اتکه غزنوی
مولانا عبد القادر آخوند هروی

محمد باقی کوکه بخطاب خانی سرفراز شده
یوسف محمد کوکه بخطاب خانی سرفراز شده

ادهم کوکه برادر محمد باقی که بخطاب خانی سرفراز شده که پسر دیوان شمش الدین

محمد اتکه را بشهادت رساند حضرت پادشاه اتکه (کوکه) را بقصاص رساند

سیف کوکه بخطاب خانی سرافراز شده در گجرات بشهادت رسید

زین کوکه برادر سیف کوکه

سعادت یار کوکه در ملازمت حضرت سلطان طواف حرمین نموده

جیون کوکه در ایام جوانی بجوار حق پیوست

قطب الدین محمد اتکه غزنوی برادر شمس الدین محمد اتکه

میر شریف غزنوی برادر ایضا

شاه محمد غزنوی برادر ایضا بخطاب خانی مفتخر شد

فاضل محمد پسر محمد غزنوی

فرخ محمد برادر ایضا

نورنگ محمد ولد میر قطب الدین محمد غزنوی

باز بهادر ولد میر شریف محمد

گوجر ولد قطب الدین محمد

میر ابراهیم بدخشی

میر عبد الله صدر فریکنی

خواجه امینا بخشی بیگی هروی که بخطاب خواجه جهان سرفراز شد

خواجه معین قرابت خواجه نظام الملک دیوان

مرزا سلطان حسین بی قره

خلیفه عارف از اولاد خالد ولید

مهتر ثانی هروی

رستم

حسن علی ترکان آخته بیگی که حضرت بادشاه باو قلعهٔ چنار عنایت کرده بودند

تردی محمد ولد بیگ محمد آخته بیگی

فورچی ینبی

قتلو قدم کابلی خادم چار آستانی

جلال الدین مسعود دیوان

کمال الدین حسین دیوان ولد خواجه مقصود

علی دیوانِ مرزا ابوالحسن دیوانه قرابت شاه علی ایشک آغا
کامران قرجه خان مقصود دمنه که بخطاب
محب علی قوشچی برادر میرک علی تنل برچی سلطانی سرفراز شده
محب علی خان مذکور خان محمد توغپای که داروغهٔ دار الضرب
قبول پروانچی برادر سابقا قورچی مرزا شد
میر بخشیٔ مرزا کامران هندال بوده ملا بایزید آخوند
خواجه محمد سلطان ملا قاسم کاهی جلال الدین محمد اکبر
مستوفی که حضرت میر قاسم دیوانه خواهرزادهٔ مرزا
بادشاه باو خطاب مشار الیه ملا میر کلان آخوند
منصف خانی داده خالد بن بار بیگی طوغپای ملا محمد امین برادر
بودند پاسای قاقشال مشار الیه
دوست سهاری مرزا بیگ قاقشال سید جلال دفتردار
قنبر علی سهاری محب قاقشال مقصود بنگالی
مهتر ارغون ولد عاشق سماجین مغل قرابت مهتر قالی
ارغون حاکم قلعهٔ بست حاجی محد بابا قشقه منصور افشابه تواچی

ملازمان نواب بیرم خان بهارلو که در رکاب میمون بودند

بزمی خان قرابت بیرم بیگ برادر جهانگیر مخصوص برادر ایضاً
خان قلی بیگ محمد قره سلطان
محمد سعید ولد یعقوب عبد الرحیم برادر ایضاً محمد قاسم نیشابوری

مولانا پیر محمد شیروانی
ترسون محمد خواهرزاده
سیف الملوک که
بخطاب خانی سرفراز
شده بود
ولی بیگ ذوالقدر
محمد بیگ قرابت بیرم خان
شاه بردی بیگ قرابت
ایضاً
حبیب علی
سکندر بیگ ولد شادی
بیگ ملازمِ حضرت
شاه
خواجه باقر ولد محمد
صادق خان
حسین بیگ ولد محمد علی
رکیب‌دار فردوس
مکانی
شاه قلی محرم
بابای زنبور برادر ایضاً

حسین قلی بیگ ولد ولی
بیگ ذوالقدر
اسمعیل قلی برادر ایضاً
حاجی محمد سیستانی آن نیز
بخطاب خانی سرفراز
شد
محمد صادق ولد محمد
خواجه باقر میر سامان
بیرم خان
قراه طاق غلام ابراهیم
خواجه مظفر علی دیوان
احمدی محمودی برادر
مشار الیه
خواجه طاهر محمد دیوان
مقصود علی
بکاول شاهی
محمد قاسم ولد خواجه
محب علی تمغاچی
حاجی حسین برادر مشارالیه
یار حاجی برادر ایضاً

محمد وفا غلامِ بیرم خان
زاهد غلام خان مذکور
جمال بشرح ایضاً
حاجی قره آخته بیگی
حاجی عارف
تمر یکه
آقه جان میر شکار
اسکندر سلطان
شاه بردی بیگ قرابت
بیرم خان
حبیب علی
استاد یوسف تنبوره
میر قلی ولد ایضاً
غوغائی گوینده
طاهر قبضی خانه‌زاد
اتاغ بیگ
خانسق بردی
محمد امین دیوانه ولد
مشار الیه
میر قلندر

فریدون از سادات خواجه عبید مکمل بیگ

مشهد بود مولانا صالح مشرف میر حاجی لنگ

یعقوب همدانی اصطبل حیدر گاومیش

و جمعی دیگر از ملازمان حضرت شاهزادهٔ عالمیان و از نوکران نواب بیرم خان بهارلو قریب به پنجهزار کس در ملازمت حضرت بودند که متوجه هندوستان شدند ٭

و علی قلی شیبانی بجهت گذراندن کاروان رخصت یافته به بنگش رفته بود - و بایزید دران زمان ملازمِ خواجه جلال الدین محمود بود - بجهت رنجشی که از برادرِ خواجه جلال الدین محمود داشت از خواجه بی رخصت به بنگش پیش علی قلی شیبانی که در تبریز در خوردیها همسایه بودند بآن نسبت رفت - و چون بدرقانهٔ کاروان را گرفته از محل مخاطره گذرانده بکابل آمد - و تا آن زمان را بندگان حضرت بتمان نیک نهار رسیده بودند - و سلطان مشار الیه در همون چند روز برآمده در بتخاک منزل کرد - و سزاولان سلطان مذکور در شهر اهتمام کرده مردم را از دنبال می فرستادند - چون خانهٔ بایزید در درون قلعه در همسایگیِ برجِ قاسم برلاس واقع شده بود - و دران اوقات در برج مذکور منعم بیگ حاکم کابل تشریف داشتند - و بایزید پرتل بار کرده و ترکش بسته پیش میر مذکور آمده که رخصت حاصل کند - و آن روز چهارشنبه سوری بود - میر مذکور فرمود که درین نوع روزی

کسی بسفر نمی‌رود - و بنعمت لغ که نواب بیرم خان باشد و بکیفیت لغ که علی قلی شیبانی (باشد) و بخواجه سلطان علی وغیره که جهت دارم کتابتها خواهم نوشت - تو برده گذرانده جواب خواهی فرستاد - و حالا ترکش وا کرده امروز در صحبت ما باش - چون امرای کلان بود بایزید هم خواست که در ساعت نیک متوجه شود بفرمودهٔ ایشان عمل کرد - و آن روز باشید - و روز دیگر که برخصت آمد فرمودند که اصل غرض ما این است که ترا نگاه داریم - از زمانی که تو نوکر حسین قلی سلطان مهردار بودی و تا امروز که درپیش خواجه جلال الدین محمود و کیفیت لغ بودی خواهان این بودیم که تو درپیش ما باشی - دروازهای قلعه را محافظت کرده که بایزید مذکور را نگذارند - و علیقلی چون در بتخاک فرود آمده بود و سزاولان مشار الیه بجهت بایزید پیش منعم بیگ آمدند - میر مذکور گفت که میان (من) و کیفیت لغ نسبت آن قدر هست که یک ملازم او ما را خوش آمده است رخصت نمی کنیم - سزاولان گفتند که پس باین مضمون ما را یک نوشته بدهید - میر مذکور نوشته داده - باین تقریب بایزید را نگاهداشتند - و علیقلی چون دانست که بایزید را نخواهند گذاشت روز دیگر مشار الیه متوجه هند شد - و در سه چار منزل باردوی ظفر قرین ملحق شد *

و ملا علاء الدین لاری که قبل ازین ملازمِ حضرت بود و چند سال بجهت تحصیل بسمرقند رفته بود از سمرقند مراجعت نموده -

وقتی که بندگان حضرت در بتخاک تشریف داشتند باردو آمده بملا الیاس و ملا نور الدین ترخان و ملا عبد الباقی صدر و وبسایر ارکان دولت که قبل ازین آشنا بود ملاقات نموده بهمه گفت که درین مرتبه چشم داشت تعظیم از حضرت دارم - ارادهٔ او در همین منزل به بندگان حضرت بهمه فرمودند که ملاّ ملازم ما بود هرگز ما را تکلیف تعظیم نکرده بود - و حالا بچه تقریب تعظیم می‌طلبد - و آنهائی که از ملاّ شنیده بودند عرض کردند که میگوید که من سمرقند رفته تحصیل بسیار کرده‌ام - و علم من بجائی رسیده که حالا حضرت بمن تعظیم می‌توانند کرد - حضرت فرمودند که هرگاه او در سمرقند علم تحصیل نموده باشد از کجا که ما هم در کابل سبق نخوانده‌ایم و علم ما زیاده نشده - پس جماعهٔ که بملاّ آشنا بودند صلاح همچنان دیدند که فردا که حضرت سوار می‌شوند شما هم سواره بیائید - و در بالای اسپ دریابید - صباح که حضرت سوار شدند ملاّ هم بهمین قرار داده سوار شده آمده بودند که دریابند - چون چشم مبارکِ حضرت بر ملاّ افتاد فرمودند که ملاّ فرود آئید - و بما دریابید لایق است - چون حضرت بادشاهِ عالیشان بودند دیگر ملاّ را محل چون و چرا نماند - ملاّ فی الحال از اسپ فرود آمدند - و علی دوست یساول که دران (وقت) ایشک آغا (بود) کتف ملاّ را گرفته نزدیک برکاب حضرت رسانید - و حضرت از بالای اسپ دستِ مبارک به‌پشت ملا نهادند - و حکم شد که مراجعت نموده بکابل روند - و منعم بیگ که حاکم کابل بود حکم شد مهم‌سازی ملاّ نموده متعاقب روانه سازد *

و در همان چند روز جناب سیادت مآب میر عبد اللطیف غزنوی که قاضی جهان وکیلِ شاه خود را قرابت میر مذکور می‌گفتند بهمراهی فرزند خود که مرزا غیاث الدین علی نام داشت - و ثانی الحال بندگانِ حضرت جلال الدین محمد اکبر مرزا پادشاه در هند بخطاب نقیب خانی سرافراز فرمودند بکابل تشریف آوردند - و چون منعم بیگ خبر یافت تا بی‌بی ماه‌رو ایشان را استقبال نمود - و در بهترین منزلهای کابل فرود آوردند - و چند روزی بجهت این که اسپان ایشان بیاسایند میر مذکور اقامت نمودند - و چند مرتبه دیگر منعم بیگ بجهت ملاقات بمنزلِ میر رفتند - و میر هم چند مرتبه بخانهٔ بیگ مذکور که در خانهٔ برج قاسم برلاس می‌بودند تشریف آوردند - بعد ازان بخرچی مناسب که در سفرِ هند بکار آید و اسپانِ لایق بمیر و فرزند داده عذرخواهی بسیار فرمودند - و به بیگ محمد آخته بیگی که جمعی از ترک و تاجیک کاروان عظیم جمع شده بود سفارش نموده روانهٔ ملازمتِ حضرت نمودند - و حضرت بدولت و اقبال کوچ بر کوچ چون بدارالسلطنت لاهور نزول فرمودند جمعی از افغانان مثل شهباز خان و نصیر خان وغیره قریب به بیست هزار کس جانب پرگنهٔ دیبال‌پور جمعیت نموده بودند - چون این خبر بحضرت رسید شاه ابوالمعالی و علیقلی سلطان شیبانی و عبد الله سلطان قزاق دامادِ قاسم برلاس و جمعی دیگر از امرا و یکه جوانان را بر سر افغانان مذکور

تعین فرمودند - چون لشکرِ ظفر قرین بآن جماعۀ مردود الآخرت رسیدند باندک ترددی بدولتِ حضرت مخالفان را درهم شکسته سر و فیل بسیار بدرگاه فرستادند - و اسباب و بساهیٔ ایشان بدست مردمِ لشکرِ ظفر اثر افتاد - و لشکر بفتح و فیروزی برگشته باردوی ظفرقرین ملحق شد ۞

و خبر آمد که تاتار خان کاسی سی هزار کس از اسکندر سور که دران ولا پادشاهی هند باو قرار گرفته بود رخصت یافته متوجه جنگ حضرت شده - بندگانِ حضرت نواب بیرم خان و اسکندر خان قزاق را و مرزا خضر خان هزاره و لعل بیگ بدخشی و حیدر محمد آخته بیگی و میرک کولابی و خالق بردی و از ایماق و احشام که به اوقچی‌گری شهرت داشتند و جمعی دیگر از امرا و یکّه جوانان مردانه را بخان مذکور نوشتند - و از لاهور رخصت یافته متوجه غنیم شدند - به آب ماچهی‌واره رسیدند - خبر یافتند که تاتار خان بسی هزار کس آن طرف آب فرود آمده - پیش ازان که خبر بافغانان رسد نماز دیگر همان روز بود که بیرم خان با جمعیتی که همراه داشت از آب گذشته - افغانان حاضر شده کوچ کرده متوجه خان مذکور شدند - چون شام نزدیک بود در لب آب دیهی بود و افغانان خود را در عقبِ دیه کشیده پناه خود ساختند - پیادهائی که بان دیه درآمده بودند بجهت گرفتن غلّه وغیره یک کدام نادانسته آتشی بر چیزی زده‌اند - همان زمان باد تند شده بهمه چیزهای آن دیه آتشی درگرفت - از روشنیء آتش لشکرِ افغانان

نمایان شد - بیرم خان و سرداران دیگر از اطراف و جوانب افغانان را درمیان گرفته و بشیبهٔ تیر جمعی را بخاکدانِ دهر انداختند - اکثری دیگر را زخمی ساختند - و آواز مرزا خضر خان هزاره را اکثرِ لشکریان می‌شنیدند که فریاد کرده می‌گفت که هی بسه بزن که همه داهان دستاربندانند - در همون یک پاس اول شب سی هزار کس را بعنایتِ آلهی و بدولتِ حضرت درهم شکستند - و فیل و اسباب بسیار بدستِ لشکریانِ ظفر قرین درآمده - صباح یک پاره فیل و سرها که بدست آورده بودند بمحبت خان غزنوی سپردند که در محلِ شکست - حضرت که از هند بدر رفته بودند - او درمیان افغانان مانده بود - و از ایشان جدا شده بیرم خان را دیده - بملازمت حضرت فرستادند - و عرضه داشت نمودند که مناسب این است که حضرت هم از لاهور برآمده بر سر اسکندر متوجه شوند - چون فیل و سر و عرضداشت رسید و محبت خان هم آنچه از افغانان می‌دانست بعرض رسانید و روز بروز از صبحِ افق فتح و نصرت دمیدن گرفت - حضرت مهتر سکهای را خطاب فرهاد خانی داده در لاهور حاکم گذاشتند - و خود بدولت کوچ کرده متوجه حضرت دهلی شدند - و جمیع لشکرهای پیش و آنچه عقب مانده بود همه باردو ملحق شدند - چون بسرهند رسیدند اسکندر هم ازان جانب پیدا شد با یک لکه افغان و فیل بسیار - و جمیع لشکرِ بندگانِ حضرت از مغل و زمین‌دار و لاهوری قریب بده هزار کس شده بودند بلکه کمتر هم - بندگان

حضرت درپیش قلعهٔ سرهند نزول فرمودند - و سکندر هم در برابر قلعه راست کرده و خندق زده فرود آمد - چون چند مرتبه از جانبین جنگ مردانه شد - و ترمتی خان قرابت بیرم خان و باقی پروانچی که سابقاً نوکر مرحومی مرزا هندال بود جنگهای مردانه نموده بشهادت رسیدند - خضر خواجه سلطان و نواب بیرم خان و تردی بیگ ترکستانی و علیقلی شیبانی و خضر خان هزاره و اسکندر سلطان و عبد الله سلطان قزاق و لعل بیگ بدخشی و حیدر محمد آخته بیگی و خالق بردی و میرک کولابی و خاک علی ایلان چوق و شاه بابا تولکچی و قربان قراول و میرم طوغبای و برادران و مجنون قاقشال و بابا و مرزا بیگ و محبت و برادران و سلطان محمد کان لعل و سلطان محمد قراول ملقّب به قبق و جیقون جلایر و قنبر علی سهاری و خالق بردی سهاری و برادران و محب علی و ناصر قلی قوشنجی و قبول پروانچی و دوست سهاری و سلطان حسین بیگ ولد سلطان بایزید و سلیم خان (و) الغ مرزا و کاکر علی (و) سید علی بیگ و تولک قوچی (و) عطا بیگ برادر مشار الیه و محمد بیگ و شاهم بیگ و مرزا محمد بیگ و جان محمد و سلیمان قلی جلایران و التون قلیج و میرم قلیج و جان قلیج و برادر آن جانه قربانی و محمد امین دیوانه ولد خالق بردی و محمد قاسم کوه‌بر و محمد جان ترکمان و ولی بیگ مع برادران و محمد قلی شیخ کمان و حسین قلی افشار و سید محمد پکنه و ساقی شیخ کمان برادر مشار الیه و کلانتران ایماقات

واحشام هیچ یک نبود که در جنگِ سرهند کمال تردد و مردانگیها بجا نیاوردند - مخصوص خضر خواجه سلطان و نواب بیرم خان و تردی بیگ اتاوه و علیقلی شیبانی و خضر خان هزاره - و اسکندر یک‌ماه بلکہ بیشتر کمال سعی که در سپاه‌گری بود بجا آورد - و چون صاحب دولت نبود شکست بمشار الیه آمد - از فیلان و اسباب بادشاهیٔ او بدست لشکریان نصرت مآثر درآمد - و او با معدودی چند بجانب قلعهٔ مانکوٹ و دامنِ کوه لاهور رفت - و حضرت بدولت و اقبال کوچ بر کوچ متوجه حضرت دهلی شدند - و بفتح و فیروزی در تخت حضرت دهلی جلوس فرمودند - تردی بیگ اتاوه را با جمعی بجانب لاهور تعین فرمودند - و اسکندر سلطان قزاق را با جمعی بآگره وعلیقلی سلطان شیبانی را با جمعی بجانبِ سنبل و آن حدود تعین فرمودند ٭

چون همگی همت ایشان برین بود که خود را از دنیای دون بگذرانند بخدا شرط کرد بودند که ولایتِ هند که مورثیٔ ایشان بود که بجهت مخالفتِ برادران از دست رفته بود بدست آرند - و بعد ازان خود را از همه گذرانده سلطنت را بحضرت شهزادهٔ عالمیان جلال الدین محمد اکبر مرزا سپارند - و خود بدرویشان و علما و فضلا صحبت دارند - حق تعالیٰ بجهت پاکیزگیٔ طینتِ ایشان نخواست که دیگر درین خاکدانِ تیره و چرخِ بی‌وفا باشند - قبضِ روح مطهّر ایشان نموده که در بهشت جلوه نمایند - و ازان تاریخ که در هند در آمدند و در حضرت

دهلی از عالم رفتند از دو ماه بیشتر و کمتر نبود - و این مصیبت در[1] پانژدهم ماه ربیع الاول سنه ۹٦۳ (نه صد و شصت و سه) واقع شد - و پادشاهی و سلطنت بفرزند ارجمند ایشان حضرت جلال الدین محمد اکبر مرزا پادشاه قرار یافت - و قبل ازین بیرم خان را اتالغ ایشان ساخته بر سرِ سکندر بی‌عاقبت که در قلعهٔ مانکوٹ درآمده بود تعیّن فرموده بودند - و شاه ابوالمعالی را با جمعی کثیر دیگر بکومک مرزای مذکور نوشته بودند - درین اثنا این خبر جانسوز را بالتوبیگ تواجی بیگی ترکستانی[2] مع کوکبه و اسباب پادشاهی بشاهزادهٔ عالمیان رسانید - و خبر یافتند که ابوالمعالی خیال مخالفت کرده - در مجلس به‌تولک قورچی امر شد که او را گرفته مقیّد ساختند - و مشار الیه را به‌ولی بیگ ذوالقدر سپردند - و بعد ازان بدولت و اقبال چون در پرگنهٔ کلانور بتختِ سلطنت جلوس فرمودند اول کسی را نوازش فرمودند منعم بیگ بود -

(۱) در اصل نسخه ، در آخر سنه ۹۹۲ ، از سهوکاتب ارقام یافته - ببینید منتخب التواریخ از بدایونی جلد اول صفحه ٤٦٦ و اکبرنامه جلد اول صفحه ۳٦۳ و تاریخ شاهی معروف به تاریخ سلاطین افاغنه صفحه ۳۳۵ ٥

(۲) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۳٦۵ نوشته که تردی بیگ خان (که بجهت سرانجام این بلاد در دهلی اقامت داشت) اسباب و اداراتِ سلطنت و دارائی مصحوب غلام علی شش انگشت و جمعی دیگر از مردم اعتمادی بدرگاه جهان پناه فرستاده اظهار اطاعت و عبودیت کرد - و میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران را نیز روانهٔ ملازمت ساخت - و در منتخب التواریخ جلد دوم صفحه ۱۲ نوشته که مقارن واقعهٔ پادشاه مغفور و جلوس شاهنشاهی تردی بیگ خان حاکم دهلی میرزا ابوالقاسم ولد کامران میرزا را با کارخانهای شاهنشاهی و فیلان چیده بمصحوب خواجه سلطان علی وزیر خان و میر منشی اشرف خان بملازمت فرستاده بود ٥

که حضرت جنت آشیانی در کابل اتالغ ایشان ساخته بودند - کابل را بطریق دربست بمشار الیه عنایت فرمودند - و بجامهٔ داغو و فیل ممتاز فرمودند و بخطاب خانی و تمن و توغ و نقّاره سرافراز فرمودند - و شاه هاشم برادر ابوالمعالی که حاکم غوربند بود منعم خان در کابل مقید ساخته ببایزید سپردند - و مشار الیه تا آخرِ قلعه بندانیٔ مرزا سلیمان در بند بود ٭

و چون خبرِ جان سوزِ حضرت جنت آشیانی در بدخشان بنواب مرزا سلیمان رسید (و) چون از مشار الیه مسن‌تری در سلسلهٔ صاحب قران دیگری نبود - مشار الیه را بخاطر رسید که سکّه و خطبه در کابل بنام ما باشد - با ولد خود مرزا ابراهیم قریب بده هزار کس از سپاهی و ایماق و احشام که در بدخشان بودند در سنه ۹۶۳[۱] (نه صد و شصت و سه) بکابل آمده - و فصل نونه[۲] درآمده بود - و در قلعهٔ کابل ذخیره و کم سپاهی بود - تنگ قبل کردند - و منعم خان که حضرت جنت آشیانی او را حاکم کابل ساخته بهندوستان متوجه شده بودند در قلعهٔ کابل بود - و هنوز از همشیرها و فرزندان و حرمهای حضرت جنت آشیانی و زنانِ امرا هیچک بهند نرفته

---

(۱) در اصل نسخه از سهوکاتب سنه ۹۹۳ ارقام یافته ٭

(۲) در غیاث اللغات صفحه ۹۷۴ نوشته که نونَ در عربی بمعنی ماهی و شمشیر و نام شهری انتهیٰ و شاید مقصدِ مصنف موسم برشگال باشد - و الله اعلم ٭

بودند - و همه در تعزیت بودند - و از دشمن بیخبر - و اول بخاطر
رسید که بتعزیت‌پرسی آمده باشند - آخر معلوم شد که خیال دیگر
داشته‌اند - با انکه در قلعهٔ کابل ذخیره و توپچی نبود - سپاهی از ملازمِ
حضرت و خان مذکور قریب بصد و پنجاه کس بودند - همان زمان برج
و بارهٔ قلعه را مرچل قسمت کرده سپاهی و رعیت را بمرچل فرستادند -
و گردِ قلعه هر جا که دوکانها و چار دیواری که بود هموار ساخته چوب
و اسباب را بدرونِ قلعه در آوردند - از زنان امرا و غیره هر کس که
اسمی و رسمی داشت از مرد و زن همه را بقلعهٔ کابل در آورده استحکام
دادند - یک نماز دیگر مرزا ابراهیم با جمعیت بسیار از جانب کلکنه متوجه
نخاس شد - و مرزا سلیمان از جانبِ خواجه عبد الصمد کابلی بکوهِ عقابین
برآمده بخواجه خضر فرود آمدند - پدر و پسر در نمازگاهِ خواجه خضر
ملحق شدند - و هراولانِ ایشان مثل مقدم کوکه و میر شاه و شاه طاهر و میر
زین العابدین و محمد قلی شغالی و علی قلی جوان وغیره در نخاس تا درِ
کاروان سرای تردی گاو آمده ایستاده بودند - و مردم قلعه در برج و باره
تماشا می‌کردند که از دروازهٔ آهنی بابوس و مقیم ولدِ پیر محمد عرب
و تولک قوچی و بابا دوست بخشی و شیخ بهلول چولی و تاش بیگ
مغل و دوست محمد ولد بابا دوست و از ملازمانِ منعم خان قریب بسی
کس برآمده متوجه نخاس شدند - و از پیادهای قلعه هم قریب به پنجاه
شخص از دوکان میر رنگ ریز که در راه نخاس که متّصل ببابا دشتی است

بالا رفته - با پیادهای بدخشی که بالای قلعه بودند جدل کرد - پیادها را پیش انداخته بزارهائی که جانب خواجه خضر است فرود آوردند - و خانهای که در بابا دشتی بود پناه خود ساخته بایشان جدل می کردند - و سواران قلعه - بابوس و مقیم و بابا دوست بخشی و شیخ بهلول در ته برج اشتر گردن (گرام) که بازار گوسفند بود استادند - و تولک قوچی و تاش بیگ و دوست محمد (و) بابا دوست و سی نفر از ملازم نواب منعم خان دوکانهای سر نخاس را پناه خود ساخته نحچی کردند - چون نماز شام نزدیک شد آنها دانستند که از قلعه کسی بدر نیاید - و پارهٔ در سرای تردی گاو درآمدند - و پارهٔ بجای خود ایستادند - و یازده نفر از سی نفر از ملازم منعم خان مع تولک قوچی و تاش بیگ و دوست محمد (و) بابا دوست که جمیع چهاده نفر شدند - خواجه کلان و بایزید و بابا دوست خواجه مسافری و ابدال بلخی و نور محمد خواجه خضری و طالبی برادر خادم بلحانی و شاه حسین دیه افغانی و ایمن و صالح سلطان قراکولی و رستم علیٔ بی‌بی ماه‌روی ملازم نواب منعم خان عهد و شرط کردند و سوگند خوردند که تا بغنیم دست نرسانند برنگردند - بعنایت الٓهی و بدولت حضرت تکیه کرده تاختند - و از بالای قلعه سورن[1] انداختند - دو سه دفعه بغنیم همراه شده چپقلشهای مردانه نمودند - و کمال مردانگی و سرداری را تولک قوچی بجا آورد - تاش بیگ و دوست محمد

---

(۱) در اصل نسخه «صورن» ارقام یافته ٭

ملازمانِ خان نیز در جدل تقصیر نکردند - و هیچ کس نبود که از پنج و شش زخمِ شمشیر و گرز و کیستن نداشته باشد - و نور محمدِ خواجه خضری بیکی از مخالفان روبرو شده - هر دو یک دیگر را در بالای اسپ بغل گرفتند - نور محمد از اسپ جدا شده - اسپ او بجانب غنیم رفت - و مشار الیه غنیم خود را زبون ساخته اسپ او را سوار شده بیارانِ خود ملحق شد - چون غنیم برگشته بچار دیوار یهای کلکنه در آمدند - و تاریک بود و مردمِ قلعه نیز برگشته در پای درخت نخاس ایستاده بودند - چندی دیگر از مخالفان از راهِ خواجه خضر بنخاس در آمدند - اول آنها[1] ندانستند که اینها مردم قلعه اند - چون حاضر شدند رو بگریز کردند - چندی ازین مردم آنها را پیش انداخته تا قبرِ پسر تردی گاو دنبال کردند - آن مخالفان همه رفته بمرزایان همراه شدند - باز اینها آمده بیاران خود ملحق شدند - چون بی رخصت منعم خان آمده بودند مطارحهٔ رفتن قلعه می کردند - تاریک شده بود - میر کمال برادرِ مشار الیه کمال حسن در محل جدا شدن نا دانسته درمیان مردم قلعة الجیش شده ایستاده بود - شاه حسین دیه افغانی او را شناخت که از مخالفان است - سپر او از گردن گرفته و دو سه دیگر از اطراف و جوانب او چسپیده از اسپ فرود آوردند - و بدروازهٔ دهلی که منعم خان دران دروازه بود آوردند - مشار الیه را زولانه کرده سپردند - چون این جوانان زخمها داشتند و مردانه رفته بودند دیگر منعم خان را محل

(۱) در اصل نسخه «اونها» نوشته ٭

اعتراض نماند که چرا بی رخصت رفته بودید - همه را اسپ داده و نوازشها نموده وعدها فرمودند - بعد ازان منعم خان کلیدهای دروازهای قلعه را ببایزید سپرده فرمودند که از سوار و پیاده مرد و زن بی‌حکم من بیرون نگذاری - و کلیدهای دروازه تا آن روزی که محمد قلیج خان برلاس که بکومک آمده بود و کابل را از منعم خان قبول کرده و خان مذکور برآمده بتمان نیک نهار رفته و بایزید را بجهت خدمت سپاهی در قلعه گذاشته بودند - و بعد ازان کلیدهای دروازها را بنواب محمد قلیج خان سپرده مردم را فرمودند که بمرچلهای خود بروند ٭

روز دیگر مرزا سلیمان در دیه‌نو در خانهای خواجه شاه محمود که سابق دیوان خواجه کلان بوده و دران ولا نوکر کسی نبود فرود آمدند - و مرزا ابراهیم در چلکهٔ سیاه سنگ متصل به پلِ مستان فرود آمد - و مقدم بیگ در بالای خانهٔ میر رنگریز که سرکوب قلعه بود مرچل ساخت - شاه طاهر در نخاس کاروان سرای تردی گاو مرچل ساخت - مردم قلعه از دروازهٔ یارک بجانب کول برآمده کاه درودهٔ[1] می آوردند - و بر سر کاه هر روز جنگ پیاده می‌شد - و هر روز بدولتِ حضرت فتح و فیروزی از جانب مردم قلعه بود - بعد از چند روز مرزا ابراهیم خواست که دیگر مردم قلعه بجهت کاه بیرون نه‌آیند - در بالای بخدّانهای که روبروی دروازه یرک بود مرچل ساخت - و مردم بسیار گذاشت - یک روز نیم‌روزی بود که

---

(۱) در اصل نسخه «درویده» نوشته ٭

منعم خان بمرچل خواجه محب علی بخشی که برادر خواجه امینا بخشیٔ حضرت جلال الدین اکبر بادشاه بود که متصل بدروازهٔ دهلی بود (رفت-) جاسوسانِ بایزید از بیرون خبر آوردند که مقدم کوکه در باغ شهر آرا بطالب علمان صحبت دارد به بالاخانهٔ حریف بیگ پسر مولانا عبد الخالق آخوندِ مرزا کامران که متصل بخانهٔ آخوند مذکور بُوَد - و آن حویلی در تهِ ارک کابل است - و مرچل میر محمد تابوت آخته بیگیٔ نواب منعم خان و تردی محمد میدانی و سید محمد دلال تاتو جلایان بوده - (بایزید) آمده چندی از ملازمان خود را فرود آورد که روبروی مرچل مقدم بیگ بود - بآن مرچل دویدند - و چند کسی دران مرچل که در خواب بودند سراسیمه گریختند - و تیر و شمشیر و سپر و تکیهٔ نمد گرفتند - و زینه پایه که مقدم بیگ بجهت قلعه گرفتن آورده بود مع اسباب که از ملازمان او گرفته بودند بایزید همه را بالا کشیده - و بیگمان و مردمِ قلعه از پنجرها از بالای ارک انداخته تماشا می‌کردند - مقدم بیگ خبر یافته یکه سوار تاخته آمد - دید که از مرچل آثاری نمانده و خود را از اسپ انداخته در عقب کلوخها پنهان ساخت - تاقیه و دستار او می‌نمود - برهان توپچی پسر مهتر سنبل میر هزار مع سی نفر توپچی که در برابر مرچلِ مقدم بیگ - بایزید تعین نموده بود به تفنگ گرفتند - خدای‌تعالی نگاه داشت - و الّا توپچیان تقصیر نکردند - بایزید بملازمتِ منعم خان در مرچلِ خواجه محب علی مذکور رفته کورنش نمود - فرمودند که چه غوغا و سورن بود - کیفیت را بعرض رساند -

عنایت بسیار ظاهر ساختند - و وعدهای بی نهایت فرمودند - آن شب باز آن مرچل را راست کرد - بعد از چند روز دیگر یک شبی تاش بیگ مغل و دوست محمد بابا دوست را قریب بسی کس همراه کرده بر سر آن مرچل فرستادند - از دروازه یارک برآمده براه بازار گوسفند از تهِ پلِ آب چکان گذشته - مردم مقدم در مرچل خبردار شدند - تاش بیگ و دوست محمد و جماعهٔ دران شب جنگهای مردانه نموده باز بقلعه برگشتند ٭

بعد از چند روز دیگر منعم خان به برج مرچل قاضی حامد که پائین دروازهٔ دهلی و یارک واقع شده آمده بودند - در بالای برج نشسته تماشای اردوی مرزا ابراهیم و مرچلِ مشار الیه میکردند - بایزید دروازهٔ یارک را وا کرده - جماعهٔ از پیادها بجهت گرفتن کاه برآمده بودند - محمد قاسم و محمد حسین خواهر زادهای پهلوان دوست میربر که دروازهای یارک مرچل ایشان بود - در دروازهٔ مذکور ایستاده بودند - از مرچل مرزا ابراهیم جماعهٔ برآمده بمردمی که از کول کاه میگرفتند دویدند - و مقیم قره پیر محمد که در هند بخطاب شجاعت خان سرافراز شد بیرون دروازهٔ ارک که بسته بود در کول نشانه مانده تفنگ می‌انداخت - چند پیادهٔ تیر و کمان دار که همراه کاه‌کشان رفته بودند بآن جماعه مقابل شدند - شهاب خواجه سرائی ماه چوچک بیگم داخل پیادهای قلعه بود خیلی جدل و مردانگی ازان خواجه سرا ظاهر شد که منعم خان جنگ همه را میدیدند - چون جنگ از جانبین بترازو پیوست مردم مرزا ابراهیم زور آورده

پیادهای قلعه را در ته برج که مرچلِ قاضی حامد بود و دران پائین چند خانهٔ خاکروب که چپرها را برده بودند و چهار دیواریها مانده بود بآنجا آوردند ـ و بایزید و طالبي و سلطان قلی و کرم نکدری و جمعی از ملازمان منعم خان در دروازهٔ یارک ایستاده بودند ـ بایزید را با آنکه حکم نبود که از قلعه بیرون رود و کلیدهای دروازه پیش او بود ـ چون دید که غنیم پیادهای قلعه را بتهِ برج خانهٔ حلال خوران در آوردهاند ـ و زبون کردهاند ـ باین جماعهٔ که ایستاده بودند گفت که محل تغافل نیست ـ چندی اتفاق کردند ـ مشار الیه کمان و تیر و سپر از تیم گرفته ـ و ازین جماعه طالبي و کرم و نکدری و قرهمندی و فخر علی و سلطان قلی قرابلی و سه چهار دیگر از سپاهیان قریب بده دوازده کس دویدند ـ و نظّارهگرانِ برج و بارهٔ قلعه سورن انداختند ـ و بچهار دیواری رسیده غنیم را برداشتند ـ بمرچل مرزا ابراهیم رسانیدند ـ و مرچل را ویران کردند ـ و در اثنای این تیری در شکم بایزید رسیده ـ چون کرهٔ زر در بغل داشت تیر بکرهٔ زر رسید ـ غلتوس خورده پیکانِ تیر در شکم درآمد ـ و خواجه کلان ملازمِ منعم خان که در بالای برج در خدمت خان مذکور ایستاده بود دیده که بایزید نشسته تکیه بسر کرد ـ بخان گفت که بایزید زخم خورده ـ و خان مذکور ـ بابا دوست بخشی را فرستاده به بایزید اعتراض کردند که ما نفرموده بودیم که تو از دروازه بیرون نروی ـ و مرزا ابراهیم با جمیع لشکر خود جیبه پوشیده متوجه مرچل شده ـ باز

چون پیادهای مرزا ابراهیم زور آوردند پیادهای قلعه را بچهار دیواری حلال خوران در آوردند - و این مرتبه فرصت جنگ تیر و سپر و شمشیر نشد - کلوخ از دیوارها کنده بر یکدیگر می‌زدند - و باز از جانب اردوئ مرزا پیاده بسیار کومک رسیده بآنها همراه شد - و باین جماعت پیاده‌های چند دیگر از قلعه برآمدند - باز پیادهٔ مرزا ابراهیم را بعنایت الهی برداشته از مرچل گذرانده - بایزید جماعه را گذاشت که این مرتبه مرچل را خوب هموار کردند - چون خبر بمرزا ابراهیم مذکور رسید با لشکر خود او بیچین شده نزدیک مرچل رسید - از ترس زنبورک و تفنگِ قلعه بیش نتوانست آمد - بایزید با پیادهای قلعه چون مرچل ایشان را ویران کرده و کاری نمانده بود خود را (علیٰحده) کشید - مردمِ قلعه چون مرزا ابراهیم را برابر دیدند چندی از سپاهیان تیز دسته کرده از قلعه برآمدند - تاش بیگ مغل و دوست محمد (و) بابا دوست و شاه حسین دیه افغانی و نخر علی کولابی که نوکر قنبر علی بیگ بود - و در پیش بساهیٔ قنبر علی مذکور خدمت میکرد - شهاب خواجه سرا و چندی دیگر جدلهای مردانه کردند - و یک زنبورک بر اسپِ محمد قلی شغالی که پهلوی مرزا ابراهیم ایستاده بود رسید - و اسپ همان زمان سقط شد - و مرزا خود را آن طرف کشیدند - و تاش بیگ درین اثنا بمحمد قلی شغالی روبرو شده یک تیر زد - امّا از سواران مرزا جماعهٔ آمده به پیادها تاختند - و پیر محمد علمدارِ منعم خان بطوفان عسسِ قندوز روبرو شده جلوگیر کرد - و دیگر پیادهای قلعه

باو کمک (رسانده) میر طوفان مذکور را بریده بقلعه آوردند - آن روز تا نماز دیگر تنگ جنگ از جانبین بنوعی پیوسته بود که گاهی ایشان مردم را نزدیک به تهِ قلعه می‌سازند - و گاهی اینها از بلندیها بخدّانهای که روبروی دروازه بود می‌گذراندند - و تاش بیگ و دوست محمد و چندی دیگر از ملازمانِ نوابِ منعم خان ترددهای مردانه کردند - و این جماعه که از شهر بیرون رفته بودند چون از دروازه در آمدند خواجگی محمد حسین میربر زخمِ بایزید را نمک ریخته بشست - و چون رمضان بود مشار الیه تردد بسیار کرده بودند - دران چهار ماهِ قلعه بندانی (بایزید) همان شب بخانه رفت - علی الصباح باز بملازمت خان مذکور آمده - چون در جمیع شقوق دخل تمام داشت عمل می نمود - بعد از چند روز قاضی نظام را مرزا سلیمان بایلچی‌گری بقلعه فرستادند - و بعضی ارادهای خام دور از کار نموده بود - نواب منعم خان قبول نکرده مشار الیه را ببایزید سپردند که بروز در مجلس آر در شب در منزل او باشد - تا قریب بچل روز بقاضی این نوع آشنائی نمودند - و از آش و میوها و شیره و شربت که در مجلس می آوردند غرض این بود که بقاضی نظام می نمودند که بقلعه بدولتِ حضرت تنگی نیست - و همه چیز داریم - و امروز یا فردا کومک از هندوستان می رسد - آنها از بیرون و سپاهیانِ قلعه از درون به یکدیگر که ملحق شوند مرزایان را چه حال می‌شود - و از کوتلِ هندوکوه چه نوع به‌بدخشان خواهند گذشت - قاضی نظام جمیع مهماتِ قلعه را دانسته گفت که

اگر من بیرون می‌رفتم همه را بمرزایان معلوم می‌کردم که قبل ماحصلی ندارد - بنابرین مشار الیه را اسپ و سروپا داده سوگند و دلاسائی که می باشد باو کردند - و خاطر مشار الیه جمع کرده رخصت دادند که آنچه مرزا سلیمان و مرزا ابراهیم بخود قرار دهند نوشته فرستد ٭

چون رخصت یافت بعد از دو سه روز نوشته فرستاد که مرزا سلیمان می گویند که اوزبکان در همسایگی من اند - من برخاسته بر سر کابل آمده‌ام - تا مهمّی نسازیم و برگردم چون می شود - و اگر ایشان از برای گفتن و شنیدن بنامِ من خطبه بخوانند تا من کوچ کرده بدخشان روم - چون نوشته آمد منعم خان امرای بادشاه و بعضی از ملازمانِ اعتمادیٔ خود را طلبیده کنگش طلبیدند که چه می گوئید - این جماعه صلاح بدیدند که سهل است - یک روز بنام ایشان بخوانند مشار الیه کوچ کرده برود - باز بنام حضرت بخوانیم - بجهت عُسرت - مردمِ قلعه صلاح دیدند و قرار یافت که روز جمعه امام مرزا سلیمان آمده در مدرسهٔ ملا عبد الخالق که درمیانِ قلعه است خطبه بخوانند - مابین دروازهٔ یارک و ارک مرچل بابا دوست بخشی بود - مشار الیه قبل ازین بجهت بازی دادن بمرزا ابراهیم کس فرستاده بود که اگر شما بیائید من شما را از مرچل خود بالا می‌کشم که سپاهی و رعیت قلعه بتنگ آمده‌اند - و اکثری درین امر بمن متّفق اند - یک شبی را که باو قرارداده بودند همان شب مرزا زینه پایه را گرفته همراه میر زین العابدین و جمعی بپای مرچل او آمدند - و قرار داد این بود که نه کس

را که بالا کشند دهم مرزا باشد - و این قضیه را بابا دوست بمنعم خان قرارداده بودند - منعم خان و تولک قوچی و مقیم قره پیر محمد عرب و شیخ بهلول چولی و مرزا قلی و قاضی حامد و بابوس که مرچلهای ایشان نزدیک بود و جمعی دیگر در بالای دروازه بارک پنهان شده مشاهده می نمودند - اول یک بکاول خود را مع ترکش و شمشیر و تیر مرزا بالا فرستادند - چون او را بالا بر آوردند منعم خان گفت بگیرید - و مرزا را بتیر و تفنگ گرفتند - مرزا بابا دوست را دشنام کرده زینه پایه را هم نتوانستند برد گذاشته گریختند ٭

بعد از دو روز دیگر مرزا سلیمان بمنعم خان خطی نوشتند که بابوس را فرستد که بعضی سخنان دارم - بشما رفته بگوید - منعم خان گفته فرستادند که شما مهر شاه را فرستید که در قلعه باشد تا بابوس پیش شما رفته بیاید - روز دیگر مهر شاه را فرستادند - و منعم خان بابوس را پیش مرزا سلیمان فرستاد - مهر شاه را در دروازه بارک مهمانی کردند - و پشتهای گوسفند داشمندی و خربوزها و انگورهای کشمشی در مجلس در آوردند که مشار الیه قسم یاد کرد که در بدخشان که گوسفند داشمندی آنجا ست ازین نوع ندیده‌ایم - و میوهائی که اینجا خوردیم درین چند وقت که در بیرونیم نخورده‌ایم - نماز دیگر مرزا سلیمان بابوس را اسپ و سروپا داده رخصت کردند - چون بابوس آمد مهر شاه را اسپ و سروپا داده رخصت کردند -

بهر حال قرار یافت که خطبه بنام مرزا سلیمان تا نخوانند کوچ نمیکند - در آخر قلعه بندانی بود که پیر محمد خان آتکه برادر شمس الدین اتکه (از) بندگانِ حضرت و مرزا خان هزاره که از کومک جدا شده پیش آمده بودند - و در خورد کابل مرزا خان هزاره و ملا بیکسی و جمعی دیگر فرود آمده بودند - میر محمد خان الغار کرده خود را بدرون قلعه رسانده بود که هرچه منعم خان قرار دهند مرزا خضر خان عمل نماید - منعم خان قرارداده بودند که چون مردم بسیار همراهِ مرزا خضر خان بوده و مردم مرزایان تنگ قبل نموده اند - چه طور خواهند آمد - مناسب آنست که به جانب هزاره‌جات رفته مردم و اسباب را در جائی محکم گذاشته مردمِ هزاره را هم گرفته شبخون بر لشکرِ مرزایان بیارند ٭

چون جاسوسانِ مرزا سلیمان پیشتر از میر محمد خان که بقلعه آمده بود خبر رسانده‌اند که مرزا خضر خان با کاروان و زر و جمعیت بسیاری در خورد کابل فرود آمده - و ازان جا کوچ کرده متوجه للندر شده‌اند - مرزا سلیمان با مردم بسیاری الغار کرده در للندر بر سر مرزا خضرَ خان رسیدند - مرزا خضر خان تاب نیاورده فرار نمود - مرزا سلیمان اسباب و زر و مردم خضر خان را گرفته - مردم را سزا دادند - و تا یک ماه دیگر بزورِ آن زر قلعه را تنگ قبل نمودند ٭

چون روز جمعه قرار داد رسید در مسجد خطبه بنام نامیٔ بندگان حضرت خواندند - در همان وقت امامِ مرزا سلیمان در عقب دروازهٔ

یارک آمد - منعم خان به بایزید قرارداده بود که تا زمانی که از نماز فارغ نشویم دروازه را وا نکنی - بعد از فراغِ نمازِ جمعه بدروازهٔ یارک رسیدند - امام و چندی دیگر که بجهت خطبه آمده بودند در عقب دروازه بودند - منعم خان مذکور ایستاده دروازه را وا کرد - و آن جماعه را در قلعه درآوردند - و خود تا مدرسه مذکور رفته نماز دیگر بود که خطبه بنامِ مرزا سلیمان خواندند - صباح روز شنبه مرزایان مع جمیع لشکر کوچ کرده متوجه بدخشان شدند - و مردمِ قلعه بعنایتِ الٓهی و بدولتِ حضرت از عسرت خلاص شدند - و جمعهٔ دیگر بنام نامیٔ حضرت در رنگ جمعهای سابق خطبه خواندند - بعد از ده دوازده روز خوانین کومک که از هندوستان فرستاده بودند بکابل رسیدند - دروازهٔ آهنی مرچل منعم خان بود - و برج بالای دوکانِ مسکران مرچل تولک قوچی - و برج سر چاه مرچل مقیم بیگ ولد قره پیر محمد عرب بود - و مابین چاه و دروازهٔ دهلی مرچل خواجه محب علی بود - و دروازهٔ دهلی مرچل بابوس بیگ - و دو برج میانهٔ دروازهٔ دهلی و دروازهٔ یارک یکی از شیخ بهلول و دیگر مرچل قاضی حامد بود - و دروازهٔ یارک مرچل محمد قاسم و محمد حسین خواهرزادهٔهای پهلوان دوست میربر بود - مابین دروازه یارک و ارک مرچل بابا دوست بخشی - و مابین دروازهٔ ارک و اشتر گردن مرچل فریدون بود - و در برج اشتر گردن میر قطب الدین محمد اتکه و میر شاه محمد برادر شاه شمس الدین محمد اتکه و خواجه

مراد بیگ قزوینی دیوان کابل بودند - و از اشتر گردن تا لغلغو ملازمان و خواجه سرایانِ نواب گلچهره بیگم و گلبدن بیگم و مریم مکانی و نواب بیکه بیگم و ماه ججک بیگم - و از برج لغلغو تا برج حریف بیگ قل محمد اغولقِ منعم خان و بعضی از ملازمان ایشان داشتند - و برج حریف بیگ را میر محمد تابوت و تردی محمد میدانی ملازمان خان مذکور داشتند - و از آنجا تا بدروازهٔ آهنی تعلّق بمنعم خان داشت - و هر جا ملازمان خود را تعین کرده بودند - و هر شب جماعهٔ را از ملازمان خود چوکی کرده بودند که بنقّاره و دف و دایره در مرچلها گشته مردم را در مرچل نمی‌گذاشتند که خواب کنند - بایزید هر شب طرح بود که بر جمیع پنج مرتبه برسد - و آن جماعه را بنویسد و بگذرد - شبهای جمعه هم نوبت خاصهٔ مشار الیه بود - و خدمت توپخانهٔ قلعه نیز باو تعلق داشت - و قسمت انبار غله هم بمشار الیه تعلق داشت - و پیادهٔ چند بهم رسانده بود که از بیرون قلعه اسبابِ معیشت می آورد - و بمردم بی بضاعت قسمت می‌کرد - و چار چراغها نیز ترتیب داده از هر برجی آویخته بود که اگر پیاده در تهِ مرچل و برج بیاید نمایان باشد - چند روز در قلعه بقدری عسرت بجهت ذخیره شده بود - هر بار لشکر دشمن زور می‌آوردند مردمِ قلعه با آنکه اندکی بودند بریشان فایق می‌آمدند - بحساب روز چهار ماه - و بحساب ماه شش ماه از ابتدا تا انتهای قلعه بندانی بود ٭

چون دانسته بودند که بهیچ وجه قلعه را نمی توانند گرفت - و چند روز

دیگر که کوتلها را برف می‌گیرد کار بریشان مشکل میشود - بالضرورت روز شنبه مرزا سلیمان و مرزا ابراهیم مع لشکر بدخشان کوچ کرده بدیه معموره که پای منارباشد فرود آمدند - و نیم روز همان روز منعم خان دروازهٔ آهنی را وا کرده بباغ دیه افغانان خود می‌رفت که در راه خواجه میرکی دیوان نواب مریم مکانی که بیرون قلعه مانده بود و بمرزا سلیمان همراه شده بعضی دولتخواهی‌ها کرده بود در پیشِ حمّام پادشاهی درخورد - و منعم خان بکسان خود حکم کرد که او را از اسپ فرود آوردند - و از پسِ دوکان میوه فروشی او را از حلق کشیده - بعد از چند روز مردمِ کومک آمدند - در اندک زمانی بجهت بی سامانی در سخن در آمدند - منعم خان گفت که غلهٔ بیرون را مخالفان تمام کرده‌اند - آنقدر تحمّل کنید که غلهٔ سال نو بقلعه در آریم - بعد ازان شما را رخصت کنیم - ایشان گفتند تا آن زمانیکه جاگیر نداشته باشیم چه نوع خواهیم گذرانید - منعم خان در جواب گفت ناموسِ چغتیه تمام بر من نیست - شما هم امرای حضرت اید - و حالا در هندوستان جایگیرها آنقدر دارید - و زر هند همراه آورده‌اید - اگر چند روز تحمّل کنید تا من سامانِ قلعه کنم - بعد ازان بروید لایق می‌نماید - این شق را قبول نکردند - آخر الامر قرار یافت که کابل را محمد قلی خان و جماعهٔ کومک - و غزنی را خواجه جلال الدین محمود متصرّف شوند - و منعم خان بلغمان و نیک‌نهار رفته زرِ کلوخی بگیرد - و از آنجا متوجه هند شود - و توجیه مال اول را مردم لغمان و نیک‌نهار کلوخی گویند -

منعم خان برآمده متوجه لغمان شد - و محمد قلی برلاس و جماعهٔ کومک کابل را قبول نموده باشیدند ٭

و بجهت خبرِ جنگ هیمون که هنوز در هندوستان نشده بود بیگمان و بساهیٔ امرا بتمام یراق آمدنِ هند مهیا ساخته بودند - اما معطّل این بودند که خبر دیگر از هند بیاید - چون عدلی که قایم مقام اسکندر بود - بلک او را هم دغدغهٔ سلطنت هند شده بود - در نواحیٔ بیاک که حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه شهری طرح انداخته او را الها آباد نام کرده‌اند که در هند بآب و هوا قرینه ندارد عدلی مذکور از دارالفنا بدارالبقا رفت - و هندوئی هیمون نام وزیر او بود - فیل و لشکرِ بسیار که از عدلی مانده بود گرفته متوجه دهلی شد - و بخدا عهد کرد که اگر مغل را زیر کنیم مسلمان شوم - چون بدهلی رسید تردی بیگ خان ترکستانی و به امرای که باو کومک بودند جنگ کرد - و تردی بیگ خان شکست خورده متوجهِ رکابِ ظفر قرین شد - چون بندگان حضرت دفع و رفع سکندرِ بی‌عاقبت که در قلعهٔ مانکوٹ بود نموده با لشکر نصرت مآثر متوجه حضرتِ دهلی شدند - و تردی بیگ خان و علیقلی که در سرکار سنبل بود مع امرای شکست یافته بپابوس حضرت سرفراز شدند - و چون نواب بیرم خان را به تردی بیگ نزاعی قدیم بود - شکست هیمون را منشأ ساخته مشار الیه را بخانهٔ خود طلبیده - و خود به بهانهٔ طهارت خیست - و بجمعی که قرار یافته بود فرمود که تردی بیگ خان را در دیوان خانه در بالای گلیمها کشتند - و بعد ازان

بر سر هیمون سوار شدند - در باغ بت بآن کافر رسیدند - چون دولتِ صاحب قران اعظم بحضرت جنت آشیانی قرار یافته بود - و از ایشان بحضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه منتقل شد - و حق سبحانه و تعالیٰ بدین سبب عهدِ مسلمانیٔ آن کافر را در دل او محو گردانید - چون بجنگ حضرت متوجه شد سلاطین و خوانین پیش ازانکه بندگانِ حضرت برسند او را بشیبۀ تیر گرفتند - و تیری از غیب درمیان صندوق فیل بچشم آن کافر رسید - و همان زمان او را دستگیر کرده - و این خبر را به بندگان حضرت شاه قلی محرم که دران زمان ملازمِ نواب بیرم خان بود رسانید - و متعاقب آن کافر را بپای فیل حضرت رسانیدند - و بندگان حضرت فرمودند که اگر مسلمان می شوی از سر خون تو می گذریم - و آن کافر حرامزاده باسلام درنیامد - آخر الامر بندگان حضرت شمشیری برو زدند - و ازان تاریخ جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی می نویسند - و این فتح در اول سنه ۹۶۴[1] (نه صد و شصت و چهار) بود - و سر آن حرامزاده را بکابل فرستادند - و در مقام قورق سای بمنعم خان رسید که به نیک نهار

(۱) در اصل نسخه از سهوکاتب « سنه ۹۴۶ » ارقام یافته در منتخب التواریخ جلد دوم صفحه ۱۵ مرقوم است که صباح روز جمعه دهم ماه محرم الحرام سنه اربع وستین و تسعمائه (۹۶۴) که روز عاشورا باشد اغاز قتال و جدال مابین امرای منقلای و افواج هیمون واقع شد ++ ناگاه تیر اجل که هیچ سپری دافع آن نتواند بود بر چشم احول او رسید چنانچه از کاسۀ سر تهی مغز او گشت و بی شعور شد و جمعی که نزدیک او تردد می کردند این حال دیده متفرق گشتند و لشکریان اهل اسلام تعاقب ایشان نموده قتل عام کردند ه

رفته بود - و منعم خان سر را ببایزید بیات که بجهت بسی (بساهی) در کابل مانده بود فرستاد - و خط نوشت که هرگاه که سر برسد بر درِ دروازهٔ آهنی بیاویزی - و فرمائی نقارهٔ شادی بزنند - و سه چهار گهڑی از شب گذشته بود که سر به بایزید رسید - بموجب حکمِ منعم خان عمل کرد - و از راه بارهٔ قلعه به بالا حصار آمده سونچیٔ فتحِ هیمون به بیگمان رسانید - اتکه خان و میر قالی و ملا مقصود بنگالی و خواجه عنبر ناظر و اکثر خواجه سرای حرمها جمع شدند و گفتند که بیگمان می فرمایند که از کجا دانیم که این سر هیمون ست - و فتح راست است - بایزید خطِ منعم خان را فرستاد - و اکثر بیگمان خطِ خان مذکور را می شناختند - چون اطمینان خاطرِ ایشان شد همه به بایزید اسپ و سروپا وعده فرمودند - و صباح محمد قلی خان برلاس به بایزید گله کردند که بما هم خبر بایست کرد و نقاره فرمود - بایزید گفت که در خطِ خان نبود که من بشما خبر کنم - تقصیر را معذور دارید ٭

و قبل ازین هم روزی که منعم خان از کابل برآمده متوجه نیک‌نهار شده در تیچاق فرود آمده بود به بایزید فرموده بود که بعضی اسباب ضروری را بار کرده فرستی - و کلیدهای دروازه که درپیش تست بمحمد قلی خان بسپاری - در اسباب بار کردن بود که دو غلام قاسم برلاس آمدند که این حویلی و برج تعلق به بیگم که دختر قاسم برلاس و کوچ محمد قلی برلاس است دارد - خالی کنید که بیگم مذکور می خواهد که از دیه افغانان

بشهر بحویلی خود در آید - بایزید گفت شب بعد از وداع محمد قلی خان که بیرون آمد در مادهٔ حویلی بمن گفته بود - من بمنعم خان رفته گفتم - ایشان فرمودند که حویلیٔ سلطان قلی دلال را به پنج هزار شهرخی خریده‌ام - و بغنی ولد خود داده‌ام - و او حالا همراه من میرود - محمد قلی خان دران حویلی بنشیند - و چون من اذن می کنم نماز بگذارند که حلّیَت دارد - و چون کلوخی را گرفته بساهی را طلبم دران صورت حویلی شما خالی شده متصرّف خواهید شد - و چون غلامان به بایزید مکرر مبالغه کردند کلیدهای دروازه را گرفته متوجه بالای حصار شد که در دیوانخانهٔ مریم مکانی که محمد قلیج خان و خواجه جلال الدین محمود و باقی امرای کومک که همه حاضر بودند بسپارد - کلیدها را خان مذکور نگرفت و فرمود که ما در دیه افغانان باشیم - و تو در شهر - کلید پیش تو لایق است - و بایزید در جواب گفت که تا غایت بحکم نواب منعم خان کلیدها درپیش من بود - چون درمیان منعم خان و شما جدائی نیست حالا بحکم شما نگهدارم - کابل را نگاه می باید داشت و الّا کلیدها را نگاه داشتن سهل است - هر کس که خواهد نگاهدارد - از تقریرِ غلامانِ برلاس که بجهت حویلی آمده بودند پیشِ[۱] بایزید بنواب مریم مکانی سخنان گفته فرستاده بودند - و نواب مذکور بایزید را بدرِ محل طلبیده در سدد عتاب و خطاب شدند - و فرمودند که ما بصد منت‌داری محمد قلی را راضی

---

(۱) در اصل نسخه «امده بودند پیش ازان از بایزید بنواب» ۰

کرده‌ایم که کابل را قبول کرده - و تو حویلیء ایشان را خالی نمی سازی - و این خطاب را ماه جچک خلیفه درمیان ترجمان بود - بایزید عرضه داشت کرد که منعم خان همچون کسی نیست که من بی رخصت ایشان بساهیء ایشان را از حویلی توانم برآورد - دیگر تقصیری ندارم - شش ماه برگرد سر شما و هر کس هم که در قلعه بود گشته‌ایم - و حالا این نتیجه داد که بسخن دروغِ غلامانِ قاسم برلاس در سددِ اعراض میشوید - بنده را چاره نیست - امّا از پادشاهان انصاف لایق است - و چون بی گناهیء بایزید ظاهر شد عنایتها فرموده گفتند که چون بملازمتِ حضرت برسیم خدماتهای ترا بعرض خواهم رساند نتیجه خواهد داد ٭

و در تاریخ سنه ۹۷۸ (نه صد و هفتاد و هشت) حضرت - مقیم بیگ را از قاسم علی خان بجهتی که در قلعهٔ سورت منعم خان را در مجلس حضرت لفظ بی‌ادبانه گفته بوده برای خاطرِ منعم خان او را بچنار فرستاده بودند که خان مذکور تنبیه نماید - چون همه وقت منعم خان بامرای چغتی بخصوص بغلامانِ حضرت شفقت و خدمتگاری می‌نمودند - و این نوع بی‌ادبی‌ها بجهت دولتخواهیء حضرت از مردم می‌گذراندند - از مقیم خان در این مرتبه این بی‌ادبی را گذراندند - و بحضرت عرضه داشت کرده التماس گناهانِ مشار الیه نموده - عرضه داشت را بقاسم علی خان سپرده رخصت کردند - و از قلعهٔ چنار برآمده بر سر افغانان متوجه

شدند - و بمقیم خان مذکور باز آشنائی مصاحبانه کرده بمدینهٔ[1] بنارس که آن طرف آب گنگ است - و علیقلی شیبانی بجهت استحکام جنگ افغانان قلعهٔ او را مرمت کرده زمانیه نام کرده است - بآنجا رسیده بودند که فرمان طلب که گناهان او را بخشیده بودند رسید - نواب منعم خان اسپ و سروپا بمشار الیه داده رخصت فرمودند - چون بیگمان و بساهیٔ امرا و خوانین همه اسبابِ هند تیار کرده منتظر بهمین جنگ هیمون بودند همه از آمدنِ سرِ هیمون خوش حال گشته - بعد بیکه بیگم و سلیمه سلطان بیگم که بجهت بعضی ضروریات مانده همه متوجه هند شدند - تا هشتاد روز دیگر بساهیء منعم خان در قلعهٔ کابل بود - بعد ازان منعم خان ببایزد نوشت و جمعی را فرستاد که بساهی را گرفته بیا که متوجه هند می‌شویم - بساهی را گرفته در کاروان سرای مهتر دوست که درچلکهٔ سیاه سنگ واقع شده فرود آمد - دران چند روز برفهای زور باریده بود - و هوا در کمال برودت - درین اثنا خط منعم خان رسید که بیکه بیگم و سلیمه سلطان بیگم را نیز همراه بیارید که اگر آنجا بمانند بدرقه علیحده باید فرستاد - و یک هفته دیگر در کاروان سرای مقام کرده - و بابا دوست بخشی هم همراه بود - بعد ازان بیگمان از قلعه برآمده ملحق شدند - کوچ کرده بموضع بتخاک رفت - روزی که از موضع بتخاک کوچ کرده متوجه باریک آب شدند و آن روز بایزید بیات چنداول بود بیکه بیگم و سلیمه سلطان بیگم که عقب مانده

---

(۱) در اصل نسخه «بمدن بنارس» ہ

بودند تشریف آوردند - و رکاب که از همه خوردنیها بود بطریق الش به بایزید و چنداولان عنایت فرمودند - و چون بتنگی‌گاو رسیدند مرزا میرک که اتکهٔ سلیمه سلطان بیگم بود از کابل آمده تقریر کرد که اسباب بیگمان هنوز در کاروان‌سرا افتاده - چون راهها مخاطره بود از کوتل تنگ گاؤ - که سابقاً کوتل کون می‌گفتند و یک وقتی در مجلسِ جنتِ حضرت آشیانی این نام گذشته - ایشان فرمودند که این نام خوب نیست - بعد ازین کوتل تنگ گاؤ گوئید از ان جهت کوتل تنگ گاؤ می‌گویند - بایزید با جمعی برگشته نماز شام بآن اسباب رسیده بار کرده سحری در باریک آب باردو ملحق ساخت - و از آنجا کوچ کرده بمنزل دیری - و از منزل دیری بمندراول فرود آمدند - خط منعم خان به بایزید رسید که مدتی است که تو در کابل ماندهٔ و خبر قندهار و بلخ بما نرسیده است - اورق را بملا نظر که بخشی بیگیٔ منعم خان بود سپارد - تو جریده پیشتر بیا - بایزید از مندراول روانه شد - و از افغانانِ خضر خیل یکی ببایزید گفت که تردی بیگ خان را نواب بیرم خان در هند کشت - و چون همون روز بایزید در قلعهٔ جو شاهی بملازمت منعم خان رسید - و هنوز خان مذکور آن قلعه راست کرده جلال آباد نام نکرده بودند - از بایزید خبرهای بلخ و قندهار و هزارجات و آشنائی محمد قلی خان بمردم کابل پرسیدند - و بعد ازان تحصیل تمان النکار و قبیلهٔ هزار میشی که در نواحیٔ مهتر لام

پیغمبر بود فرمودند - و مشار الیه متوجه آن حدود شد - و موضع شهری که از دیهای النکار بود و در جلکهٔ جلمنی واقع شده - و آن جلکه هم به النکار تعلق دارد - و پیش از رفتنِ هند حضرت بجاگیر سلطان محمد قراول مقرر داشته بودند - و مشار الیه درو درختهای باغ و طالاری راست کرده بود - و آن باغ قدری نرگس و بنفشه هم داشت - بایزید آنجا فرود آمده بتحصیل مشغول شد *

و روز دیگر قاضیانِ النکار بدیدن مشار الیه آمدند - پارهٔ شراب و چند مرغ پرواز و انار و نُقلِ شراب آوردند - در تمان مندراول و نیک‌نهار قاعدهٔ اینست که هرگاه قاضیان بدیدنِ حکام یا تحصیلداران می‌آیند شراب و نُقل می‌آرند - و اگر در دیهی دعوای شرعی بیکدیگر دارند قاضی را آنجا می‌طلبند - و بدار القضا رفتن رسم نمی‌باشد - و اگر کسی می‌میرد غسل داده در تابوت گذاشته و تابوت او را در راهِ قبر در زمین می‌گذارند - یا شراب یا سرسور که بوزه ایست میخورند - و در گردِ مرده رقص می‌کنند - و بعد ازان او را بخاک می‌سپارند - و بعد از چهل روز که تحصیل باتمام رسیده بود و اسپان هم خوید خورده فربه شده بود خطِّ منعم خان به بایزید رسید که از تحصیل هم چیزی (اگر) باقی مانده باشد زود بیا که متوجه هند شدیم - روز دیگر مشار الیه متوجه ملازمتِ خان شده - و خان مذکور در بیرون قلعهٔ جوشاهی در کنارِ آب پیش (خیمهٔ) برپا کرده بودند -

ایشان را ملازمت کرد - اتکه خان و مقیم خان و بالتو و بابا دوست بخشی و خواجه عنبر ناظر در ملازمت بودند - و قاصد بهسودی از هند آمده فرامین و خطها آورده بود - همه در وقت خواندن رقتی می‌کردند - به بایزید فرمودند که بقلعه رفته فرزندان خود را دیدهٔ - مشار الیه گفت نی - فرمودند که بخانه رفته ترکش خود را وا کرده و فرزندان را دیده در نمازِ دیگر پیش من بیا که بتو کار دارم - چون نماز دیگر بایزید آمد همین جماعتی که در بالا گذشت در ملازمت بودند - نماز شام را گذارده ایشان را رخصت کرد - و ایشان بهندال پور که اردوی همه بیگمان تا آن روز آنجا بود رفتند - و خان بخرگاه درآمده - بعضی از ملازمانی که بایشان کنگش می‌رسید طلبیده گفت که در وقت دولت اگر بیدولتی هم واقع شود همه شریک ایم - در رفتنِ هند چه می‌گوئید - بایزید عرض کرد که قل محمد اغولغ که درین نزدیکی از هند آمده و طرح و وضع دریخانه را می‌داند هرچه گوید عمل کنید - و باو متوجه شدند و فرمودند که کیفیت هند را تقریر کن - مشار الیه از کلانیهای نواب بیرم خان آن قدر گفت که درین تذکره نگنجد - و درین اثنا بایزید گفت که روزی که من و اورق در مندراول فرود آمده بودیم - یکی از افغانان خضر خیل گفت که تردی بیگ خان را بیرم خان کشت - منشای کشتن چیزهای دیگر بوده باشد - امّا مردم عالم گفتند که در حینی که سابقاً در هند بودند بیرم خان که بیرم بیگ بودند و مهردارِ همایون بادشاه - یک روز خواستند که بالای ذولیچهٔ

تردی بیگ که آن زمان حاکم اتاوه بوده نشیند - مشار الیه در بالای ذولیچهٔ خود راه نداده - و منعم خان گفت که خبر کشته شدن تردی بیگ خان امروز از فرمانِ عالیشان و کتابتِ بیرم خان بمن رسید - برای همین گریه می‌کردیم - و افغانِ خضر خیل که چهل روز پیش باشد که در مندراول بتو گفته انواعِ تعجبها کردند - و بایزید بطریق کنایه عرض کرد که حالا بهند می‌توان رفتن - گفتند که نمی‌رویم - تو برو بکابل - تا محمد قلی خان توجیهی بمردم کابل تکلیف نکند - و من بدرقه شده از کوتل سیاه و نیلاب بگذرانم - و برگشته در تمان نیک نهار و مندراول کلوخی توجیه کرده از رعایا تحصیل کنم - و بعد ازان بکابل آیم - بایزید عرض کرد که دران مرتبه هشتاد روز بجهت اورق در کابل مانده بودم - انواع کلفتها بمن رسیده - من بی‌شما بکابل نمی‌رویم - و خان مذکور فرمودند که تو که می‌روی رعایای کابل جزم می‌کنند که من برمی‌گردم - بمحمد قلی خان چیزی نمیدهند - بایزید التماس کرد پس بابا دوست بخشی را بمن همراه کنید - خان التماسِ مشار الیه را قبول کرده - و صباح کوچ کرده در هندال پور نزدیک اردوی بیگمان فرود آمدند - و آن شب بایزید و بابا دوست هم در خدمت بوده - و صباح معه بیگمان کوچ کرده متوجه منزل باریک آب شدند - و بایزید را فرمودند که تا آن منزل همراه بیا که بمحمد قلی خان کتابت و مردم کابل پروانها نویسم - مشار الیه بموجبِ حکم عمل نموده تا آن منزل همراه بود - کتابت و پروانها را گرفته - و از بیگمان هم رخصت

حاصل کرده متوجه کابل شدند - و شب در قلعهٔ چار باغ صفا در ملازمت بابا دوست بخشی مهمان خواجه حسین میربر بود - و ازان جا که روان شد در مندراول مهمان قاسم ابول شدند - و ازان‌جا که روان (شد) نزدیک بکوتل تنک گاؤ خانهای هزارهای دیهِ پلاس مهمان شده - و از آنجا که روان شدند روز جمعه بعد از نماز بقلعهٔ کابل رسیدند - و سپاهیانی که در دروازهٔ دهلی بجهت نگاه داشت بودند بابا دوست بخشی را مانع آمدند - و بابا دوست فرود آمده دست بشمشیر کرد - و بایزید اصلاح نمود - آخر الامر بقلعه درآمده بملازمت محمد قلی خان در برج قاسم برلاس رسیدند - و خان مذکور همان زمان چلمهٔ بهزادی دار که دیوان مشار الیه بود دفتر کابل را وا کرده جاگیر می‌خواستند قسمت کنند - بایزید کتابتِ منعم خان بخان مذکور داده - از مراجعت ایشان شوقها کرده بسیار مسرور شدند - و فرمودند که خدا منصبِ لغ را خیر دهد که مرا از غریب بلائی خلاص کردند - من کابل را اگر غنیمی پیدا می‌شد نمی‌توانستیم نگاه داشت - و سه ماه دیگر بایزید در کابل بود - تا کلوخی را که عبارت از توجیه اول است از تومان نیکنهار و مندراول منعم خان بی‌باقی کرده متوجه کابل شدند - و چون به بتخاک رسیدند ملا عبد الباقی صدر را پیش فرستاده محمد قلی خان را اعلام کردند - و خان مذکور در حمام تردی گاؤ بود - همان زمان سروپا پوشیده - در چلکهٔ سیاه سنگ هر دو خان ملاقات کردند - و باتفاق بشهر درآمده - منعم خان باز در منزلهای جدید که در محلهٔ چرم گیران

نزدیک بدروازهٔ دهلی است کرده بودند فرود آمدند - و محمد قلی خان در برج قاسم برلاس که می نشستند رفتند - و بعد از چند روز از منعم خان رخصت حاصل کرده متوجه هند شدند ٭

و در زمستان هم امسال حرم بیگم کوچِ نواب مرزا سلیمان از مرزا رنجیده بکابل آمد - و اپاق دیوانه و علی محمد قبلهٔ نوکران بیگم مذکور همراه بودند - و نواب خان خانان ایشان را در حویلی خوانزادهٔ بیگم که بباغ شهر آرا متصل است فرود آوردند - در اثنای این نواب مرزا سلیمان خطی بنواب خانخانان ارسال داشته بودند که اگر بیگم را بنصایح برگردانید که به بدخشان آید ما از تو منّت داریم - و نواب خان خانان هر روز رفته بیگم را نصایح میکردند که رفتن شما بهند اصلا لایق نیست - اپاق دیوانه و علی محمد راضی نمی شدند که بیگم به بدخشان مراجعت نماید - و آخر بیگم از سخنان و نصایح منعم خان بمراجعت بدخشان راضی شده قرار یافت - و چو بمعمورهٔ که پای منار است بیگم آنجا رسیده بودند خانخانان را طلبیدند که وداع نمایند - اشتر کجاوهٔ بیگم را خواباندند - و خان خانان هم از اسپ فرود آمده - و عهد و شرطیکه می‌باشد بخان خانان کردند و گفتند که ما ترا برادر گفتیم - دیگر نخواهیم گذاشت که مرزا سلیمان و مرزا ابراهیم بر سر کابل بیایند - و اسپِ طرق خانه‌زاد مرزا سلیمان که او را اله پاچه می گفتند بخانخانان داده رخصت فرمودند - و خان خانان بایزید را

به بیگم همراه ساختند که در ملازمت بوده در هر منزلی که فرود آیند اسبابِ مهمانی که قاعده می باشد بسرکار خاصهٔ بیگم و متعلّقان رساند - و از پلِ غوربند که بگذرند رخصت گرفته بکابل آید - بایزید بموجب حکم عمل نموده - و بعد از چند روز در کابل بملازمت نواب رسید - و از حسنِ خُلق و مروّت و همّت بیگم آنچه دیده بود بعرض رسانید ؛

و در همون چند روز مرزا شرف الدین حسین ولد خواجه معین نبیرهٔ حضرت خواجه جهان محمود از کاشغر بکابل آمده - بعضی اسباب - سوداگران در ملازمتِ مرزای مذکور آورده بودند - و جنسهای خوب داشتند یک لنگ بار ایشان را وا کرده آنچه نواب خان خانان را در کار بوده گرفته ما باقی را بصاحبان برگردانیدند که باز بدستورِ کاشغر بسته در ملازمت مرزای مذکور متوجه هند شدند ؛

و منعم خان تا سنه ۹٦۷ (نه صد و شصت و هفت) باز حکومت کابل کردند - درین مابین چند مرتبه فرامینِ طلب بمشار الیه صادر شد - آخر الامر شوق پابوسِ بندگانِ حضرت گریبان گرفته مقیّد بمیوهای خوب و سیرِ باغ شهر آرا و حکومتِ کابل نشده در آخر سنه مذکور پانزدهم شعبان متوجه هند شدند - و پانصد نفر از سپاهیانِ خوب همراه آوردند - و ما باقی سپاهیان را در کابل در ملازمت نواب محمد حکیم مرزا و فرزند خود غنی بیگ گذاشتند - و از ملازمانِ حضرت مثل حیدر محمد آخته بیگی و مقیم و بالتو قرابت تردی بیگ خان و خواجه عبدالمنعم

وملا عبد الباقی صدر و ملا خورد زرگر و پاینده محمد و سوکون پسران قرجه خان و فریدون تغائی مرزا محمد حکیم و شاه هاشم برادر ابوالمعالی و محمد قاسم و محمد حسین خواهرزادهای پهلوان دوست میربر و ابوالفتح ولد فضایل بیگ برادر خان مذکور و میر محمد امین نیشاپوری قرابت مهر قریش که دران وِلا از بخارا آمده بود مع ملک گدا علی و ملک امیر ولد میر سبز علی کلنکاری وغیره در آواخر ماه شوال سنه مذکور در لاهور بطوافِ مرقدِ منوّرِ پر فتوحِ حضرت جنت آشیانی مشرّف شدند ـ و نواب بیگه بیگم را که خدمتِ قبر می‌کردند ملازمت نموده رخصت حاصل کرده در حویلیٔ محبت خان قزوینی[1] که ابوسعید کروری حالا متصرّف است منزلها ساخته ـ و الآن همشیرهٔ نواب مرحومی محمد حکیم مرزا تشریف دارند ـ و بعد از چند روز برآمده در پای دولت خان فرود آمده ٭

و مرزا عبد الله مغل داماد ایشان بود و جاگیردار پتهاره ـ و بیرم خان که از آگره برآمده بجانب بیکانیر و آنحدود رفته بود ـ و باز رای خان مذکور منقلب شده از نواحیٔ بهتنیر گذشته به تبهرنده که جاگیر شیر محمد دیوانه که ملازم بیرم خان بود آمده ـ اسباب زیادتیٔ خود را در قلعه گذاشته محمد را همراه گرفته به پتهاره بر سر مرزا عبد الله آمده ـ و منعم خان هم جماعه را از لاهور بکومک

(۱) در اصل نسخه « غزوینی » ٭

مرزای مذکور فرستادند - و در پتهاره هم بیرم خان شکست خورده بجانب لاهور و کوه دامن متوجه شد - در نواحیٔ سلطان پور بشمس الدین محمد اتکه و لشکر بادشاهی که پیش آمد جنگ کرده شکست خورد - و خواجه مظفر علی دیوان خود را بدیبال (پور) بطلبِ درویش اوزبک که ملازمِ خان مذکور بود فرستادند - و درویش اوزبک هم از آغای خود رو گردان شده - خواجه مذکور را مقید ساخت - باز خان مذکور براجهای نواحیٔ لاهور که یک کدام ایشان کلان بود و تختمل[1] نام داشت رجوع کرد - و در نواحی پرگنهٔ بجواره بکوه درآمد - و راجهای کوه دامن همه باو اتفاق کردند - و کوه مزبوط تر خود را که بالای پرگنهٔ بجواره واقع شده خندق کنده و دروازه راست کردند - و منعم خان از پای دولتخان کوچ بر کوچ متوجه ملازمتِ حضرت شد - و در نواحی ماچهی‌واره بمرزا شرف الدین حسین و ادهم خان و سایر ارکان دولتِ حضرت ملاقات نمودند - و روز دیگر بپابوس حضرت سرافراز گشتند ٭

و در همین مجلس شمس الدین اتکه - ولی بیگ[2] ذوالقدر را مع اسماعیل قلی ولد مشار الیه دست بسته بسر دیوان آوردند - و علم که

---

(۱) در اکبرنامه جلد دوم صفحه ۱۱۶ نوشته چون بیقین پیوست که بیرام خان پیش راجه گنیس در تلواره که درمیان کوه سوالک جائی مستحکم است پناه جسته دران جبال متحصّن است بنابران خدیو صورت و معنی هیزدهم مهر ماه الٓهی موافق سه‌شنبه دهم محرم سال نهصد و شصت و هشت هلالی (۹۶۸) بقاید توفیق ایزدی متوجه آن صوب شدند ٭

(۲) در اصل نسخه «ولی بیگ ولی ذولقدر» ٭

بیرم خان در مدتِ وکالت بجهت روضهٔ امام رضا علَیهِ التَّحَیَّةُ وَ السَّلام ترتیب داده بود - و در جنگ آن نیز بدست اتکه مذکور درآمده بود - چون از نظرِ اشرف گذراند بخزینهٔ عامره سپردند - و حضرت از سرهند بجهت دفع و رفع خان مذکور متوجه بآن کوه شدند - نزدیک پرگنهٔ روبرو در لبِ آب ماچهی واره اردو فرود آمده - و بندگانِ حضرت بجهتِ سیر متوجه لاهور شدند - و چند روز سیرِ لاهور کرده باز بدولت و اقبال باردو تشریف آوردند - و سیر لاهور در سنه ۹٦۷ (نه صد و شصت و هفت) بود ٭

و در همین تاریخ مرزا ابراهیم ولد نواب مرزا سلیمان که بجهت تنبیهِ اوزبکان - پدر و پسر از بدخشان متوجه بلخ شده بودند - و چون مرزا سلیمان هفتاد و دو جنگ باوزبک کرده همه جا فایق آمده و درین مرتبه هم اوزبک را بنظر در نیاوردند نا سپاهیانه گشتند - و هر لشکری که غنیم خود را خوار گرفت البته شکست می‌یابد - مرزا ابراهیم از پدر جدا افتاد - و اوزبکان باو غلبه کرده مردم او پریشان شدند - و خود بسه چهار کس معدودی بگوشهٔ افتاده - و[1] کل کافر نام که راه‌دار و تمغاچی

(۱) در اکبرنامه جلد دوم صفحه ۱۲۵ مرقوم است که درین اثنا برادرِ کل کافر میرزا را می‌شناسد و باتفاق مردمِ ده مقید ساخته پیش پیر محمد خان می‌برد ++ پیر محمد خان متوهم شده در کشتن استعجال می‌نماید - تاریخ این قضیه کوراک کشت (۹٦۷) یافته اند - و کوراک نام جلّادی بود - و میرزا سلیمان کوبخل امیدِ پدر (۹٦۷) تاریخ یافته بود - و پیشتر ازین قضیه بدو روز میرزا ابراهیم قصیدهٔ گفته که مطلعش این است ٥

رفتم بخاکِ حسرت چون لاله داغ بر دل آرم بحشر بیرون با داغِ دل سر از گلِ

توخته که باج‌گاه بلخ است و[1] در بدخشان نوکر مرزا ابراهیم بوده مرزا را شناخته گرفته به بلخ پیش میر محمد خان که حاکمِ بلخ بود برده - این طور بادشاه‌زادهٔ بفهم مردانه را بکورک نام ملازم خود فرموده که کشت - و هر جا که خبر کشته شدن مرزا ابرهیم رسید پیر محمد خان را نفرین کرده - و افسوس از برای آن شاهزاده خوردند - و تاریخ فوت او را کورک کشت یافتند - و این خبر ناخوش در حینی که اردو در کنار ماچهی واره بود رسید ٭

و در همان چند روز حضرت از گذرِ روپر از آب گذشتند و اردو هم متعاقب از آب گذشت - و در همین منزل میر اصغر منشی را[2] بعد از آمدنِ مکّهٔ معظّمه خطاب اشرف خانی عنایت فرمودند - و خواجه سلطان علی را بخطاب افضل خانی درین همین تاریخ سرافراز گردانیده بودند - و در حینی که بیرم خان - تردی بیگ خان را کشته بود اینها بجهت اشنائی تردی بیگ (از) خان مذکور فرار نموده بمکّه رفته بودند - و بندگانِ حضرت کوچ بکوچ بآن کوهی که بیرم خان براجها پناه برده بودند شدند - چون بنزدیک آن کوه رسیده اردو فرود آمد - و روز دیگر جماعهٔ از امرا و یکّه جوانان بطریقِ سیر متوجه خندق و قلعهٔ

---

(۱) در اصل نسخه « که باج‌گاه بلخ است و این کورک که در بدخشان نوکر مرزا ابراهیم بوده مرز را شناخته الخ » ٭

(۲) در اصل نسخه «اصغر منشی را که بعد از آمدن» ٭

کافران شدند - و پارهٔ ازان کافران از دروازهٔ خندق خود گذشته متوجه
این جماعت که بطریق سیر رفته بودند شدند - و سلطان حسین بیگ ولدِ
سلطان بایزید بیگ که قوربیگیٔ حضرت همایون بادشاه بود و بندگان حضرت
در سددِ تربیت او شده بودند و بمردانگی و صورت او دران عصر یکی
دیگر در سلسله چغتی نبود - در جای مزبوط که جنگل باس بود بران
کافران تاخته - چون در مردانگی قرینهٔ نداشت هیچ کس باو همپائی
نتوانست کرد بدرجهٔ شهادت رسید - و روز دیگر قریب بسه چهار کس آن
کوه را و خندق و دروازه را درمیان گرفتند - و نواب خانخانان
منعم خان و خواجه امینا که خواجه جهان باشد و حاجی اصغر منشی که اشرف
خان باشد و حاجی محمد خان سیستانی که سابقاً نوکر بیرم خان بود - همراه
خانخانان در برابر دروازهٔ کافران ایستاده بود که از درونِ قلعهٔ کافران
خطِ بیرم خان که بخانخانان نوشته بودند آوردند - مضمون آنکه نعمت لغ از
ضرورت پناهِ بکافران آورده‌ام - اگر شما آمده دست مرا گرفته ازین کوه
برمی‌آرید می‌آیم - و بشومیٔ من دیروز مثل سلطان حسین کسی کشته شده
باشد - من باین نوع فساد بی ضرورت چون راضی باشم - و مقصود حضرتِ
بادشاه و ارکانِ دولت اگر یک قاشق خون من باشد بحل کردم - و خط
را بجنس بمحمد حسین ناظر که در ثانی الحال او را بخطابِ لشکر خانی
سرافراز فرموده بودند داده - مشار الیه بتعجیل باردو بملازمت بنظرِ
اشرف در آورد - و حضرت فرمودند که بمنعم خان خانخانان بگو که تو

پدر مائی هر نوع که دانی دلاسای بیرم خان می‌شود - و خاطر جوئی نموده بیاری - آنچه باو قرار داده باشید التماس شما را قبول خواهم کرد - و چون لشکر خان بتعجیل مراجعت نموده این پروانه رسانده - و خان خانان و خواجه جهان و اشرف خان و حاجی محمد خان سیستانی و بایزید بیات که ملازم خان خانان بود و منیر خان غلامِ سلطان محمد قبق که در خدمت خان مذکور بود از دروازهٔ قلعهٔ کافران درآمدند - و تا نیم کروه کافران دو رویه ایستاده بودند و شمشیرهای برهنه برگردن گذاشته - و هر دو صف ایشان میانه کوچهٔ راست تنگ شده بود - چنانکه سه‌سوار اگر پهلوی یکدیگر می‌رفت از هر طرف دامن باسپ کافران می‌رسید - چون نیم کروه راه درمیان این دو صفِ کافران آمدند بلندی پیش آمد که جائی پای پیاده راست کرده بالا و پائین می‌آمدند و می‌رفتند [۱] و چندی از کافران و مسلمانان در بالا ایستاده بودند - و از بالا فوته انداختند و این شش کس را که در بالا ذکر شد بالا کشیدند - و بیرم خان در تهِ درخت بصد مغل مسلّح و مکمّل گرد ایشان نشسته بودند - و چون خان خانان را دیده از جای خود برخاستند - چند قدم پیشتر آمده یکدیگر را در بغل گرفته دریافتند - و چون مدتی بود که یکدیگر را ندیده بودند و درین مابین مصیبتِ حضرت جنت آشیانی واقع شده بود یکدیگر را پرسش نموده گریه بسیار کردند - و سخنانی

---

(۱) در اصل نسخه «می‌رفته‌اند».

که بیرم خان در خط نوشته بودند بزبانی نیز گفتند - و منعم خان کلام خدا همراه برده بودند بدست گرفته سوگند خوردند که تا منعم زنده باشد نگذارد که ضررِ مالی و جانی بشما رسد - و هرچه اراده کنید بعرضِ بندگانِ حضرت رسانیده خدمتگاری بجا آرم - و خواجه جهان و میر منشی اصغر هم همین نوع قسم یاد کردند - و چون نماز عصر شده بود خویستند (برخاستند؟) و بتعجیل بملازمتِ حضرت روان شدند - شاه قلی و باباء زنبور که برادر کلانِ مشار الیه بود و اسکندر سلطان ولد شادی بیگ که ملازم بیرم خان بودند بخان مذکور چسپیدند و بنیاد گریه کردند که مبادا اینها شما را بنوع دیگر ضایع کنند - منعم خان این سه سردار و جماعهٔ دیگر را که همراه بودند بقسم دلاسا نمود که خوب - شمایان چون هنوز ملاحظه داشته اید امشب در کوه باشید - صباح که بشما خبر برسد که خان بسلامت اند - بعد ازان شما بیائید - و ایشان بهمین نوع عمل کردند - و این جدائی خلاف یکجهتی و اخلاص است - بعد ازان جائی که منعم خان را بالا کشیده بوده بودند این پنج کس را مع بیرم خان فرود آوردند - منعم خان اسپ خود را به بیرم خان داده اسپ حاجی محمد خان سیستانی را سوار شد - و حاجی محمد خان سیستانی اسپ منیر خان غلامِ سلطان محمد قبق را سوار شد - و این شش نفر روان شدند - و بعد ازان منعم خان به بایزید بیات گفتند که تو رفته آمدن بیرم خان را بعرض رسان - چون بایزید از دروازهٔ قلعه که در آمده بود برآمد و لشکر بادشاهی

نزدیک بدروازهٔ ایستاده بودند - مرزا عبد الله مغل و مهدی خان که سابقاً امرای مرزا عسکری بود و لشکر خان وغیره از بایزید پرسیدند که آمدن بیرم خان چه شد - بایزید گفت که این بیآمدند(۱) - گفتند که تو پیش چون برآمدی - گفت که مرا فرستاده‌اند که آمدنِ بیرم خان بعرض رسانم - بعد ازان سرداران و جمع لشکر خوشحال شدند - و دانستند که دروغ بایشان رسیده بود که این جماعه را در اندرون گرفتند - و بایزید بتعجیل متوجه ملازمتِ حضرت شد - و حضرت در چادر ماهم بیگه تشریف داشتند - و از دور بایزید را شناختند - و خدمتگارانی که نزدیک ایستاده بودند فریاد کردند که خیر هست - بایزید عرض کرد که خیر است - و دولت حضرت قوی است - بیرم خان می‌آید - و از شنیدن این خبر همه مسرور شدند - و حضرت از بایزید خبر دیدنِ بیرم خان و آمدنِ او می‌پرسیدند - و لشکر خان را که از قلعه برآمدند خواجه جهان فرستاده بود - او نیز متعاقبِ بایزید رسید - حضرت باو متوجه شدند - مشار الیه بعرض رسانید که بایزید بدرونِ قلعهٔ کافران رفته بود خبر درون را او می‌داند - باز بندگانِ حضرت ببایزید متوجه شده خبر درون پرسیدند - و بایزید را باسپ و سروپا سرفراز گردانیدند - و ماهم بیگه و خوانین که در ملازمت بودند همه ببایزید التفاتها نموده بوعده و وعید مسرور ساختند - میانِ شام و خفتن بود که بیرم خان با جماعتی که در

(۱) در اصل نسخه « نه آمدند » ه

بالا گذشته در منزل بیگه بپابوس سرفراز شدند - و به بیرم خان بندگانِ حضرت بنوعی آشنائی و خاطرجوئی فرمودند که گویا هرگز کلفتی واقع نشده ٭

و در همین مجلس منعم خان بعرض رسانید که من از خان مذکور قبول کرده ام که او را رخصتِ طوافِ حرمین فرمایند - حضرت فرمودند که ما میل این داشتیم که در ملازمت باشد - و چون بیرم خان التماس نموده حسبِ التماسِ مشار الیه قبول کردیم - و تا دو پاسِ شب صحبت داشتند - و مردمِ اردو آن شب خواب بفراغت در چادرهای خود کردند و فتنه و فساد که بنفاقِ بعضی مردم برپا شده بود تسکین یافت - و باز کوچ کرده مراجعت فرمودند از گذری که برابری روپر بود - حضرت مع اردو گذشته کوچ بر کوچ در نواحیٔ قصبهٔ سرهند نزول فرمودند - و مهم‌سازیٔ رفتنِ بیرم خان درمیان آمد - و بعد از سه چار روز مشار الیه را رخصت مکهٔ معظّمه فرموده خود بدولت بجهتِ شکار بجانب حصارِ فیروزه تشریف بردند - و بایزید (با) خرچی و بعضی اسبابِ لایق که منعم خان به بیرم خان فرستاده بودند تا یک منزل بخان مذکور همراه رفته - و اسباب را بوکلای ایشان سپرد - و بیرم خان خطی نوشته ببایزید دادند که در هندستان از مِلک و اسباب آنچه از بیرم بنظر نعمت لغ که منعم خان باشد در آید بطریق ملکیّت بایشان گذراندم - و بایزید رخصت یافته این خط را بمنعم خان رسانید - و روز دیگر کوچ کرده اردو بجانب حضرت دهلی متوجه شده و بیرم خان بسفر حرمین - و ترسون محمد خان

و حاجی محمد خان سیستانی بخان مذکور بموجب حکم چند منزل همراه رفتند - و چون اردو در حضرت دهلی فرود آمد بندگان حضرت هم از حصار فیروزه تشریف آوردند - و چون منعم خان از کابل آمده در هند منزلی نداشتند منزلِ بیرم خان که در کنار دریای دهلی واقع شده بود و بخانهای مهدی خان متصل بود بایشان عنایت فرمودند - و حویلی ماهم بیگه که مابین هر دو حویلی بود بیگه مذکور ببایزید عنایت کردند ٭

و در همین چند روز عرسِ حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی که مزار ایشان در دهلی کهنه است واقع شد - منعم خان و خواجه جهان و ملا پیر محمد شیروانی و جمعی دیگر از خوانین و سلاطین و اشرف خان و افضل خان و لشکر خان بعرسِ آستانه رفتند - و شیخان و مریدانِ آستانه سماعها و اسلوبی که داشتند بجا آوردند - و از شیرینی و دستارهائی که قاعدهٔ بود بمجلس آوردند - دستارها را بر سر خوانین بستند - و خوانین هم به نذرِ آستانه آنچه داشتند بخادمانِ آستانه دادند - و درویش بهرام سقّا که برادرِ کلان بایزید بود و دران اوقات در چلّه خانهٔ حضرت شیخ نظام الدین اولیاء که در کنار دریای دهلیٔ نو که مقبرهٔ پر فتوحِ حضرت جنت آشیانی متصل بآن واقع شده می‌باشید - و در همان روزِ عرس بجهتِ آب بخش کردن بمزارِ حضرت خواجه قطب الدین رفته بود - و در محل برگشتن بدهلی کهنه آنجانی که مسجد چند

و منار بسیار است رسید - جزبهٔ مجدّد بسقّای مذکور رسیده بمنزل که آمد خود را نمیدانست - نزدیک نیم شب بود که بیخودیٔ سقّا را ببایزید گفتند - و مشار الیه دران بیخودی سقّا را ملازمت کرده شعوری درو نیافت - عیال و مریدان سقّا هم در جزع و فزع بودند - و این بیخودیٔ مشار الیه تا سه پاس کشید - بعد ازان بحال آمد وضو ساخته دوگانه بجا آورد - و احوال گذشته آنچه پیش از بی‌اختیاری واقع شده بود به برادر تقریر کرد - بایزید چون از برادر خاطر جمع کرده رخصت گرفته بمنزل آمده - صباح احوال را بمنعم خان بعرض رسانید - و ازان روز باز درویش سقّا درمیان مردم بیشتر شهرت کرد - و درین مختصر در بالا گذشته که بموجب فرمودهٔ شاه قاسم انوار در سمرقند در خواب بسقّا فرموده‌اند که شعر بگو - و دیوان ترکی و فارسی دارد - و دیوان فارسی او حاضر بود - چون وا کرده شد همین غزل آمد - لایق دید که یک غزل و یک رباعی و یک قطعه نوشته شود - اگرچه در دیوان ابیات به ازین دارد امّا حسب الحال همین برآمد -

٭ غزل ٭

می‌زنم در خلوتِ اسرار با آن یار چرخ
در خراباتِ مغان چون رندِ دُردی (۱) خوار چرخ

(۱) در دو نسخهٔ خطیٔ دیوانِ بهرام سقّا که در سوسائٹی است «درد خوار» مرقوم است - در فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۳۹ نوشته که دُردی بالضم بمعنی دُرد که در چیز رقیق ته نشین شود و مجازاً بمعنی شراب تیره - باید دانست که دُردی لفظ عربی است و دُرد بدون یای تحتانی فارسی ٭

هرکه شد با صوت تن‌تن همزبان [1] در وقت کار
می‌زند پا زان جهت در گنبدِ دوّار چرخ

می‌زند [2] بر دورِ نقطه روز و شب با ماه و مهر
بهر خالِ او منِ سرگشته چون پرکار چرخ

زهره چَنگِ خویش را امشب بقانون ساز کرد
تا زند بآن قمر در مجلسِ سیّار چرخ

کف زنان و پای کوبان دمبدم در بزمِ عیش
می‌زنم هر دم بیادِ آن قد و رفتار چرخ

تا شدم چون نافه سودائی ز چینِ زلفِ [3] یار
می‌زنم پیوسته زان‌رو بر سرِ بازار چرخ

ذکر آن یکتا درین لنگر ز غیرم فرد ساخت
همچون سقّا می‌زنم هرسو قلندروار چرخ

☆ رباعی ☆

سقّا غم و درد و شادمانی همه هیچ   اندیشهٔ مرگ و زندگانی همه هیچ
برخیز که در جهان فانی همه هیچ   جز عشقِ نگارِ جاودانی همه هیچ

☆ وَ لَهُ ایضاً ☆

گفتم ای کفرتست ایمانم   از تو سقّا بدین نمیگذرد

---

(۱) در یک نسخهٔ خطی « تن همزبان وقتِ سماع » ه

(۲) در یک نسخهٔ خطی « می‌زنم » ه   (۳) در اصل نسخه « زلف او » ه

ختم شد کفر و کافری بر تو　　بَارَكَ اللهُ ازین نمی‌گذرد
آن صنم گفت با من از سرِ دین　　هیچ کس اینچنین نمی‌گذرد

در حینی که حضرت دهلی در دروازهٔ قلعه سقّا خانهٔ داشتند که به‌بندهای خدا آب می‌دادند - و در پهلوی خانهٔ ایشان دوکان نابینائی بود - و نابینا هیزم بسیار در دوکان جمع کرده بود - آتش در هیزمِ نابینا افتاد - و بآن تقریب خانه هم سوخت - و سقّا این قطعهٔ مناسب دانسته گفت -

☆ قطعه ☆

سقّا که چو قاقنوس عمری　　می‌پیچید بر آشیانه خس را
آتشکده گشت خانهٔ او　　از سوزِ درون چو زد نفس را
از آتشِ دل بسوخت جانش　　همسایهٔ بد مبـــاد کس را

و بعد از چند روز افضل خان ببایزید گفت که خواجه مظفر علی - تربتی است ما و او از یکجائیم - وقتی که بیرم خان به تبهرنده درآمده بود خواجه مشار الیه را بطریق ایلچی‌گری بدیبال‌پور پیش درویش محمد خان اوزبک که سابقاً نوکرِ بیرم خان فرستاده بود - و مشار الیه را دولتخواهی بخاطر رسیده - و خواجه مشار الیه را مقید ساخته - و تا آن روز در خانهٔ مشار الیه در بند بود - بخان عرض کن که گناه او را از حضرتْ بادشاه طلبند - چون خواجه جهان و شهاب خان و اکثر اربابِ دخلِ حضرت بادشاه در خانهٔ مهدی خان که خانخانان تشریف داشتند جمع بودند - بایزید بخان مذکور عرضه داشت کرد - و خانخانان (۱) همان زمان در مجلس بخواجه

(۱) در اصل نسخه « همون زمان » ۰

جهان گفتند - و خواجه جهان فریاد برآورد که آن مرد چعل و شریر است - و ازو در نوکریٔ بیرم خان به بندهای خدا ضرر بسیار رسیده - و اگر او خلاص شود باز به بندهای خدا ضرر خواهد رساند - خانخانان گفتند بهر حال ابنای جنس شما است - ضرر او چه خواهد بود - شهاب خان چون دیدند که خانخانان بخلاصی او مقید است خواجه جهان را تسکین دادند - و قرار یافت که به بندگانِ حضرت عرض کنند - و خانخانان گفت شما بد مددی نکنید من بحضرت عرض کرده گناه او رها طلبم - به بایزید گفتند که هرگاه که بدریخانه روم تو بیاد من بیار - روز دیگر چون خان خانان بمنزلِ ماهم بیگه تشریف بردند بایزید بیادِ خانخانان داد - بیگه حاضر شد و گفتند که چه کرامی‌کند که شما گناه او را طلبید کس بخانهٔ درویش اوزبک فرستاده مظفر علی را از بندی‌خانهٔ او برآرید - خانخانان گفتند که چون همچون باشد بحضرت بادشاه عرض باید کرد - بیگه گفتند که من عرض کنم - درین گفت‌وگو بودند که حضرت بادشاه بمنزل بیگه تشریف آوردند - و سر سوزنی از توختهٔ مادر دستم خان گرفتند - و خارهای که در جنگلِ حصار در شکار در پای مبارک ایشان در آمده بود میکندند - و درین اثنا بیگه گناهِ خواجه مظفر علی را بالتماس خانخانان عرض کردند - و حضرت التماس او را قبول کردند - و فرمودند که می‌گویند که نویسندهٔ نغزیست اگر شما را درکار باشد نگاه دارید - و کمال ادب و احتیاط خانخانان را ازینجا قیاس باید کرد که بآن رتبه - و خواجه جهان و سایر

ارکان دولت در کمال کم رتبگی درپیش خانخانان سابقاً و حال که داشتند ـ و او خاطر همه را ملاحظه کرده بی‌مشورت ایشان سخن بعرض نمی‌رساند ـ و حضرت پادشاه بعد از فوت خان مذکور در مجلس او را بخوبی یاد می‌فرمودند ـ ازین رهگذر بود که او اندک مهم را بی‌حکمِ حضرت عمل نمیکرد ٭

و در همین مجلس خان خانان و بیگه و خواجه جهان متفق اللفظ بعرض رسانیدند که مرزا عرب ملازمِ خان زمان فیلی چند و از پارچهای نفیس بنگاله که تاج خان بمشار الیه فرستاده بودند آورده ـ مهمسازیٔ خان مذکور باید کرد ـ حضرت فرمودند که چرا معطّل اید ـ خان خانان شما پدر مائید بنوعیکه صلاحِ دولت دانید مهمسازیٔ او و سایر دولت نمایند ـ امّا این مقدار دانید که ما را نوکران ـ بادشاه نکرده‌اند ـ و مردم روزگار تصوّف و تهوّر این پادشاه عالی شان از سخنانِ ایشان معلوم کرده باشند یا خواهند کرد ـ و روز دیگر لایق دولت که می‌دانستند مهمسازیٔ خان زمان نموده باسپ و سروپای لایق و بفرمانِ جاگیر سرکار جونپور و سرکار بنارس و سرکار غازی پور و بعضی از پرگنات سرکار اوده و سرکار مانکپور تا لب آب سون بالفعل باو جاگیر کردند ـ و در فرمان حکم شده بود که اگر بنگاله را بگیری هم بتو عنایت خواهم کرد سرافراز کردند ـ و او بنگاله را بآسان ترین وجهی میگرفت بلکه او گرفته بتاج خان داده بود ـ و درین مرتبه در رفتن بنگاله ملاحظه این داشت که این جاگیرها بکسی دیگر عنایت

خواهد شد - و هوای بنگاله چون بمغل ناخوش است سبب نارفتن همین بود - و الّا او و بهادر برادر مشار الیه آن نوع امرای حضرت بودند که اگر اقبالِ بندگانِ حضرت قرینِ حال ایشان می‌بود بنگاله چه - که بهر جانب که توجه میکردند بآسان‌ترین وجهی فتح آنجا میسّر می‌شد - و آخر الامر این دو برادر از بی‌لطفیٔ مردم دریخانه و همنشینیٔ مصاحبانِ بد ازین درگاهِ عالی شان روگردان شدند - و در اندک زمانی این هر دو برادر بجهت دغائی که فلک بایشان باخت باغی از دار الفنا بدار البقا رحلت نمودند - و بندگانِ حضرت را کشتن ایشان ضرورت شد - و الّا بادشاهان را باین نوع مردم امرا چرا بی‌لطفی باشد - اسبابِ دولت بادشاهان امرای خوب است - و هر محل که این نوع خوانین و سلاطین (امرا؟) پیدا شوند پادشاهان در تربیت ایشان ملاحظه نمی (می) کنند ٭

همان زمان که خانخانان از مجلسِ حضرت برآمدند بدرویش اوزبک چیزی نوشته ببایزید دادند - مشار الیه رفته خواجه مظفر علی را از آنجا برآورده در منزل خان مذکور بملازمت رسانید - و همان زمان باسپ و سروپای لایق مشرّف شد - و شبی که که حضرت و جمیع بیگمان و محلها بکشتیها در آمده بآگره که پای تخت سازند متوجه شدند - خواجه مظفر علی را سروپای دیگر داده دیوان سرکار حصار که بجاگیر خانخانان بود ساخته رخصت کردند - و این سیرِ دریا در اواخر سنه ۹۶۸ (نه صد و شصت و هشتاد) بود - و یک نماز دیگری

کشتیها لنگر کرده بودند - یک کشتی ماهتابی خانخانان داشت - بعد آن کشتیٔ کلان که برای ایشان خرگاه برپا کرده بودند - خانخانان و جماعهٔ بکشتی مهتابی در آمده در یک دوآبی از دریای جون نگاه داشتند - و خانخانان بگنجفه بازی مشغول شدند - و حریف گنجفهٔ ایشان برین تفصیل - پاینده محمد قرچه خان و فریدون تغائیٔ نواب مرزا محمد حکیم و بایزید بیات - و بعد از چند دست باختنِ گنجفه بندگانِ حضرت که سیر دریا می فرمودند بکشتیٔ خانخانان (تشریف) آوردند - و در سدد غند کردن گنجفه شدند - حضرت فرمودند که ما هم شنیده ایم که این بازی نغزیست - ببازید تا ما هم به بینیم - بندگانِ حضرت و مقیم قره پیر محمد عرب و فریدون مذکور و بایزید طرح بازی را بنیاد کردند - و بندگان حضرت فرمودند که این بازی را خوب می‌کند - خانخانان و خوانین که حاضر بودند متفق اللفظ عرض کردند که ما از بایزید یاد گرفته ایم - و حضرت ببایزید متوجه شده فرمودند که شروع کن - بایزید بعرض رسانید که بادشاهانه می بازید یا حریفانه - و بعد ازان که چند دست بازی شد مقیم قره پیر محمد بای داد - و بایزید برد - چون مقیم همراه زر نداشت بایزید گنجفها را بر زمین ماند - حضرت فرمودند که چرا نمی بازید - عرض کرد که این بازی ست کسی که برد و زر نیافت برمی‌گردد - و حضرت بمقیم فرمودند که چرا زر نمی‌دهی - او عرض کرد که شمال خان و مقبول خان درین کشتی در ملازمت شما آمده اند - و تمیسیم؟ من همراه نیامده

است - من زر از که بگیرم - بایزید عرض کرد که من گرو هم می‌گیرم - حضرت فرمودند که معقول می‌گوید - چه گرو می‌گیری - بایزید عرض کرد که پوستینی که ایشان پوشیده‌اند میگیرم - مقیم پوستین را بموجبِ حکم برآورده به بایزید داد - و پوستین‌کش ابره اطلسِ سبز و گریبان‌کش - و بگریبان او هر زمان بایزید روی آفتاب میکرد - و بندگانِ حضرت شوق میفرمودند - و مقیم رنگریزیها می‌کرد - و هوا در کمال برودت - و درمیان دریا از نماز پیشین تا نماز شام که بازی برطرف شد مقیم بی پوستین بود - چه مقدار سرما خورده باشد ؞

از راه آب منزل بمنزل بعد از چند روز بآگره تشریف آوردند - و بندگانِ حضرت در قلعهٔ آگره نزول فرمودند - و به بیگمان و محلها که همراه بودند حویلیها تعین فرمودند - و حویلیٔ نواب بیرم خان را که در لبِ دریای آگره است بنواب خانخانان عنایت فرمودند - و نزدیک حویلیٔ خان خانان جوهر بکاولِ بیرم خان حویلی داشت - ماهم بیگه را چون سابقاً و حال ببایزید عنایتی بود گفت آن حویلیٔ بکاول که بما تعلق دارد بتو دادیم - و بایزید چون آن حویلی را متصرّف شد درویش بهرام سقّا برادر کلانِ مشار الیه بود گفت که در حویلی درخت نیم است - در تهِ درخت سقّاخانهٔ راست کن - بفرمودهٔ برادر در چند روز سقّاخانه باتمام رسید - و درویش نظر که یکی از مریدانِ سقّا بود در دروازهٔ قلعهٔ آگره سقّاخانه راست کرده بود - و بندگانِ حضرت هرگاه

سواری می‌فرمودند بدروازه رسیده ازو آب گرفته نوش جان میفرمودند - و او چون دیوان سقّا داشت شعر سقّا را می‌خواند - و حضرت گوش می‌فرمودند - و بعد از مدتی یک روز در گنبدی که در درونِ قلعهٔ آگره واقع است هنوز چون عمارتی از برای حضرت ترتیب نداده بودند آن گنبد دیوانخانهٔ ایشان بود - خانخانان و بهادر سلطان شیبانی و مرزا عبد الله مغل داماد خانخانان و عبد الله سلطان قزاق داماد قاسم برلاس که بعد از چند روز حضرت او را حاکم سرکارِ مندون ساختند - و او در اندک زمانی نمک حرامی‌کرده بغضبِ حضرت گرفتار شد - وجمعی دیگر از خوانین و سلاطین در ملازمت ماهم بیگه بودند که حضرت را هژده روپه بجهتِ مهمِ ضروری درکار شده بود - و خواجه سرای را فرستاده بودند - و خواجه جهان در جواب گفت که هژده[1] روپه را از جاگیر که بگیرم - و بیگه ازین مقدمه حاضر شدند - بتوخنه مادرِ دستم گفتند که برو از پیش داهان ترکِ من هژده روپه گرفته باین خواجه‌سرا بده - و در همین مجلس عبد الله سلطان قزاق بجهت مهمسازیٔ خود حرف می‌زدند - گفت آلت من هنوز بشما معلوم نشده است - مرزا عبد الله مغل گفت بلای بر تو و بر آلت تو خورد - تو مدتهای

(۱) در منتخب التواریخ جلد دوم صفحه ۳۵ مرقوم شده « و الحق شاهنشاهی هم که تصرف نافذ در ملک نداشتند و از ممرّ بعضی خرجهای ضروری گاه گاهی معطل می‌ماندند و خزینه اصلا نبود - و نوکران پادشاهی همه جایگیرهای زبون و پریشانی احوال بر وجه کمال داشتند » ه

درین سلسله را (درین سلسلهٔ) از حالتِ آلت فرق نکردهٔ - این بادشاه عالیشان این طور مردم را اُن[۱] نوع تربیت کرده‌اند - آخر الامر آنها نمک‌حرامی را از دست نداده‌اند - و چون بندگانِ حضرت خود بسعادت متوجه مهماتِ سرکار خود شدند حالا مردم عالم ملاحظه نمایند که در هر شهر و پرگنات و قریاتِ هندوستان خزینه چه مقدار جمع شده - و هر روز چه مقدار دیگر به بندهای درگاه و آینده و رونده صرف می‌شود ٭

و بعد از چند روز از بی‌پروائی و بی‌لطفیٔ اربابِ دخل بهادر خان شیبانی که سرکار اتاوه را دران چند روز ازو تغیر داده - بجهت بی‌جاگیری بجونپور پیش علیقلی که برادر مشار الیه بود متوجه شد - و چون خان‌خانان بعرض اشرف رسانید چنان صلاح دید که بایزید بیات که در حین خورد سالی بخان مشار الیه در تبریز در محله آوا همبازی بوده‌اند - و دران اوقات بایزید ملازم نواب خانخانان بوده مشار الیه را به برگرداندن خان مذکور تعین نمودند - و بایزید مذکور در شاه‌پور که یکی از پرگناتِ سرکار کالپی است بخان مشار الیه رسید - و هرچه قدر نصایح بود گفت - چون ایشان بی‌رخصت از آگره برآمده بودند در برگشتن ملاحظه نمودند - و ارکانِ دولت هم میل برگشتن او نداشتند - آن بود که جماعهٔ یقین نکردند که او را بر گردانند - و چون بجونپور رسید خان زمان سرکار بنارس را که زیادتیٔ جاگیر او بود از قِبَل پادشاهی به برادر داد ٭

---

(۱) در اصل نسخه « اون نوع » ٭

و بندگان حضرت دران اوقات بخروس نگاه داشتن و جنگ انداختن میل تمام داشتند - و همچون حکم شده بود که هر کس بکورنش بیاید خروس همراه بیارد - یک روزی شمس الدین اتکه که دران اوقات حاکمِ سرکار پنجاب بود از لاهور برآمده بود و حکم موئ سر گذاشتن باو در راه رسیده بود - و موی سر او بلند نشده بود - حضرت فرمودند که ما حکم کرده‌ایم و شما هنوز موی سر نگذاشته اید - مشار الیه بطریق ندیمی بعرض رسانید که موی سر اندکی بلند شده بود - اما به‌متهره که رسیدم بطریق مردم هندوان آنجا تراشیدم - بندگان حضرت شگفتگی فرمودند - و ارکان دولت ندیمئ اتکه را پسندیدند - و حکم شد که بعد ازین که بکورنش آید او نیز بدستور سایرِ دولتخواهان خروس همراه بیارد - روز دیگر چون کورنش کرد ظاهر نشد که خروس آورده باشد - حضرت فرمودند که آته چون خروس نیاوردی - اینجا هم ندیمی بخاطر اتکه رسیده عرض کرد که خروس دارم - حضرت فرموند که کو - گفت که زیر مفتوح در تهِ بغل نگاه داشته‌ام - امّا وقتی بر می‌آرم که خروسِ نامی و جنگی که حضرت دارند بمعرکه بیارند - آن زمان خواهم‌گذاشت که جنگ کند - حضرت بنزدیکان اشارت کردند که دست کنید که خروس که در تهِ بغل است راست میگوید - چون چندی از نزدیکان دست به بغل اتکه رسانیدند آواز مرغ ظاهر شد - و حضرت فرمودند که فلان خروس را بیارید - و اتکه بعرض رسانید که خروسِ جنگی که

باشد بیارید که خروس من در لاهور شهرت تمام داشته - چون خروسِ پادشاهی را آورده گذاشتند اتکه خروس خود را گذاشته - ماکیان ظاهر شد - ماکیان و خروس بیکدیگر چون جنگ کنند - بندگان حضرت را بسیار خوش‌آمد - و ایامِ خروس بازی در اوائل سنه ۹۶۸ (نه صد و شصت و هشت) بود ۵

و در اواخر هم امسال یکروزی در آگره جکر[۱] شد - پلی که بر آب آگره پسته بودند شکست - و آتش در فرّاش خانهٔ ماهم بیگه و چندی از (مکانِ) پاترانِ حضرت که در نواحیٔ فراشخانه منزل داشتند سوختند - و این خبر بنواب خان خانان و خواجه جهان رسید - باتفاق قصدِ دریخانه کردند - و درمیانهٔ دروازهٔ قلعهٔ آگره که بجانب دریا است و او را دروازهٔ آب می‌گویند حضرت که ماهم بیگه را پرسیده مراجعت فرمود بودند کورنش کردند - و اینها حضرت را پرسش نمودند - و حضرت فرمودند که سوختن (مکان) پاتران سهل است - امّا شما (از) بیگه پرسید که اسبابِ فراشخانهٔ او بسیار سوخته است - و حضرت این جماعه را که رخصت فرمودند خود بدولت متوجه باغ که آن طرف آب بوده و محلها آنجا بود و حضرت ازآنجا تشریف آورده بودند شدند - و خواجه جهان و نواب خانخانان مصلحت دیدند که جمعی کثیر که همراه ما اند

---

(۱) جکر بروزن شکر - مفرّس لفظ هندی است که اصلش جَھَّکر است و معنی آن بادِ تند و غبارآگین است که از سمتِ مغرب وزد - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۸۲۵ ۵

در ملازمتِ حضرت چون کس کم است اینها حضرت را تا باغ رسانند - و خانخانان بطریق سرگوشی به بایزید گفت که این مردم را تو گرفته حضرت را تا باغی که محلها آنجا است برسان - چون بندگان حضرت بسر پل رسیدند دیدند که یک کشتیٔ کلان جدا شده اسپ نمی‌تواند جست - حضرت پیاده شده در فکر بودند که اسپ را چه نوع گذرانند - و از لبِ پل تا باغ راه بسیار - و اسپ نبود - تاتار خان و لشکر خان و تمرتاش ناظرِ بیوتات دامادِ خواجه معین و بایزید وغیره همه در فکر بودند که اسپ حضرت را چون گذرانند - بایزید بعرض رسانید که این اسپ بوزیست که من از برای خانخانان در حضرت دهلی خریده‌ام - و خانخانان بحضرت پیشکش کرده‌اند - و هنر این اسپ میدانم - اگر جلو گرفته بکشند یُمکِن اینجا را بجهد - و حضرت فرمودند چنین کنید - لشکر خان و تاتار خان و تمرتاش و جمعی دیگر که نسبت نزدیکی داشتند همه ببایزید در سددِ اعتراض شدند که بنوعی که تو میگوئی این اسپ نخواهدجست - و در آب افتاده ضایع خواهد شد - و بایزید در سددِ جواب شد که پادشاه عالیشان را که این مقدار توجه باشد که این اسپ ازینجا بگذرد اگر بگذرد - اقبال پادشاهی - و اگر در آب افتد نهایتش زین تر شود - آب (اسپ) را چه ضرر رسد - بهر جانب آب بازی کرده بدر می‌آید - و حضرت را سخن بایزید پسندیده افتاد و فرمودند که اسپ را بکشند - منیر خان غلام سلطان محمد قبق که در ملازمات خان خانان بود جلوِ اسپِ پادشاهی

را گرفت - و بایزید بگوشهٔ قمچی اشارت کرد - اسپ بدولتِ حضرت جست و دو پای پس بکنارِ کشتی خورده بند نشد - بآب رسیده بزورِ دولت زورکرده خود را در بالای پل گرفت - و حضرت بزبان مبارک فرمودند که پادشاه سلامت - و سوار شدند - و از خوشحالی درپیش سراپرده که در باغ بود جلو کشیدند - و انتظار این جماعه که در عقب می‌دویدند می‌بردند - چون رسیدند همه مجرا شده - حضرت بدولت در سراپرده در آمدند - و نزدیکان در گردِ سراپرده بوده - مردم زیادتی برگشتند - بعد ازان بقدر بارانی شده - و خانخانان دران شب در حویلیٔ حرم‌سرای صحبت داشتند - افیون خوردند و گنجفه باختند - و هم‌بازی فریدون (تغائیٔ) محمد حکیم مرزا و پاینده محمد ولد قرجه خان و بایزید و چندی دیگر که در مجلس بودند مثل محمد قاسم خان خواهر زادهٔ پهلوان دوست میربر و شاه حسین نکدری و لشکر خان وغیره - در آخرِ صحبت دندان رنگ کردند - و بایزید چون همه وقت با ایشان موافقت کرد - در دندان رنگ کردن هم موافقت کرد *

و قبل ازین بخانخانان پروانه رسیده بود که قصبهٔ حصار فیروزه را بجهت خالصه بما گذراند - و قصبهٔ الور را عوض بگیرند - و خانخانان سبب این را از ماهم بیگه پرسیده بودند - و بیگه مذکور بعرض رسانید - و حضرت فرمودند که خواجه کلان که ملازمِ خانخانان است در حینی که بجهت شکار بحصار رفته بودیم ازو رنجیده‌ایم - اگر بجای او کسی

دیگر فرستد تغئیر حصار نخواهد بود - و صباحِ شبِ دندان رنگ کردن خواجه شاه (محمود) که مُشرفِ دیوان بود پروانهٔ حکومتِ سرکارِ حصار به بایزید رسانید - و مشار الیه را کلفت بسیار دست داد - در جواب بشاه محمود گفت که چه تقصیری کرده ام که از درگاه اخراج میکنند و تسلیم نکرد- خواجه مشار الیه در سددِ اعتراز (اعتراض) شده بخانخانان خبر برد- و خان‌خانان در جواب گفتند که رحمت باو باد که اخلاص او بمن این نوع است که خدمت مرا گذاشته یادِ فراغت و حکومتِ حصار نمیکند - امّا بمشار الیه بگو که اگر تو نمی‌روی ما کسی دیگر نداریم که قابل این خدمت باشد - و باین تقریب سرکارِ حصار تغئیر می یابد - بتو شرط کردیم که یکسال بیشتر ترا آنجا نگذاریم - تو هم فکری کن و ما هم که درمیانِ ملازمان قابل این خدمت کیست تا او را فرستاده ترا طلبم - و بعد از چند روز اسپ و سروپای لایق داده مشار الیه را رخصت کردند - و اسپ بوز که دران چند روز که خانخانان بحضرت (ارادهٔ) پیشکش کرده بودند ببایزید دادند که برده از نظر بگذران - و حضرت آن روز در حویلیٔ محمد بخشی که نزدیک بکنکهر بود - و تقریب بودن حضرت بآن حویلی - بجهت رفتن مندون بود که ادهم خان کوکه و پیر محمد خان شیروانی که قبل ازین نوکر بیرم خان بوده به بازبهادر جنگ کرده سرکار مندون را ازو گرفته بودند - و حضرت می رفتند که فیلانِ خوب و پاترانِ لایق را از آنها بگیرند - چون بایزید اسپ را از نظر گذراند مقبول خان که یکی از

غلامانِ حضرت بود بعرض رسانید که بایزید را خانخانان رخصت سرکار حصار داده‌اند - و رای داودی (دوندی) چودهریٔ حصار در خدمت است - باو سپرده سفارش فرمایند - حضرت در بالاخانه بودند - بایزید را طلب داشتند - و رای داودی را بمشار الیه سفارش فرمودند که وقتی بحصار رفته شکار نموده‌بودیم این چودهری بما خدمت بسیاری کرده از احوال این خبردار خواهی‌بود - و حصار چون سرحد ست بتو خطاب سلطانی عنایت فرمودیم - و از حضرت همین (جا) رخصت یافت - و در حصار و بنارس و جونپور بایزید بخطاب سلطانی شهرت داشت - و در حکومتِ قلعهٔ چنار خان‌خانان از بنگاله بموجبِ حکمِ حضرت بخطاب خانی و علم ثانی و جاگیرِ سرکار چنار بمبلغ صد و هشت لکه دام پروانه بخط مرحومی میر اصغر منشی که بخطاب اشرف خانی سرافراز گشته بود صادر شد مع سوغاتهای نفیس بنگاله - درمیان همگنان ممتاز گشت - و خواجه مظفر علی که دران ایام دیوانِ حصار بود و بهمراهیٔ خواجه کلان بحضرت دهلی رسیده بودند که حکم خانخانان رسید که هر جا رسیده باشد باز بهمراهیٔ بایزید مراجعت حصار نماید - و خواجه مشار الیه باتفاق بایزید در اندک زمانی بحصار رسیده و لوازمِ رعیت پروری آنچه بوده بجا آورده - رعایا بخاطر جمع در سددِ زراعت و آبادانی شدند ٭

و در همین سال میانهٔ اتکه خان و ادهم خان کوکه بجهت نفاقِ سخن‌چین نزاعی شد - و بجائی رسید که ادهم خان و خشم و آله بردی ملازمانِ کوکهٔ مذکور اتکه را در سرِ دیوان در تهِ شمشیر کشیده بشهادت رساندند - و بندگانِ حضرت در محل بودند - چون خبر بایشان رسید همون زمان شمشیر حمایل کرده بدولت لنگی بربسته برآمدند - و مردهٔ اتکه را دیده پرسیدند که این چه کس است - رفیق چار منصب که خانه‌زادِ نواب خوانزاده بیگم که همشیرهٔ نواب فردوس مکانی بابر بادشاه بود بعرض رسانید که بادشاهم اتکهٔ شما است - فرمودند که کُشت - گفت - ادهم خان - و ادهم خان زینه پایه بود بجانب حضرت که بر می‌آمدند روان شد - و حضرت بزبانی هندوستانی فرمودند که ای گاندو[1] چرا اتکهٔ ما را کشتی - و او عرض کرد که نا دولتخواه بود - حضرت دست انداخته موی ادهم را گرفتند - و احتیاج شمشیر نشد - مشت مبارک بر بنا گوش او زدند - که دو باره مقدور سخن کردن نشد - و حکم کردند که او را از زینه پایه بیندازند - مهتر سکهائی که در محلِ حکومتِ لاهور حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه بخطاب فرهاد خانی سرافراز کرده بودند نزدیک بود - چندی دیگر که نزدیک بودند او را از زینه پایه انداختند - چنانکه مغز سر او قصوری کرد

(۱) گانڈو - هندی - اسم مذکّر - پشت ده - وه شخص جسے فعل بد کرانے کا مزه هو - نامرد - بزدل - ڈرپوک - فرهنگ آصفیه جلد چهارم صفحه ۵۸

اما هنوز حیات داشت - باز حکم فرمودند که بالا بیارید و بیندازید - بار دیگر که بموجب حکم عمل کردند - کوکهٔ مذکور را حیات نماند - و مردمِ دریخانه از توهّم این امر هر یک بجانبی پریشان شدند - و حضرت بمنزل ماهم بیگه رفته گفتند که ماما - ادهم را کشتند - اتکه از اخلاصی که داشت اصلا نسبت فرزندیٔ ادهم بخاطر او نرسید - عرض کرد که خوب کردند - من و دیگر فرزندانِ من تصدّق شما - گناهی کرده بود عدالت نمودند - بقصاص رسید ٭

و بعد از چند روز دیگر خواجه معظم تغائیٔ حضرت بود بی‌جهت حرمِ خود را که دختر بی‌بی فاطمه که اردوبیگی حرمهای حضرت همایون بادشاه بود و بولک نام پسری هم داشت که در گردِ حضرت جنت آشیانی خدمت نزدیک میکرد کُشت - و این خبر بحضرت رسید - همان زمان بی تحاشا بخانهٔ خواجه معظم مذکور تشریف آوردند - و از نزدیکان مثل قلیج خان و عادل خان ولد شاه محمد قلاتی و چندی دیگر در ملازمتِ حضرت بودند - خواجه را در حویلیٔ مشار الیه ایستاده طلب فرمودند - و سببِ کشتنِ حرم از خواجه پرسیدند - و خواجه سخنان نادر برابر عرض کرد - و یقین حضرت شد که عورت بی‌گناه کشته شده - و فرمودند که بزنید - آن مقدار چوب بر سر خواجه بارید که خواجه بیهوش گشتند - و فرمودند که بقلعهٔ گوالیر برده نگاه دارید - چون خواجه ظالم بود بضرب چوب در قلعهٔ گوالیر از دار الفنا بدار البقا رحلت نمودند ٭

یک روزی حضرت از منعم خان خان‌خانان پرسیدند که مردم در پادشاهیٔ من چه می‌گویند - خانخانان بعرض رسانید که بادشاهم صد و بیست ساله شوید - ازینکه ادهم را بخون اتکه و معظم را بخون دخترِ بی‌بی فاطمه کشتید مردم شما را خوب یاد میکنند - و کمالِ عدالت همین باشد که کردید - حضرت بخانخانان گفتند که به ازین هم کار کرده ایم - عجب است که او را نمی گویند - امّا شما می دانید برای خاطرها نمی‌گوئید - خانخانان عرض کرد که چون همچون باشد که من چیزی دانم و از برای خاطرها بحضرت عرض نکنم - فرمودند به ازین کارها آنست که جماعهٔ اتکها را از لاهور برآورده در رنگ بنات النعش پریشان کرده هر یک را بهر گوشهٔ هندوستان جاگیر فرموده‌ایم - عدالت و کاردانیٔ این پادشاهِ عالی شان را ازین نوع سخنان می توان دانست ٭

و در سنه ۹۷۰ (نه صد و هفتاد) حکم خانخانان ببایزید رسید که بر سر راجهٔ مستو تعیّن فرموده‌اند لشکر سرکارِ حصار را گرفته زود متوجه شود - و در اندک روزی در آگره بملازمتِ خانخانان مع لشکرِ حصار رسیده کوچ بر کوچ بر سر راجهٔ مذکور متوجه شدند - و چون باتاوه رسیدند فرمان عالی شان باسم خان‌خانان صادر شده بود که غنی خان از قلعهٔ کابل بطریق سیر برآمده بود که فضایل عمو مشار الیه و ابو الفتح ولدِ مشار الیه بمرزا محمد حکیم و ملازمان اتفاق نموده او را در قلعه نمانده رخصتِ هند نمودند - و بساهیء شما را نیز از قلعه برآورده رخصتِ هندوستان

کرده بوده اند - دولتخواهان که در ملازمت اند صلاحِ دولت همچون دیده اند که شما مراجعت نموده بملازمت آئید و هرکرا صلاح دانید بر سر راجهٔ مذکور تعین نمائید - و شما بجهت دفع و رفع ملازمانِ مرزا محمد حکیم که بنیادِ فساد کرده بوده اند متوجه کابل شوید - چون این حکم بخان‌خانان رسید در ساعت متوجه درگاه شدند - و شاه قلی خان نارنجی را با جمعی کثیر بر سرِ راجه مستو تعین فرمودند - و نواب خانخانان و نواب محمد قلیج خان برلاس و مرزا حسین خان نکدری و تمرخان یکّه که قبل ازین نوکر نواب بیرم خان بود و جمعی دیگر از بیگچها و یکّه جوانان را همراه خانخانان بکابل تعین نمودند - و خانخانان را اسپ و سروپا داده و کومک را هم بایشان همراه کرده رخصت فرمودند - و قرار یافت که تا فتح شدن کابل جایگیرهای خانخانان که در هند است بحال خود باشد - و چون خانخانان از آگره کوچ کرده باسکندره فرود آمدند بندگانِ حضرت و ارکانِ دولت بجهت حرمتِ خانخانان بآن منزل آمده وداع فرمودند - و مشار الیه مهمانی و پیشکشهای لایق بحضرت و ارکانِ دولت گذرانیدند - و بندگانِ حضرت بمردم اعتباریِ خانخانان هم عنایتها کرده و وعدهای پادشاهانه فرمودند - بخصوص ببایزید که از قدیم بحضرت جنت آشیانی و بندگانِ حضرت خدمتها کرده بود - از تاریخ سنه ۹۵۰ (نه صد و پنجاه) که در اردویِ شاهی بپابوس سرافراز شده تا این تاریخ غائبانه و حضور خدمتها بتقدیم رسانیده بود - فرمودند که از کابل

همیشه عرضه‌داشت خواهی کرد - و باسپ و سروپا از همگنان امتیاز یافت - و بندگانِ حضرت از منزلِ خانخانان همین روز متوجه سیر و شکار گوالیر شدند *

و خانخانان کوچ بر کوچ متوجه کابل (شدند) - و محمد قلی خان و سایرِ کومک بجاگیرها متوجه شدند که بنوکر خود خرچیِ لشکر داده در نیلاب یا پشور بخانخانان ملحق شوند - چون از آب چناب عبور نمودند بایزید بعرض رسانید که چند روزی اگر بجهت کومک توقف میکنند همین‌جا خوب است - هنوز زمین هندوستان است - همه چیز بآسانی بهم می‌رسد - حیدر محمد آخته بیگی چون شوق کابل بمشار الیه از همه زیاده بود گفت درگذشتنِ نیلاب چند روزی حایل می‌شود - و برای کومک در پشور توقف نمایند - چون به‌نیلاب رسیدند حمزه عرب را که خانخانان در پشور مانده بودند و تا این روز در پشور بود در نیلاب بملازمت رسید - عرض کرد که تردی محمد میدانی قلعهٔ جلال آباد را گذاشته بکابل رفت - بایزید بعرض رسانید که چون حمزه عرب مدتها در پشور بوده حکم شود که پیش از ما رفته بقلعهٔ جلال آباد درآید - اینجا هم حیدر محمد گفت که حمزه عرب سپاهی خوب است همراه باشد - چون زبان افغانی میداند در کوتل سناره وغیره که افغانان سر راه[۱] خواهند گرفت درکار ست - چون به‌پشور

(۱) در اصل نسخه « سر راه بگیرند خواهند گرفت در کار ست » ۰

رسیدند اینجا هم بکومک مقید نشده بتعجیل متوجه شدند - و آنهائی که در برآوردن غنی خان سعی کرده بودند مثل قاضی ابراهیم و فریدون تغائیٔ مرزا محمد حکیم و میر محسن خویش شهاب خان و تردی محمد و بندعلی میدانی و باقی قاقشال و شاه ولی اتکه که سابقاً بکاول حضرت جنت آشیانی بود و علی محمد و عبدی سرمست و سوندک یرغلق و محمد معصوم که در ثانی الحال بهند آمده باغی شد و هنوز تا این تاریخ در سرکار بنگاله از جملهٔ باغیانست - در تاریخی که کوچک عملدار که قبل ازین نوکر خواجه کلان بیگ بوده در حینی که خان‌خانان در کابل بود نوکر ایشان شده بود - دران محل که خان‌خانان بپابوسِ حضرت بهند آمدند او را در کابل در خدمتِ فرزند خود غنی خان مانده بودند - حرمِ خانخانان را باو همراه کرده از کابل بدرقه شده از جلال آباد گذرانیده در نواحیٔ پشور که حمزه عرب از قِبَلِ خانخانان حاکمِ پشور بود رسانده - در زمانی که حرمِ خان‌خانان بکوچک سروپا داده رخصت کابل نمودند - همان زمان حمزه عرب رسید - معلوم شد که بکابل رخصت شده - نزدیک به جم بکوچک رسیده - مشار الیه چون بحمزه عرب روبرو شده حمزه عرب در مردانگی شهرت داشت تیزدستی نموده بکوچک (شمشیر) انداخته بقتل رسانید - و برگشته حرم خانخانان را از نیلاب گذراند - و مراجعت نموده به پشور که حاکم آنجا بود رفت - و امثال این مردم را حیدر محمد خان وسوسه میکرد که چون کابل میسر شود سیاست باید

کرد - مگر آنهائیکه زر دارند خلاص شوند - و این سخنان روزی که از پشور کوچ می‌کردند در مجلس خان خانخانان می‌گذشت - و در زمانی که از تنگیٔ خیبر میگذشتند آن روز بایزید هراول بود - و حیدر محمد آخته بیگی بمشار الیه رسیده پروانهٔ حکومت کابل رسانید - و مشار الیه در جواب گفت که از نیتهائی که در خاطر گذرانیده‌اید عجب دانم که فتح کابل شود - هرگاه که کابل میسّر شود آنگاه پروانهٔ حکومت بمن رساندن خوبست - چون به‌یساول که دیه غلامان ست فرود آمدند خبر رسید که بجای تردی محمد که بکابل رسیده عبدی سرمست را بجلال آباد تعین کرده‌اند - دی روز درآمد - و اکثری کلانترانِ مهمند و خلیل در پشور خانخانان را دیده و دوازده اسپ پیشکش کرده سوار بسیار بنوکری آمدند - و خانخانان اسپ را نگرفتند - و آن جماعه را نگاه نداشتند که فردا که بکابل اینها بجهت خرید اسپ بیایند التماس باج و خرج خواهند کرد - و تمر یکّه و خواجه کلان و جمعی را از دیهِ غلامان بر سر قلعهٔ جلال آباد بعبدی سرمست تعین کردند - چون بایزید در منزل خود بود بجمعی کثیر همین سخنِ کابل و مرزا محمد حکیم درمیان داشتند - و دیوانِ خواجه حافظ در مجلس بود از برای مرزای مذکور واکردند آن غزل آمد که مصرعه‌اش این بود -

٭ ع ٭

ستارهٔ بدرخشید و ماه مجلس شد

و روز دیگر که بر گردِ قلعهٔ جلال آباد رسیدند عبدی بجنگ پیش آمد - و آن روز قلعه را محاصره کرده - چون وقت تنگ بود گفتند که شب اسبابِ قلعه‌گیری راست کرده صباح بقلعه بچسپیم - و آن شب تا صباح گردِ قلعه بودند - و صباح خبر آمد که نواب مرزا محمد حکیم مع لشکر کابل دی‌روز مندراول فرود آمده بودند - و امروز متوجه قلعهٔ جلال آباد شده‌اند - و ساعت دیگر خبر رسید که مرزای مذکور بکوتل درنتی که از قلعهٔ جلال آباد دوکروه باشد رسیده از آب میگذرد - خانخانان را فرصت این نشد که بقلعهٔ جلال آباد بچسپد و بسی را هم بقلعهٔ چهار باغ صفا فرستد - و قبل ازین لشکر کابل را بنظر در نمی‌آوردند - و درین زمان بغایت مضطرب شدند - و بایزید فرصت یافته عرض کرد که در محلِ کنگش تردی محمد و میر محسن و خواجگی محمد حسین و عبدی و شاه ولی را حساب میکردند که اینها در برابر ما چون آمده جنگ می‌کنند - نواب مرزا محمد حکیم که پسر حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه است بحساب هرگز نمی‌آوردید - امروز فکر آن باید کرد که کدام یکی در برابر او ایستاده جنگ میکنند - آن مقدار وقت تنگ شد که مردمی که از نقد و جنس همراه داشتند بکلان‌ترانِ افغان و رعایای تمانِ مندراول نتوانستند سپرد - و گور کردن خود کجا فرصت شود - بایزید تا سی لک از نقد و جنس همراه داشت - و در وقتیکه میخواست که در چادر صندوق وا کرده بملازمان خود چیزی سپارد - چون عورات مثل همشیره و همشیره‌زادها

و کوچ و عاجزه و خویشان از مذکّر و مؤنّث همراه بودند - و ازان جماعت شرم کرد که بیدل نشوند - بآن تقریب دست بصند وقها نکرد - و اردو کوچ کرده متوجه چار باغ صفا شد - چون به نزدیک چار باغ بلندی بود آنجا ایستادند - و جبّار بردی بیگ یکی از ملازمانِ حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه که مدتی درویش بود و در بدخشان ساکن بود - و در هند بجهت تعزیت پرسیٔ حضرت جنت آشیانی آمده بود - و درین سفر بخانخانان همراه بود - خانخانان بمرزای عرضه داشت کرده او را فرستاد که بلکهِ جماعهٔ که باعث این فتنه شده اند مرزا را بیارند - و خان خانان را به بینند - و ستاره هم روبرو شده بود - و بیگه شده بود - بهرحال اگر جنگ شود صباح بکنید - و چون میر مذکور را بملازمت مرزا رخصت کردند به بایزید حکم شد که نزدیک به چار باغ جای مزبوت پیدا کرده اردو را فرود آرد - بایزید رفته میانه جوی خوجه رستم که مزاریست - و جوی چار باغ جای اردو دیده - مردم بفرود آمدن مشغول شدند - و حیدر محمد آخته بیگی هم آمده دید - و رفته بخانخانان بایزید را تحسینها نمود که اردو را بسیار جای مناسب فرود آوردند - و بایزید هم آمده به یسل همراه شد - و جای او در خوجه - برانغار بود - درین اثنا تمر یکّه از هراولان جدا شده آمد که غنیم اندکیست چرا جنگ را بفردا می اندازید - شب بلکه بیک جائی بدر روند - صباح کار بر ما زیاده شود - خانخانان به بایزید گفت که تو در تهِ

علمها بجای من می باشی - من پیشتر می روم که سیاهیٔ غنیم را به بینم - و بایزید مبالغه کرد که از زمانِ حضرت آدم تا این زمان هرگز واقع نشده که سردار بجای قراول برود که سیاهیٔ غنیم به‌بیند - باز تمر یکّه و جماعهٔ مبالغه کردند که آن قدر غنیم نیست که شما این ملاحظها می‌کنید - الغرض که بایزید در چناب و بهره و نیلاب و در پشور و یساول و همه‌جا گفت که تا آمدن کومک توقف کنید قبول نکردند - و اینجا هم مبالغه بسیار کرد که قرار دادِ جنگ فردا ست و امروز ستارهٔ روبرو ست - و سردار هم قاعده نمی‌باشد که رفته سیاهیٔ غنیم ببیند - ازانجائی که چند روز بخت برگشته بود اصلا بسخنانِ بایزید مقیّد نشدند - و خانخانان بهمراهیٔ تمر یکّه رفته بهراولان همراه شده و حیدر علی تواچی را فرستادند که بایزید علمها و مردمِ یسل را گرفته بیاید که امروز جنگ می کنم - و کلبی سلطان که سابقاً (از) امرای مرزا کامران بود و درین ولا نوکرِ خانخانان بود مشار الیه ببایزید متّفق بود که امروز وقت تنگ شده و ستارهٔ روبرو ست جنگ کردن لایق نیست - و درین اثنا یاری تواچی باشیٔ حضرت که او را هم دران لشکر بطریق کومک فرستاده بودند آمده مبالغه نمود که خانخانان علمها و لشکر را طلبیده اند - و بایزید بی‌اختیار شده بموجبِ حکم علمها و مردمِ یسل را گرفته روان شد - هنوز بخانخانان نرسیده بود که میانهٔ هراولان جنگ شد - و خواجه کلان که یکی از سردارانِ هراولِ خانخانان بود کشته شد -

و چندی دیگر زخمی خود را به‌یسل رساندند - و مردم لشکر را از کشته شدن آن سردارِ هراول و زخمیهائ که به یسل همراه شدند هراس در خاطر پیدا شد - و تا آن زمان خانخانان جیبه نپوشیده بودند پوستین داشتند و تسبیحِ کهربا در دست - و بایزید هم که علمها را بایشان رسانید میخواست که در برانغار بجای خود (باشد) فرصت آن نشد - و زورِ جنگ درپیش علمها واقع شد - و مردم جرانغار[1] که قاقشالان بودند از جای خود نجنبیدند - و برانغار که مرزا حسن خان خویشِ شهاب خان بود او نیز از جای خود نجنبید - مگر جنبیده و بعقبِ جانبِ جلال آباد رفت - و محمد شریف قرابت بایزید و چلمه حصاری و یک چندی دیگر که در خوجه (در) برانغار ببایزید همراه بودند فیلان بایزید را گرفته به یسل مرزا تاختند - و چلمه حصاری بشهادت رسید - و محمد شریف شمشیری به ابوالمعالی توپچی که از غلامانِ شاه نعمت الله دامادِ شاه اسماعیل یزدی بود که بطریق سوداگری بکابل آمده بود و از آتش بازی وقوفی تمام داشت - و خانخانان پیش ازان که بهند بیآید او را تربیت کرده پیش غنی خان گذاشته بود - و در محل امرای مرزا خیال مخالفت کرده بودند - او را خطاب رومی خانی داده بودند - او در گردِ اسپ خودرا اسباب آتش بازی ترتیب داده بود که در محل اسپ تاختن آتش داده بلشکریان

(١) در اکبرنامه جلد دوم صفحه ١٨٨ «میرزا حسن (که در جرانغار بود) از جای خود نجنبید - و قاقشالان و جمعی (که در برانغار بودند) نیز توفیق خدمت نیافتند» ٥

غنیم می‌رسید - و از همان تیرِ آتش‌بازی یک تیری به اسپِ چلمهٔ حصاری رسید - و مشار الیه در پیادگی جنگ می‌کرد که بشهادت رسید - و محمد شریف را بیش از یک شمشیر فرصت نشد که بر سر اسپ ابوالمعالی انداخت - دیگر یسل مرزا زیر کرده - خان خانان تابِ مقاومت نیاورده - هرچند قدر بایزید فریاد کرد بلکه لفظی بی‌آدبانه هم گفت که وقت گذشتن جوی و زیر کردن غنیم است - خانخانان در جواب گفتند که کار ازان گذشت مراجعت نموده - و بایزید هم موافقت نمود - و در محلی که از جوی خوجه رستم میگذشت تنگ اسپ کنده شد - و زین و کیجم از بالای اسپ گشت - و بایزید افتاد و اسپ از دنبالِ خانخانان می‌گریخت - و کلبی سلطان از دنبالِ اسپ رفت که بلکه تواند گرفت - کردی یرو غِلق ملازم بایزید خود را رساند - و از اسپ فرود آمده اسپ خود را به بایزید داد - و بایزید او را نیز بر ساغریٔ اسپ سوار کرد - هر دو از جنگ‌گاه برآمدند - چون از نزدیک اردو می‌گذشتند مردم میرزا بتاراج مشغول شدند - بنابرین خان خانان و بایزید و اکثری شکست خورده باخلاص شدند - و پارهٔ دیگر که میل ملازمت مرزا داشتند و پیش‌روز عرضه داشت فرستاده بودند - و بساهیٔ ایشانان در اردو بود مرزا (را) ملازمت کرده نوکر شدند ٭

و از جنگ‌گاه چون نیم کروه جدا شدند خانخانان ایستاده بود - و بایزید که رسید سببِ ایستادن پرسید - فرمودند که بدو وجه ایستاده‌ایم

یکی آنکه شنیده‌ایم که پسران تو در اردو سوار شده بودند آمده بما ملحق شوند - و یکی دیگر آنکه ولی جان و تنکر قلی و قوچقار می‌گویند که اگر برگردیم مرزا را زیر می‌کنیم - چون معلوم بایزید شده بود که این جماعه قرار داده‌اند که خانخانان را برده بمرزا سپارند - بایزید گفت که نامعقول می‌گویند - در وقتی که یسل روبرو بود جنگ نکردند - و حالا بکدام جمعیت برگشته بمرزا جنگ می‌کنیم - فرزندان من تصدّق شما - شما خود را بجائی رسانید که جنگ‌گاه نزدیک ست - ایستادن اینجا لایق نیست - از تاراج که فارغ می‌شوند پی را گرفته خود را بشما می‌رسانند - و نماز شام بود که این سه کس که در بالا ذکر شد که بمرزا جنگ می‌کردند از خان‌خانان جدا شده رفته بمرزا همراه شدند - و دریا خان کلانترِ مهمند از اول تا آخر همراه خانخانان بود - و تلاش او این بود که خان‌خانان را بقبیلهٔ خود که در دامنهٔ سفید کوه بود ببرد - و آنچه مدّعا داشته باشد بعمل آرد - و چون دو سه کروهی از جنگ‌گاه جدا شده میانهٔ شام و خفتن شد - و باندک آب روان رسیدند - و خانخانان اسپ را آب داده روان شدند - بمردمی که همراه بودند مقیّد نشدند - و دران لبِ آب بایزید بعضی از خدمتگاران خود را دید که از جنگ‌گاه برآمده‌اند - و یک قطار مایه خالی و اسپ بوز که طبل باز نقره داشت - و در محل جنگ فرصت نشد که آن اسپ را سوار شود - و اشترجلو برآمده بود - بسائی این جماعه همراه بسائی مشار الیه در اردو

مانده بود - بخاطر رساند که اینها هم از برای خاطرِ بسائی اسپ و استر و شتر را گرفته بمرزا ملحق شوند - همه را پیش انداخته از دنبالِ خانخانان روان شد - و بهمین مقدار جدائی خواجه شیخ احمد دیوان فرصت یافته بخانخانان عرض کرده که بایزید هم پیش مرزا رفت - و خان مذکور بشنیدن این سخن کلفت یافته فرود آمده در بالای سنگی نشسته بود - و مردمی که همراه بودند فرموده بودند که تجسّسِ بایزید کنید - آواز طلب آن جماعت چون بگوشِ بایزید رسید فریاد برآورد که اینک رسیدم - و خانخانان را از آمدن بایزید خوشحالی تمام دست داد - سببِ عقب ماندن را پرسیدند - بعرض رساند - فرمودند که بکدام جانب می‌رویم - بایزید بعرض رسانید که چون سه چار گهڑی شب گذشته بود - و غنیم هنوز میداند که ما بجانب کره‌سو می‌رویم اگر بایلغار فرستند همین جانب خواهندفرستاد - و حالا لایق این است که ما راه را بجانب چپ داده بدیهِ غلامان که آمده بودیم برویم - و از قبیله های مهمند هم دور باشیم - و بدریا خان که کلانترِ مهمند همراه است حالا اعتماد نمی‌توان کرد - چون به یساول برسیم براه هندوستان هم راست می‌شویم - دران صورت راهی که آمده‌ایم میدانیم - احتیاج برهبر هم نخواهد شد - و این کنگش و سخنانِ بایزید بخان خانان خوش آمد - دیگر ازان زمان بکنگشِ حیدر محمد آخته بیگی عمل نکردند - و چون سوار شدند بجانب یساول که دیهِ غلامانست متوجه شدند ٭

چون سه چار کروه رفته بودند که قل محمد اغولق و زن او که سی ساله ملازم ایشان بود گریه کردند که دختر من در جنگ‌گاه مانده است رخصت کنید که رفته پیداکرده بخود ملحق سازم - و خانخانان در رخصت مشار الیه ملاحظه می‌کرد که هرگاه این جدا شود دیگر همراه من که می‌ماند - و بایزید بعرض رسانید که هرگاه که در هند بپابوسِ حضرت مشرّف و سرافراز شوید - و دولت رفتهٔ شما باز آید - مثل قل محمد بهتر چندان پیدا شود - وقت آن نیست که شما ملاحظه کرده رذالت کشید - و باینها ملایمت کنید - آنچه تقدیر رفته است دیگر نخواهدشد - رخصت دادند و دریا خان مهمند یک کس خود را همراه کرد که آنها را باردوی مرزا رساند - و نیم شب گذشته بود که در چلکهٔ یساول فرود آمدند - و آن روز بقدر ترددی کرده بودند - و روز و شب خواب نکرده بودند - و از کلفتیٔ بیدولتی که رسیده بود باوجود خواب نمی‌آمد - و بجهت آسایشِ اسپان که تا بجائی رسانند تا ادای نماز بامداد توقف را دران منزل ضرورت دانستند - بایزید چون در محلِّ افتادن از اسپ - هر دو دست او درد می‌کرد - و جدائی فرزندان و رفتنِ نقد و جنس بسیار و در آمدنِ بی‌دولتی او را بخواب نمی‌گذاشت - و خانخانان و حیدر محمد آخته بیگی و جمعی که در ملازمت بودند آنها را نیز بهمین تقریبات خواب نمی‌آمد - و علیقلی یغلغچی که دران وقت به نیابت بایزید او را میرسامان کرده بودند هر زمان از احوال بایزید خبری گرفته

می‌رفت - و بعرضِ خان خانان می‌رسانید - و تا محلّ نماز احوال این بود - چون ادای نماز نموده سوار شدند بایزید و قاضی خواجگی که سابقاً قاضی گردیز بود و از نبایر سیّد عاشق سمرقندی که در زمان مرزا الغ بیگ محتسب سمرقند بوده - و مرزا را در ایام بادشاهیٔ سمرقند در مجلس احتساب کرده - و محمد شریف بطریقِ عادت کورنش کرده همراه شدند - و نواب خانخانان به بایزید گفتند که از غمِ فرزندان تو خواب نکردیم - و تو تا غایت از برای فرزندان خود آه نکشیدی عجب بی‌رحم بودهٔ - بایزید بعرض رسانید که اگر دانیم که آنها بمن همراه (نه) می‌شوند گریه هم می‌کنم - حضرت بادشاه و شما سلامت باشید - تا کی محمد حکیم مرزا فرزندان در کابل نگاه خواهند داشت - بمرزا هم در قلعه بندانیٔ مرزا سلیمان و مرزا ابراهیم خدمتها کرده‌ایم - فرزندان مرا ضایع نخواهند گذاشت - چون می‌شنود که زنده به هند رسیده‌ایم رخصت خواهند کرد ٭

یکپاس روز بود که بعلی‌مسجد رسیدند - شاه هاشم برادر شاه ابوالمعالی که از جنگ‌گاه گریخته به جلال آباد رسیده یکی از رعایای جلال آباد را رهبر ساخته بنواب خانخانان رسید - و بعد از جنگ آنچه در جلال آباد شنیده بود بعرض رسانید - و سه پاس روز در گردِ قلعهٔ بکرام که او را حالا پشور میگویند قبیلهای افغانانِ خلیل فرود آمده بودند - و کلانترانِ خلیل دران زمان حبیب و ایوب نام داشتند - و خان سه چهار روزی بتقریب آنکه از یاری تواچی باشی بحضرت التماس

نموده عرضه داشت لاهور کرده بودند - و تا جواب آوردنِ یاری لایق دیدند که در قلعهٔ پشور باشند - کوچ کرده در قلعه درآمدند - و از جماعهٔ شکست خورده صد کس تا آن زمان همراه خان جمع شده بودند - و چندی از ملازمانِ خان خانان که نامی داشتند مثل بالتوبیگ اوزبک خسر پورهٔ عباس سلطان قوادیانی و مرزا علی - شاه قلی - دوندار ترکمان و دوست محمد شیخ و شاه هاشم و محمد قاسم مهردار سبزواری که قبل ازین مهردار جلال الدین محمد اوبهی هم بود - و در زمین داور و بنارس هم نوکر بهادر خان برادر خان زمان بود - و زاهد قلی و امام قلی پسران غضنفر نوکر مرزا یادگار ناصر و قاضی خواجگی و محمد شریف قرابتان بایزید و سید حسین آخته بیگی و علیقلی آب بارانی و از ملازمان حضرت - حیدر محمد و تمر یکّه و حیدر علی آب بارانی تواچی باشیٔ خانخانان امثال این مردم جمع شده بودند - در قلعه بهر کس جای مناسب دادند ٭

و یک روزی خبر یافتند که مرزا محمد حکیم به بایزید نشانی فرستاده بود که خاطر از فرزندان جمع دار - جاگیر از برای تو غوربند را نگاه داشته‌ایم - چون بملازمت برسیِ از منصبهای نزدیک که خواهی بتو عنایت می‌کنم - و از خدماتِ بسیار که در قلعه بندانیٔ کابل وغیره کرده بودی چشم داشتیم که پیش از همه ملازمانِ خانخانان بیائی - و حالا هم چون فرمان برسد متوجه ملازمت شوی - و این نشان در بیرون قلعه به بایزید رسیده بود - چون بر مضمون اطلاع یافته پاره کرده سر باب

داده بود - و حیدر محمد خان به برج که جانبِ شمالِ قلعهٔ پشور واقع شده آمده بود - و این سخنان را ببایزید گفت که خانخانان میگوید که بتو نشانِ طلب مرزا آمده - تا غایت برادری و فرزندی همه وقت کردهٔ مبادا که درین وقت جدا شوی - و بایزید در جواب گفت که خان خانان حساب کنگش را گم کرده است من بعنایت الٓهی نکرده‌ام - و سالها که پروردهٔ نمک ایشان باشم - و در مجالس منافع و فایده برده باشم - و این چه محل جدائی است که خیال کرده باشم - و پیش مرزا که بروم ایشان نسبت مرا میدانند - از من چه اعتبار خواهند کرد - اگر جدا شوم در محلی که ایشان حضرت را پابوس کرده باز حرمت و نسبت قدیم یابند - بعد ازان مگر رخصتِ مکّهٔ معظّمه حاصل کرده بطوافِ حرمین مشرّف شوم - چون حیدر محمد این سخنان را بعرض خانخانان رسایند - همان زمان مشار الیه را طلبیده گریها کرد - و التفاتها نموده وعدها فرمودند - بایزید بعرض رسانید که تا یاری تواچی جواب عرضه داشت بیارد مدتی خواهد شد - و مرزا محمد حکیم و ملازمان از تاراج اردو و مهمّی که داشتند خاطر جمع کرده‌اند و خبر بودن شما در پشور هم بایشان رسیده باشد - اگر جمعی را بشما تعین کنند از سپاهگری دور نمی‌نماید - و بر افغانان که گرد پشورند اعتماد نمی توان کرد - و ایشان را بمرزا دولتخواهی کردن اولاتر می نماید - و بما هم اگر کومک تعین فرمایند دور است - بهرصورت در قلعهٔ پشور ما را زیاده برین بودن لایق نیست - و این سخنانِ بایزید - خان خانان را پسندیده افتاد ۰

روز دیگر کوچ کرده متوجه نیلاب شدند - و در دو سه روز از نیلاب عبور کرده براه سلطانی بدهِ سلطان پور که خانهای سلطان آدم ککر بود متوجه شدند - چون بسلطان پور چهار پنج کروهی مانده بود سلطان آدم و لشکری و محمد خان و شمس خان و باقی فرزندان و نبایر سلطان آدم مع کولی و ادرن وکیلان سلطان مذکور استقبال کرده ملازمت نمودند - و اظهارِ بندگی و دولتخواهی نموده بجهت آشنائی که سابقاً بخان مذکور داشتند - و در حینی که میرزا کامران را از خانهٔ سلطان آدم بملازمتِ حضرت جنت آشیانی برده بودند و در همان اوقات مرزای مذکور را کور کرده رخصت مکهٔ معظّمه فرموده بودند - که آن داستان در بالا در تذکره ذکر شده - سه کروه از سلطان پور پائین تر در لب آب بهت فرود آوردند - و هر روز از بز و دانه وغیره اسبابِ مهمانی بسرکار خاصهٔ خان و توابعان که همراه بودند زیاده بران که درکار بود می فرستادند - و چند مرتبه بطریقِ سیرِ سلطان پور رفته - آنجا هم مهمانیها خوب کرد - و چند وقتی که در جاگیر سلطان ادم بودند همون مقدار جائی که چادرِ خانخانان و آن جماعت که همراه بوده فرود آمده بودند نامزروع یافتند - و یکبار سیرِ قلعهٔ رهتاس نموده و تهانه که در زمانِ سلیم خان حاکم هند سی هزار افغان گذاشته بود که دایم از لشکر کابل خبردار باشند آنجا را نیز سیر کرده باز باردو آمدند ٭

و بعد از چند روز یاری سلطان تواچی باشی که از پشور عرضه داشت برده - در جوابِ عرضه داشت از مشار الیه فرمان صادر فرموده

بودند - مضمون آنکه در سپاهگری شکست عیب نمی باشد - و شما بکسِ خورد هم جنگ نکرده اید - و شما که التماس لاهور کرده اید جاگیرهای که بشما داده ایم تا غایت تغئیر نیافتند - ندانسته بودیم که آن جاگیرها از لاهور کمی داشته - و اِلّا لاهور در اوایل در عوض آن بشما می دادم - درین ولا بعضی حکایت از سلطان آدم و باقی ککران بعرض ما رسیده - بنابران پیر محمد خان و قطب الدین خان و شریف خان و باقی فرزندان و برادران اتکها را که در صوبهٔ پنجاب جاگیر دارند - و بجهت دفع و رفع ککران تعین کرده‌ایم - و آن جماعت را مدتیست که رخصت فرموده‌ایم از لاهور گذشته باشد - و سبب تاخیر در دادن لاهور همین شده - و اِلّا شما خان باباء مائید - لاهور که از ما التماس کرده باشید - چون ندهیم - در روز بلکه در ساعت متوجه ملازمت شوید که بدستور سابق منصبِ وکالت از شما است - و جاگیرهای سابق مع زیادتی بحال خود خواهد بود - و اگر خواهید که باز بکابل رفته ازان جماعت انتقام بگیرید از لشکر و خزینه کمی نیست - و یا جمعی دیگر را بخدمت کابل تعین کنید - هیچ کس را از سخن و مصلحت شما چاره نیست - و قریب به پانصد کس از جاگیرداران شاهپور و خیرآباد و اتاوه و جلندر وغیره که بخانخانان ملحق نشده بودند در همین منزل آمده ملحق شدند - و خواجه حسن نقشبندی که در آخر یزنهٔ مرزا حکیم شده بود و اعتماد تمام در دریخانهٔ مرزا داشت و اسباب او به بِهره رفته بود - بجهت

وداع خان خانان آمده بود - و این پانصد کس را خان‌خانان رخصت کرده بودند که هر جا خواهید رفته نوکر شوید که من ترک سپاهگری کرده‌ام - و تواچیان این مردم را کوچانده از آب می‌گذراندند - و حیدر محمد آخته بیگی را چشم درد میکرد - و بایزید بجهت پرسش بچادر مشار الیه رفته بود - و سرداران آن پانصد کس بدیع الزمان ترکمان نبیرهٔ زین الدین سلطان شاملو و طالبی بلخ‌آبی و دوست محمد گرماتی و قاسم ایل؟ و رستم علیٔ بی‌بی ماه روی و جمعی دیگر در چادر حیدر محمد خان به بایزید گفت‌وگو کردند که تو همه وقت در مجلس می‌باشی - و ترا برادر می‌گویند و می‌نویسند - و تو یک کلمه از جانب ما نمی‌گوئی - و ما را و پدران را نسبت سی ساله و چهل ساله هست - ما درین وقت ایشان را گذاشته کجا رویم - و بایزید - حیدر محمد خان و چندی دیگر را گواه گذراند که بارها بطریق نصیحت گفته‌ام و بجدل هم پیش آمده ام چه کنم قبول نمی‌کنند - با آنکه کنگشِ سپاهگری را هیچ کس درین السِ چغتی به ازیشان نمیداند - و همه الس سخنان و کلانیٔ ایشان را قبول دارند - می‌یابم که چند روزی بی دولتی پیش آمده است که هرچه می‌گویند و می‌کنند همه غلط است - خوب چون حالا فرموده اند شما از آب بگذرید - بلکه درین اثنا وقت یابم بعرض می‌رسانم - مرا هم ضرورتست فرزندان من در کابل باسیری مانده اند - و سخنان مرا که دایم گوش می‌کردند حالا هرچه می‌گویم بآن در نمی‌آیند - بهرحال تلاش خواهم کرد - بلکه یکبار دیگر باگره توانم برد ٭

و خان‌خانان چون منیر خان غلام سلطان محمد قبق را فرستاده بودند که رفته بطریق جاسوسی به بین که آنها به بایزید چه میگویند - و او ازیشان چه قبول می‌کند - و منیر خان رفته سخنان گذشتهٔ این جماعه را بخان خانان گفته بود - بایزید چون بچادر خود می‌رفت از پیش چادرِ خانخانان بایست گذشت - راه دیگر نبود - و در وقتی که خانهٔ حیدر محمد خان می‌رفت درِ چادر را پیش کرده بودند - و خان خانان و خواجه حسن که بیکدگر که حرف می‌زدند می‌نمودند - بایزید را بخاطر رسید که سلام ناکرده چون بگذرد - و چون متوجه کورنش شد - خانخانان را بخاطر رسید که آن سخنانی که در چادر حیدر محمد خان باو گفته اند خواهد گفت - پیش ازانکه مشار الیه سخنی بعرض رساند - خان خانان در سددِ اعراضِ و اعتراضِ مشار الیه شدند و گفتند تو میخواهی که مرا باگره بری که ارکانِ دولت ریش مرا در رنگ بزِ اخفش بگیرند - و من بع می‌کرده باشم - و بایزید قسم یاد کرد که غرض من کورنش بود - سخنان مردم کدام روز من بی‌رضای شما بعرض رسانیده ام - و غرضِ خانخانان ازین مقدمه و اعراض این بود که دانسته بود که اگر دو روز دیگر مهم باین نهج باشد پارهٔ از نوکر که مانده آنها نیز پریشان شود و مهم دیرتر صورت می‌یابد - و درین باب دانسته بود که ببایزید حرف زدن خوب است که بلکه حساب گم شده بدست آید - درین اثنا بایزید گفت که نمی‌دانیم شما در چه خیال اید - مهمات شما ضایع شده رفت -

و بجهت نمک خوردن دلسوزی بخاطرِ دولتخواهان رسیده است - آنچه بشما می‌گویند درین وقت قبول نمی‌کنید - خانخانان گفتند من دانم - هرچه بخاطرِ من رسد خواهم کرد - بایزید در جواب گفت که بَارَکَ اللهُ کمال کلانی این ست - که دیروز فرزندانِ خود را مع اسبابِ سی چهل ساله طفیلِ شما کرده ایم - و از همه قطع نظر کرده سر بقنجهٔ شما آویخته - باوجود این هم ندانیم که شما چه کار خواهیدکرد - فرمودند که این جا دهقانی خواهم‌کرد - و دیگر نام سپاهگری نخواهم‌برد - بایزید گفت که کدام پدر شما دهقانی کرده بود که شما خواهیدکرد - گفتند که اگر دهقانی نکنم بمکّه می‌روم - بایزید در جواب گفت که بسیار خوب است - مدتها ست که از شما رخصتِ مکّه می‌طلبم میسّر نشده - حالا اگر متوجه شوید عصا و کفش شما را من بر میدارم - امّا دانم که بکدام راه می‌روید - گفتند که بکشتی درآمده بدنکوت رفته از آنجا به بکر می‌روم و از آنجا بجهاز درآمده روان می‌شوم - بایزید گفت که اینها همه قلم روِ حضرت است - چون چون بی‌رخصت می‌روید از منزل برمیگردانند - گفتند پس تو میخواهی باین حال مرا باگره بری - من همیشه بناموس بوده‌ام باین سامان چون میتوانم بدریخانه رفت - بایزید آن مقدار که توانست نصایح در حضور خواجه حسن بایشان گفت که اگر بتفصیل نویسد درین مختصر نمی‌گنجد - فایده نکرد ٭

و آخر الامر خانخانان از غیرتی که داشت و این نوع روزِ بد در سپاهگری به او پیش نیامده بود گریبان پاره کرده بگریه درآمد -

آخر کفش خود را ازین درِ چادر برداشت و بآن درِ چادر برد که اینجا را هم بتو گذاشتم - و درین چادر هم نمی‌باشم - و بایزید هم گریه کرده بچادر خود روان شد - و چادرِ مشار الیه یک سرغه بود که ملک ایّوب کلانترِ خلیل بخانخانان در پشور داده بود - و در حینی که این چادرِ زمین دوز را بخانخانان از لاهور آوردند - آن چادر را بمشار الیه داده بودند - و از صد کس شکست‌خورده بعد خانخانان و حیدر محمد خان و بایزید کسی دیگر چادر نداشت - و هنوز بایزید در چادر خود قرار نگرفته و گریهٔ خانخانان هم تسکین نیافته و پیشوازی که گریبان پاره کرده بودند - دیگری نپوشیده بودند - زاهد قلی نام از نزدیکانی که داشتند - که حالا در بنگاله در ملازمتِ نواب سعید خان ست فرستادند که (بایزید) بیآید - بایزید گفت که سخنانِ مرا نمی‌شنوند و مرا که می‌طلبند چه می‌کنند - خود را در آب انداخته[1] می‌میرم - خواجه قاسم ایل و خواجه شیخ احمد دیوان و قاضی خواجگی و رستم علی و محمد شریف اینها به بایزید نصیحت کردند که مردی کلانی است - و بجهت تنبیهِ فلکی چند روزی دولت ازو برگشته است - چون طلب می‌دارند بروید - و چون بایزید مکرراً بملازمت رسید تا آن چندی را هم بمجلس طلبیده بودند - مثل یاری سلطان که فرمان آورده بود و طالبی و مرزا علی دوندار و بالتو اوزبک و دوست محمد کرماهی و خواجه حسن و شاه هاشم -

(۱) در اصل نسخه «آب انداخته مردار می‌میرم» ٥

در وقتِ این سخنان که در بالا گذشت و گریه و گریبان پاره کردن در مجلس حاضر بودند ٭

و درین مرتبه بکاولان آش می‌کشیدند - تا وقتِ دسترخان در آوردن به بایزید گفتند که تو مرا باین فرمانی که یاری آورده است می‌خواهی باگره بری در رنگِ جانورِ چشم دوخته - باز مرا بی‌خوابی دهند - بایزید بعرض رسانید که این مرتبه دران رنگ نخواهد بود - و آن زمان کابل از شما بود - و غنی خان با جمعی کثیر مرزا محمد حکیم را محافظت می‌کرد - و این اندیشه داشتند که مبادا شما بی‌رخصت یاد کابل کنید - و حالا که کابل از شما رفته باشد - و غنی خان بهند آمده - و نوکران ملازمِ مرزا شده باشند - و مرزا و ملازمان بسرِ خود از شما دگر چه ملاحظه کنند که بآن نوع نگاه دارند - من ضامن که این مرتبه شما را به پرگنهای جاگیر رخصتِ سیر و شکار خواهند کرد - فرمودند که من آن مقدار از خراسانیان که در دریخانه دخل یافته اند ایذا کشیده‌ام که باین سخنان تو گول نمی شوم - و باگره نخواهم رفت - بایزید در جواب گفت که آخر باگره نخواهید رفت - چه علاج دارید - اگر نروید بشما بد است - گفتند که بدی کدام است - بایزید گفت که ازین بدتر چه باشد که باغی می‌شوید - خانخانان درین مرتبه ببایزید بطریق دشنام پیش آمدند - امّا دشنام ایشان ببایزید و اهل مجلس ظاهر نشد که چه گفتند - و چون آش طیار شده بود بطعام خوردن مشغول

شدند - و بایزید از کلفتی که داشت آش نخورده از مجلس برگرده بچادرِ خود رفت - و بعد از ساعتی خواجه حسن را رخصت کابل کردند - نماز پیشین بود که قاضی خواجگی نام از نبایر میر سید عاشق سمرقندی بود که در چادر بایزید می‌بود و بمشار الیه جهت تمام داشت - خانخانان طلبیده نمازِ پیشین را بمشار الیه امامت فرمودند - بعد از فراغِ نماز از قاضی پرسیده‌اند که بایزید بما گفت که اگر بآگره نروید باغی می‌شوید - این چه صورت دارد - قاضی گفت که اگر عذر شرعی نداشته باشید راست گفته - بعد ازان قاضی را فرستاده بایزید را طلبیدند - خاطرجوئی بسیار نمودند - و صباح کوچ کرده متوجه آگره شدند - بجائی رسیدند که لشکری پسر سلطان آدم حویلی از برای خود راست کرده که اسپانِ خاصهٔ خود را بجهت کم مگسی آن جا می‌بست - و در پیش آن حویلی دوابّ افتاده بود که خالی از صفائی نبود - آنجا فرود آمدند - و محمد قاسم نام مهردار نوکری داشتند - او را فرمودند که اسباب بغرا و برنجِ باورچیان آورده پیش ما پزند و تو سرکار دار باشی - بایزید دورتر رفته بود که فرود آید - خان دیدند - کس را فرستاده مشار الیه را طلبیدند - و حکم نشستن شد - و شاه هاشم در مجلس بود - خان خانان فرمودند که ما خود بآگره می‌رفته‌ایم سگ (سبک) روئی به بعضی مردم ماند - بایزید عرض کرد که شما بسعادت بآگره بروید - سگ روئی مردم سهل است - رفع آن هم خواهد شد ٭

روز دیگر از آبِ بهت گذشته بکلانور آمدند - و از آنجا بایزید را بحصارفیروزه رخصت کردند - چون سابقاً هم جاگیردار آنجا بود بایزید عرض داشت کرد که از من گستاخیها واقع شده است - که مرا باگره همراه نمی برید - و ازینجا بحصار رخصت میکنید - بر سر عرضه داشت نوشتند و قسم یاد کردند که تو فرزندی و برادری را بجا آوردی - مرا از تو غبار خاطری نیست - تا تو نروی مردمِ حصار زر نمی دهند - مشار الیه خاطر جمع کرده از آنجا بجلندر و از جلندر بلودیانه و از لودیانه بمالیز و از مالیز بسنام و از سنام بهتوهانه و از هتوهانه به پرواله و از پرواله بحصار رفت که اوایل سنه ۹۷۰ (نه صد و هفتاد) بود ٭

و در هم امسال ابوالمعالی گناهائی که در کابل و هند کرده بود - قبل ازین حضرت بخشیده مرحمت نموده او را رخصت مکّهٔ معظّمه فرموده بودند - بیدولتی گریبان گرفته ازان مکانِ شریف برآورده در سروهی بمرزا شرف الدین حسین ولد خواجه معین نبیرهٔ حضرت خواجه خان محمود ملحق شده - و مشار الیه چند کس با او داد - خرچیٔ چند روزه امداد نمود - و ابوالمعالیٔ مذکور چون همیشه نسبت نا دولتخواهی در ضمیر او بود مشار الیه فساد بخاطر رسانده بود - از آنجا متوجه حضرت دهلی شد - در پرگنهٔ نارنول رسیده درون قلعه درآمده - و میر سید محمود گیسو دراز که داروغهٔ خالصهٔ شریفه بود

مقیّد ساخته - و در خزانه آنچه بود بنوکران و مردمِ خود قسمت کرده - و سلطان مراد برادرِ مقیم خان قرهٔ پیر محمد عرب که فریدون تغائی مرزا محمد حکیم او را چون بقدری بشرهٔ او سبز بوده میر زاده قره قروت نام کرده بود که از قِبَل برادر حاکم آنجا بود - خود را از دیوار قلعه انداخته فرار نمود - و چون مهم دیگر نماند از قلعهٔ نارنول برآمده در مابین ناگور و حصار فیروزه به احمد سلطان برادر ولی بیگ ذوالقدر که حاکم ناگور بود درخورد - و مهم میانهٔ ایشان بقتال رسید - چون ملازمانِ احمد سلطان مذکور از مشار الیه دلگیر بودند و از ابوالمعالی امیدوار - جنگ نکردند - (با) ابوالمعالی قریب به پانصد کس همراه شدند - و جماعهٔ دیگر از سپاهیان که مابین نارنول و ناگور بودند نیز بمشار الیه همراه شدند - چون به پرگنهٔ جهونجهون رسیدند - شقداران دانست که ابوالمعالی بنیاد فساد کرده - دروازهٔ قلعهٔ مذکور را بسته بجنگ و جدل پیش آمده - آن قلعه را همان روز گرفته شقدارِ پرگنهٔ مذکور را هم بقتل رسانده بخاطر جمع متوجه حصارفیروزه شد - و در پرگنهٔ پونیا (پونیاله) که از پرگناتِ حصار است و دران اوقات بجاگیر شاه قربان ملازم بخانخانان منعم خان بود فرود آمده - و کارکنِ شاه قربان مذکور بشقدارِ حصار که دران وقت بایزید بیات ملازم خانخانان بود چیزی نوشت که مرزا شاه نام ولدِ حضرت جنت آشیانی قریب هفصد کس همراه در سرِ چاهای موضع هریالا فرود آمده - معلوم شد که ازین‌جا متوجه حصار

فیروزه است - و کارکن مذکور را فرصت آن نشده که نام ابوالمعالی را نیک تحقیق نموده نویسد - سه چار گهڑی شب بود که آن خط ببایزید که در قلعهٔ حصار بود رسید - مشار الیه را از روی سپاهگری دغدغهٔ بخاطر رسیده - همان زمان سوار شده برج و بارهٔ قلعه را ملاحظه نموده - هر جا شکست و ریختی بود در همان شب در صددِ مرمت شد - و از سپاهیان و توپچیان اعتمادی در همه جای قلعه تعین کرده - و خود بدروازهٔ دهلی آمده محمد شریف نام برادر خود را در دروازهٔ دهلی گذاشته بمشار الیه گفت هر محل جماعهٔ پیدا شوند تختهٔ پل را برداشته استحکام در دهند - چون نقّاره خانه هم در بالای دروازهٔ مذکور است - گفت نقّاره هم بزنید که من هر جا باشم خبردار شوم و دانم که جماعه آمده اند - و از آنجا بدروازهٔ مذکور رفته از قدیمان و معتمدان خود را در دروازهٔ مذکور تعین کرده - همان زمان جاسوسان سواره و پیاده هر جانب تعین نمود - و خود بمنزل آمده در بالا خانهٔ مرحومی بیگ میرک که سابقاً حاکمِ حصارفیروزه بود آن منزل را راست کرده بود - و پشت بام او بر جمیع بلده مُشرِف بود برآمده با یاران بیدار بوده از برج و باره از دروازها خبر می‌گرفت - نماز بامداد گذارده بخانهٔ مذکور فرود آمده - قاضی و مفتی هر روزه در مجلس حاضر می شدند - تا مهمّ بندهای خدا موافقِ شرع کرده بتفصیل می‌رسید - محل نمازِ اشراق بود که از مابین مندوی و بازارِ شهر آواز و غوغای ظاهر شد - بایزید مذکور را دغدغه

بیشتر شد - قُضات را گفت که بمنزلها رسیده و تجدید وضو کرده بدروازهٔ ناگور جمع شوید - و خود اسپ طلبیده باضطراب چنانکه بالا تنگ اسپ را هم نکشیده بودند سوار شده - یک غلام نفیرچی ایستاده بود سپر و شمشیر طلبیده خود را بدروازهٔ ناگور رساند - رسیدنِ مشار الیه و دویست کس بدروازهٔ مذکور ابوالمعالی تعین نموده بود سراسر رسیدند - و ادهم پسر مراد بیگ دیوانِ کابل در مندوی بوده بسواران جدل کرده بالای تختهٔ پل رسیده بود که مردمِ دروازه بایزید را دیده دلیر شدند - تیر و تفنگ بمردم ابوالمعالی گذاشته - پسر مراد بیگ را از دست سواران خلاص کرده - دو کس دیگر از کسان ابوالمعالی را از سرِ تختهٔ پل گرفته آوردند - باغیان را زده برگردانیدند - و سیصد کس که بدروازهٔ دهلی تعین کرده بود آنها نیز بآن دروازه رسیده - محمد شریف مذکور تختهٔ پل را کشیده نقّاره زده - بایزید را معلوم شد که بآن دروازه هم جماعه رفته اند - ابوالمعالی چون بسوی قصبه رسیده از بقّالان تحقیق نموده که در قلعه کیست - آنها گفتند که بایزید است - قبول نکرده و گفته که شنیده‌ام که خانخانان او را طلبیده‌اند و رفته - آنها گفتند که قبل ازین بچند روز خانخانان مردم خود را طلبیده بوده‌اند آنها رفتند - بایزید مع سپاهیانِ خود اینجا است - درین اثنا مردم که بسر تختهٔ پل رسیده بودند جماعهٔ از آنها مراجعت نموده - (به) ابوالمعالی رسیده (گفتند

که درِ قلعه) محکم کرده‌اند - ما نتوانستیم درآمد - ابوالمعالی گفته که او مردی سرداریست - و شنیدم که در وقتی که مرزا سلیمان و مرزا ابراهیم قلعهٔ کابل را قبل کرده بودند قلعه‌داری و ترددات خوب بجا آورده - بلکه مدارِ قلعه بندانی به او بوده - بالفعل که او خبردار شد ما نمی‌توانیم قلعه را گرفت - جلو گردانده از عقبِ نمازگاه بسرکول مامکان که محمد قاسم خان نیشاپوری که قبل ازین جاگیردار حصار بود صفّهٔ ترتیب داده بود آنجا فرود آمده - و صفّهٔ مذکور از قلعهٔ حصار یک دیگ انداز باشد - و هنوز مشخّص نشده بود که چه کس است - از دو سپاهیٔ ابوالمعالی که بر سرِ تختهٔ پل گرفته بودند بایزید پرسید که این چه کس است - اینها گفتند که ابوالمعالی است که از مکّه آمده - و بنارنول وغیره که آنجا (ازانجا) بالا ذکر کرده شد تقریر نمودند - بایزید را گمان این نبود که او این قدر جمعیت بهم رسانیده‌باشد - و بحضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه مخالفت کند - درین اثنا مُلّا مبارک حصاری که مُشرِف دارالضرب حِصار بود گفت که ابوالمعالی که بمکّه می‌رفت در احمد آباد مشار الیه را دیده‌ام و می‌شناسم اگر گویند رفته خبر بیارم - او را فرستادند - ابوالمعالی چون او را از دور دیده - دانسته که این شخص بتجسّس آمده - او را پرسید - مشار الیه نخواست که دروغی بگوید - گفت آری مرا فرستاده‌اند که تحقیق شود که چه کس است که این جا فرود آمده - ابوالمعالی گفت برو و ببایزید سلطان بگو که

ما دولتخواهِ حضرتیم می‌بایست که پیشواز ما می‌آمدی - و آنچه قاعدهٔ مهمانداری است بجا می‌آوردی - و دروازها را بسته بمردم ما جنگ کردی - و ما اگر در صددِ بدی می‌بودیم قصبه را می‌توانستیم دست انداز کرد - و آن دو نوکر ما را که گرفتهٔ بفرست - ملّا مبارک مذکور بقلعه آمده سخنان ابوالمعالی ببایزید گفت - مشار الیه را باز فرستادند که اگر شما بطریقِ مهمان می‌آمدید مهمانداری میکردم - اما شما بنارنول درآمده و بخزانهٔ شریفه دست انداز کرده میر گیسو را مقیّد ساخته همراه آوردید - هر محل شما میر گیسو را رخصت کنید - من هم آن زمان (مردمان) شما را خواهم گذاشت - و ازآنجا با احمد سلطان و اسکندر سلطان ولد شادی بیک ذوالقدر جنگ کرده بقتل رسانیده‌اید - و ازان جا شقدارِ پرگنهٔ جهونجهون را بقتل رسانیده‌اید - من چه نوع شما را مهمان خیال کنم - در همان زمان حقیقت آمدنِ ابوالمعالی و جنگِ سر تختهٔ پل را بنواب خانخانان عرضداشت کرد *

و خبرِ آمدنِ ابوالمعالی بنارنول ببندگانِ حضرت در آگره رسیده بود - ایشان بدولت و اقبال سوار شده متوجه حضرت دهلی شده بودند - و عرضه داشت بایزید در هودل بپایهٔ سریر اعلی رسید - و بشجاعت خان و لشکر خان که همراه بودند حکم شد که ببایزید نویسند که مردانه باشد که ما هم رسیدیم - و مهر همراه نبود که بفرمان سرافراز شوی - و نوشتهٔ لشکر خان و شجاعت خان حکم ما دانسته در خدمتگاری اهتمام

تمام نمائی - و عرضه داشت را بخانخانان که در آگره بجهت اعتماد گذاشته بودند فرستادند - و بسرعتِ تمام متوجه شدند - و روزی که خط شجاعت خان و لشکر خان بحصار رسید چار روز بود که ابوالمعالی از گردِ حصار کوچ کرده رفته بود - ابوالمعالی که در کول فرود آمده بود آن شب بایزید و سپاهیان و توپچیان کمال احتیاط بجا آوردند - و دران شب نوکرانِ بایزید مبالغه نمودند که باردوی ابوالمعالی شبخون بریم - سلطان مذکور را آن قدر جمعیت نبود که جماعهٔ را بنگاه داشتِ قلعه جدا کرده جماعهٔ را بشبخون فرستد - و گفت مبادا مردم کاری نتوانند کرد - و از نگاه داشتن عاجز شویم - و دیگر آنکه دران چند روز نوکرانِ احمد سلطان حرام‌نمکی کرده بابوالمعالی درآمده‌بودند - و در اکثر تواریخ هم شنیده بود که بنوکر اعتماد تمام نتوان‌کرد - شبخون بردن را قرار نتوانست داد - صباح ابوالمعالی دانست که قلعه استحکام یافت نمی‌توان‌گرفت - و رفتنِ حضرت دهلی را هم از بندگانِ حضرت ملاحظه نموده لایق ندید - کوچ کرده متوجه لاهور شد - چون دو کروه بجنگلی که در فتح آباد بود درآمد بعد یک گهڑی به بایزید که در برج متصل بخانهای فیروز شاهی بود سیاهی ظاهر شد - و میر گیسو را سوگند داده رخصت کرده‌اند - که چون به بایزید برسد دو کسِ ابوالمعالی را که گرفته اند خلاص کند - چون میر مذکور بسلطان مذکور رسید ارادهٔ قرارداده نمودند - بایزید گفت اگر بندگانِ حضرت شنوند

اعتراض خواهند کرد بلکه غضب - میر مذکور متعهّد آن دو کس شده از بایزید خلاص کرد - و بجهت کوفت دو روزی در حصار بوده باسپ و اسباب که بایزید مهمانی نموده بود متوجه درگاه شد - و در حضرتِ دهلی بپابوسِ بندگانِ حضرت سرافراز گشت - بندگانِ حضرت چون بحضرت دهلی رسیده‌اند تاتار خان حاکم دهلی و شاه محمد خان قلاتی و نور الدین محمد خان ترخان جاگیردار سفیدون و التوقلیج و میرم قلیج برادرانِ قلیج خان و جمعی دیگر که جاگیردارِ نواحی دهلی بودند بر سر ابوالمعالی تعین فرمودند - و آنها از نواحیٔ پرگنهٔ توهانه گذشته - در فیروز پور خبرِ ابوالمعالی را یافته‌اند که بپرگنهٔ سیالکوٹ رفته یک شب بوده از آنجا بگکران جنگ کرده متوجه کابل شد ٭

و در اوایل که بکابل درآمد ملازمتِ مرزا محمد حکیم را بخود قرار داده - بعد از چند روز آنجا هم دغدغهٔ مخالفت نموده - ماه چوچک بیگم والدهٔ میرزای مذکور را معه محمد قاسم کوه‌بر و عرب خواهرزادهٔ مشار الیه را بی‌جهت بقتل رسانده - مرزا را بتصرّف خود در آورده - و این خبر چون به بدخشان رسید نواب میرزا سلیمان مع کوچ خود حرم بیگم متوجه کابل بجهت دفع و رفع ابوالمعالی شدند - در لبِ آب باران بیکدیگر روبرو شده - فتح بمرزا سلیمان رو داد - و ابوالمعالی مذکور را زنده بدست آورده بنواب محمد حکیم مرزا سپردند که بخون والدهٔ خود و امرای خود بقصاص رسانید - باز نواب محمد حکیم مرزا بدستور سابق در کابل تشریف

داشتند - نواب مرزا سلیمان و حرم بیگم مراجعت نموده به بدخشان رفتند ٭

و در سنه ۹۷۳ (نه صد و هفتاد و سه هجری) بود که فرمان عالی شان ببایزید صادر شد - و پروانهٔ نواب خان خانان که سان واجبِ جاگیرداران سرکارِ حصار را و یراق ایشان را نیک ملاحظه کرده همراه گرفته متوجه لشکرِ جونپور شوند - موجبِ حکم همین دستور عمل نموده - قریب بهفتصد و هشتصد کس همراه گرفته متوجه آن صوب شد - در راه خبر رسید که خانخانان را با جمعی از خوانین پیشتر رخصت فرموده‌اند - و در حضرت دهلی خطِ خانخانان رسید که جاگیرداران حصار بسرعت خود را بلب آبِ قنوج رسانند - دو منزل را یکی ساخته در اندک فرصتی از راه کولِ جلالی متوجه قنوج شدند - و همان روزی که اسکندر خان باغی قرارداده بود که از آب گذشته شب‌خون بر سرِ خانخانان بیارد - این جماعت بعنایت الٰهی دران شب رسیدند - و آن حرام نمک خبر یافته نتوانست از آب بگذرد - و از کنارِ آب برگشته بقلعهٔ نیم‌کار رفت - بعد از سه چار روز بندگانِ حضرت بدولت و اقبال با لشکر گران بلب آب شیرگڑه رسیده نزدیک بقنوج شده بدولت فیل سوار از آب عبور فرمودند - و اکثری از خوانین فیل سوار بودند - و اردوی خانخانان که پیش ازان بلبِ آب آمده بودند آن شب بکشتیها سوار شده از آب گذشتند ٭

روز دیگر بندگانِ حضرت سان واجب دیدند بخصوص بمردم سرکار حصار - چون بجمعیت و پُر یراق آمده بودند بنظرِ مرحمت متوجه شدند - و عنایت و شفقت بسیار فرمودند - و لشکرخان هم پیش ازین روز تعریف کرده بود که لشکرِ حصار بسیار پُر یراق اند - و اسکندر خان حرام‌خوار خبرِ تشریف آوردن حضرت یافته قلعهٔ نیمکار را گذاشته براه لکهنو متوجه اوده شد - و امیر خان جمیل که جاگیردار قلعهٔ نیمکار بود با مردم خود و جاگیرداران آن نواحی آمده باردوی ظفر قرین ملحق شدند - و علی قلی و بهادر که آمده قلعهٔ مانکپور را قبل داشتند آنها نیز بناامیدی قلعه را گذاشته بجونپور مراجعت نمودند - و جمعی از خوانین و سلاطین در دنبال اسکندر خان بالغار متوجه شدند - و اردوی ظفر قرین بهمراهیٔ بندگانِ حضرت از آب لکهنو عبور نموده متوجه جونپور شدند - علیقلی - بهادر خان را جدا کرده باسکندر حرام خوار فرستاد که در اوده یا هر محل که لایق دانند باشند - و علیقلی بساهیٔ خود را گرفته بکندا نام موضعیست آن طرف آبها بالاتر از حاجی پور و نزدیک بآب سون و پائین‌تر از آب سلوار - و گنگ و جون که همراه می‌شوند که مابین جونپور و حاجی پور دران لبِ آب مضبوط‌ترین جای بود نگاه‌داشت - و سلیمان کرانی و افغانان که ولایت بنگاله را داشتند کمک علیقلی شدند - و فتح خان و حسن خان پتنی که در قلعهٔ رهتاس بودند آنها نیز کس بعلیقلی فرستاده باو اتفاق کردند - چون

بندگانِ حضرت در جونپور نزول اجلال ارزانی فرمودند خواجه عبد المجید را که خطابِ آصفخانی داده بودند با جمعی از خوانین بر سرِ علیقلی تعین فرمودند - و او در مابین غازی پور رفته نشست - و از جهت زورِ برشگال از آبها نتوانست گذشت - بعد از چند روز باو خبر رسید که مظفر خان را (با) خزینهٔ رانی که بدست او افتاده بود می‌طلبند - چون تاجک و بی‌حوصله بود ازین ممر هراس در خاطرش پیدا شده با چندی از نزدیکان شبی از اردو برآمده بکره که جاگیر مشار الیه بود رفت - روز دیگر این خبر بعرض اشرف رسید - نواب منعم خان خانخانان را طلب داشته در مجلسی که مخدوم الملک و خواجه جهان و مظفر خان در ملازمت بودند فرمودند که خان بابا دیدید که این مردکِ تاجک چه عمل کرد - خان خانان بعرض رسانید که نویسنده را چه حوصله باشد که شما این مقدار تربیت کردید - فرمودند که خان بابا - خواجه جهان او را ترتیب کرده بود ما از ترتیب او چه خبرداریم - خانخانان عرض کرد که سخن خواجه جهان در وقت تربیت این نوعِ مردم چه اعتبار دارد - و خواجه جهان در محل تربیت او گفته بود که یک موئ آصف خان به از تمام الس چغته است - و خواجه این را هم مشخّص نگفته بودند که کدام موی آصف خان از الس چغته بهتر است - در وقتِ عرض کردن این سخنان خانخانان گریه کردند - حضرت التفات و عنایت بسیار ظاهر کردند و فرمودند که بد کرده و جهک زده که این نوع سخنان در مجلسی که شما بوده‌اید

گفته - و بعد ازان فرمودند که خان بابا شما بلشکر پیش میروید با ما - خان خانان عرض کرد که شما بادشاه آید باین نوع کارهای جزوی متوجه شدن لایق نیست - بنده برود - و همون زمان باسپ و سروپا سرافراز کرده رخصت فرمودند - و حکم فرمودند که چون آنجا برسید وزیر را معه قور رخصت کنید - چون آصفخان مردی کم رتبه بود قور را فرستاده بودیم - حالا احتیاج بقور نیست - مردم بشما تسلیم خواهند کرد - و مشار الیه در سپاه جونپور که منزل میرزا عرب نوکرِ علیقلی بود فرود آمده بودند که بندگانِ حضرت متعاقب خواجه جهان را بمخدوم الملک همراه کرده بجهت عذرخواهیٔ سخنان بالا فرستادند - و چون بندگان حضرت فرموده بودند و مخدوم درمیان بود رفعِ کلفتِ سخنانِ گذشته شده باز بتازگی عقدِ اخوّت بستند ٭

و بعد ازان اسپ شرغهٔ که بایزید در حصار فیروزه از افغان مامکان خریده بود و در نواحیٔ سلطان‌پور بلهر روز عیدِ قربان پیش‌کش کرده بود - و حضرت بارها بخانخانان فرموده‌بودند که حضرت بابر بادشاه را اسپ شرغهٔ بوده است که باو میل داشته - دایم در طویله نگاه می‌داشتند - اگر اسپ شرغهٔ خوب بهم رسد ما هم میل داریم که نگاه داریم - و همون روز که بایزید این اسپ را بخانخانان پیشکش کرده بود خانخانان نذر حضرت کرده بودند - و ببایزید گفتند که چون بلشکر می‌رویم این جانور جانداریست مبادا امری واقع شود - تو برده

بحضرت بگذران - و زین لیموئی مع زین پوش مخمل در بالای اسپ زده و پوشیده از حویلیٔ دولتخانه که درآمد شیبهٔ بآواز خوش کشید - چنانکه حضرت از آواز شیبهٔ اسپ حاضر شدند - و ترک سپر دوزی نموده توجه فرمودند - و ازان ایوان فرود آمده بدولت سوار شدند - و تعریفِ اسپ را بخوانین که حاضر بودند فرمودند و درین اثنا بایزید هم تعریف کرد - حضرت فرمودند که تو نغزیٔ این اسپ از بجا می‌دانی - بایزید بعرض رسانید که بنده در حصار خریده بود - و درین راه پیشکشِ خانخانان نموده - حضرت فرمودند که مگر بحصار آسپ می‌آرند - عرض کرد که ازان راه بگجرات بسیار می‌برند - فرمودند که فرمان نویسند که بگجرات دیگر اسپ نبرند - و راه حصار بعهده و اهتمام بایزید باشد ٭

چون خانخانان بلشکرِ پیش ملحق شدند و آصف خان بجهت ملاحظهٔ علیقلی و مردم او از غازی پور دو کروه پائین‌تر قلعه راست کرده لشکر را آنجا در آورده بود - تا آن روز که خانخانان رسید آنجا بودند - پس فرمود که آن مردم کوچ کرده متوجه گذرِ چوسا شوند - چون بموضع نراین پور که از پرگنهٔ محمد آباد و محمد آباد از پرگنات جونپور است در برابر قلعهٔ بکسر که آن طرف آب است رسیدند - و مردم خانخانان و خوانین فرود آمدند - وزیر خان را اسپ و سروپا داده مع قور خاصه رخصت نمودند - و مجنون خان قاقشال را با جمعی از ملازمان

خود بر سر شهریار کرد که ملازم خان زمان بود - و از کندنه از خان زمان جدا شده از آب سلوار گذشته فرود آمده بود بر سر او تعین کردند - چون در شب مجنون خان و این جماعه باردوی او رسیدند او خبر یافته بکشتیهائی که این طرف آب گذاشته بود و طیار بود درآمده باز بآن‌جانب گذشت - و بعضی از مردم او باردوی خان خانان ملحق شدند - و اکثرِ اسباب او را مجنون خان و لشکریان او غنیمت گرفته *

و بعد از چند روز آغای سرو قد نام عورت که سابقاً در حرمِ حضرتِ فردوسی مکانی بابر بادشاه خدمت میکرد و بخانخانان آشنا بوده از کندنه از اردوئ خان زمان آمده که بطریق جاسوس تجسّسِ لشکرِ خانخانان و خوانین که کدامها پیش آمده‌اند نماید - چون احوالِ خان زمان و مردم او را که در کندنه بودند خانخانان ازو تحقیق کردند از تقریر او معلوم شد که مردم خان زمان از مشار الیه دلگیرند - و از عملی که پیش گرفته پشیمان اند - پس خانخانان بخان زمان کتابتی نوشتند و از بی بی سرو قد فرستادند که چه بخاطر رساندهٔ - ترکِ افعال ناخوش کن - و از روی اخلاص بدرگاه بادشاه جمجاه التجا بیار - و اگر التماسات داشته باشی آن بمن رسد که بحضرت عرض کرده مهمسازئ تو نمایم - و الّا بافغانان که کومک خود خیال کردهٔ چیزی می‌نویسم که ترا گرفته می‌آرند - چون

خط بمشار الیه رسید بسائی خود را در کندنه گذاشته با لشکری که همراه داشت و کومک افغانان که باو ملحق شده بود مع نوارهای خود متوجه گذرِ چوسا شدند - بعد از دو سه روز به بکسر که آن طرف آب بود (و) روی بروی خان‌خانان بود رسید - نماز پیشین روز دیگر بکشتی درآمده همراه یک قورچی و شهریار نام ملازمی و سلطان محمد میرآب متوجه ملاقاتِ خانخانان شد - و خانخانان هم در کشتی درآمده - مرزا غیاث الدین علی که در آخر او را آصف خان ساختند و از جونپور از ملازمتِ حضرت آمده بود که در محلِّ ملاقاتِ علی قلی در مجلس حاضر باشد - و بایزید ملازمِ خانخانان و منیر خان ملازمِ سلطان قبق که پیش خانخانان می‌بود این سه نفر در کشتیٔ خانخانان درآمده متوجه شدند - چون هر دو کشتی میانهٔ آب گنگ [۱] بیکدیگر نزدیک رسیدند - و هنوز اندک فاصله مانده که خان زمان از کشتیٔ خود قد راست کرد و گفت کیفیت لغ - سلامٌ علیکم - و جسته در کشتیٔ خانخانان درآمد - و یکدیگر را در بغل گرفته بجهت تعزیتِ حضرت جنت آشیانی که تا آن غایت یکدیگر را ندیده بودند گریه بسیار کردند - و عهد و شرط بجهت دولت‌خواهیٔ حضرت از جانبین نمودند - کلام الله که بایزید در بغل گذاشته بوده بود - هر دو بنوعی که در بالا گذشت سوگند خوردند - در اثنای حکایت

(۱) در اصل نسخه «آب گنگ و چون بیکدیگر» ه

علی قلی از شمشیرها و خدمتگاری‌ها که سابق کرده بود میگفت - بایزید بطریق مطایبه که سابقاً درخوردی بمشار الیه داشت گفت که از سر تراشیده و دستار کلانِ شما دولت‌خواهیها ظاهر است - بعد ازان قرار یافت که آصف خان بملازمت حضرت رود - و صورت مجلس را بعرض رساند - و خواجه جهان را از آنجا فرستند که آمده علی قلی را باتفاق خانخانان دلاسا نمایند - و بندهٔ جدید این درگاهِ عالیشان سازند - هر یک جدا شده باردوئ خود رفتند ٭

بعد از سه روز خواجه جهان از جونپور آمدند - و بخانخانان قرار دادند که ابراهیم خان را این جانب در اردوئ شما فرستند - تا ما باردوی علی قلی برویم - همون زمان این معنی را بخان زمان نوشتند - مشار الیه ابراهیم خان را در کشتی انداخته این جانب فرستادند - و خانخانان و خواجه جهان مذکور و میر اصغر منشی و حیدر محمد آخته‌بیگی و شاهم خان جلایر و کوچک علیخان پسر اویس بیگ کولابی و شاه حسین خان نکدری و تمرخان یکّه و بایزید و خواجه زین الدین از ملازمان خانخانان بکشتی درآمده آن روی آب در بکسر بخانهٔ علیقلی مذکور رفتند - و مشار الیه مجلسی که لایق این جماعه بود آراسته - و حسن تبنی و کالا پهار و سلیمان منگلی و سلیمان سلطان اوزبک و جمعی دیگر که باو اتفاق داشتند بمجلس حاضر شدند - بعد از مهمانی قرار یافت که ابراهیم خان و والدهٔ علی قلی را خانخانان و خواجه

جهان گرفته بملازمت حضرت ببرند - تا حضرت از گناهانِ علی قلی و بهادر و اسکند بگذرند - و جاگیرهای ایشان را بر ایشان مسلّم دارند - و این هم قرار یافت که صباح در قلعهٔ بکسر که خانهٔ ابراهیم خان است جمع شوند - و ابراهیم خان مذکور مهمانیٔ خانخانان و خوانین نموده روز دیگر متوجه ملازمتِ حضرت شوند - و بعد از فراغِ صحبت هر یک بمنزلهای خود رفتند - و صباح این جماعت بهمین دستور در قلعهٔ بکسر در خانهٔ ابراهیم خان حاضر شدند - چون از مجنون خان قاقشال بقدر نفاقی ظاهر شده‌بود خانخانان بالتماس خواجه جهان گناه مجنون و بابا خان و مرزا بیگ و محب کلانتران قاقشال را از علیقلی التماس نموده - آنها را نیز همراه بقلعهٔ بکسر برده بودند که رفع کلفتی که میان علیقلی و ایشان شده بود شود ٭

در این اثنا این خبر از جونپور رسید که لشکری که سردار آن میر معزالملک بود که بر سر بهادر و اسکندر تعیّن کرده بودند - در نواحیٔ خیرآباد جنگ کردند - چند حلقهٔ فیل حاضر که در آن لشکر بوده بدست آن نمک بحرامان افتاده - و محمد یار سلطان که خواهر زادهٔ اسکندر بود دران جنگ بدست لشکریانِ حضرت کشته شده - همان زمان خانخانان به بهادر و اسکندر چیزی نوشت که اضطراب کرده جنگ را بدکرده اید - در ساعت که نوشته رسد فیلهای حضرت را جمع کرده فرستند - و علیقلی هم چیزی نوشت که حضرت اینجا از سرِگناه

من و شمایان گذشته التفاتها کرده اند - شما چون این نوع بی‌ادبی کرده‌اید و آن هم بمن رسیده که لشکر حضرت بی‌جلوی کرده بر سر شمایان آمده بودند شما را ضرور شد - و چند زنجیر فیل خاصه که همراه بود بدست شمایان درآمده - حالا تلافی آن این است که فیلهای حضرت را بدست هرکه درآمده باشند گرفته مفصّل کرده بدرگاه فرستند - و به نیاز نام نوکر بهادر که پیش علیقلی می‌بود - سپرده فرستادند - و بآنجا رسیده فیلان را جمع ساخته بدرگاه معلّی فرستادند ٭

روز دیگر مادر علیقلی بهمراهیٔ خانخانان و خواجه جهان متوجه ملازمت شدند - مع فیلهای خوب و پیشکشهای لایق هر دو در جونپور بپابوس مشرّف شدند - بنوعی که خانخانان و خواجه جهان به علیقلی قرارداده بودند حضرت التماس ایشان را مبذول داشته فرمانِ جهان مطاع صادر شد که جاگیرِ علیقلی و بهادر و اسکندر بدستور سابق بایشان متعلّق باشد - بعد ازان بندگان حضرت باندک کسی بسر قلعهٔ چنار رسیدند - چند روز آنجا بوده شکار فیل نیز فرمودند - و از آنجا مراجعت نموده در بنارس باردوئ ظفر قرین ملحق شدند - بعضی ارباب نفاق این التفات که نظر بعلیقلی و آنجماعه کردند خواستند که بظهور نیاید بعرض رسانیدند که او بیخبر است ازینجا ایلغار کرده او را بدست می‌آریم - سرکار جونپور و بنارس و غازی‌پور و بعضی محال دیگر که بجاگیرِ علیقلی و آنجماعه تعلق داشت

(به) خانخانان عنایت کردند - و خانخانان سرکار بنارس بیایزید مرحمت فرمودند - و اسباب زیادتی را در قلعهٔ بنارس گذاشته - نماز دیگری بود که بطریق ایلغار در ملازمت حضرت متوجه علیقلی شدند - و از آب جونپور نزدیک بقیلش ؟ گنگ گذشتند - و نماز خفتن بود که بغازی‌پور رسیدند - و کسانِ علیقلی که شقدارانِ غازی‌پور بودند خبر یافته از کرکی برآمده بعلیقلی در محمدآباد که چار کروهیٔ غازی پور است رسیده خبر رسانیدند که حضرت بدولت و اقبال تشریف آوردند - و حضرت و لشکریان همه اولچین شده میخواستند که همان زمان بر سر آن حرام خوار متوجه شوند - درین اثنا خان‌خانان رسید و بعرض رسانید که بادشاه عالم لایق نیست که مثل شما پادشاهی بر سر این حرامخوار قزّاق در شب بروید - ملازم شما است - ایشان فرمودند که پس آن حرام خوار خبر یافته خواهدگریخت - خانخانان عرض کرد که بجهنم یک نوکر از پیش شما گریخته باشد - هر جا گریزد آخر بدست می‌آید - در رفتن و گرفتن او اضطراب نفرمایند - حضرت چون خانخانان را پدر گفته بودند و کلانترِ الس بود التماس او را قبول فرمودند - و علی الصباح متوجه شدند - چون او خبر یافت مقاومت نتوانست کرد قرار برفرار داده بجانب نرهن رسیده بدر رفت - بعضی از لشکریان حضرت تعاقب کردند - در لب آب گذرِ نرهن رسیده اندک دست‌بردی هم نمودند - چون بساهی و اسباب او که از کندنا کوچ کرده بآنجا

رسیده بودند در کشتیها درآمده بجانب پرگنهٔ چلوپاره روان شدند ـ و بعضی اسباب و بساهی که از مردم او می‌تواستند همراه گرفته و پارهٔ دیگر کشتیها را شکسته ـ و اسد الله خان تبریزی را در قلعهٔ بنارس که بزمانیه شهرت کرده علیقلی گذاشته بود ـ بعضی از بساهی و کشتیهای خود را بآنجا کشیدند ـ و خود همراه حسن پتنی و جمعی از ملازمان بقلعهٔ چلوپاره رفته فرود آمد ـ روز دیگر بندگان حضرت چون کشتی نیافتند ازین روی آب در برابری قلعهٔ چلوپاره نزول فرمودند ـ و اردوئ علیقلی فرود آمده بود ـ خود در درونِ قلعه در چری فرود آمده بود چنانکه بعضی یتیمان؟ (لشکریان) او ازین روی آب ظاهر می‌شدند ـ و بندگانِ حضرت چند تفنگ بآن چری که او می‌بود انداختند ـ و او هم تفنگ چندی سر داد ـ حسن علی کولابی که در ملازمتِ حضرت ایستاده حرف می‌زد یک غلوله آمده بردامنِ قلماقی او خورد ـ خانخانان دستِ بندگانِ حضرت گرفته این جانب برآورد که لایق نباشد که شما در برابری این نوع حرام خوار قزّاق خون گرفته وا ایستید ٭

نقارهٔ نوبت نماز دیگر را علیقلی نواخته از آنجا کوچ کرده بجانب سروار متوجه شد ـ و از افغانان حسن پتنی همراه مشار الیه بودند ـ بندگانِ حضرت کوچ کرده لب آب را گرفته قریب مؤ نزول فرمودند ـ نماز دیگر بود که خبر رسید که بهادر و اسکندر قصدِ بساهی و اردو نموده بجانب جونپور متوجه شده ـ در همان نمازِ دیگر بندگان

حضرت بطریقِ الغار متوجه اردو شدند - سحری بود که باردو رسیدند - و ازان بدبختان خبر یافتند که خود را بقلعهٔ جونپور رسانده‌اند - مادر علیقلی را و میر اصغر منشی و خواجه شاه محمود مُشرفِ دیوانِ خانخانان و خواجه زین الدین ملازمانِ خانخانان که در قلعهٔ جونپور محافظت میکردند مقیّد ساختند - و والدهٔ خود را برآورده متوجه قلعهٔ بنارس شدند - چون به بنارس رسیدند محمد شریف قرابت بایزید را معه اسباب زیادتی که در محلی که بالغار بر سر علی قلی می‌رفتند در بنارس گذاشته بودند گرفته متوجه قلعهٔ مدنِ بنارس که اسد خان ملازم علی‌قلی می‌بود شدند - چون بندگانِ حضرت بدولت و اقبال باز بجونپور نزول فرمودند خان‌خانان و خواجه جهان باز التماس گناهانِ علی‌قلی و بهادر و اسکندر نموده - باز فرمان عالیشان صادر شده که بدستور سابق جاگیرهای ایشان را بایشان ارزانی داشته خود بدولت بالغار متوجه آگره شدند - و اردو آنجا بخان‌خانان سپردند که مهمسازیِ این جماعتِ بی‌عاقبت اندیش نموده باگره بیایند *

چون اردو و خانخانان بکره رسیدند خبر رسید که بهادر و اسکندر ازان روی آب متوجه آگره شده‌اند - خانخانان بآنها چیزی نوشته - بالتو خان تواجی باشی را فرستادند - ایشان از راه برگشته بجونپور آمده همه یکجا جمع شدند - و علی‌قلی هم از سروار برگشته بجونپور آمد - بندگان حضرت در آگره نزول فرمودند - خانخانان و اردوی ظفر قرین نیز در

اندک روزی به پابوسی سرافراز شدند - و افغانانِ بنگاله که این نسبت را دانسته اطاعتِ علی‌قلی را برطرف کردند بلکه باو در سددِ نزاع شدند ٭

سال دیگر علی‌قلی بجهتِ دفعِ ایشان جمعیت کرده متوجه بنگاله شد - و افغانان هم از بنگاله برآمده نزدیک به پتنه بیکدیگر روبرو شده نشستند - علیقلی چون لشکرها کشیده و بی‌سامان بود و افغانان در کمال جمعیت و سامان - از مغل در اردوی علیقلی اندک کسی ماند - و توجه حضرت برین بود که علیقلی معدوم گردد - و افغانان چون زبونیٔ او را دانستند زور آوردند که حسن پتنی دشمن ما ست - بما بده تا بتو صلح کرده این جانب کرهی را بتو بدهیم - چون (در) محلِّ بیچارگی علی‌قلی علاجی نتوانست کرد حسن پتنی را بسته بایشان داد - و بجونپور مراجعت کرد - چون باز مکرّر بنیادِ نمک بحرامی کرده بود دران مدّت هرچه خیال کرد راست نیامد باز بر سر قلعهٔ مانکپور و کره لشکر گرد کرد - و این خبر به بندگان حضرت رسید - از آگره بالغار متوجه آن حرام خواران شدند - در مابین کره و الهاباس رسیده بقدری جنگ[1] شد - بهادر بدست افتاده - همان زمان بقتل رسانیدند - و علی قلی را تیری از غیب رسیده سر او را نیز بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسانیدند - و اسکندر و سلیمان اوزبک بجانب افغانان التجا بردند - و بساهی و اسباب ایشان آنچه در جونپور و بنارس بود بدستِ لشکرِ ظفر

---

(۱) در اصل نسخه « بقدر جنگی شد » ٥

قرین افتاد - و حضرت تا بنارس بجهت بساهی و پاتران و فیلانِ علی قلی و بهادر تشریف بردند - چون بدست در آمدند از بنارس مراجعت نموده باگره تشریف آوردند - و خانخانان را بجهت محافظت آگره گذاشته بودند - در کره طلب داشته سرکارِ جونپور و سرکارِ بنارس وغیره که بجاگیر علی قلی و بهادر بود عنایت فرمودند - و جاگیرهای خان مذکور تمام خالصه شد - و خان مذکور پروانه ببایزید که در سرکار حصار فیروزه بود ارسال داشت که در روز متوجه سرکار جونپور شود که سرکار بنارس تعلّق باو دارد - مشار الیه سرکارِ حصار فیروزه که بیک کرور و پنجاه لکه حال حاصل بخانخانان داده بودند از حسنِ سلوک که برعایای آن سرکار کرده بود بسه کرور رسانده بود - بشمس خان و میان مجدی کروری سپرده بساهی (و) نوکرانِ خانخانان مع فیل و شتر خاصهٔ ایشان که آنجا بود گرفته متوجه سرکار بنارس شد - چون به پرگنهٔ سکیت رسیده خانخانان حکمی فرستاده بود که اسباب و اورق که در آگره مانده است همراه بیاری - بنابران هژده روز درآنجا نشست - چون اورق و خزینه که در آگره مانده بود او را نیز بخود ملحق ساخته در بنارس بملازمت خان مذکور مشرّف شد - سرکار مذکور را بدستوری که (به) علیقلی و بهادر داده بودند بمشار الیه عنایت کردند - و خانخانان کوچ کرده متوجه جونپور شدند ٭

بعد از چند روز خبر آمد که اسد الله خان حاکمِ زمانیه کس بافغانان فرستاده و ایشان را طلبیده که زمانیه را سپارد - و خود بمیانِ افغانان

درآید - همان زمان کسانِ اعتمادی باسد الله خان فرستادند که اطمینان مشار الیه شود - و زمانیه را بگماشتهای خانخانان سپرده خود بملازمت آید - و باو نوشتها که اطمینانِ خاطر او شود فرستادند - چون کسانِ خانخانان بزمانیه رسیدند اسد الله خان را اطمینان خاطر شد - قلعه را بکسانِ خانخانان سپرده خود متوجه ملازمتِ خان مذکور شد - و نواره و کومک افغانان که آمده بود مایوس گشته مراجعت نمودند - بآب سون که لودی آنجا با سی هزار کس فرود آمده بود که سرحدِ ولایتِ خود را از آسیبِ مغل نگاه دارد - چون اسد الله خان بملازمت رسید زمانیه را بقاسم موشکی داده سلطان‌پور و بعضی از پرگناتِ حسن خان بچکوتی را بعوض زمانیه بمشار الیه مقرّر داشتند - و از مقام دیگر زیادتی هم باو عنایت کردند - و سلیمان افغان که حاکم ولایت بنگاله بود - و لودی که وکیل او بود دانستند که خانخانان مرد سپاهیست و تدبیرش زیاده بر شمشیر است از راه ملایمت بصلح درآمدند - و تحفه و هدایا و وکیل فرستاده عرضه‌داشت کردند که چون شما را حضرت پدر می‌گویند میانهٔ ما و بادشاه صلح دهید که ما در ولایت خود باشیم - و مغلان در ولایت و جاگیرهای خود باشند - و هر روز از جانبین جنگ و جدل واقع نشود - و التماس نیز نموده بود که من از بنگاله به پتنه بیایم - و شما از جونپور در پتنه - ملاقات نموده عهد و شرطی که می‌باشد در حضور مشخّص شده خطبه بنام نامیٔ حضرت بادشاه بخوانند و خوانده شود - خانخانان بجهت

دولتخواهی حضرت این التماس ایشان را قبول نموده وکیلان ایشان را سروپا داده جواب عرضه داشت ایشان را نوشته میعاد قرار دادند که در چه تاریخ سلیمان به پتنه بیاید - و خود ازینجا بروند - بعد ازان بملازمان او بیگچها و جاگیرداران خود چیزی نوشتند که در فلان تاریخ مقرر شد که در پتنه بملاقات سلیمان افغان برویم - شمایان دران میعاد همه در گذر جیت و بلیه جمع شوید - و بایزید که در بنارس بود عرضه داشت کرد که از حکم چاره نیست - امّا درین وقت که حضرت قلعهٔ چتور قبل کرده باشند شما را بخانهٔ افغانان به پتنه رفتن لایق نمی نماید - باز حکم نوشتند که تو در رسید پور (سید پور؟) در فلان تاریخ پیشتر از همه ملحق خواهی شد که لودی آنجا آمده مرا خواهد دید - و عهد و شرط که لودی کند تو دران مجلس خواهی بود - بعد ازان به پتنه خواهم رفت - باوجودِ تشویش و خوردن چوب چینی بایزید مردم خود را از خشکی فرستاده خود بکشتی در آمده خود متوجه ملازمت خان‌خانان شد - چون بیست و چهارم جمادی الثانی سنه ۹۷۰ (نه صد و هفتاد) قرار داده بود و در بیست و ششم در نواحئ جیت و بلیه بملازمت خان‌خانان رسید - چون جماعه بمشار الیه ناخوش بودند محل یافته بعرض رسانیدند که بحاکم بنارس که هر بار چیزی می نویسید جواب می نویسد - و بمیعاد حاضر نمی‌شود - سرحد است و افغان که این معنی

را شنوند[۱] از شما چه حساب خواهند گرفت - مزاج خانخانان را بمشار الیه منحرف ساخته - چون بملازمت رسید همین دو روز بهانهٔ ساختند که چرا بمیعاد نیآمدی - و آن جماعه تحفه و هدایا از وکیلانِ سلیمان گرفته خان‌خانان را بجد ساخته بودند که به پتنه ببرند - و بایزید مانع می‌آمد - بخان‌خانان چیزها دانانیده بایزید را مقید ساخته به پیر علی ایشک آغا سپردند - و خود بهزار جوان چیده و از سرداران ابراهیم خان و محب علی خان رهتاسی و لعل خان بدخشی را همراه گرفته به پتنه رفتند - و سلیمان شرطی که می‌باشد کردند - و خطبه بنام نامیٔ بندگان حضرت خوانده باردوی ظفر قرینِ حضرت ملحق شدند - و رفتن و آمدن خان مذکور تا بیست و نه روز کشیده - و بایزید درین مدت در بند بود - بعد از آمدن کس ببایزید فرستادند و عذرخواهی و ملایمت بسیار بدستور سابق نمودند - و ابراهیم خان و محب علی خان را بجاگیرها رخصت کرده خود بطریقِ شکار بجانب مؤ و محمد آباد متوجه شدند - و بایزید و لعل خان بدخشی را همراه بردند - و لعل خان بدخشی را از پرگنهٔ مؤ رخصت دریاباد که جاگیر مشار الیه بود کردند - و تا جونپور آنچه توانستند عذرخواهی و خاطرجوئی بایزید کردند - چون درین مدت که ملازمِ ایشان بود بسخنِ مردم عمل نکردند - او را چنین نرنجانیده بوده - خواستند که بالکلیه از خاطر

---

(۱) در اصل نسخه «شنودند» ۰

او برآید - و قاعدهٔ بنده پروری را خوب می‌دانستند - بعد ازآنکه خان مذکور در بنگاله فوت کردند - از پنج هزار نوکر خاصه که داشتند[۱] ده یا پانزده کسان نوکری اختیار کردند - دیگر همه بوطنهای خود رفته درویشی اختیار نمودند - و چون بجون‌پور آمدند بایزید را اسپ و سروپا عنایت کرده باز عذرخواهی نمودند و به بنارس فرستادند - بایزید قسم یاد کرده بود که دیگر به بنارس نرود - ایشان چون بمبالغه فرستادند بایزید التماس کرد که بنارس را خالصه کنید تا من شقداریٔ خالصهٔ شما کنیم و سوگند هم بحال خود ماند - بمبالغهٔ مشار الیه و امدادِ وکلای ایشان التماس او را قبول کردند - و باز اسپ و سروپا مجدّد عنایت کردند - و بشقداریٔ خالصه تعین نمودند ٭

بعد از دو سه ماه خان مذکور از راه سرای کراکت به بنارس رفتند - و بایزید صفّهٔ که حضرت جنت آشیانی وقتیکه به بنگاله رفتند سان واجب دیده اند و کول عظیم در ته این زمین واقع شده و آن موضع را دمیک می نامند - بایزید آنرا مرمت کرده عمارت نیز راست کرده بود - خان مذکور بآن صفّه آمده - بایزید پا اندازهای لایق انداخته - چند روز دران صفّهٔ عالی صحبت داشته - ملّا فتحی

(۱) در اصل نسخه «از پنج هزار نوکر خاصه که داشتند بده پانزدهی بکشید که نوکری اختیار کردند» ٭

شاعر تاریخ مرمت آن صفه را صفهٔ عیش همایون بادشاه یافته بیتی چند گفته - و اهتمام و مرمت که بایزید کرده ملای مذکور دران بیتهای تاریخ درج کرده برین نوع -

شاهِ دین پرور همایون بادشاه   خسروِ فرخنده بختِ مه لقـــا
در بنارس مجلس آرا شد که هست   آب او خوب و هوایش دلکشا
ساخت بهـــرِ بزمِ خود شه صفهٔ   تا درو سازند بهرِ عیش جا
خانخـــانان منعـمِ عالی مکان   خواست تعمیری کند آن صفه را
نایبِ نواب سلطـــان بایزید   صفه را کرد از عمارت با صفا
بزمگاهِ حضـــرتِ نواب شد   این مجدد صفـهٔ عالی بنـــا
جای آن دارد که تاریخش بود   صفهٔ عیشِ همایون بادشـــا

تاریخ را در سنگی کنده بدرخت پیپلی که بجانبِ آفتاب برامدِ صفه واقع شده جای نیک تاریخ کنده دران درخت محکم کرده - الآن آن سنگِ تاریخ دران درخت استوار ست - بعد ازان سرکارِ بنارس را بدستور سابق ببایزید عنایت کردند - باز باسپ و سروپای لایق سرفراز فرموده رخصت کردند - و خود متوجهِ جونپور شدند ٭

و در همین تاریخ کتابتِ اسکندر خان که درمیان افغانان بود در جونپور بخانخانان رسید - مضمون این که بافغانان اعتماد چندان نمانده - سلیمان اوزبک را که نزدیکِ بهاگلپور جاگیر او بود در[1] خانه کرده

(۱) در اصل نسخه «دران خانه کرده» ٭

در را برآورده‌اند که دران خانه بمرد - و نوکران او بهر جانب متفرق شدند - و بمن هم امروز فردا این عمل خواهند کرد - و بدگمان شده‌اند که اینها مغل اند - در ولایت بنگاله که باشند در اندک زمانی بطریق زمینداران بر همه چیزِ ولایت مطّلع خواهند شد - و آخر به بادشاه خود التجا خواهند آورد - شما گناهِ مرا از حضرت طلبند - بهر نوع که باشد از میان افغانان برآمده بملازمت می‌رسیم - و همین کتابتِ اسکندر خان را معه عرضه داشت بجنس بدرگاه فرستاده گناه او را التماس کردند - و فرمان عالی شان صادر شده که شما را پدر گفته‌ایم از مغل و افغان هر کس گناهی کرده باشد و شما التماس کنید خواهم بخشید - چون این فرمان بجونپور رسید همان زمان نقل گرفته معه جوابِ کتابت به اسکندر خان فرستادند - بعد از چند روز اسکندر خان و یوسف محمد ولد سلیمان اوزبک و حاجی اغلن و جمعی از ملازمانِ خان مذکور که درین مدت همراه او بودند بجونپور آمدند - و خان‌خانان استقبال نمودند - و در محل نیک فرود آوردند - و از مهمانی و اسباب لایق بخان و یوسف محمد مذکور فرستادند - و چند مرتبه بقلعهٔ جونپور بمنزل طلبیده مهمانیها کردند - و یک روز محسن خان داروغهٔ جونپور التماسِ مهمانیٔ اسکندر خان و خانخانان بخود نمود - التماس مشار الیه را قبول نموده روز دیگر در خانهٔ مشار الیه مهمان شدند - حافظ محمود نیشاپوری که سابقاً پیش علی قلی خان می‌بود و درین وقت ملازمِ

خان‌خانان بود در محلّ خوانندگی این غزلِ خواجه حافظ را در مجلس خواند که این است -

ای دل اندر بندِ زلفش از پریشانی منال
مرغِ زیرک چون بدام افتد تحمّل بایدش

و اسکندر خان را باوجود ترکی ازین بیت اضطراب بسیار شد - و خانخانان بقباحتِ حافظ رسیده باسکندر خان در همان مجلس بنوعی آشنائی کردند که بالکلیه دغدغهٔ که بخاطر اسکندر خان راه یافته بود رفع شد ٭

و بعد از چند روز دیگر خانخانان باتفاق اسکندر خان و یوسف محمد بجانب فتح‌پور الغار فرمودند - در شش روز بپابوس سرافراز شدند - و پیش از آمدنِ اسکندر خان یکبار دیگر بجهت پابوسِ حضرت - خانخانان متوجه فتح‌پور شده بودند - آن هم در شش روز واقع شده بود - و در مرتبهٔ اول بایزید در بنارس بود - و در مرتبهٔ دویم باوجود درویشی قلعهٔ جونپور را باو سپرده گذاشته بودند - و سعادت یار ولد بایزید دران الغار در ملازمت بود - به پدر خود حکایت کرد که درین طور هوای گرم که درآمدِ پشکال بود - و اسکندر خان که باوجود آنکه از سلاطین قزّاق بود از الغار خانخانان به تنگ آمده بود - و حضرت انواعِ تعظیم و عنایات بخانخانان ظاهر فرمودند - و خانخانان عرض کرد

که بادشاهم این بدعت را در سلسلهٔ صاحب قران شما گذاشتید - هیچ بادشاهی درین سلسله ناحق تعظیم نکرده است - حضرت چون در سدِ عنایت و شفقت بودند - فرمودند که خان بابا شما قابلِ تعظیم هستید - و بعد ازان آمدنِ اسکندر خان را بعرض رسانید - و حضرت مشار الیه را طلبیدند - به پابوس سرافراز شد - و از عنایت و شفقتِ بادشاهانه آنچهٔ جهت تسلیٔ مشار الیه درکار بود فرمودند - و در همان دو سه روز سرکارِ لکهنؤ که یکی از سرکارهای خوب هند است و در آب و هوا و فیض قرینه ندارد بمشار الیه جاگیر فرمودند - و باسپ و سروپا سرافراز ساخته رخصت نمودند - و خانخانان را نیز بعد از چند روز به اسپ و سروپا سرافراز گردانیده پرگنهٔ سرام را که از پرگناتِ سرکارِ مانکپور که متصل به پرگناتِ سرکارِ جونپور بود از تغیرِ قلیج خان در وجه زیادتیٔ جاگیر مقرر داشته رخصت فرمودند - درین چند روزی که خانخانان در درگاه بودند در هر مجلس بندگانِ حضرت عنایت و شفقت بیحد بخان مذکور ساختند *

و دران اوقات مرزا مفلس که یکی از سلاطین منقط بود - و علم منطق را که از جملهٔ علمها که ملّایان را درکار است از علمهای دیگر بیشتر ورزیده بود - و از ملّایان زبردستِ هند دران اوقات ملا عبد الله سلطان پوری که مخدوم الملک خطاب یافته بود - و دیگر شیخ عبد النبی که بجهتِ علم بسیار منصب صدارت یافته بود - و در مجلس همه جمع شده -

و مرزا مفلس درین مجلس درمیان هر دو ملّایان گنجانده و شاگردان خوب ملّایان روم هم درین مجلس بودند - و چون مرزا مفلس را تنها یافته بودند بسخنهای پر دقّت و مسئلهای مشکل آزمودند - چنانکه مخدوم از مشار الیه مسئلهٔ سوال کرده بود - او را جواب ناگفته از طرف دیگر شیخ عبد النبي صدر در سددِ پرسیدن مسئله شد - دیگر مرزا مفلس در جواب شیخ عبد النبي گفته که ای غلامِ خورد تا آن قدر تحمّل کن که غلامِ کلان از من چیزی پرسیده است - او را بیان کنم - بعد ازان جواب تو گویم - و این سخنانِ مرزا مفلس در هند و مکّهٔ معظّمه شهرت کرد - چنانکه خانخانان این سخنان را بسرکار جونپور آوردند - و مرزا مفلس بعد از چند روز بحضرت عرض کرد که من مفلس نام دارم - اما بدولتِ حضرت زیاده از زاد و راحله از نقد و جنس بهم‌رسیده در ایامِ دولت شما بآن سعادت مشرّف شوم - حضرت از زر و تحفهائی که مشار الیه را در مکّهٔ بکار آید زیاده از وسع باو مرحمت فرمودند - هم امسال بطوافِ حرمین مشرّف شد - و بایزید بیات که در سنه ۹۸۸ (نه صد و هشتاد و هشت) بطوافِ حرمین رسیده بود مشار الیه را در مکّهٔ معظّمه ملازمت نمود - و دران اوقات در مدرسهٔ که بنام نامئ حضرت که در محل سوق اللیل که متّصل بمسجدی که حضرت رسالت پناهی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ آنجا تولد کرده‌اند ساکن بود - و در سنه ۹۸۹ (نه صد و هشتاد و نه) بجوارِ رحمتِ حق

پیوست - و بایزید بیات بنماز جنازۂ او حاضر شد - و در معلّی نزدیک بگنبدِ حضرت خدیجۂ کبری (رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهَا) مدفون شد ٭

و خانخانان چون رخصت یافته بودند باز در اندک زمانی بقلعۂ جونپور تشریف آوردند - و در چل ستونی که بجهت دیوانخانه در جونپور ترتیب داده بودند یک روزی صحبت داشته - میرکی خان که یکی از قورچیانِ خانخانان بود و میر فریدون صدرِ خانخانان را باو جهت قلبی بود - و علی‌قلی که میر سامانِ خان مذکور بود - این هر دو کس متفق اللفظ بخانخانان عرض کردند که در حینی که اسکندر خان را بپاپوس حضرت برده بودید میر فریدون در منزلِ قاسم خان خواهرزادۂ پهلوان دوست هشتاد مثقال برش [1] خورد - خانخانان انواع تعجب کردند - و خانخانان بمیر فریدون گفت که تو مدتها است که بما نسبب هم اطاقی داری - و هرگز این نوع مکیّف در مجلس ما نخوردی - مهتر حاضر خزینه‌دار را طلب داشته فرمودند که همان برش که میر فریدون پیش ازین بسه سال پخته در ظرفهای چینی در جَوّ کور کرده بیار - چون ظرف چینیٔ برش بنظر در آوردند سر ظرف را وا کرده در طبق چینی گذاشتند - خانخانان بمیر فریدون فرمودند که هشتاد مثقال را بجهت خاطرِ محمد قاسم خان خوردۂ از برای خاطر ما چند مثقال زیاده می‌کنی - بیست مثقال دیگر از برای خاطر نواب خان مذکور

---

(۱) بَرَش - ایک مرکب دوا کا نام ہے جس کا جز اعظم افیون ہے - فرهنگ آصفیه جلد اول صفحه ۲۸۳ ٭

زیاده قبول کرد - و چندی دیگر که بمیر فریدون از حضار مجلس (صحبت) داشتند آنها نیز بمیر التماس کردند که صد مثقال دیگر از برای خاطر ما هم باید خورد - و مثل محصن خان قرابتِ شهاب خان و آفاق و محمدی و بایزید بیات و میرکی خان و علیقلی چهل مثقال دیگر اضافه کرد(ند) که مجموع یکصد و چهل مثقال شد - میر مذکور نواله نواله کرده تناول می‌کرد - و بجای آب گاه کاسه پر کوکنار[1] می‌خورد تا نه برش ماند و کوکنار - و نماز دیگر یک کاسهٔ کوکنار دیگر خورد - و صباح افیون راتبهٔ خود را خورده بود تا سه چهار (گهڑی) شب در مجلس بود - و از کتابت (و) نوشتن و شعر خواندن و گفتن و آدابِ صحبت همه را بجا آورد - و اصلا تغیری در مشار الیه نشد - چون امر غریبی بود و تعجب داشت درین مختصر این حکایت را درج نموده - حکایت خلافی نیست - و جمع کثیری درین امر گواهند ٭

بعد از چند روز راجه تودرمل از درگاه رخصت یافته بود که غسلِ بنارس نموده بجونپور رفته سان واجبِ لشکرِ خان‌خانان به‌بیند - و سیاهه بدرگاه برد - کشتی چوکندی راجه مذکور بیکبار حباب وار سر از گنگ برآورد - و حسن علی خان حاکم قلعهٔ چنار چون سر راه بود براجه همراه آمده بود - و بایزید دران اوقات بت‌خانه که سابقاً معبدِ هندوان بود بمرورِ اوقات - آب ویران کرده مبرزِ مردمِ بازار

(۱) در اصل نسخه «کولنار» ٭

شده بود او را پاک ساخته مدرسهٔ از برای طلب علم طرح انداخته باو مشغول بود - و در همان چند روز که راجه بجهت غسل تشریف داشتند باتمام رسید - و دوازده گز میلی دران بتخانه برپا بود و تاریخ بخط هندوی نوشته بودند که تا این تاریخ هفصد سال شده که راجهٔ برپا کرده بود - چون بایزید او را برآورده نصف کرد و هر نصفی را چهار پارچه کرده شش پارچه بستون و شه‌تیرِ مسجد (و) مدرسه صرف شد - و دو پارچه را خواجه (دوست) محمد بخشیِ خان‌خانان طلبیده گرفته در دروازهٔ نمازگاه جونپور انداخته - و ملا بابا بلخی از برای آن مدرسه تاریخ یافته که بهترین مدرسها در ذیل تذکره ثبت یافته - و دیگری را بایزید بیات که صاحبِ این تصنیف این مختصر است و بانیٔ مدرسه مذکور هم است - خواست که تاریخی واقعی هم گفته شود - با آنکه سوادی نداشت تاریخ یافت که از بتخانه برآمد میل گفتا - و ملا بابا این تاریخ را چند بیت گفته و هر دو تاریخ در شه تیرهای مسجدِ مدرسه استوار ست - و الآن در مدرسه جماعهٔ از طالب علمان حاضرند - و بندگانِ حضرت دو دیه از حویلیٔ بنارس در وجه وظیفهٔ مدرّسان آن مدرسه عنایت فرموده‌اند - چون بایزید و میر بر بملازمت راجه رسید و تعصّب دینی هم منظور بود - و بتخانه هم مدرسه شده بود ازان تاریخ راجهٔ مذکور باو ناخوش شده بود - جمعی از رعایای بنارس را تاکید نمود که بجونپور رفته از مشار الیه دادخواهی نمایند -

و باعث این فتنه و فساد دوست محمد بخشیٔ خانخانان بود که بایزید دایم او را نصیحت میکرد که از رعیت و سپاهی رشوت مگیر که باعث بدنامیٔ خان‌خانان می‌شود - و سپاهی و رعیت خراب می‌گردند - و محسن خان و هاشم خان و طالبی سلطان و جمعی دیگر از نزدیکانِ خان مذکور در نزاعِ بایزید باو متفق بودند - چون بعد از سانِ واجب در جونپور چندی از رعایای بنارس (را) بجهت دادخواهی[۱] فرموده بودند - بیحسابی به بایزید خاطر نشان نتوانستند نمود - همه شرمنده و بدحال برخاستند - و بایزید هم بطلاق قسم یاد کرد که دیگر به بنارس نرود - خان‌خانان - مفتیانِ جونپور را طلبیده فتویٰ نوشتند که سوگند او مسموع نیست - باید فرستاد - و هرچه قدر مبالغه نمودند تا این تاریخ مختصر همراهِ خان‌خانان بسیرِ بنارس هم نرفت - و بعد ازان هرچند غازی‌پور و زمانیه و سسرام و چنار را ببایزید تکلیف کردند قبول نکرد - و چند سال درویش بود - و پرگنهٔ سنحمولی از سرکار جونپور بجاگیر سعادت یار فرزند و برادر مشار الیه مقرر داشته بودند - بعد از چهار سال بصد مبالغه میر مال ساخته مهم دریخانه بمشار الیه فرمودند - او را نیز برای خاطرِ خان مذکور بکره قبول کرد - و چون چند سال دیگر بآن منصب مشغول بود - بعد ازان سرکار چنار را

(۱) در اصل نسخه «دادخواهی نمودند و راجه در سر دیوان خانخانان و جماعه که باو اتفاق کرده دادخواهی فرموده بودند بیحسابی به بایزید» الخ ۰

حضرت بادشاه بطریقِ در بست در وجه جلدوی خانخانان مقرر فرمودند - و او را هم ببایزید تکلیف فرمودند که بجاگیر خود متصرّف شود - و مهم دریخانه هم بدو مفوّض باشد - قبول ننمود ٭

چون خبرِ فوت سلیمان افغان از بنگاله رسید بایزید ولد او را افغانان بجای سلیمان بکلانتری برداشتند - چون لودی کرانی وکیل سلیمان همیشه در لب آب سون می‌بود و میانهٔ او و بایزید همیشه نزاع و کلفت بود - هانسو نام پسر عماد که برادر سلیمان باشد او را بازی داد که اگر تو بایزید را بکشی افغانان ترا بجای بایزید برمیدارند - چون خورد سال و بیعقل و افغان بود این معنی را قبول (کرد) - نیمروز بود که با جمعی در خلوتخانهٔ بایزید رفته او را بقتل رسانید - و داؤد نام برادر خورد بایزید خبر یافت جمعیت نموده بر سر هانسو آمد - و او تاب مقاومت نیاورد - بخانهٔ کاسو و محمود نوحانی پنهان شده بود - آنها حمایت نتوانستند کرد - هانسو را هم بخون بایزید بقصاص رسانیدند - و داؤد را افغانان بکلانی برداشتند - و مقصود لودی هم حاصل شد - بعد ازان لودی خاطر جمع کرده متوجه حاجی پور و بهار و پتنه شد - و کوجر نام وکیل بایزید که در جاگیر او مقرر بود بلودی نزاع داشت - دانست که لودی بیاید نزاع زیاده خواهد شد - عرضداشت بخانخانان کرد - و خانخانان از چنار متوجه حاجی پور و بهار شد - بایزید چون میر مال بود این طرف آب سون بجاگیر دارانِ خانخانان قسمت نموده -

و اسکندر خان هم که دران اوقات جاگیر یافتند و در لکهنؤ فوت کرده بود نوکران او پیش خان‌خانان آمده بی‌جاگیر بودند - آنها دران طرف گنگ جاگیر یافتند - و تنگر قلی سلطان داماد خود را مع فرخ سلطان پور قلغ و پاینده محمد سلطان سگ‌کش جاگیردار گورک پور قریب بهزار کس به تنگر قلی مذکور همراه کرد - از گذر نرهن گذارند و بر سر حاجی پور فرستاده - و خان‌خانان در گذرِ جیت و بلیه فرود آمدند - و طالبی سلطان جاگیردار غازیپور و مرزا قلی سلطان جاگیردار پرگنه ندوهی و ندیم سلطان جاگیردار پرگنهٔ دوست پور و سایر جاگیرداران سرکار جونپور را قریب بدو هزار کس بر سر پتنه فرستادند - و گوجر[۱] نام برادر خود را مع تحفه و هدایا عرضداشت کرده بخانخانان فرستاد که من غلامِ حضرتم - و این ولایتها را نگاه داشتم - که افغانان که بیایند متصرّف خواهند شد - فکرِ من و ولایت بکنید - و التماس که گوجر کرده بود این بود که گورکپور را بمن عنایت کنید تا بسهی خود را آنجا فرستم - و خود در خدمت باشم تا بنگاله میسّر شود و سرکار بهار را بامرای بادشاه جاگیر نمایند - و هرچه از جاگیر ایشان افغانان گرفته باشند من از خزینهٔ بایزید جواب گویم - و حاجی پور را به تنگر قلی سلطان که آمده بسپارم - و اگر این مرضیِ خاطر ایشان نباشد امسال سرکار حاجی پور و بهار را

---

(۱) در اصل نسخه «گوجرالو نام» ه

بافغانان گذارند که جمعِ هر دو سرکار آنچه باشد از خزینه جواب گویم - و سال دیگر که افغانان که اینجا چاکر دارند اگر خدمتی در بنگاله کنند آنجا چاکر خواهند یافت - خانخانان را ازین معنی خوش آمده قبول نمودند - گورک پور را باو دادند - و قرار یافت که بسئ او بیاید - و حاجی پور را به تنگر قلی سپرد - و در همین چند روز وکیل لودی شیخ بهلول نام شیطان آمده و عرضه داشتِ آن شیطان کلان را که لودی باشد آورد که بنده و پرورده و از خاک برداشتهٔ شمائیم - و هاشم خان نیشاپوری قرابت شهابخان که از اول تا آخر باعث فتنه و فساد و نفاق درمیان مغل و افغان مشار الیه بود و دیها هم از افغانان بجاگیر و ماهیانهٔ خود در حاجی‌پور گرفته بود - و از نقد و جنس هر ساله مبلغ باو می‌فرستادند - و محض از برای اینکه درپیش خان‌خانان بوده و جاسوسی میکرده باشد - و یوسف نام غلام ترک خود را درمیانِ افغانان فرستاده بود که باز یافت ماهیانهٔ او می‌کرده باشد این مهم را برهم زدند - حاجی‌پور و پتنه را بلودی دادند - و گوجر بالضرورت رفته لودی را دید - چون هر دو کرانی بودند بیک دیگر خصوصیت کردند - و رفع کدورات گذشته نمودند - و تنکر قلی سلطان که در حاجی‌پور بود اسباب او را گرفتند - و مشار الیه جریده از آب گنگ گذشته خود را بملازمتِ خان‌خانان رسانید ٭

و درین اثنا یوسف محمد پسر سلیمان اوزبک که خانخانان همراه اسکندر خان بدرگاه برده بودند و بندگانِ حضرت بجهتِ بعضی ملاحظها

او را به بندیخانه فرستاده بودند مشار الیه از بندیخانهٔ آگره فرار نموده در جنگل گورک پور براجه سینسارچند ملحق شده - و قلعهٔ گورک پور را از برادران پاینده محمد سگ کش گرفته - چون این خبر بخانخانان رسید به بایزید حکم شد که بگذرِ نرهن رفته جان محمد خان بهسودی و تنکر قلی و پاینده محمد سگ‌کش و جماعهٔ که از لشکرِ حاجی‌پور برگشته بودند بر سر قلعهٔ گورک‌پور تعین نماید - مشار الیه حسب الفرموده بگذر نرهن رفته - آنجا همه را که حکم شده بود بر سر قلعهٔ گورک‌پور فرستاد - بعد از چند روز میان خانخانان و لودی صلح باتمام رسید - خانخانان مذکور مراجعت نموده خود نیز متوجه گورک‌پور شدند - و تا خان مذکور رسیدن تنکر قلی و جماعهٔ که پیش رفته بودند پسر سلیمان اوزبک و راجه سینسارچند از قلعه برآمده نیم کروهی جنگ کرده - چون دولت حضرت قوی بود مردم گورک‌پور شکست یافته - راجهٔ مذکور زخمهای منکر خورده بجنگل خود رفت - و پسر سلیمان اوزبک برگشته بقلعهٔ گورک‌پور در آمده استحکام کرده - و این خبر بخان‌خانان رسید - از پرگنهٔ سکری الغار کرده متوجه گورک‌پور شدند - و نواب محمد قلی خان برلاس دران الغار همراه بودند - جمعی دیگر را پیش از خود تعین کردند - شاه بیگ و خوانزاده محمد بیگ پسران کوچک علی خان کولابی را با جمعی دیگر پیشتر بکومک جان محمد خان بهسودی و تنکر قلی سلطان تعین نمودند - و اینجا هم به بایزید حکم شد که ایشان را از آبِ

راپری رفته زود گذراند - روز دیگر بایزید بموجب فرموده عمل نموده و خود در کنار آب بود که خان‌خانان بلب آب راپری آمده فرمودند که اردو را هم گذران - و چنداول هم باش که مردم اردو بتمام رسانی - و باین حکم نیز عمل نموده نماز شام شب عید قربان بود که آن طرف آب قلعهٔ گورک‌پور ملازمت نمود - فرمودند که همین زمان از آب گذشته اهتمام نما که مردم که گردِ قلعه اند مرچلهای خود را خوب استحکام داده - مبادا که پسر سلیمان از قلعه برآمده فرار نماید که صباح باتفاق نواب محمد قلی خان از آب گذشته بمحاصرهٔ قلعه متوجه خواهم شد - بایزید تا کشتی یافتن و از آب گذشتن پسر سلیمان دلیری نموده نماز خفتن از دروازهٔ قلعه برآمده متوجه تختمل که مرچل شاه بیگ و خوانزاده محمد بیگ که پسران سلطان اویس بیگ کولابیٔ قبچاق بودند بدر رفته بافغانان درآمد ٭

و صباحِ عید خانخانان مع نواب محمد قلی خان برلاس بتأسف تمام در قلعهٔ گورک‌پور در آمدند - و جان محمد خان بهسودی و تنکر قلی سلطان بملازمت سرافراز شده بعنایات ممتاز شدند - و به پسران کوچک علی خان که از مرچل ایشان بدر رفته بود احتراز و اهانت تمام رساندند - بایزید بجنگلی که خانهٔ راجه آنجا بود رفته راجا را دلاسا نموده اسپ و سروپا داده و گورک‌پور باز بپاینده محمد خان سگ‌کش داده - بجونپور مراجعت نمودند - بایزید چون این نوع صحبتها درآمدن و رفتنِ

لشکر مشاهده کرد سوگند خورد که در وکالت و میر مالی دخل نکند - و دانست که همه به نفاق بخانخانان صحبت میدارند - و چند مرتبه رخصتِ مکهٔ معظّمه طلبیده بود میسّر نشده بود - آخر الامر خود را بالکلیه بر درویشی قرار داد و بجونپور آمد - و پای عزلت بدامنِ قناعت کشید - و به بندگیٔ حق تعالی و بدعا گوئی دوام دولت حضرت و فرزندان ایشان مشغول شد *

چون خبر بلودی رسید که حضرت بادشاه قلعهٔ سورت[1] را قبل کرده‌اند و نزاعِ مرزایان گجرات درجهٔ اعلیٰ دارد عهد شکنی کرده با مردم و نوارهٔ بسیار بر سر قلعهٔ زمانیه آمدند - و قاسم موشکی که جاگیردار قلعهٔ مذکور (بود) دران چند روز فوت کرده بود - محمد خان ولد ولی جان که بجای پدر باربیگی بود بجاگیر او داده بودند - چون خورد سال بود آنقدر نتوانست تحمّل کرد که کومک باو برسد - قلعه را بصلح بلودی داد - لودی حرام‌زاده در همان دو سه روز قلعه را مع حمّام و عمارات که قاسم موشکی راست کرده بود هموار ساخت - ده هزار کس اطراف این آب گذرانده که خود نوارها را گرفته بر سر جونپور آید - و خانخانان باوده و کره و بهرایچ و سپهنده که جاگیرداران حضرت بودند کس فرستاده - چون آنها درین چند روز رفته بودند و از جاگیرها

(۱) در اصل نسخه « صورت » بصاد مهمله مرقوم گشته *

هنوز چیزی نگرفته بودند بیک فوطه معطّل شدند - و دیرتر رسیدند - و در جونپور جان محمد خان بهسودی و تنکر قلی سلطان ملازم خانخانان و مرزا حسن خان برادر میر سید برکه و چندی دیگر که مردم خود را بجاگیرها رخصت کرده بودند - و خودها در جونپور بملازمت مانده بودند - خانخانان جمعی از نزدیکان خود همراه اینها کردند - و بجاگیرداران غازی‌پور نوشتند که در سیدپور آمده باینها ملحق شوند - و خواجه عبد المنعم را ببایزید فرستادند که ما ایمّهای جونپور را همراه می‌بریم - تو هم خود را از ایمّه خیال کرده باشی - بهرحال درین لشکر همراهی باید کرد - بایزید چون همه وقت دولتخواهی کرده بود اینجا خود بطریق اولیٰ باوجود بی‌چاکریٔ چند ساله همراهی نمود - و درین لشکر هم بمنصب میر مالی که سابقاً داشت مقرّر شد - و حکمی براجهٔ گجپتی راجهٔ ولایت اچنه که دران اوقات جاگیرِ بهوچپور و بهیه جیت و بلیه که آنطرف و این طرف آب گنگ است نوشتند که او نیز آمده باین مردم همراه شده بر سر افغانان بیایند - و خانخانان در ساختگیٔ لشکر انتظارِ کومک پادشاهی می‌بردند *

و این ده هزار افغانان این طرف آب که بجانب جونپور است گذشته قلعه راست کرده بودند - که مردم که خانخانان تعین کرده می‌آیند - و یوسف محمد سلطان پسر سلیمان سلطان اوزبک که هراول افغانان و سر کردهٔ این دو هزار کس لودی بود با مغلان خود هراول شده

تا افغانان سوار شده متوجه این مردم شدند - طالبی سلطان و جاگیرداران غازی‌پور چون افغانان را زور دیدند - و مردم خود را کم - بحیله رخصت گرفته که مبادا بر سر غازی‌پور رفته قلعه را بدست آورده بسیٔ ایشان را دست انداز کنند - ازین مردم جدا شده بغازی‌پور جدا شدند - یوسف محمد با مردم خود جلو ویران کرده از دنبال طالبی درآمد - جان محمد بهسودی و تنکر قلی سلطان مرزا حسن خان را غول ساخته پرتل را بمشار الیه سپرده خود با سپاهی چیده[1] در یک گوشهٔ جنگل نخچی کرده بودند - طالبی دید که یوسف محمد باو متوجه شده - فکر کرد که اگر گریزان می‌شویم مردم خود را میگیرانیم - برگشته روبرو شده - یک مرتبه چپقلش کرده - چون یوسف محمد و افغانان بسیار بودند طالبی تاب نتوانست آورد - و در وقت برگشتن فیلِ مشار الیه گرفته‌اند - درین صورت جان محمد و تنکری قلی و گجپتی از کندلان برآمده یوسف محمد و افغانان را زیر کرده فیل طالبی را ازینها جدا کردند - و طالبی هم برگشته باینها همراه شد - یوسف محمد و افغانان را پیش انداخته - چند کس از مغل و افغان را بضرب شمشیر فرود آورده سرها جدا کردند - چون نماز شام نزدیک بود و مثل ترکانست که باغی باغتون یرق بالمس ترجمه این ترکی اینست که باغی باغی را یرقش نمی‌داند - افغانان اینها را مردم بسیار خیال کردند - و اینها هم خیال کردند که

---

(۱) در اصل نسخه « چنده » ۰

این طرف آب که قلعه راست کرده‌اند - در آمده محکم خواهند کرد - از نزدیکیٔ قلعهٔ افغانان برگشته آمدند - و افغانان خود همان زمان پارهٔ در کشتی در آمده و پارهٔ خود را در آب انداخته مرده‌اند - و پارهٔ که زنده مانده خود را بلودی رسانده - اردوی لودی هم همان شب برهم خورده کوچ کرده نوارهٔ خود را گرفته تا صباح از غازی‌پور گذشته پائین غازی‌پور یک کروه سیاه آبست آنجا رفته قلعه راست کرده - این طرف آب گنگ و جون روبروی سیاه آب فرود آمد ❊

چو سرهای مخالفان بجونپور رسید خانخانان بتعجیل سوار شده متوجه شدند - و از مردم کومک تردی محمد ولد نواب قیا خان آمده بود - و مرزا حسن خان و جان محمد بهسودی و تنکر قلی و راجه گجپتی مردم خود را بجاگیرهای خود رخصت نموده خودها بجهت سیر جونپور مانده بودند - و نظر بهادر را معه هزار نفر از جونپور رخصت دادند که از گذر بنارس گذشته بدستور قزّاق در گرد اردوی افغانان می‌گشته باشند - و گاهی شبخون می‌آورده باشند - و کاه‌کش و هیزم‌کش ایشان را تشویش میداده باشند - خان‌خانان کوچ بکوچ چون بسیدپور رسید محمد قلی خان و مجنون خان و قیا خان و وزیر خان و سایر کومک خود را بنواب مذکور رساندند - و هر کس از عقب آمد پیش تعین کردند - و همه در غازی‌پور جمع شدند - و لودی آب گنگ و جون را پل ساخته نشسته خود و مردم کار آمدنی بتمام گذشته میان سیاه آب و گنگ قلعه راست کردند - و هر روز جنگها می‌کردند ❊

یک روز علی مراد پسر توغلان که نوکر سکندر خان بود دران ولا نوکر محمد قلی خان برلاس بود چپقلش و مردانگیٔ نیک بجا آورد - و چون بخان‌خانان رسید اسپ و سروپا عنایت فرموده ملازم خود ساخته جاگیر عنقد دادند ٭

لشکر و سردارانِ مغل که در غازی‌پور جمع شده بودند هزار کس ازین صباح تا صباح دیگر چوکی کردند که اولچین شده در برابر قلعهٔ ایشان می‌ایستادند - و خبردار می‌بودند که از قلعه برآمده بدیهائی که دران نواحی بود تاخت نبرند - و دست انداز نکنند - نظر بهادر که از گذر بنارس گذشته بود بکشتی شبخون باردوی ایشان آورده چند کس در اندرون دایرها بسر تیر رفتند - و صباح محمود خان نوحانی برادر کاسو و سلیمان منگلی تا پنج شش هزار کس از دنبال نظر بهادر گذشتند - مشار الیه خود را بجانب قلعهٔ سرسی کشید - و آنها زیر کرده رسیده - اینجا بی‌عقلی کرده در قلعهٔ سرسی فرود آمدند - و خود را بقلعهٔ چنار نکشیدند - افغانان که بقلعهٔ سرسی رسیدند از قلعه بر آمده جنگ بیصرفه کرده شکسته یافته - حاجی سلطان نوحسن علی خان چناری و نورم سلطان اوزبک ملازمِ خان‌خانان خسرپورهٔ عباس سلطان قرادیانی بود جاگیردار رای‌برولی و چندی دیگر دران جنگ بشهادت رسیدند - و تتمهٔ سپاهیان اسباب خود گیرانده جریده پارهٔ به بنارس و پارهٔ بچنار رفتند ٭

یک پاس شب بود که این خبر ناخوش در چوچک‌پور بخان‌خانان رسید - خان مذکور از شنیدن این خبر مضطرب و متألم شدند - بایزید و سایرِ ملازمان ایشان رفعِ کدورت ایشان نموده - در همان شب خواجه عبد المنعم و خواجه غیاث بیگ دیوان خود را و بایزید را بملازمتِ خوانین که پیش تعین کرده بودند فرستادند - و کنگش طلبیدند که چه باید کرد - مرا نیز باید آمد یا چند روز اینجا صبر باید کرد - سه پاس همان شب بود که رسولان رسیدند - و همه در خانهٔ محمد قلی خان برلاس جمع شدند - و صلاح دیدند که نواب هم آمده بما ملحق شوند - تا ما بافغانان توانیم روبرو شد - یکپاس روز را رسولان پیش نواب آمده جواب خوانین آورده بعرض رسانیدند - و روز دیگر خان‌خانان مع لشکر از عقب رسیده بود - کوچ کرده شب درمیان بغازی‌پور فرود آمدند - و خوانین را حکم شده بود که از پل طالبی که بر سیاه آب غازی‌پور بسته که یک کروه از غازی‌پور بود فرود آیند - خوانین بفرموده عمل کردند - از پل گذشته اینجانب فرود آمده بودند *

و لودی چون از آمدن خان‌خانان بغازی‌پور شنیده پسر حاجی سلطان و نورم سلطان را بخان‌خانان فرستاده عذرخواهی نمودند - و هاشم خان را بجهت صلح طلبیدند - اردوی لودی و خوانینِ پیش را خان‌خانان و مردمی که همراه بودند مشاهده می‌کردند - بعد از سه روز هاشم خان آمده معلوم شد که آنچه خان‌خانان گفته اند لودی قبول نکرده - و خان‌خانان درمیان دریا

لنگی بسته غسل می‌کردند - و جماعهٔ در گرد ایشان بانبه خوردن مشغول بودند - هاشم خان بعضی سخنان بی مزه که از لودی شنیده بود یا از خود راست کرده بود یا بجهت آنکه صلح بمدعای افغانان شود بخان عرض کرد - و خان مذکور برآشفتند - و نزدیکان خود را که درمیان آب بودند طلبیدند و فرمودند که چه باید کرد - بایزید بعرض رسانید که ترکش لودی هم بر بالای ترکش داؤد - بدولتِ حضرت این چه خواهد بود - و ما تا بکی اینجا خواهم نشست - و زبونیٔ جماعت افغانان که در رنگِ بنجارها فرود آمده‌اند خواهم کشید - و چه محل حضرت سورت را فتح کرده بما کومک خواهند فرستاد - دولت و اقبال ایشان همراه ما ست - بعنایت الٰهی هر محل بر سرِ افغان متوجه می‌شوید اِنْشَاءَ الله فتح از جانب شما است - این سخن بنواب خان‌خانان پسندیده افتاد - همان زمان از آب برآمده سر و پا پوشیدند - و بخوانینِ پیش خط نوشتند و کس فرستادند که مردم چوکیٔ هر روزه را بر سر قلعهٔ افغانان تعین کنند - و همه سرداران هم بجانب غازی پور بیایند که ما هم خواهم آمد - و بیکدیگر کنگش کرده که کدام روز بافغانان جنگ خواهم کرد - و از متعاقبِ نوشته و جلودار خود هم متوجه شدند *

نماز دیگر بود که خوانین همه آمده آن طرف پول طالبی ملاقات کردند - و بکنگش شروع نمودند - و در کنگش ابراهیم خان شیبانی و محمد قلی خان برلاس و مجنون خان قاشقال و قیا خان گنگ و لعل خان

بدخشی و راجه بجهتی و از نوکرانِ خان‌خانان اپاق دیوانه و محمدی بیگ ترکمان و توخته چولاق برادران کوکلتاش و بایزید و چندی دیگر بودند که بایشان کنگش می‌رسید - اکثری برین بودند که خوانین کوچ کرده از پول طالبی گذشته سیاه آب را پیش رو کرده بافغانان دار و مداری کنند - تا خبر فتحِ سورت برسد - بایزید بعرض رسانید که این لایق دولت نیست که بما از افغانان هم زوری نرسیده باشد برگشته فرود آئیم - خانخانان از راجه بجهتی که زمین‌دار آنحدود بود این معنی را پرسید - مشار الیه بعرض رسانید که آخر بافغانان جنگ خواهید کرد یا نه - خان مذکور را ازین سخن اعراض شد و فرمودند که این سخنان بفرمودهٔ بایزید است که او راضی نیست به برگشتن خوانین - بایزید بعرض رسانید که خوانین همه حاضر اند خط نوشته مهر نمایند که برگشتن لایق است - بایزید را چه مضایقه - حالا از ترس هیچ کدام نمی‌گویند - اگر یک روزی حضرت اعتراض [1] کنند همه تقصیر را بگردن شما خواهند ماند که سرکردهٔ لشکرند - ایشان صلاح دیدند ما برگشتیم - و این را هم بخوانین گفت که خانخانان از کلانی که دارند بایشان هیچ نمیگویند - امّا شمایان را حضرت ریش خواهند تراشید که بی‌آنکه افغانان دست‌بردی نکرده باشند و زوری بشما نرسیده باشد از جای خود برگشته باشید - و بعد ازانکه عقب فرود آئید بتابینان خود بگوئید که دادخواهی

---

(۱) در اصل نسخه « احتراز » ۰

کنند که از جاگیر چیزی نه گرفته‌ایم - و همه توپ توپ بجاگیرها روان شوند - و افغانان که این معنی را دانند راست کرده بر سر دایرهٔ شما خواهند آمد - و شما بی‌نوکر یقین است که جنگ نخواهید کرد - و سرداران نیز هر کدام بجاگیر خود متوجه می‌شوند - و افغان که میدان را خالی یافته باشد مگر در آگره چند روزی معطّل شوند - خوانین همه بیکبار گفتند که تو راست می‌گوئی امّا ما خاطرِ نواب را ملاحظه می‌کنیم - خان‌خانان بکجیتی و بایزید درشتی و احترازات نمودند ٭

نماز شام نزدیک بود که کس بوزیر خان جمیل و جان محمد بهسودی و جمعی دیگر که در چوکی بودند فرستادند که شمایان هم در کنگش ما حاضر شوید - چون بایشان معطّل بودند بایزید بادای نماز از مجلس برآمد - چون نماز ادا کرد و جماعهٔ که از چوکی طلبیده بودند حاضر شدند - باز بکنگش نشستند - تواچیان هرچه قدر بایزید را فریاد کردند نرفت - و خود را ظاهر نساخت که کجا ست تا یافته شود و برند - آخر الامر کنگش باین نوع قرار یافت که در لشکر پیش از قاقشالان وغیره هرکه باشد امشب بلشکر افغانان شبخون کرده تیر گذارند - و خواجه شاه منصور که دران اوقات بخشیٔ نواب خان‌خانان بود تعین فرمودند که همراه این جماعه که امشب رفته تیر خواهند گذاشت ناظر باشد - بعد از تیر گذاشتن خوانین کوچ کرده از پل[1] طالبی بگذرند -

---

(۱) در اصل نسخه «پول» ٭

و نواب خانان و لشکر عقب نیز مسلّح[۱] شده خود را بخوانین در لب آب سیاه ملحق شوند - اگر افغانان زیر کرده بیایند جنگ کنند و الّا همه یکجا فرود آیند - و خفتن بود که سوار شدند - خوانین بدائره‌های خود رفتند - و خان‌خانان بغازی‌پور آمدند - بایزید از کندلان آمده کورنش کرد - فرمودند که کنگش باین نوع قرار یافته - بایزید عرض کرد که چون صلاحِ دولت درین است مبارک خواهد بود - چون اکثر مهم ببایزید تعلق داشت فرمودند که بتواچیان بفرمائی که بتمام سپاهیان حکم رسانند که اسپان را کجیم[۲] انداخته خودها جیبه پوش نماز بامداد از اردو بیرون آیند - و اردو هم از دنبال کوچ کرده بیاید - صباح بدستوری که فرموده بودند لشکر جیبه پوش از دنبالِ خان‌خانان روان شدند - واردو متعاقب ٭

چون نزدیک بپول طالبی رسیدند خواجه شاه منصور رسیده کورنش کرد - گفتند که چه کار کردید - و خوانین کو - عرض کرد که نه سپاهی فرستادند که به اردوی افغانان تیر گذارند - و نه کوچ کردند - خان‌خانان برآشفت - و بایزید پیش می‌رفت طلب داشته فرمودند که این مردکان هیچ کدامی را نکردند - عرض کرد که لایق دولت واقع شده - و از آشفتگی که داشتند دیگر ببایزید متوجه نشدند - ابراهیم خان شیبانی در جرنغار ایشان می‌رفت - بترکی

(۱) در اصل نسخه «مصلح» ٫
(۲) در اصل نسخه «کیجم» ٫

ازو پرسیدند که نچوک بلدی - یعنی چه طور شد - او بترکی جواب گفت که اولغ دولت ابز بارش یعنی دولت کلان داشتید - اگر خوانین کوچ می‌کردند - چون بافغانان نزدیک بودند آن مرد را افغانان نمی‌گذاشتند - که بما ملحق شوند - و اگر فرود می‌آمدند شما را بفرود آمدن سیاه آب کی می‌گذاشتند - پس بدو متوجه شده فرمود که این طرفِ آب منزلی پیدا کن که اردوی من فرود آید - بایزید پیش روان شد - این طرف سیاه آب منزلی سپاهیانه خوب یافته اردو را فرود آورد - یک روز آنجا مقام کرده - روز دیگر بایزید را طلبیده فرمودند که آمدن ما اینجا چه نوع شد - و عذرِ اعتراضات[۱] گذشته کردند - بایزید بعرض رسانید که اینجا نشستن لایق نیست - و بخوانین ملحق شدن مناسب نه - چون سردار لشکر آید پیش می باید رفت - و خوانین هم کوچ کرده غول و التمش و هراول و برانغار و جرنغار ترتیب داده فرود آیند - اگر افغانان جنگ کنند فبها و الا اینک اینجا می نشینم روبرو نشستن لایق است - و این کیفیت را به خوانین پیش نوشتند - آنها چون چوکی بسیار داشته و هوا گرم بوده است و درآمد برشکال[۲] نزدیک و آدم خراب شده بود این معنی را بهترین شقوق دانسته متفق اللفظ نوشتند که لایق دولت آنست که شما پیش آیند - و مایان را هرجا که فرماید فرود آئیم ٭

(۱) در اصل نسخه «احترازات» ٭ (۲) در اصل نسخه «بشکال» ٭

روز دیگر بایزید را فرمودند که پیش رفته برابر قلعهٔ افغانان جای مناسب را دیده چادر را برده فرود آر - و بدستور روزهای جنگ غول و التمش و هراول و برانغار و جرنغار را که از خوانین هر یک قرار یافته بجای خود فرود آرند - بایزید حسب الفرموده خواجه شاه منصور بخشی و خواجه غیاث بیگ دیوان را و چندی از تواجیان گرفته متوجه قلعهٔ افغانان شد - و جای لایق دیده پیش‌خانهٔ خان‌خانان را فرود آورده برپا کرد - و معه بخشی و دیوان و تواجیان چادرِ همه خوانین را بجاهای ایشان فرود آوردند - چون خان‌خانان و خوانین یکدیگر ملحق شدند یسل خوب راست کرده - رو بقلعهٔ افغانان - متوجه اردو زمانی بر سر اسپ ایستادند - افغانان هر توپ و توپخانه که داشتند سر دادند - بعنایتِ الٰهی و بدولتِ حضرت آسیبی بآدمی و حیوانات نرسید - چون افغانان از قلعه بیرون آمدند خان‌خانان و خوانین در چادرهای خود فرود آمدند - و در بالای بلندی که بر قلعهٔ افغانان سرکوب بود قلعچهٔ بایزید راست کرده دو دیگ ترتیب داده بود - و نواب قیا خان و نواب وزیر خان جمیل را بر سر دیگها دران قلعچه گذاشته بود - و چند روز بود که افغانان ازین رهگذر آشفته حال بودند - و سپاهیان هم چند روزی از چوکی آسودند - و هر روز از جانبین جماعهٔ رفته چپقلش میکردند ٭

یک روزی خان‌خانان فرمودند که افغان عجب مردمی‌اند که هرجا فرود آیند [1] فی الحال قلعه راست میکنند - و لشکر خود را استحکام میدهند - بایزید در برابر عرض کرد که اگر حکم شود ما بصد مضبوطئ [2] افغانان راست می توانم کرد - خان‌خانان تمسخر کردند که ما برابرِ افغانان قلعه [3] می‌توانم راست کرد - بایزید عرض کرد که بلی - ایشان برلکی [4] معلوم چند پیاده دارند - قلعه را بعد از فرمودن از آله راست می کنند - خان‌خانان باز مبالغه کردند که ما در برابرِ افغانان قلعه راست نمی‌توانیم کرد - بایزید مبالغه نمود اگر فرمایند به از قلعهٔ افغانان راست کنیم - نواب از روی ستیزه گفتند که ما فرمودیم - و نواب محمد قلی خان برلاس در مجلس حاضر بودند - بایزید گفت فاتحه خوانید - فاتحه خواندند - و التماس کرد که خواجه شاه منصور و جان محمد بهسودی و خواجه غیاث بیگ دیوان را بدهید که هرکس که مرچل قسمت کنیم بکم و زیاده عذر نگویند - آن سه کس را طلبیده به بایزید سپردند که از صلاحِ مشار الیه بیرون نروند - سه چارگهڑی شب گذشته بود که بایزید برآمد - از فراشخانه طناب طلبیده بر سر زمین که

---

(۱) در اصل نسخه «فرود امدند» ٥ (۲) در اصل نسخه «مزبوتی» ٥

(۳) شاید «نمی توانم راست کرد» باشد ٥

(۴) لک و یک بمعنی اسباب خانه از فرش و رخوت وغیره - فرهنگ انندراج جلد سوم صفحه ۱۱۲ و در اصل نسخه «ایشان برلکی معلوم چند پیاده دادند» ٥

نزدیک بقلعهٔ افغانان بود رفته پیمایش کرده بخوانین و لشکریان دستک[1] کرده - هر یک شب بر سر مرچل خود حاضر شدند - و آن شب و آن روز تا آخر روز سیم برج و باره و کنگره بدستور قلعهٔ شهرها نمایان شد - و افغانان را هراس بسیار در خاطر پیدا شد - و سپاهیان در مرچلهای خود هر یک بدولتِ حضرت خواب بفراغت میکردند - چون بشکال نزدیک بود یک شب چکر شد - و پلی[2] که افغانان بر دریای گنگ بسته بودند شکست - و راجه گجپتی دران شب بکشتیهای ایشان دست‌بردی نمود - و یک کشتیِ توپخانه مع اسبابِ توپ‌خانه بدست آورد - چون کاه و غله وغیره افغانان ازان طرف آب بود ازان رهگذر مایوس گشتند - و این طرف آب محل برآمدن نبود - افغانان مضطرب الحال شده پیش لودی رفتند - و گفتند علاجی کن که ازین ورطه خلاص شویم - باز آن شیطانِ افغانان شیخ بهلول و شیخ عبد الرحیم بهاری وکیل خود را فرستاده عرضه داشت بخانخانان کرد که این مرتبه هم قلم عفو بر تقصیرات من کشند - و آب سون حدِّ ولایت ما و شما باشد - و بوکیلان گفت که بایزید هم درین مجلسِ صلح باشد که او مردیست که در مزاجِ خانخانان راه دارد صلح را برهم خواهد زد -

---

(۱) دستک کردن بمعنی طلب کردن کسی و دفتر دستک بمعنی کاغذ مهری که بامر حاکم نویسند چنانکه در هندوستان معروف است - فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۶۸ ٭

(۲) در اصل نسخه « پولی » ٭

نماز پیشین بود که خان‌خانان - بایزید را طلبیدند و عرضه داشت لودی را خواندند - بایزید بعرض رسانید که بعنایتِ الٰهی و بدولتِ حضرت ریسمان در گردن لودی بسته بشما سپرده‌ایم - خواه بگذارند خواه بجانب خود کشند - چنانکه این معنی را وکیلان لودی قبول کردند - آخر الامر بجهت صلاحِ مسلمانان جانبین صلح نمودند - و آن شب بنوعی باران شد که اکثر چادرها و اسباب و اسپان ایشان در لای و گِلِ سیاه‌آب ماند - بعد از صلح تا سه روز لشکر جانبین از اسپ وجیبه و بجیم که درکار داشتند بیکدیگر خرید و فروخت کردند - بعد ازان بکشتیها درآمده از آب گذشته متوجه حاجی پور و پتنه شدند - و خوانین بجانب جونپور و جاگیرهای خود رفتند - آن صلح میانِ خان‌خانان و افغانان در سنه ۹۷۸ (نه صد و هفتاد و هشت) واقع شد ٭

در همین سال به‌بندگانِ حضرت فتح قلعهٔ سورت[1] بود - و خواجگی ابدال و جمعی دیگر را که مرزا محمد حسین بد روزگار در قلعهٔ سورت مانده بودند بدست آمدند - و قلعهٔ سورت بنواب شجاعت خان عنایت فرمودند - قبول ننمود - بلکه التماسات دور از معامله در برابر نمود - و غائبانهٔ نواب خانخانان هم سخنان بد در مادهٔ خانخانان مذکور در مجلس بندگان حضرت ازو ظاهر شد - بجهت حرمتِ خان‌خانان و تنبیه - شجاعت خان مذکور را بنواب قاسم علی خان همراه کرده پیش خان‌خانان فرستادند -

---

(۱) در اصل نسخه ، صورت ، بصاد مهمله نوشته ٭

و قلعهٔ سورت را بنواب قلیج خان و برادران عنایت فرمودند - و تا این تاریخ سنه ۹۹۹ (نه صد و نود و نه) که این مختصر باتمام رسیده حکومتِ سورت بایشان مفوّض[١] است - و مهمّاتِ دریخانه هم در سنه ۹۹۷ (نه صد و نود و هفت) بخان مذکور مقرّر شده - بعد ازان بندگانِ حضرت در آگره نزول فرمودند - بعد ازان میر محمد غزنوی برادر کلانِ نواب شمس الدین محمد خان اتکه را حضرت بر سر احمدآباد که مرزا حسین آنجا بود تعین کردند - و از خوانین و سلاطین قریب بده پانزده هزار کس بخان مذکور همراه نمودند - چون مشار الیه و خوانین در گردِ قلعهٔ سروهی رسیدند راجهٔ محالِ مذکور عرض داشت کرده یک کس خود را فرستاده - و آنکس در مجلس خان مذکور وقت یافته جمدهری بسینهٔ خان مذکور انداخت - چون اجل خان مذکور نرسیده بود باوجودیکه سر جمدهر از پشت برآمده بود زخم بمرهم و فتیله نیک شده چند وقت دیگر در قید حیات بود - این خبر در فتحپور بحضرت رسید - بالغار متوجه احمدآباد شدند - بعد میر محمد خان که زخم منکر داشت بایشان همراهی نتوانست کرد - و مردم و خوانین دیگر بتمام بایشان ملحق شده - روز یازدهم که از فتحپور بدولت برآمده بودند بمرزا محمد حسین بی سعادت در احمدآباد جنگ واقع شد - یکی از لشکریان حضرت[٢] مشار الیه را گریبان گرفته بپای فیل خاصه

(١) در اصل نسخه «مفیض» ه
(٢) در اصل نسخه «از لشکریان فرود مشار الیه» ه

رساند - همان (زمان) مرزای مذکور را بخاکدانِ دهر فرستادند - جمیعِ لشکرِ گجرات از حبش وغیره در یکنفس علفِ شمشیر لشکریان شدند - و کسانیکه پناه بدرگاهِ فلک اشتباه آوردند در ظلِّ حمایت مانده بجاگیر و عنایتهای پادشاهانه سرافراز گشتند - و احمدآباد بعزیز کوکه و پتن را بمیر محمد خان و بهروج و بروده و سلطان پور و ندربار و آن صوبه را بقطب الدین محمد خان و فرزندانِ مشار الیه عنایت نمودند و سلسلهٔ اتکها را بتمام در صوبهٔ گجرات جاگیردار نموده خود بدولت بفتح پور تشریف آوردند - و بمضمونِ فتحنامهٔ احمدآباد - خانخانان در چنار سرافراز شدند ٭

و در همین سال بهمه کس کومک فرستادند و همه در غازی‌پور جمع شدند - خبر رسید که داؤد هم از بنگاله برآمده به پتنه آمده - لودی را ازو هراسی بخاطر رسید - لودی مذکور خود را در قلعهٔ رهتاس رساند - و آزانجا بخانخانان عرض داشت کرده کومک طلبید که من غلامِ حضرتم و دولتخواه - و داؤد بیجهت بر سر من آمده - بمن کومک فرستید که از قلعه برآمده بر سر داؤد به پتنه روم - خان‌خانان بتنکر قلی داماد - بایزید را بهزار جوان چیده کار آمدنی بکومک لودی فرستادند - و خود از چوچک پور کوچ کرده متوجه پتنه شدند - و بحضرت عرضداشت کردند که متوجه بنگاله شدم - نواره و کومک دیگر امداد فرمایند - چون بنرمهتانی که قبلش آب سروار و گنگ و جون است

رسیده بودند که راجه تودرمل نوارهٔ بسیار سرکرده خود را بخان‌خانان رساند - لودی چون این خبر را در قلعهٔ رهتاس شنید فرود آمده با مردم خود و کومکِ خان‌خانان متوجه پتنه شد - و انکه نام مقامی است که از پتنه چهل کروه باشد - و در دامنهٔ رهتاس واقع شده شکستگیها و جای محکمیست آنجا آمده خود را استحکام داد - داؤد رسولان فرستاده بمشار الیه عهد و شرط نمود که تو بیجهت دغدغه نموده و ترا ترسانده‌اند - تو بجای سلیمانی - ناموس افغانان بگردن تست - چادر افغانان را بدست مغل مده - ناموس افغانان را نگاه دار - چون از مشار الیه چند مرتبه بدعهدی واقع شده بود و بخت او برگشته بود بسخن داؤد بازی خورده تنکر قلی و کومک خانخانان را رخصت کرده خود متوجه پتنه شد - محلی که او به پتنه رسید خانخانان و نواره و کومکِ حضرت بآب سون رسیده بودند - لودی مذکور همان زمان که رسیده داؤد او را بکنگش افغانان دیگر گرفته بقتل رسانید - همان شب خبر بلب آب سون رسید - پیش روز آن میانِ نوارهای حضرت و نوارهٔ افغانان در قبلش آب سون که بگنگ و سروار بالاتر از حاجی پور واقع شده جنگ شد - یک کشتی جنگی داؤد بدست افتاد - شاه بردی - که توپخانه بعهدهٔ او بود و از نوکرانِ خان‌خانان علیقلی - و میرک قورچی وغیره جنگ و ترددهای خوب کردند - و کشتی که بدست افتاد بنگالی بسیار درو بودند - کشتی را معه چند بنگالئی خوب بآگره بملازمت حضرت فرستادند - و چندی دیگر را برای سیاست گردن زدند ۰

و بایزید را بجهت منزل بآن طرف آب سون بهمراهی لشکر خان فرستادند - و آن طرفِ آب شیخ نظام سور و جمعی از افغانان آمده قلعه راست کرده نشسته بودند - چون افغانان نواره و لشکر خانخانان را دیدند - همان شب قلعه گذاشته به‌پتنه رفتند - علی‌الصباح که اردو کوچ کرد لشکر خان آمده بعرض رسانید که نوارها از منزل قرار داد پائین تر رفته - خانخانان به‌بایزید گفتند که همراه لشکر خان رفته در برابر نواره منزل بگیرید - بایزید مَذکور نزدیک بگذر رسیده بود که از اسپ افتاد - پای چپ بایزید از بند برآمده استخوان هم‌شکست - چون اردو فرود آمد اعتماد خان خواجه سرا که دران اوقات از امرای مقرّب حضرت بود از شکسته بستن وقوف تمام داشت - پای بایزید را بست - و در اثنای پای بستن لشکر خان را فرستاده بودند - و بعد ازان که لشکر خان بایزید را دیده رفته بعرض رسانید - چنان صلاح دیدند که چون چادر درمیان اردو جای پر تعفن[۱] است اگر حکم شود از اردو نیم کروه دورتر بالای آب فرود آید - و نماز دیگری بود که لشکر خان پروانه رسانید - و نماز شام همون روز کوچ کرده بالای آب فرود آمد ¤

روز دیگر عرضه داشت تنکر قلی که بکومک لودی رفته بود آمد - مضمون آنکه گوجر از پیش داؤد آمده بلودی عهد و شرط کرده دلاسای مشار الیه شد - و مایان (را) رخصت کرده و خود به پتنه پیش داؤد

---

(۱) در اصل نسخه «تفعن» بتقدیم فاء بر عین مرقوم است ¤

رفت - و روز دیگر خبر رسید که لودی آمده داؤد را در پتنه دیده - و همان زمان لودی را گرفته بعقوبت هرچه تمامتر بوده کشته‌اند - و خانخانان نماز خفتن بود که در کشتی نشسته در چادرِ بایزید درآمدند - و فرمودند که بی دولتئ افغانان رسید که این لودی که چند بار بفیل و اسباب بنگاله مغلان را فریفته ساخته مهم افغانان را بصلح قرار میداد - شنیدهٔ که او را کشته‌اند - بایزید بعرض رسانید که کمالِ دولتِ حضرت بادشاه است که این نوع مخالفت و نفاق درمیانِ افغانان پیدا شده - در فتحِ بنگاله دیگر ترددی نماند - و تا سه چار گهڑی بوده از بایزید بحلی طلبیدند - و بایزید از ایشان از سبب جدائی از جانبین گریه هم شد - و بایزید (را) بجونپور رخصت فرمودند - علی الصباح از آب سون عبور نموده متوجه پتنه شدند - و بایزید بجونپور آمده بمعالجهٔ پا مشغولی نموده - چون خانخانان بگرد پتنه رسیدند مورچلها قسمت کردند - و عین پشکال بود - و هر روز مغلان و افغانان بیکدیگر چپقلش‌ها می‌کردند - چند مرتبه جنگِ نواره هم مابین حاجی پور و پتنه واقع شد - و راجه تودرمل و خویشان و تابینان جنگهای مردانه کردند - و یکبار دیگر جنگ روز بر سر آبِ پن‌پن قیا خان و مجنون خان و خوانین دیگر بافغانان کردند - آنجا راجه تودرمل مردانه ایستاد - یک مرتبه دیگر در همواری گردِ پتنه میانهٔ افغانان و کاکر علی خان مذکور جنگ شد - و سعادتیار پسر بایزید دران جنگ بود - کاکر علی خان در همین جنگ

بشهادت رسید - و جنگ و قِبَل پتنه بدو ماه کشید - بعد ازان خان خانان به بندگانِ حضرت عرضه داشت کردند که فتح پتنه نزدیک رسیده - چون فتحِ تمام هندوستان بنام نامیِ ایشان شده - میخواهد که فتح پتنه هم بنامِ حضرت شود - جریده در کشتی نشسته متوجه شوند - که بمجرد رسیدن فتح میسّر است اِنْشَاءَ الله - بندگانِ حضرت اردو را بنواب مرزا یوسف خان و نواب مظفر خان و خوانینِ دیگر سپرده خود با محرمان و نزدیکان در آگره بکشتی درآمده متوجه پتنه شدند - در اندک زمانی در درون سراپردۀ خانخانان که در گردِ قلعه پتنه بود نزول فرمودند - و خوانین که در لشکرِ کومک بودند همه بپابوس مشرّف شدند - و آن شب نواب خان عالم و جمعی دیگر بر سر حاجی پور رفتند و فتح شد - و در زمانیکه بندگانِ حضرت بسراپردۀ نواب خان خانان نزول فرمودند بعد شمال خان و مقبول خان و دحیله کسی دیگر را یارای آن نشد که بسراپردۀ خانخانان درآید - و خوانینِ کومک همه بر درِ سراپرده جمع شدند - و هیچ یک را یارای آن نبود که بی‌رخصتِ خان‌خانان حضرت را پابوس نمایند - آخر خان‌خانان دانستند که خوانین بجهت پابوس حضرت آمده اند - لشکر خان را طلبیده گفتند که خوانین را پیش روز که نوشته‌ام همون طور به ترتیب بیار که حضرت را پابوس نمایند - و بعد از ساعتی چند از بیرونِ سراپرده آوازِ دادخواهیِ چند ظاهر شد - حضرت شمال خان را فرمودند که خبر بیار که این دادخواهان

چه می‌گویند - شمال خان بعرض رسانید که تابینانِ اشرف خان میر منشی بودند که بجهت ماهیانه فریاد میکردند - یک یساولِ خان‌خانان رسید - دو کس را گرفته گوش برید - دیگران گریخته بمرچلهای خود رفتند - و این گوش بریدن بجهت دولت خواهی بود - نه این که خود را کلان ظاهر سازد - و دیگر آن روزی که کاکر علی خان در گرد پتنه تاخته - چون اجل مشار الیه رسیده بود بشهادت رسید - و سعادت یار ولد بایزید هم همپائی کرده بود که بلکه او را ازان ورطه برآرد - و قریب بده زخم شمشیر و تیر باو رسیده بود - و در جماعهٔ که باو همراه بودند همه همین حال داشتند - با وجود این خانخانان سه روز او را کورنش ندادند که چرا بی‌رخصت ما رفته بودی ٭

بعد از سه روز بکشتیٔ داؤد برآمده فرار نمود و فتح پتنه شد - فیل و اسباب و لشکر خود را در گردِ قلعهٔ پتنه گذاشته - تمام بدست عساکرِ نصرت مآثر درآمد - و بندگان حضرت تا آب سورج‌گڑه رفته - خان‌خانان و کومک که به پتنه آمده بودند بر سر داؤد به بنگاله تعین فرمودند - و از نزدیکان و لشکری که در ملازمت بودند هر کدام را که لایق دانستند بخان مذکور همراه ساخته رخصت فرمودند - و حکم کردند که این مردم را بطریق نوکر خان بابا بشما دادم - هر کس بشما تسلیم (کند) نگاه دارند - و هر کس که تسلیم نکند رخصت کنید - خط شما را می شناسم - خط شما که بیاید ما جاگیر

خواهم داد - و خود بدولت و اقبال مراجعت نموده بجون‌پور نزول اجلال ارزانی فرمودند - و حکم شد که هر کس را که خانخانان از ملازمان درگاه خواهند نگاه دارند - و هرکرا خواهند در بنگاله جاگیر کنند - و هرکرا خواهند بعد از فتح نوشته بدهند که بدرگاه آید ٭

شکستگیٔ پای بایزید چون بقدری درستی یافته بود در جون‌پور بندگان حضرت را پابوس نموده - فتوحه نام فیلی که از سرکار سکندر خان اوزبک بدو هزار روپیه خریده بود پیشکش نموده التماس فرمان راه مکّهٔ معظّمه کرده بمدعا سرافراز شد - بعد ازان بحرم خان‌خانان حکم شد که بچنار روند - حرم خان مذکور بایزید را تکلیف ملازمت نموده که سالها درین سلسله بودهٔ ونمک خوردهٔ تو اینجا باشی ما تنها بچنار رویم - این چون باشد - بایزید شکستگیٔ پا و بی‌استعدادی نتوانست عذر نمود - بساهیٔ خان‌خانان را سرکرده بچنار برد - خان‌خانان چون بمنگیر رسیدند خبر رسید که بایزید رخصت مکّه یافته متوجه آن مکان شریف است - از آنجا به بایزید چیزی نوشته بودند که چند روز توقّف کند که ما نیز نذر مکّه و مدینه دارم - در بندر ساتگام خدا نصیب کند کشتی مستعد ساخته او را خواهم فرستاد - و خود متوجه گرهی شدند - چون بکهل گام رسیدند خبر یافتند که گرهی را افغانان مضبوط ساخته اند - مقرر شد که براه چهار کهند متوجه تانده شوند - این خبر چون افغانان شنیدند گرهی را گذاشته بجانب تانده فرار نمودند - خان‌خانان باز برگشته از راه گرهی

متوجه تانده شدند - داؤد نتوانست مقاومت کرد - تانده را گذشته بجانب ادیسه فرار نمود - فتح بنگاله بعنایت الٰهی و بدولت حضرت در سنه ۹۸۹ (نه صد و هشتاد و نه) میسر شد - چون یکسال در تانده بوده به کوره‌گهات و سنارگام وغیره خوانینِ حضرت را جاگیر نموده رخصت فرمودند - حاجی پور را بمحمد قلی خان برلاس و سرکار ترهت را بخان عالم دادند و کوره‌گهات را بمجنون خان و بابا خان قاقشال و کهل گام را بوزیر خان جمیل و سنارگام را به سید خان توغاپائی - جماعهٔ از ملازمانِ خود بردوان - و آن حدود را بقیا خان و بندر سات‌گام را بتوخته و الیم برادرانِ سان کوکلداش عنایت کردند - و به پاینده محمد سگ کش و علیقلی و بعضی از ملازمان خود را آن جا جاگیر کردند - خواجه معین و لشکر خان و میر اصغر منشی و حاجی محمد خان سیستانی و مرزا قلی حیدر محمد خان آخته بیگی و جان محمد خان بهسودی و تمر یکّه و شاهم خان جلایر وغیره را بهر جا که لایق دانستند جاگیردار ساخته رخصت نمودند - چون یکسال در تانده بودند جاگیرداران در محال خود تحصیل نموده مهم سازئ خود کردند ٭

در اوایل در سنه ۹۸۰ (نه صد و هشتاد) بود که بجانب ادیسه بر سر داؤد متوجه شدند - و خواجه شاه منصور که دران اوقات بخشئ خان خانان بود عرضه داشتِ خدمات خود نموده از خواجهٔ مشار الیه بدرگاه فرستادند - بندگانِ حضرت سرکارِ چنار را

دروبست در وجه جلدوئ خانخانان عنایت کردند - و حکم فرمودند که اگر ازان طرف گرهی جاگیر خواهند - سی و پنج کرور - و اگر ازین طرف گرهی که حاجی پور و پتنه و بهار باشد خواهند - سی کرور - و جمیعِ خوانین وسلاطین و ملازمان با خان بابا تسلیم کنند - و هرکرا خطاب خانی و سلطانی و علم خواهند - بدهند - باین حکمها فرامین بمهریزک مزیّن شد - و خواجه مشار الیه را سروپا داده رخصت فرمودند - و مظفر گجراتی را بخواجه مشار الیه سپردند که در چنار به بایزید سپرده به بنگاله برود - خواجه مذکور بچنار رسیده - چون سرکار چنار را دروبست معه علم و خطاب خانی ببایزید از بنگاله خانخانان فرستاده بودند - و بخواجه مذکور نوشته بودند که فرمان چنار را ببایزید بدهد - و از بنگاله باو حصه خواهم فرستاد - مشار الیه حسب الحکم مظفر گجراتی را به بایزید مذکور مع فرمان سرکار چنار سپرده متوجه بنگاله شد - بایزید عرضه داشت کرد که بودن مظفر گجراتی در قلعهٔ چنار لایق نیست - از گرد اتک نوشته بودند - در همین چند روز بتانده که می‌آئیم او را خواهم طلبید - در کشتی انداخته چند کس اعتمادی همراه نموده فرستی ٭

داؤد و جهان خان از جاگیردار ادیسه و جمیع افغانان که از هر جانب بداؤد جمع شده بودند و این طرف آب دهرپور گذشته متوجه جنگ خان خانان شدند - و هر دو لشکر در برابر یکدیگر فرود آمده دو سه روز ساختگیِ جنگ نموده - گوجر که سابقاً در پتنه از جانب بایزید شقدار بود

و ازان تاریخ که لودی را کشته بودند منصب لودی را افغانان بگوجر تجویز نموده بودند - یک روز فیلهای خاصهٔ داؤد را بی‌آنکه بخان‌خانان خبر شود رانده بسر اردوی خان‌خانان آمد - و خان‌خانان را فرصت راست کردن برانغار و جرانغار و هراول و التمش و غول نشد - خان عالم و خوانزاده محمد خان ولد کوچک علی خان که بجای التمش بودند - اینها را فیلان زیر کرده بشهادت رسیدند - و جنگ برانغار و جرانغارِ خان‌خانان رسید - افغانان متوجه غول خانخانان شدند - چون در غول اندک کسی بودند و آنها هم مردمی نبودند که جدل توانند کرد چنانکه چهار پنج زخم خوردند - بعد از جنگ - یک زخم بر گوش خان مذکور را به بیخ سوزن دوختند - شکست یافته یک کروه از اردو برآمده متوجه تانده شد - افغانان که باردو آمده‌اند متوجه اُلجه شده‌اند - و بجهت زخمهائی که خانخانان داشتند چند مرتبه خواستند که از بالای اسپ خود را باندازند - بوستان قلی نام قورچیء داشتند - او در تهِ بغل خان مذکور درآمده در بالای اسپ نگاه داشت - چون خان مذکور بخود آمدند دیدند که قیاخان و شاهم خان جلایر و جمعی دیگر گریخته میروند - خان مذکور فریاد کردند که این ریشها[۱] را گرفته بکجا خواهم رفت - برگردید که هم اینجا کشته شویم - چون دولتِ حضرت قوی بود گریختها باز برگشته بخانخانان جمع شده خود را بگوجر رسانیده - مشار الیه را

---

(۱) در اصل نسخه « ریسها » ۰

درمیان گرفته شِیَه[1] تیر کردند - تیری از غیب باو رسیده از بالای اسپ سرنگون شده - یکی از لشکریان سرش را برید - لشکرِ افغان شکست خورده بجانب اتک روان شدند - و لشکرِ ظفر اثر از هر جانب جمعیت نمودند - داؤد که از عقب بخاطرِ جمع می‌آمد شکست یافته‌های افغانان همراه شده و از آب دهرپور گذشته همراه جهان خان حاکم کتک - بنارس در لب آب مذکور فرود آمده شاخ بندی نمودند - خان‌خانان بعد از دوختن زخمهای[2] خود - جمیع سرداران را معه لشکرِ ظفر قرین در پیِٔ افغانان تعین کردند - چون لشکرِ ظفرِ اثر بلب آب دهرپور رسیده شاخ بندیِٔ افغانان را ملاحظه نموده کس بخانخانان فرستادند که تا شما نیائید ما نمی‌توانیم از آب گذشته بافغانان رو برو شد - خانخانان در سنگهاسن[3] درآمده معه باقی لشکر در ساعت متوجه آب دهرپور شدند ٭

چون داؤد و افغانان از آمدنِ خان‌خانان خبر یافتند شاخ بندی را گذاشته در قلعهٔ کتک درآمدند - و لشکر در گردِ قلعهٔ کتک فرود آمده - مردم و افغانان که در قلعه بودند قبل شدند -

(۱) شِیَه بمعنی نشان و رنگ اسپ و جز آن - فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۶۰۰ ٭

(۲) در اصل نسخه « بعد از دوختن زخمها بعد خود جمیع سرداران معه لشکر ظفر قرین » ٭

(۳) در اصل نسخه « سکهاسن » اما لفظ صحیح سنگهاسن (یا) سنگاسن است مرکب از سنگهه (بمعنی بهادر) و آسن (بمعنی جا) شاهی تخت - سریر - فرهنگ آصفیه جلد سوم صفحه ۱۱۱ ٭

دو جانب دریای شور و یکجانب راجهٔ ادیسه وجانب دیگر خان‌خانان و لشکر مغل - داؤد و افغانان را بعد این علاجی نماند که زن و بچهٔ خود را بکشند و خودها برآمده بمغل جنگ کنند تا خود همه کشته شوند - این خبر چون بخان‌خانان رسید چون افغانان را نام مسلمانی بود بر ایشان رحم کرد و کس بداؤد فرستادند که چرا در خون این همه ضعفا در می‌آئی - اگر ترکِ سلطنت کرده اسباب بادشاهی را فرستی و من بحضرت فرستم - ولایت ادیسه و این حدود را بتو دادم - و ولایت هم از حضرت از برای تو می‌گیرم - داؤد مذکور و افغانان چون این شفقت را از خانخانان دانستند همه در صلح اتفاق کردند - پشکال[1] هم نزدیک شده بود - و پشکال هم دران ولایت شش ماه می‌باشد - ولایت بنگاله برهم خورده و گِل و لای و آب هم دران ولایت بسیار است - آمد و شد بنجاره[2] بر طرف شده بود - بالضرورت خان‌خانان و داؤد صلح کردند - و عهد و شرطی که می‌باشد نموده ولایت ادیسه را باو دادند - روز دیگر کوچ کرده بجانب تانده متوجه شدند - و داؤد کس فرستاد

---

(۱) پشکال بروزن دستمال - فصل باران هندوستان را گویند - فرهنگ انندراج جلد اول صفحه ۵۸۳ ه

(۲) بنجارا - هندی - اسم مذکر - اناج کی سوداگری کرنے والا - ایک قوم کا نام بھی ہے جو غلّہ کی سوداگری کرتی ہے - سوداگر - بیوپاری - فرہنگ آصفیہ جلد اول صفحه ۳۰۹ ه

که این شفقت و مرحمت که از شما دیدم مرا اذنِ ملازمت فرمائید ـ و التماس نمود که در اردو نمی‌توانم دید ـ اگر از اردو یک کروه بکنار برآیند ملازمت میکنم ـ خان خانان نوشته فرستادند که هر محل شما را دغدغه نمانده باشد مانعی نیست ـ ما شما را تکلیف نمی‌کنیم ـ روز دیگر نیم کروهی از اردو شامیانهٔ چند و اسباب طبخ فرستادند ـ و از خوانین بادشاه یک دوئی و از نزدیکان پنج شش دهی در ته آن شامیانه رفتند ـ داؤد بپانصد سردار و قبایل خود را از قلعهٔ کتک برآمده ـ چون خبرِ خان‌خانان شنید که باندک کس از اردو برآمده اند سی چهل پنجاهی از قبایل خود همراه گرفته ـ خانخانان از ته شامیانه سوار شد ـ و بالای اسپ یک دیگر را ملاقات کردند ـ و هر دو فرود آمده در تهِ شامیانه نشستند ـ داؤد گفت که این زخمهای شما بر سر و روی من بایستی ـ خانخانان گفتند که سپاه‌گریست ـ عیبی نمی‌باشد ـ بعد ازان داؤد از خود شمشیر وا کرده درمیان مجلس انداخت ـ و گفت که من غلامِ حضرت شدم ـ دیگر از من شمشیر بستن لایق نیست ـ شمشیرِ مرصّع که در عقبِ سرِ خانخانان قورچئ گرفته ایستاده بود خان مذکور گرفته در کمر داؤد بستند و گفتند که چون غلام و دولت خواه شدند شمشیر از برای دولت‌خواهئ حضرت بر بند ـ بعد ازان مکیّفات و طعام و شیره و شربت درآوردند ـ و تا دو پاس یکدیگر صحبت داشتند ـ یک دیگر را وداع نمودند ـ و داؤد بقلعه اتک

متوجه شد - و خان‌خانان با جمیع خوانین و لشکر بجانب تانده مراجعت نمودند ٭

چون نزدیک تانده رسیدند خبر آمد که بابوی منگلی و جمیعِ سردارن افغانان که براجه ادیسه پناه برده بودند مجنون خان و قاقشقالان از آب گذشته بتانده که خواجه معین را مانده بودند بخواجه ملحق شدند - خانخانان با وجود لشکر اتک کشیده و زخمها خورده بتانده در نیامدند - از آب گذشته متوجه افغانان شدند - افغانان خبر یافته باز بجانب راجهٔ کونچ فرار نمودند - چون هر دو فتح رو نمود بتانده درآمدند - طالبی سلطان که جاگیردار غازی‌پور بود مع جاگیرداران رخصت کردند - جنید افغان هم در بهار سر برداشته بود - محسن خان که حاکم پتنه بود علاج آن نمی‌توانست کرد - تنکری قلی سلطان را در سرکار بهار جاگیردار کرده بر سر جنید فرستادند - و تانده را ویران کرده - چون از افغانان که بجانب کوره‌گات جمعیت نموده بودند دغدغه بود از آب گذشته بنگاله را بسپاهیان قسمت کردند که قلعهٔ کوره مرمت نموده بدستور سابق آبادان سازند - چون ویرانیٔ تانده لایق نبود و آبادانی بنگاله مبارک نیامد تشویش درمیان لشکر پدید آمد - و خاصیت آن ملک اینست که در هر قرنی یک وبائی پیدا می شود - و آن سال کیف متفق وبا شده بود - در اندک زمانی از خوانینِ حضرت و ملازمانِ نواب خانخانان جمع کثیری برحمت حق پیوستند - و تنکر قلی هم

در لب آب پن‌پن که در برابر جنید نشسته بود بیمار شده برحمت حق پیوست - و اشرف خان و خواجه معین و حاجی محمد خان سیستانی و ملا طاهر آخوند بهادر خان و خواجه غیاث بیگ دیوان خانخانان و هاشم خان و محسن خان قرابتان نواب شهاب الدین خان و احمد خان و غلام سایره و حافظ محمود و جمعی دیگر از ملازمانِ خان‌خانان از سپاهی و نویسنده و ندیمِ مجلس از عالم رفتند - و این وبا در اسپان هم تاثیر کرد - و در اندک زمانی اسپانِ خوبِ خانخانان بسیار تلف شد - و بنگاله آبادان نشده بتانده آمدند - که به بهار بجهت رفع و دفع جنید روند - خان‌خانان را هم بقدر تشویش شد - و در اندک روز به تشویشِ ازهال[1] از عالم رفتند در شب دوشنبه هژدهم رجب سنه ۹۸۲ (نه صد و هشتاد و دو) - و همون شب گجراتی مظفرِ را که بایزید از چنار بموجب حکم به بنگاله فرستاده بوده رسیده بود - و فرصتِ ملاقات نشد - و پیش از فوت خان‌خانان میر فریدون که همیشه ندیمِ مجلس ایشان بود از عالم رفت - و طالبی که بغازی‌پور بجاگیر خود می‌رفت در پتنه بمظفر خان پیش آمده - جماعتی از افغانان جمعیت نموده بودند - و جوند و سسرام دران وقت بجاگیر مشار الیه بود - قصد مخالفان که در سرکار حاجی پور بهم‌رسیده بودند کرد - طالبی را هم بخود ملحق

---

(۱) در اصل نسخه «ازهال» مرقوم است شاید لفظ «اسهال» باشد بمعنی جاری شدن شکم م

ساخته متوجه شده بودند - و آن جماعت را شکست داده ازان افغانان شخصی در بندِ طالبی بود - شبی فرصت یافته در چادر او درآمده نوک شمشیر در شکمش گذاشته که به پشتش برآمده - همان زمان بآن زخم از دنیا رحلت نمود - و سبب کشته شدن طالبی این بود که زنِ افغان که در جنگ‌گاه بدست کسان طالبی افتاده بود باو گفتند که آن زن امشب در چادرِ طالبی است - و آن افغان از غیرتی که داشت زنجیر در پا بتجسس آمده بود - فرصت یافته کشت - چون این خبر ناخوشِ نواب خان‌خانان رسید ببایزید - روز جمعهٔ بود - در چنار رسیده در زمان قُضات را طلبیده درهای کارخانهای که اسباب و خزینهٔ نوآب خانخانان آنجا بود مهر کرده تحویل داران هر یک را در پیش کارخانهای ایشان زولانه کرده و کلیدهای هر خانه را در خلیته انداخته مهر کرده بهمان تحویلداران سپرده - و کیفیت را بحضرت عرضه داشت کرده معه تذکره بدرگاه فرستاد - و روز دیگر حرمِ خانخانان سیور آغا که عورت معتبر بود که قبل ازین در حرمِ فردوس مکانی و حضرت جنت آشیانی می‌بود دران اوقات در سرکارِ خان خانان بوده نسبت تمام داشت - و والدهٔ خواجه شاه منصور که در بنگاله بخشئ خانخانان بوده - و در ثانی الحال بندگانِ حضرت فرامین بجانب خانجهان صادر فرموده مشار الیه را بدرگاه طلبیده - وِ در سنه ۹۸۳ (نه صد و هشتاد و سه) مابین آستانهٔ خواجه معین الدین چشتی و کوملیز سروپا داده بمنصب پانصدی سرافراز

فرموده دیوان ساختند - هر دو را ببایزید فرستادند که سببِ مهر کردن کارخانها و زولانه کردن تحویلداران چیست - بایزید گفت که بعضی از اسبابِ توشه خانه در بنگاله که خانخانان طلبیده‌اند پیدا نشده - تحویلداران گفتند که در چنار مانده است - و تفصیل آن اسباب را خانخانان بمن فرستادند که تحقیق کن که در چنار ماندن این اسباب را تحویلداران راست گفته‌اند یا دروغ است - و دیروز بیگه شده بود بتقریب این درِ کارخانها را مهر کرده - و تحویلداران را زولانه - اگر اسباب اینجا هم پیدا نشود تحویلداران از توهّم بمحل دیگر بروند[1] - جواب را ببرید و زود بیائید که بشما کار دارم - و دو پاس بود که این دو عورت که در بالا ذکر شده آمده‌اند - و بایزید خلوت ساخته بایشان گفت که تقریبِ درِ کارخانها مهر (کردن) و تحویلداران را زولانه انداختن اینست که نواب مرحومی از دار الفناء بدار البقاء رحلت فرموده‌اند میخواهد که این خبر ناخوش را یکدو روز پنهان داشته - بعضی از چودهریان سرکش را بقلعه آورده زرِ باقی را تحصیل کند - شما هم به بیگه این خبر بگوئید که فکر تعزیت کنند - چون اسباب تعزیت مهیا شود آن زمان من آنجا من آمده خواهم شنواند - نماز دیگر این دو ضعیفه آوازِ گریه[2] و جزع و فزع مخفی کرده اند و پیغام آوردند که ما تعزیت چه نوع داریم که هیچ نداریم - بگذار که درِ توشه خانه را وا کنیم - و از نقد و جنس آنچه

---

(۱) در اصل نسخه « نروند » ۵ (۲) در اصل نسخه « ضعیفه باز و گریه » ۵

در کار باشد بگیریم - باز در را قفل کرده مهر کن - بایزید در جواب گفت که من از برای ناموسِ شما درها را مهر کرده و تحویلداران را زولانه انداخته‌ایم تا جواب عرضه داشت نیاید من چون توانم درِ کارخانها را وا کردن یا زولانه از پای تحویلداران برداشتن - اگر برای خرج تعزیت است من که زری داشته باشم از تعزیتِ خانخانان چون دریغ میدارم - به برادر محمد شریف شش هزار روپه تحویل کرده‌ام و والدهٔ فرزند سعادت یار پیش شما خواهد بود - هرچه درین چند روز در کار شود سامان آن بمن رسد - ایشان معنی را قبول کردند - و بعد از سه روز بتعزیت خان خانان مشغول شدند - و چند روز تعزیت خان خانان داشته آبِ و آشی که رسم می باشد داده از تعزیت برآمدند ٭

درین اثنا مرزا عبد الله داماد مقیم قره پیر محمد عرب و دوست محمد بابا دوست و خواجه محمد امین صاحب توجیه که حضرت در آگره در کشتی در آورده به بنگاله فرستاده بودند که خانخانان را جاگیر نمایند ایشانان همدرین تعزیت رسیدند - و خواجه محمد زکریا ولد خوجه دوست خاوند مع فرزندان و خواجهائی که دران اوقات ایشان را بمشار الیه همراه کرده در پرگنهٔ تاج پور که بگذر زهن متصل است جاگیر کرده بودند می رفتند - و در جونپور این قضیه را شنیده بجهت تعزیت پرسی بچنار آمدند - و بعد از هژده روز آش کلان و سروپاهای این دُوخته از زن و مرد بهر کس که لایق بود بایزید داد - و جماعهٔ

که بالا گذشته و خواجها را هم از اسپ و فیل آنچه لایق بود مهمانی گویا فرستاده - و بعد از چند روز در جواب عرضه داشت فرمان عالی شان صادر شد که سیادتمآبی مرزا میرک و تولک چند صاحب توجیه را بجهت تشخیص احوال خانخانان بچنار فرستادیم - تو هم اهتمام کن که آنچه از آنها می پرسیم از تو هم خواهم پرسید - و آنکه تحویلداران را زولانه کردهٔ بسیار خوب واقع شده - بعد از چند روز میرزا میرک و تولک چند آمده تحقیق کرده مفصّل کردند - بایزید نوکر قلعهٔ چنار را بمیرزا میرک سپرده خود را از سپاهگری گذراند که بعد از خانخانان زندگی خیال نکند - سپاهی و قلعهٔ چنار چون داشته باشد و قرار داد که بتانده رفته بر سرِ قبرِ خانخانان مجاور باشد - حکم بمیرزا میرک رسید که آنکه قلعهٔ چنار را از بایزید قبول کرده نیک واقع نشده و قلعهٔ چنار را بدستور خانخانان مفیض داشته ایم - باز قلعه را بمشار الیه سپارد - و بمهمات آن سرکار دخل نکند - و سرکار جونپور که بکروری آن مقرر است آنجا برود - و بایزید در سنه ۹۸۲ (نه صد و هشتاد و دو) قلعه چنار را بموجبِ حکم باز متصرّف شد - و بدولتِ حضرت بحکومتِ آن سرکار قیام نمود - بعد ازان فرمانِ طلب صادر شد - مشار الیه مع فرزندان و برادران در سنه ۹۸۴ (نه صد و هشتاد و چهار) در فتح پور بملازمتِ حضرت مشرّف گردید - در همان چند روز

لشکر کوکنبلنیر واقع شد - مشار الیه دران لشکر در خدمت بود - و خدمتگاریها و ترددها و تاختها در ولایت رونگرپور بتقدیم رسانید - چون بندگانِ حضرت در پرگنۂ دیبال‌پور که از سرکار اجین است نزول فرمودند آن سرکار را بمشار الیه امر فرمودند - و بعد ازان جریب و جمع بندی و نسق آن سرکار هم باتمام رسیده بود عرضه داشت کرد که دیگر خدمتی نمانده - حکم صادر شد که بعنایت امیدوار بوده بدرگاه متوجه شود ٭

و در اثنای این شیر بیگ تواچی باشی فرمان بمشار الیه رسانید که نواب شهاب الدین احمد خان را از سرکار سارنگپور تغیّر داده به احمداباد فرستادند - تو سرکار سارنگپور را بفیصل رسان - مشار الیه در پانزدهم رمضان سنه ۹۸۴ (نه صد و هشتاد و چهار) که از سرکار اجین برآمده بسرکار سارنگپور آمده مهماتِ آنجای قیام و اقدام نمود - چون چند وقت آنجا بود بدرگاه عرضه داشت کرد که این سرکار لایق خالصه نیست - بشجاعت خان جاگیر نمودند - مشار الیه از سارنگپور برآمده متوجه درگاه شد - در حینی که حضرت از بهره مراجعت نموده بودند در لبِ آبِ چناب ملازمت نموده تا فتح پور در ملازمت بود - و در محرم سنه ۹۸۵ (نه صد و هشتاد و پنج) در فتح پور بداروغگئ خزینه سرافراز شده بخدمت قیام می نمود - و در محرم سنه ۹۸۶ (نه صد و هشتاد و شش) رخصت خانۂ مبارک

حاصل کرده معه فرزندان متوجه سفر مبارک شد - دو سال در بندر سورت بموجبِ حکم بود - بتقریبِ اربابِ غرض که بعرض رسانده بودند که او زر و جواهر بسیار همراه دارد - بنواب قلیج خان و برادران فرمان عالی شان صادر شده بود که اسباب او را تحقیق نمایند و تا[1] حکمِ دیگر معطّل دارند - و چون تحقیق نمودند یک لکه روپه از نقد و خریدی که در هر بندر کرده بکشتیها درآورده بود ظاهر شده - و چون مفصّل در فتحپور بنظرِ اشرف گذشت بندگان حضرت فرمودند که قریب بدو قرن ست که درین سلسله خدمتگاری نموده - حالا که همراه بطواف حرمین می رفته باشد یک لکه روپه چه باشد که مردم گویند که زر و جواهر بسیار همراه دارد - مقصود این بود که بلکه او را از رفتنِ سفر مبارک نگاه داریم - یکسال دیگر حضرت تغافل فرمودند - و چند مرتبه فرامین هم بمشار الیه صادر شد که اگر بالفعل بملازمت نتوانی رسید در سرکارِ گجرات در هر محل که اراده کنی معه فرزندان جاگیر فرمائیم - چون ترا سامان شود باز بدرگاه خواهی آمد - و در ثانی الحال معلوم بندگان حضرت شد که در رفتنِ سفرِ مبارک غرض و حیله نداشته حکم مجدّد صادر شد که چون راسخ بوده برود - در بیست و چهارم محرم سنه ۹۸۸ (نه صد و هشتاد و هشت) بکشتیٔ محمدی که نواب قطب الدین خان و نواب قلیج خان بشرکت ساخته بودند درآمده تا آخر ماه

---

(۱) در اصل نسخه « تحقیق نمایند - و بحکم دیگر » ۰

مذکور در نواحیٔ خوربند دمن بوده - و عشور دیو را اجاره داران بندر دمن طلب می‌داشتند - و تا به بالای جهاز نیایند - و شکم کشتی نه بینند - عشور را قرار نمی‌توانند داد - پسر کلان بایزید که سعادت یار نام داشت طلب داشتند که گرو بما بدهید - تا ما بالا بیائیم - بایزید گفت که زبان هندوی و فرنگی او میداند باز شما که بالا بیائید مهم معطّل خواهد ماند - ازین دو پسر دیگر من که یکی افتخار نام دارد و دیگری ذو الفقار - هر کدام را که خواهید بشما بدهم - آخر بافتخار قرار یافت - و از صباح که در غراب فرنگی درآمده بود تا نماز شام آنجا بود - چون ده هزار محمودی عشور دیو را که از اهل جهاز طلب می‌داشتند - و هیچکس یک محمودی نداشت بایزید بجهت ثواب که مسلمانان را از فرنگیان خلاص کند ده هزار محمودی را قرض حسنه از قبل مردم جهاز بفرنگیان داد که در جدّه بی‌فایده بگیرد - بعد از نماز شام افتخار را ببالای جهاز کشیدند - و ده هزار محمودی عشور را مع تذکره بحسن چنو ناخدای جهازات سورت بود به تحپال که چودریٔ بندر مذکور بود سپرده از جهاز فرود آوردند - صباح غرّهٔ شهر صفر لنگر برداشته - و با آنکه آخر موسم بود در چهارده روز بر زدند - و کوههای عدن معه قلعه نمایان شد - و بعد از یکپاس روز دو رقچه بنظرِ ناخدا و معلّم و مردم جهاز درآمد که از جانب عدن می‌آید - چون بنزدیک کشتی رسید معلوم شد که نواب گلبدن بیگم فرزند حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه و سلیمه سلطان بیگم دختر نور الدین محمد مرزا نبیرهٔ سلطان

حسین مرزای بی‌قره و گلعذار بیگم دختر نواب مرزا کامران و حضرت خواجه یحیی از فرزندان حضرت خواجه احرار فرستاده‌اند که خبر بیارند که کیان درین جهاز اند - و از کدام بندر روان شده‌اند - و با آنکه باد مراد بود بایزید بناخدا و معلّم گفت که اوزار جهاز را فرود آورده و جمیعِ احوالِ کشتی و مردم را عرضه داشت کرده به بیگمان فرستاد - و بیگمان و خواجه همه تحسین کردند که رحمت باد که احوال کشتی را خوب نوشته است - و جوابِ عرضه داشت بایزید در مکّهٔ معظّمه از راه خشکی رسید - خدا بر عمر و دولتِ بندگانِ حضرت برکت کند - که اگر در سورت منع نمی‌کردند سعادت حج اکبر را نمی‌یافت - در نفس الامر گویا که بایزید را در سورت منع کردند تربیت کردند - در مدت سه سال که بایزید بیات دران مکان شریف ماند ، انواع فایده و منافع گرفت - در درون خانهٔ مبارک چند فرش بیجا شده بود که شیخ محمد عبد الحی شیبی ببایزید فرمود که این سنگها را برداشته چونهٔ نو انداخته مرمت کن - و درین سال هر وقت که فرشِ خانه شست و شوی و جاروبی میدادند ببایزید می‌فرمودند - بایزید هم درین سه سال که در مکه بود داخلِ فرّاشان بود - و در مقام ابراهیم هم پیش از داخل شدن خانه داخل شد و مردم خوابهای خوب هم دیدند - تا یک لک روپیه از نقد و جنس همراه داشت ببخش کردن این هم بمردم مکّهٔ معظّمه توفیق یافت - و ذوالفقار نام پسر خورد مشار الیه در

بئر مستوره که عربان چاه را بئر می‌گویند مابینِ مکّه معظّمه و مدینهٔ شریفه است در عینِ مراجعت بجوارِ حق پیوست - و بطریق امانت گذاشته در دهم ماه ربیع الاول سنه ۹۸۹ (نه صد و هشتاد و نه) بمکّهٔ معظّمه درآمد - و در دوازدهم ماه مذکور در خانه داخل شده - و والدهٔ فرزندان مشار الیه در سیزدهم ماه داخل خانه شد - و در چهاردهم بیمار شد - و در بیست و یکم برحمت حق پیوست - در معلاّ بجهت گورخانه زمینی از شرفا گرفته بود - و سه هزار ابراهیمی که نه هزار روپه باشد بطریقِ تحفه بشرفا فرستاده بود - و از کمر خنجر مرصّع و اسباب نفیس هند که لایق بود قبل ازین پیش‌کش نموده بود - و از جانب شرفاء و سایر اکابرِ مکّه انواعِ عنایت ببایزید ظاهر شده بود - والدهٔ فرزندان را دران زمین گذاشته برای ذوالفقار هم قبر کنده ترتیب داده بهادر نام ملازم سعادت یار ولد بایزید که حالا پیش شیخ فرید است به بئر مستوره رفته استخوان ذوالفقار را نیز آورده پهلوی مادرش گذاشت - و بایزید هم از برای خود پیش رویٔ والدهٔ فرزندان قبر راست کرده یکدو گهڑی هم در قبر بود که کوتاه و تنگ نشده باشد ملاحظه می کرد - الآن قبر مشار الیه در زمین معلاّ است امید که خدای تعالی توفیق داده باشد که استخوانِ مشار الیه آنجا درآید ٭

و در همان سال فرزندان را رخصتِ ملازمتِ حضرت کرده خود قرار داده بود که بقیهٔ عمر در مکّه معظّمه متوطّن باشد - و چون

تقدیر بنوعی دیگر بوده در سنه ۹۹۰ (نه صد و نود) حج نافله کرده خبر فرزندان هم رسید که در بندرِ دمن بدست فرنگیان افتاده اند - چون از زاد و راحله چیزی نمانده بود و از فرزندان و خویشانی که در هند بودند و در حین رفتنِ مکّه معظّمه ازیشان وداع نشده بود در سنه مذکور متوجه هند شد - چون آخر موسم بود در بندر شهر وزفار جهاز بتباهی ماند - بعد از چهار ماه موسم زیتونی شد باد وزیدن گرفت - از بندر مکلا لنگر برداشتند در برابرئ شهر آورده جهاز را لنگر کردند که مردمی که از جهاز برآمده بودند درآیند - همون زمان تاوری از دیو رسید و خبری از گجرات رسانید - این بود که مظفر گجراتی سر برداشته - و شهاب خان را شکست داده احمدآباد را متصرّف شده - و قطب الدین خان را در بروده قبل کرده - و خان مذکور را چون دولت برگشته با وجود زر بسیار که بدولتِ حضرت داشت دران وقت سپاهیان (را) ارزن و کال می‌داده - و سپاهیان بیک بار بیوفائی نموده از مشار الیه جدا شده بمظفر درآمدند - و چون خان مذکور بی‌علاج شده مظفر را دیده - امرای مظفر همه اتفاق کردند که مشار الیه را باید کشت - خان مذکور را با خواهر زاده بقتل رسانیدند - و مرزا خان ولد نواب بیرم خان را با جمعی از خوانین و سلاطینِ بندگان - حضرت بر سر مظفر تعین کرده بودند - بنوعی که شهاب خان شکست خورده احمدآباد را مظفر متصرّف

شده بود مظفر هم بعینه همون طور بجانب چانپه نیر که مابین بروده و بروج است رفته محکم شده - و احمدآباد را نواب مرزا خان متصرّف شدند - و چون این غوغا در جهاز و بندر شهر افتاد شقدار بندر شهر خواست که مردم جهاز را رخصت نکند - بلکه جهاز را متصرّف شود - چون بایزید در هند بود و بانواع خدمتگاریها شهرت داشت نتوانستند که مردم جهاز را نگاه دارند - نماز پشین رخصت دادند - تندیل و خلاصیانِ جهاز قبل ازین نوکر مظفر بودند - و درین ولا که این خبر یافتند کله‌چقها و شلوار و اسباب سپاهگری بر خود ترتیب دادند - و مرزا نور الدین محمد خواهر زادهٔ قاسم نیشاپوری که الآن در ملازمت نواب خانخانان است و بایزید در دبوسهٔ[1] کشتی نشسته بیکدیگر صحبت میداشتند - و دیوانِ خواجه حافظ در مجلس بود - و بایزید را بخاطر رسید که حسب حالی برای مظفر واکنم که اینهائیکه می‌خواهند او را کلان کنند خدای هم می‌خواهد خواسته یا نه - چون دیوان را واکردند این غزل آمد که بیتش این است -

٭ بیت ٭

دولت از مرغِ همایون طلب و سایهٔ او
زانکه با زاغ و زغن شهپرِ همت نبود

و خواجه حافظ صریح کاری کرده که مردم جهاز همه را یقین شد که

---

(۱) دبوسه بروزن سبوچه - نام منزلی از جهاز و کشتی در زیر عرشه که زن ناخدا و حرم اهل جهاز دران نشینند - فرهنگ انندراج جلد دوم صفحه ۲۳ ٭

مظفر کاری نمیتواند ساخت - درین هشت ماه که بایزید در جهاز بود دو مرتبه بجهت نمازِ عیدِ رمضان و عیدِ قربان برآمد - و بودن او در جهاز این مقدار فایده کرد که اگر او نمی‌بود جهاز را مردم شهر وزفار گرفته اسباب حاجیان را بدست انداز می‌بردند ۞

و در اوایل که کشتی را دران بندر لنگر کردند جمعی بملازمت سید ابابکر که غوثِ زمان خود بود و در حضرموت[1] متوطّن بود متوجه شدند - و ببایزید بیات هم تکلیف کردند - مشار الیه گفت که آنچه شنیده‌ام ایشان همیشه بخدا مشغول اند - و صحبت مایان باعثِ تصدیع می‌شود - اگر بملازمت برسید از من هم نیازمندی خواهید کرد - سید حمزه ولد میر زکریا ملتانی که در مکّه غوثِ زمان خود بود (و) مولانا صالح و مولانا فرّخ که هر دو از حصار شادمان بودند و سالها در مکّه مجاور و مشکواة را درپیش قاضی محمد مالکی گذرانده - بودند - و مرزا شهرخ پسر مرزا خان انده‌خوئي که اکثر سلاطینِ ماوراءالنهر مرید مرزای مذکور اند - چون این جماعت سید ابابکر را ملازمت کردند بایزید بیات که در جهاز مانده بود بخاطر ایشان رسیده خواستند که بسید اظهار نیازمندئ مشار الیه بکنند - سید بآن جماعت فرموده است که شما می‌خواهید که دعای بایزید که در جهاز مانده است برسانید - مدتها شد که ما بمشار الیه آشنائیم - و فرموده‌اند که دی‌شب میانه ما

---

(۱) در اصل نسخه « حضرالموت » ٥

و جلال الدین محمد اکبر بادشاهِ هند ملاقات واقع شده او را در ظلِّ حمایت داریم - و این جماعت که در بالا ذکر کرده شده از سید ابابکر نقل کرده‌اند - و ولد میر زکریا را تاقیه پوشانده خلیفهٔ خود ساختند وَ اللّٰهُ اَعْلَم ❊

و ازان بندر که لشکر برداشتند دو ماه دیگر را به بندر گووه آمدند که آن بندر سابقاً هم بمظفر تعلّق داشته - در بندرِ مذکور خبر یافتند که مظفر (را) بنوعی که در احمدآباد زیر کنانده در [1] چانپه‌نیر هم همون طور زیر کنانده - و اکثر مردم او متفرق شده‌اند - روز دیگر از امرای شکست خوردهٔ او پیدا شدند - مثل سید دولت که چند وقت حاکم کنبایت بوده - و میر عابد سمرقندی که او را خانخانان نام کرده بود - و محمد صالح که نوکر شهاب خان بوده و در پرگنه کاتیهر در سرکارِ سارنگپور چند سال حکومت کرده - و پسر علی محمد قندوزی که در سفرِ عراق بملازمت حضرت جنت آشیانی بوده و این را مظفر خطاب خانی داده بوده - و قریب بصد و پنجاه کس مظفر را در جنگ‌گاه گم کرده - و چون ایشان بسئی خود را تلاش کرده باین بندر آمده بودند - و بایزید هم دو روز در بندر مذکور فرود آمده بود - هنوز بعضی اسباب در فرضه مانده بود - چون اینها شلاق خورده و پریشان آمده بودند - و جیبه جامه را

---

(۱) در اصل نسخه « چانپه » ۰

که داشتند هنوز نه برآورده بودند - آشنائی و مسلمانی را بگوشه مانده اسباب را غارت کردند - و بایزید و مرزا نور الدین محمد و خواجه ملک محمد برادر کلان خواجه ملک حسین دیوان نواب قلیج خان و مرزا شهرخ ولد مرزا خان اندهخوئی و تردی محمد خسرپورهٔ نواب قلیج خان را به بندیخانه داده اسباب و اشیائی که از مکّه معظّمه بجهت سوغات حضرت و مردم هند آورده بودند گرفتند - آخر آنجماعت را که بندیخانه داده بودند بعد بایزید یکّه یکّه را رخصت دادند - و از نگاه داشتن بایزید غرض این بود که بشهادت رسانند - خدای تعالیٰ چون بر جمیع امور بندهای خود مطلع است و بایزید مذکور بی‌گناه بود در همون چند روز مظفر را خدای تعالی از جنگل برآورده بآن بندر آورد - و بایزید خلاص شده از مشار الیه رخصت گرفته متوجه بندر سورت شد - و در حینی که خسرپورهٔ مظفر در قلعهٔ بروج بود و قلیج خان و نورنگ خان و تولک خان و شریف خان مشار الیه را قبل داشتند بسورت آمد - و قلیج خان خبر یافته به بایزید نوشتند که چون میانهٔ تو و مظفر ملاقات واقع شده - اگر اینجا بیائی احوال مظفر و کاتیانی که همراه اویند معلوم شود - چون یک ماه بود که قلعهٔ بروج را قبل داشتند و زبونیٔ مردم قلعه هنوز ظاهر نشده بود بایزید ببروج رسیده قلیج خان را ملاقات نمود - و چون نواب قطب الدین خان

برحمت حق پیوست و نورنگ خان را نیز تعزیت رسانده - و از همه رخصت حاصل کرده باز بسورت آمده تا یکسال در سورت بود - بجهت اینکه آب و هوای سورت خوش آمده بود - و قیدی هم نداشت - چون سعادتیار و افتخار فرزندان مشار الیه که در ملازمت حضرت بودند از دریخانه چیزی نوشتند که آمدن ترا بسورت بندگان حضرت شنیده اند زیاده برین در سورت بودن لایق نیست ٭

در آواخر سنه ۹۹۲ (نه صد و نود و دو) در فتحپور بپابوس حضرت جم‌جاهی سرافراز گشت - و حضرت مرحمت بسیار فرمودند - بعد از دو روز اسپ بوز از اسپان خاصه بمشار الیه عنایت کردند - و بعد از سه چهار روز دیگر پرگنۀ سنام را به بیست و نه لک دام بمشار الیه معه فرزندان عنایت فرمودند - و بالمشافه فرمودند که اگر آن پرگنه آبادان شده جمع زیاده شود زیادتی را هم بمشار الیه مرحمت فرمودیم - و راجه تودرمل به بایزید گفت که مظفر صدیقی بشانزده لکه قبول کرده است تو هم بشانزده (و نیم) لکه نوشته بده تا فرمان عالی‌شان قلمی شود - بایزید در جواب گفت که چون بندگان حضرت بزبان دُر فشان بچهارده و نیم لکه عنایت فرموده‌اند چه گویان بشانزده و نیم لکه قبول کنم - و اگر بسیار مبالغه دارید چهارده و نیم لک را مظفر صدیقی بمن دهد - و یک و نیم لکه را بخزانۀ عامره رساند - و ازان جائی که راجه بی التفات بودند باین هم راضی نشدند - چون چند روز مبالغه از

جانبین شد میر فتح الله ببایزید گفت که این پرگنه ضایع می‌شود کوری نام جاگیردار شنیده گذاشته رفته است - و تو کس نمی فرستی - من به بندگان حضرت عرض می‌کنم - اگر اعتراض فرمانید ازمن بدانی - بایزید گفت که چهارده و نیم لکه را بهر کس فرمایند سپارد - و زیاده برین قبول ندارد - و چون میر فتح الله بعرض اقدس رسانید حضرت فرمودند که آنهائیکه زیاده خیال کرده‌اند جهک زدند ما دیده و دانسته بجمعی که بالا گذشته به بایزید و فرزندان عنایت کرده‌ایم *

و در همین چند روز خبر فوتِ نواب محمد حکیم مرزا که در کابل بودند بفتحپور رسید - و بندگان حضرت از برای ملاحظهٔ سپاه‌گری از فتحپور برآمده متوجه کابل شدند که مبادا اوزبکان خیال خام بکنند - یا ملازمانِ مرزا حکیم از فرزندان مشار الیه یکی را کلان ساخته خیال فساد نمایند - پانزدهم رمضان سنه ۹۹۳ (نه صد و نود و سه) متوجه سرکار پنجاب شدند - و عید رمضان را در حضرت دهلی کرده کوچ بر کوچ متوجه شدند - چون قبل ازین در نیلاب کهنه - شهری فرموده‌بودند که بنا کنند - خبر رسید که قلعهٔ اتک نام کرده‌اند - ببودن لاهور مقید نشده بسیر آن قلعه متوجه شدند - دو سه منزل بقلعهٔ مذکور که مانده بود که امرای مرزا حکیم فرزندانِ مشار الیه را گرفته بپابوسِ حضرت رساندند - و بندگان حضرت از روی شفقت و مهربانی در رنگ شهزادها بلکه بهتر عنایت و شفقت ظاهر فرمودند -

و نوکران مرزا هر یک بمناصب و جاگیر سرافراز شدند - و کابل را بدستور مرزا محمد حکیم بفرزندان مشار الیه عنایت فرمودند - چون فریدون تغائی مرزایان مردی مفتنی بود نخواستند که در گرد ایشان باشد - و سابقاً ازو تقصیرات بسیار واقع شده بود که از برای هر یک قابل سیاست بود - حضرت مرحمت فرموده رخصت مکّهٔ معظّمه فرمودند - چون مرزایان خورد سال بودند کنور مانسنگه را بجهت احتیاطِ بادشاهی از قِبَل ایشان تعین فرمودند - و خود بدولت و اقبال در قلعهٔ اتک نزول فرمودند - و کلانترانِ افغانان مهمند و خلیل و توری و حاجی و شیرازاد و خضر خیل و گلیانی و غوره خیل و عبد الرحمانی و ارغشتی وغیره که مابین کابل و نیلاب هر یک جاهای مقرری دارند همه بپابوس سرافراز شده بعرض رساندند که افغانان یوسف زئی اکثر اوقات تاخت بر سر ما می‌آرند - و تجّاری که از هند بکابل می‌روند و یا از کابل بهند می‌آیند مابین بقلعهٔ بکرام و نیلاب دست اندازی می‌کنند - و ما بجهت متمرّدیٔ ایشان دایم بدنام ایم - بنابر التماس ایشان جمعی را از سرداران نامی[1] مثل نواب زین خان کوکه و حکیم ابوالفتح و راجه بیربل قریب بسه هزار کس بجهت تنبیه متمرّدان تعین فرمودند - چون لشکرِ نصرت آیات از آب نیلاب گذشته آن جماعت بی‌عاقبت اندیش خبر یافته بسی و روانات خود را

(۱) در اصل نسخه « سرداران نامی مثل حکیم و نواب زین خان کوکه » ه

بکوهها و درّهای مضبوط[1] کشیدند - و سرداران و لشکر بی‌ملاحظه بتنگیهای و کوههای ایشان درآمده - و از سرحدِ سواد و بجور گزرانده بلک بکافران کتور که در هندو کوه متوطن بودند رساندند - دیگر محل رفتن اسپ و شتر نبود - و در محال متعلقهٔ ایشان حاکم و داروغه‌ها گذاشته - و براه و درّهٔ که عبور سپاهی هرگز از زمان حضرت آدم تا غایت آنجاها نرسیده بود لشکر بآنجاها رسید - و چون کار دیگر نمانده از راه دیگر مراجعت نمودند - و بعضی از دزدان و اوباشان آن جماعت بی‌عاقبت اندیش در کوتلی که مضبوط‌ترین کوههای هندو کوه است آمده سر راه گرفتند - و بنوعی جنگ شد که شرح آن درین مختصر نگنجد - و در جنگ پای اسپ راجه بیربل بسنگی رسیده - مشار الیه همراه اسپ از کوهی پریده بدرهٔ افتاد - و جمعی دیگر باو دران درّه همپائی کردند - و از اسبابِ لشکر هم پارهٔ بدست انداز متمرّدان بردند - و این خبر چون باتک رسید شاهزاده سلطان مراد را بجهت تنبیه آن متمرّدان تعین فرمودند - و راجه تودرمل و جمعی دیگر از خوانین که بهمراهیٔ شهزاده نوشته بودند رخصت یافته متوجه منزلها و کوهها شدند - و چون بلنگر که یکی از مواضع یوسف زئی بود رسیدند - و قرار یافته بود که شیخ ابوالفضل در ملازمت شهزاده باشند و بندگان حضرت یک منزل آمدند که شاهزاده و این جماعت که در ملازمت شهزاده بودند رخصت فرمایند -

---

(۱) در اصل نسخه «دربای مزبوت» ٥

و آخر الامر قرار یافت که شهزاده و شیخ ابو الفضل در ملازمت باشند - خبر آمد که متمرّدان خود را دران نواحی در جای مضبوط کشیده‌اند - و درین نزدیکی کسی چنان نمانده که بر سر آنها باید رفت - در نواحئ لنگر در کنار آب که از درّهٔ سرخاب می‌آید و از ته لنگر رفته به نیلاب همراه می‌شود قلعهٔ بجهت جاگیردار طرح انداختند - و این قلعه دو دروازه و یک کهرکی دارد و کهرکی بجانب آب آفتاب برآمده بود - معه چند برج دیگر مرچلِ راجه تودرمل شد - و دروازهٔ که بجانب لنگر و شمال قلعه بود قاضی علی سلطان بخشی شده - و دروازهٔ که بجانب اتک بود معه بست گز دیوار قلعه که جانب جنوب باشد مرچل بایزید بیات بود و باهتمام مشار الیه باتمام رسید - و بعد از چند روز کنور مانسنگهه از کابل آمده مهم یوسف زئی را قبول کرد که این ولایت‌ها را بمن عنایت کنید - من دانم و یوسف زئی - و دیگران هم که سرکش باشند بدولتِ حضرت من ایشانرا ضبط میکنم - و تا آن غایت قلعه هم باتمام رسیده بود - و حضرت فرمودند که پس تو و حکیم ابو الفتح و زین خان و شیخ فرید بخشی باتفاق پیش راجه تودرمل رفته آنچه قرار یابد بما عرضه داشت خواهید کرد ٭

و روز دیگر جماعهٔ که ذکر کرده شد همه بمنزل راجه تودرمل آمدند و در کنگش همچون قرار یافت که کنور مانسنگه بنوعی که در ملازمت حضرت قبول کرده خط سپارد - و راجه و لشکر مراجعت

نموده در ملازمت حضرت آید - و کنور مانسنگه در منارهٔ بجو بوده بمهمات یوسف زئی مشغول شود - و در همان چند روز چندی از کلانتران یوسف زئی و رعایا آمده کنور مانسنگه را دیدند - و دیهای خود را آبادان ساخته مال گذاری قبول نمودند - و راجه تودرمل و لشکری که تعین شده بود مراجعت نموده در مارکوه که یکی از کوههای ولایت پهرحاله است به اردو ظفر قرین ملحق شدند - و یوسف زئی آن سال به کنور مانسنگه مال گذاری کردند - و سال دیگر اسمعیل قلی خان را جاگیردار آن صوبه کردند - در همان قلعه که راجه راست کرده بود متوطن شد - و کنور مانسنگه را بقلعهٔ رهتاس که به پرگنهٔ مشهور است و بهار و حاجی پور جاگیر کردند - و بندگان حضرت مراجعت نموده در بلدهٔ لاهور نزول فرمودند - و چون یکسال دیگر اسمعیل قلی خان دران قلعه بوده ضبط و ربط نموده مال تحصیل کرد - سال دیگر بنواب صادق خان جاگیر کردند - و اسمعیل قلی خان (را) بروج و بروده و آن صوبه جاگیر نمودند - و در حینی که کنور مانسنگه را از کابل طلبیده یوسف زئی جاگیر نموده تعین کردند - نواب زین خان کوکه را بجای مشار الیه بکابل تعین فرمودند - و مشار الیه چون چند وقت حکومت کابل را کرده حکم شد که لشکر کابل و جاگیرداران جلال آباد و پشور همه در ملازمت خان مذکور بسواد و بجور درآمده چند قلعه که صلاح دولت دیده راست کردند - و اکثری کلانتران

و رعایای سواد و بجور خان مذکور را دیده مال‌گذاری کردند - و در نو روز سنه ۹۹۸ (نه صد و نود و هشت) شهباز خان را بآن صوبه تعین فرموده خان مذکور را بملازمت طلبیدند - و راجه بهگوانداس را چون از قلعهٔ اتک بکشمیر تعین فرموده بودند مشار الیه رفته فتح نموده یوسف خان زمین‌دار کشمیر که حاکم هم شده بود گرفته آورده در اتک بپابوس رسانید - و یوسف خان مذکور را در بنگاله جاگیر عنایت کردند - و کشمیر به‌محمد قاسم خان خواهرزادهٔ پهلوان دوست میربر عنایت فرمودند - و چندی از خوانین و احدیان وغیره را دران صوبه جاگیر کردند - و چون محمد قاسم خان و این جماعت بکشمیر رسیدند یعقوب ولد یوسف خان مذکور چون خورد سال بود از روی بی‌عقلی بعضی زمین‌داران را بخود همراه ساخته در صدد جنگ و جدل شد - چنانکه سید عبد الله خان چوگان باجل خود فوت کرده - و مرزا علیخان و چند دیگر از مردم اعیان که درین چند مرتبه زمین‌داران کشمیر در جاهای مضبوط خود جنگ کردند بشهادت رسیدند - و از جانبین بسیار کسی کشته شد - آخر الامر کشمیر بمحمد قاسم خان قرار یافت - و یکسال مشار الیه جاگیردار آن صوبه بود - و سال دیگر خود عرضه داشت کرد که مرا ارزوی ملازمت است - مشار الیه را طلب داشته نواب مرزا یوسف خان مشهدی را بکشمیر تعین فرمودند - و در سنه ۹۹۷ (نه صد و نود و هفت) بندگان حضرت معه

شهزادهای و محلها بسیر کشمیر تشریف بردند - و سه چهار ماه تماشای زعفران‌زار و گل و ریاحینِ صحرای کشمیر و آبهای روان را دیده - و درین اثنا نواب مرزا خان ولد نواب مرحومی بیرم خان که بخطاب خانخانان سرافراز شده یعقوب ولد یوسف خان گناه طلبیده بپابوس رساند - از آنجا متوجه بسیر کابل شدند - و چند ماه دیگر بدولت و اقبال در کابل در باغ شهر آرا تشریف داشتند - و باز ارادهٔ تخت حضرت دهلی فرمود متوجه شدند ٭

در اوائل سنه ۹۹۸ (نه صد و نود و هشت) از کابل برآمده منزل بمنزل بلاهور تشریف آوردند - و آئین بندیٔ نوروز هم در لاهور واقع شد - و بایزید بیات برآمدن حضرت را از کابل این تاریخ گفته و محمد قاسم مستوفی مشهدی بسته - ٭ قطعه ٭

بحمد الله که از گلزارِ کابل   بفیروزی شهِ بحر و بر آمد
ز شادی عالمی خوش دل که ناگاه   جلال الدین محمد اکبر آمد
شهنشاهی که ذات عالئ او   میانِ پادشاهان مظهر آمد
ز پیرِ عقل چون تاریخ جستم   بگفتا مهر از مغرب بر آمد

و در سنه ۹۹۲ (نه صد و نود و دو) در سفر کشمیر میر فتح الله و حکیم ابو الفتح و محب علی خان قوشچی حاکم قلعهٔ رهتاس از دارالفنا بدارالبقا رحلت فرمودند - و قبر حکیم ابو الفتح در بابا حسن ابدال در نواحیٔ ولایت پهرحاله واقع است - و بایزید بیات

تاریخ فوت حکیم ابو الفتح و میر فتح الله گفته - و خواجه محمد مستوفی مشهدی بسته - و درین مختصر نوشته تاریخ فوت شاه فتح الله صدر -

تاریخ میر فتح الله

بحرِ دانش شاه فتح الله صدر   از جهان چون رفت آن نیکو سرشت
از پیٔ تاریخِ سالِ فوت او   دال را کم کردم از صدرِ بهشت

تاریخ حکیم ابو الفتح

مفتاحِ شفا حکیم ابو الفتح که بود   نادر بسخن‌وری و ممتاز بجاه
غافل ز قضا بعیش و عشرت مشغول   کز تیغ اجل ز پا درآمد ناگاه
چون نافع خلق بود تاریخش را   بنوشت قضا که نافع خلق الله

و راجه تودرمل هم در سنه ۹۹۸ (نه صد و نود و هشت) در بلدهٔ لاهور فوت کرد - و قبل ازانکه فوت کند خدمت مشار الیه بنواب محمد قلیج خان فرموده بودند - و تا اتمام این مختصر بآن خدمات مقرر بود - و بخطاب جملة الملکی هم سرافراز گشت - و قریب به بیست سال باشد که قلعه و بندر سورت را که از مرزا محمد حسین باغی گرفته بود بمشار الیه و التون قلیج که برادر کلانست و میرم قلیج و جان قلیج جاگیر کرده‌اند - و تا غایت تغیر نیافته - تغیر نیافتن را صاحب این مختصر چنین یافته - که چون سه سال دران بندر بوده دو سال در رفتن و یک سال درآمدن که بجهت خدمات حاجیانست که دران بندر آمد و شد کرده‌اند - و این چهار برادر و توابع آنچه توانستند

خدمتگاری فراخور احوال هر یک که بآن بندر رسیده‌اند کرده‌اند - امید که حق سبحانه و تعالیٰ جمیع بنده‌های خود را در امر خیر توفیق رفیق گرداند بِمَنّهِ وَ کمالِ کَرَمِهِ ۰

دیگر در آواخر سنه ۹۹۲ (نه صد و نود و دو) که بایزید بیات در کمال بی‌بضاعتی از سورت متوجه دارالخلافت فتح پور شده بپابوس بندگان حضرت سرافراز گشت - حکیم ابو الفتح ببایزید گفت که چون در وقت رفتن مکّهٔ معظّمه مبالغه بسیار نموده رخصت گرفته بودی - درین مرتبه که آمدهٔ هرچه بندگان حضرت فرمایند زنهار در صددِ جواب نشوی و قبول کنی - بعد از سه چهار روز بندگان حضرت فرمودند که بایزید در چه خیالی - تو هم میخواهی که میل داری مَلَکی شوی - بایزید عرض کرد که هرچه رضای بندگان حضرت - بعد از دو سه روز اسپ بوز از اسپان خاصه عنایت کردند - و بعد از دو سه روز دیگر پرگنهٔ اول را که از پرگناب خوب فتحپور بود و متصل بقصبهٔ فتحپور تسلیم فرمودند - باز در همان شب میر فتح الله ببایزید گفتند که بندگانِ حضرت پرگنهٔ سنام را بتو و فرزندان بچهارده و نیم لکه عنایت فرمودند - بایزید میخواست که در سددِ جواب شود - سعادت یار و افتخار فرزندان مشار الیه استغاثه بسیار نمودند که دو سال است که داغ کرده‌ایم - و دیوانیان عظام جاگیرتن نکرده‌اند - و در پرگنهٔ سنام ما یان را بتو شریک

کرده‌اند - بنابر خاطرِ فرزندان پرگنهٔ سنام را قبول کرد - و همون شب صد نفر برآوردیٔ بایزید و صد نفر داغیٔ فرزندان را بچهارده و نیم لکه تنکه تنخواه شد - و هیژده هزار تنکهٔ فرزندان در دیوان باقی ماند که تا این تاریخ سنه ۹۹۹ (نه صد و نود و نه) که اتمام این مختصر است آن هژده هزار تنکه را تن نیافته‌اند - و تفاوت داغ صد نفر برآوردی بایزید هم تا غایت تن نداده‌اند - و در سنه ۹۹۳ (نه صد و نود و سه) بداروغگیٔ کاناتِ ممالکِ محروسه و داروغگیٔ دارالضرب هم در فتحپور هم سرافراز شده بوده - و در آواخر همین سال بداروغگیٔ دفتر خانه عالی نیز سرافراز فرمودند - و پنج سال آنخدمت را بتقدیم رسانید - یک دام از هیچ محل متصرّف نشد - و در سنه ۹۹۴ (نه صد و نود و چهار) بمنصب دو صدی سرافراز گشته - دو پستی از تابینان مرحومی فرزند سعادتیار داخل شد - و سه پستی دیگر را تابینان جدید بداغ رسانید - و مبلغ یک لکه تنکه کسری در محل داغ بانها مساعدت داده - و تا این تاریخ آن شصت نفرهم از دیوان چیزی نیافته‌اند - و در سنه ۹۹۵ (نه صد و نود و پنج) بمنصب بکاول بیگی و ایشک آغائی دربارِ حرم نیز سرافراز گشت - و او را نیز بنوعی که لوازم آن بود بجا آورد - و در همین سال باد جهوله بیک جانب مشار الیه اثر یافته - چنانک دست چپ تا غایت کم قوت و بیکار است - و در سنه ۹۹۶ (نه صد

و نود و شش) خود را از جمیع مناصب و جاگیر و ماهیانه گذرانده پا در دامنِ قناعت کشیده بدعای دولتِ بندگانِ حضرت و شهزادهای عالمیان و ارکانِ دولت مشغول شد - و الآن صد نفر برآوردی و شصت نفر جدیدی و چهل نفر داخلی مرحومی سعادتیار متصرف شده‌اند - و پرگنهٔ سنام هم تغیر یافته - و در سنه ۹۹۸ (نه صد و نود و هشت) - باز مجدداً بمنصب ایشک آغائی سرافراز شد - و در سنه ۹۹۹ (نه صد و نود و نه) بمنصبِ داروغگی و امینئ جمیع خزانهٔ عامره ممتاز گردیده - دران باب فصول چهارده فصل دستورالعمل خزانه عرضه داشت کرده بود - بجواب همه سرافراز نموده فرامین صادر شده بمهر اشرف یزک و الله اکبر مزیّن گشته مفتخر شد - و این مناصب هم در بلدهٔ لاهور عنایت و سه بیگه زمین بجهت حویلی نزدیک قلعه در محلهٔ شیخ کاکو متصل بمقبرهٔ پر فتوح شیخ موسی آهنگر مرحمت نمودند - و قریب بهشت و نه هزار روپه خرچ عمارت غسلخانه و چاهها و خانها که دران زمین بنا نموده شد - و خواجه محمد قاسم مشهدی مستوفی بجهت آن تاریخ که عبد الرحیم ولد حسن علی زیارتگاهی که ملازم صاحب این مختصر است رشک جنت جاوید یافته - بیتها این است -

☆ قطعه ☆

در زمانِ جلال الدین اکبر که کمینِ مطربش بود ناهید
خدمت بایزید سلطان ساخت باغ واین خانه را بصد امید

بنشیند بکام دل یا رب تا بود بر فلک مه و خورشید
غیر ازین خانه جای دیگر نیست دوستان گر خیال عیش کنید
سال تاریخ او دبیر قضا زد رقم رشک جنت جاوید

و دران محل ناله بود که توفیق یافته بسرچشمه پلی بسته - و خواجه مشار الیه هم حفیظ تاریخ یافته در سنگ کنده - الآن در دیوار جانب قبله پل استوارست - بیتهاش این است -

☆ بیت ☆

در زمانِ شهنشهِ عادل خسروِ تاج بخش اکبر شاه
آفتابی که بر فلک هر شب ماه از بهر او زند خرگاه
خدمت بایزید سلطان ساخت این پل از خود نیازِ لطف اِلٰه
شد زبانی پل رضا چو حفیظ سال تاریخش از حفیظ بخواه

و متصل به پل مسجدی بود - چوب پوش و بمرورِ اوقات ویران شده بود - آنرا هم توفیق یافته گنبدی بسته - و ایوان چوب پوش در پیشِ گنبد راست نموده - و آنرا نیز خواجه محمد قاسم مشهدی بفیض تاریخ یافته - و در سنگ کنده و در بالای پیش طاقِ مسجد استوار است -

☆ قطعه ☆

خان با رتبه بایزید بیات بندهٔ خاصِ بارگاه اِلٰه
اینچنین مسجدی که در نظر است داد اتمام حسبةً لله
چون بفیض آمده ست این مسجد سالش از مسجدی بفیض بخواه

و در دروازهٔ قلعهٔ لاهور که بدروازهٔ دهلی مشهور است مسجدی و سقاخانهٔ بنا کرده - آنرا نیز خواجه مذکور تاریخ یافته و در سنگ کنده والآن در دیوار شمالیٔ مسجد استوار است - * ابیات *

حاجی دانا دل آگاه سلطان بایزید
آن به نیکی شهره در کارِ خدا مردانهٔ
ساخت سقاخانه و مسجدی خوبی که هست
بقعهٔ شیرین فیض آثار دل خواهانهٔ
در پیٔ تاریخ او بودم که پیرِ عقل گفت
وه چه زیبا مسجدی وه چه سقاخانهٔ

و در همین چند روز در دیودهی بندگان حضرت ببایزید بیات حکم نشستن سرافراز شد - بندگان حضرت بحضار مجلس که نواب نقیب خان قزوینی و نواب حکیم همام گیلانی و قاضی حسن و قاسم بیگ تبریزی که چند گاه بمنصب میر عدلی سرافراز بود - خواجه نظام الدین احمد که بخشیٔ سرکار گجرات بوده - فرمودند که قریب بدو قرن است که بایزید بحضرتِ جنت آشیانی و بما خدمت کرده است - چنانکه حضار مجلس همه فرمودند که بایزید مردی باخلاص است - و ازان تاریخ دانستند که بایزید را نسبت سبقت قدیم الخدمتی درین درگاه بوده است - و تا امروز هنوز بخدماتی که در بالا ذکر شده مشغول است - امید که تا آخر عمر توفیق یابد که بهمین وضع در سلک چیلهای این درگاه باشد -

* بیت *

جهانت بکام و فلک یار باد　　جهان آفرینت نگهدار باد
بکام تو بادا همه کار تو　　خداوندِ گیتی نگهدار تو

و این مختصر نه جلد نوشته شد - یک جلد در کتابخانهٔ خاصه است - و سه جلد در کتابخانهای هر سه شهزادها - و یک جلد در کتابخانهٔ گلبدن بیگم که عمهٔ بندگان حضرت است - و دو جلد دیگر در کتابخانهٔ شیخ ابو الفضل درآمده - و یک جلد دیگر سابقا در کتابخانهٔ خاصه درآمده بود - و آخر ظاهر نشد که بکدام تحویلدار سپرده‌اند - و این چند جلد بآن تقریب بقلم درآمد - و ازین مختصر تا غایت بسیار مردم نقل گرفته‌اند - و من بعد هم بلکه نقل بگیرند - و چون خلاف و دروغ درین مختصر درج نیافته - امید که منظورِ نظر مطالعه کنندها شود - و تاریخ این مختصر موافق تاریخ مسجد و سقاخانه شده - امید که در نفس اخیر هم توفیق ایمان یافته باشیم - و در روز یک شنبه غرّهٔ شهر رمضان این مختصر اتمام یافت -

« تاریخ صفّهٔ حضرت »

بحمد الله که این عرش معلّی　　نشستِ شاه دین را درخور آمد
مزیّن شد زمین از روی و رایش　　سپهرِ چارمین را زیور آمد
برای زینتِ دنیا و عقبی　　جلال الدین محمد اکبر آمد
ندا از غیب بهر سالِ تاریخ　　منوّر صفه شاه اکبر آمد
ازان سالی که شه بر تخت بنشست　　تفأل جستم آگاهی برآمد

تمّ الکتاب بعون الملك الوهّاب

بندهٔ آل حضرتِ نبوی از سرِ صدق احمد دهلوی

وله

زمانی تا کجا از خون دل این قصهٔ هجران
نویسد چون ز آب دیدهٔ او هر ورق تر شد
اتمام یافت نسخهٔ تاریخ وسطِ ماه
ماه صیام باد مبارک بمالکش

تواریخ حضرت همایون بادشاه بتاریخ هشتم ماه شعبان تمام شد
در قصبهٔ نیول تحریر یافت

تحریر فی الثانی شهر رمضان المبارک ۱۰۲۵ مقام قصبهٔ نیول

فہرست الرجال

اسماء مواضع و آبها وغیره

غلطنامه

صفحه	سطر	خطا	صواب
۴	۱	سنه ۹۴۲	سنه ۹۵۲
۴	۴	نفاهیء	تغائی
٦	۵	میر	مهتر
۸	٦	شاهزاه	شاهزاده
۱۲	۱۳	استورات	استوارت
۳۵	۴	نفائی	تغائی
"	۱۲	"	"
۴۳	۳	بورنی حیق	بورنی جیق
۵۲	۱۴	تولک قوچی	تولک قورچی
۵۳	۴	بایزید کونانی	بایزید کرنائی
"	۱۵	سرتاهی	سرناهی
٦۷	۵	کامل	کابل
۷٦	۱۵	سلطان قلی حسین مهردار	حسین قلی سلطان مهردار
۷۷	۱۵	لعلی	لعل
۹۲	۱۴	ملامت	ملازمت
۹۷	۸	تاقچی بیگ	تاخچی بیگ
۹۹	٦	قوندق	قوندک
۹۹	۱۵	قوچی	قورچی

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۰۰	۲	سلطان محمد رخنه	سلطان محمد آخته
۱۰۷	۹	رشید	رسید
۱۱۳	٦	شهرت دادند	مشورت دادند؟
۱۱۹	۷	قوجی	قورچی
۱۲۳	۱	"	"
۱۲٦	۱۳	برفت	برف
۱۳٦	۴	اخس	احسن
۱۴۰	۱۰	تولکه	تولک
۱۷۱	۱۸	حبنی	حینی
۱۷۷	۱۱	"	"
۱۷۸	۱	میر برکه	میربر
۱۸۰	۲	تربی	تربتی
۱۸۱	۱۷	قوجی	قورچی
۱۸۲	۱۹	سرنامی	سرناهی
۱۸۳	۳	قبضی	قبصی
۱۸٦	۱۷	خانسق بردی	خالق بردی
۱۹۷	۱٦	قوچی	قورچی
۱۹۸	۵	"	"
۲۰۳	۹	کرم و نکدری	کرم نکدری
۲۰۷	۲	قوچی	قورچی
۲۰۸	۲	آنکه	اتکه

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۵۳	۱۷	عمو	عم
۲۷۴	۱۸	دوست محمد کرماهی	دوست محمد گرماتی
۲۷۷	۱۵	خواجه خان محمود	خواجه جهان محمود
۲۹۲	۱۷	حسن تبنی	حسن پتنی
۳۲۷	۱۲	پول طالبی	پل طالبی
۳۴۴	۶	کتک	اتک
۳۴۶	۷	”	”
۳۴۷	۱۱	تنکری قلی	تنکر قلی

TADHKIRA-I-HUMĀYŪN WA AKBAR

OF

BĀYAZĪD BIYĀT

A HISTORY OF THE EMPEROR HUMĀYŪN FROM A.H. 949 (A.D. 1542) AND OF HIS SUCCESSOR THE EMPEROR AKBAR UP TO A.H. 999 (A.D. 1590)

EDITED BY
M. HIDAYAT HOSAIN

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS
PUBLISHED BY THE ROYAL ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

CALCUTTA
1941

PREFACE

There are very few contemporary accounts [1] of the reign of Emperor Humāyūn (A.H. 937–963; A.D. 1530–1556), and the number of manuscripts of these works regarding which information is available is very limited. With the exception of Jauhar Āftābchī's *Tadhkirat-al-Wāqi'āt*, of which a few manuscripts are listed in the catalogues of Indian Libraries, none of the other works are available, so far as I have been able to ascertain, in any library or MSS. collection in the country. Research on Indian Mediaeval History has been greatly handicapped in the absence of these original sources of information. The late Mrs. A. S. Beveridge did a real service to the cause of historical studies when she published the text and English translation of Gulbadan Begam's *Humāyūn-nāma* in 1902 (reprinted 1927). The text of Khwandamīr's *Humāyūn-nāma* or as it should more correctly be styled *Qānūn-i-Humāyūnī* based on a rare manuscript in the Library of the British Museum, London, edited by the undersigned, and an English translation of it by Dr. Baini Prashad were published by the Royal Asiatic Society of Bengal in 1940. I have now the satisfaction of being able, through the courtesy of the authorities of the India Office Library, and the kindness of the Council of the Royal Asiatic Society of Bengal, to be able to publish the text of the unique manuscript (No. 216) of Bāyazīd Bayāt's *Tārīkh-i-Humāyūn.* The only contemporary work dealing with Humāyūn's reign, the text of which has not been published so far, therefore, is Jauhar's work [2] mentioned above, and I hope that the Council of the Society will arrange for its publication at an early date.

Bāyazīd Bayāt's work is a history of Emperor Humāyūn from A.H. 949, A.D. 1542 and his successor the Emperor Akbar (A.H. 963–1014, A.D. 1556–1605) up to A.H. 999, A.D. 1590. Bāyazīd, as he states in the introduction, dictated this work to a clerk of Abul Faḍl at Lāhūr in A.H. 999 (A.D. 1591). It contains much valuable information

---

[1] For details of the works, etc., see Storey, C. A.—*Persian Literature—A Bio-Bibliographical Survey*, Section II, fasc. 3, pp. 536–539 (London, 1939).

[2] An abridged English translation of Jauhar's work was published by Major Charles Stewart in 1832 for the Oriental Translation Fund, but no edition of the text has, as noted above, been printed so far.

regarding both the Emperors, and Abul Faḍl made full use of it in the compilation of his famous work, the *Akbarnāma*; he mentions Bāyazīd in Vol. II [1], p. 188, of the said work. Erskine [2] was the first to direct attention of the European scholars to this valuable source, and frequently quoted it in his valuable history of Humāyūn's reign. Beveridge [3] in his descriptive article on this work stated, 'There is a copy of Bāyazīd's Memoirs in the India Office MS. No. 216 (see Ethé, India Office Cat. No. 223) . . . . I hope that other copies may turn up, and also that some scholar will one day undertake the editing of the text. If any one undertakes the task, he will do well to consult MS. Additional 26, 610 of the British Museum.[4] This is a nearly complete translation of the Memoirs by Mr. Erskine and which might almost be printed as it stands'.

In Ethé's India Office Cat. No. 223 the work is named *Ta'rīkh-i-Humāyūn*, but this name is not given by the author. He only refers it by the words *Mukhtaṣar* [5] and *Tadhkira* [6]. As the latter part of the work deals with events of the reign of Akbar, the name *Tadhkira-i-Humāyūn wa Akbar* would be more appropriate than *Ta'rīkh-i-Humāyūn*, and this is the name which I have adopted for the work.

---

1 Bāyazīd's name also occurs in the *Ā'in-i-Akbarī* under the title of Bāyazīd Beg Turkmān as a commander of three hundred; see Blochmann's Translation, Vol. I (2nd edn.), p. 501.

2 William Erskine was born in Edinburgh in 1773 and died in his native city on the 28th of May, 1852; see Rieu, *Cat. Br. Museum*, Vol. 3, pp. xix-xx, *Journal Royal Asiatic Society*, XV, *Proceedings*, p. 2, and *Calcutta Review*, XXV, p. 287. The work referred to is his *History of India* in two volumes, published in 1854. Humāyūn's reign is dealt with in Vol. II, and references to Bāyazīd's work under the name *Mem. of Bayezīd* will be found in footnotes from p. 276 onwards.

3 *Journ. As. Soc. Bengal*, LXVII, 1898, pp. 296–316. In reference to the Bāyazīd's *Memoirs* and the copies prepared, see the same author's valuable note in his translation of *Akbarnāma*, I, pp. 29, 30, footnote 4. The unique India Office MS., which was loaned to the Royal Asiatic Society of Bengal for my edition, unfortunately bears no indication as to whether it is one of the original 9 copies or a later transcript.

4 *Vide* Rieu, *Cat.* III, p. xx. I have had the advantage of being able to consult this translation, a rotograph copy of which is now available in the Library of the Royal Asiatic Society of Bengal.

5 See *infra*, pp. 2, 11, 68, 148, 235, 273, 310, 311, 312, 333, 366, 371, 373, 374 and 377.

6 See *infra*, pp. 136, 220 and 269.

The work is divided into four parts or chapters:—

The first deals with the period A.H. 949 (A.D. 1542) to A.H. 953 (A.D. 1546).

The second deals with the period A.H. 953 (A.D. 1546) to A.H. 959 (A.D. 1551).

The third deals with the period A.H. 959 (A.D. 1551) to A.H. 961 (A.D. 1553).

The fourth deals with the period A.H. 961 (A.D. 1553) to A.H. 999 (A.D. 1590).

Beveridge in his paper cited above gave an account of the author and briefly referred to the contents of the work. Regarding the style of the work he remarked (p. 297), 'The facts that he was old and frail and that he had to dictate his recollections from memory account for their rambling character and for the inconsecutive style of the sentences. The Memoirs contain much valuable information and in particular they give elaborate lists of Humayun's followers'.

Prof. Banarsi Prasad Saxena of the Allahabad University who also published an account of the author and the book[1] remarked (p. 43), 'The value of information furnished by this writer excels both in volume and quality . . . . . . Of course the language used by him is rather shaky and rustic, and his sentences are often incomplete. But this is, in the first place, due to the fact that he did not himself write out this Memoirs, but dictated them to another man; secondly, he was not master of the style then in vogue and was but too poorly educated to be able to write or speak polished language; and thirdly, he was suffering from a stroke of paralysis when he did this work'.

Prof. Saxena also began an English translation of the Memoirs.[2] In this part of the translation several pages were, however, omitted. In the same *Journal* he published in 1939 (History Section, pp. 1–82) the translation of another part of the Memoirs. The translation of about one-third of the work still remains to be published.

The work has been edited in the following pages from the unique MS. (No. 216) in the India Office Library. I take this opportunity of expressing my thanks to Dr. B. S. Guha, the Honorary General Secretary of the Royal Asiatic Society of Bengal, to Dr. Baini Prashad, the Honorary Treasurer of the Society, to Dr. Muhammad Zubayr

---

1 *Vide Journal of Indian History*, IV, Parts 1–3, Madras, 1926, pp. 43–60.

2 *Vide Allahabad University Studies*, IV, Part 1 (Arts, Law and Commerce), Allahabad, 1930, pp. 71–148.

Siddiqi, Sir Asutosh Professor of Islamic Culture, Calcutta University, for the help I received from them, and to Prof. Sukumar Ray, M.A., of the Midnapore College, who very kindly placed at my disposal the transcript copy of the India Office Persian MS. which had been prepared for his personal use. The difficulty in editing a work on the basis of a single manuscript, especially when the language and style are so faulty and archaic, need not be emphasized. All the same, I crave the indulgence of my readers in reference to the unavoidable defects which are but natural in a work of this nature.

بپوش اگر بخطائی رسی و طعنه مزن
که نفس هیچ بشر خالی از خطا نبود

CALCUTTA,
November 17, 1941.

M. HIDAYAT HOSAIN.